

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هو العليم

مهر تابناک جلد اول

حضرت آية الحق و العرفان
حاج سيد علي قاضي طباطبائي رضوان الله عليه
در آثار:

حضرت علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني
قدس الله نفسه الزكية

با اضافاتی از
سيد محمد محسن حسيني طهراني

دعای قنوت منقول از امیرالمؤمنین علیه السلام:

”اللَّهُمَّ نَوِّرْ ظَاهِرِي بِطَاعَتِكَ، وَ بَاطِنِي بِمَحَبَّتِكَ، وَ قَلْبِي بِمَعْرِفَتِكَ، وَ رُوحِي بِمُشَاهَدَتِكَ، وَ سِرِّي بِاسْتِقْلَالِ اتِّصَالِ حَضْرَتِكَ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.“

«خداوندا ظاهرم را به طاعتت، و باطنم را به محبتت، و قلبم را به شناختت، و روحم را به دیدارت، و سویدایم را به پیوستگی تام به حضرتت نور بخش، ای صاحب جلال و جمال!»

رسائل مجذوبیه، کبودر آهنگی، ص ۲۰۴.



تصوير عارف كامل واصل، مرحوم آية الله العظمى علامه قاضى،
رضوان الله عليه



تصویر عارف کامل مرحوم آیه الله العظمی و حجة الله اکبر سید علی قاضی - قدس الله سره - در اواخر عمر.



تصویر مرحوم علامہ قاضی - رضوان اللہ علیہ - در جوانی .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَبِهِدَانِهِمْ سَبِّحْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِي بَيْنِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دستخط مرحوم علامہ بی بدیل قاضی طباطبائی رضوان اللہ علیہ .

فهرست مطالب

فهرست مطالب و موضوعات
مهرتابناک جلد اول

صفحه

عنوان

مقدمه

۲۳- ۴۲

۲۵	جامعیت مرحوم قاضی در دو جنبه ظاهر و باطن
۲۷	عدم استحاله استعمال لفظ واحد در معانی مختلف به نظر مرحوم قاضی قدس سره
۳۰	تحول احوال و تبدل آثار مرحوم خوبی به واسطه شاگردی مرحوم قاضی
۳۱	اعراض مرحوم خوبی از آقای قاضی به واسطه اغوای ارباب تزویر و نفاق
۳۲	دو شیوه تبلیغی مرحوم قاضی در حوزه نجف
۳۳	لزوم و وجوب تهذیب نفس در کنار اشتغال به تحصیل علوم دینی
۳۴	اشکال عمده متوجه حوزه‌های علمیه
۳۶	ادله انتخاب شاگردان ممتاز و مجتهد توسط مرحوم قاضی
۳۸	فرق عمده بین عارف بالله و غیر عارف
۳۹	ترویج روح آزادی و آزادگی به شاگردان توسط مرحوم قاضی
۴۰	تشویق و تحریک نفس سالک به واسطه مطالعه احوال اولیاء دین
۴۱	کیفیت تدوین مجموعه حاضر در شرح احوال مرحوم قاضی رضوان الله علیه

زندگی نامه و شرح احوال

۴۳ - ۵۲

۴۵	هدف علامه طهرانی از جمع‌آوری مطالب نقل شده از آیه‌الحق و العرفان حاج سید علی قاضی رضوان الله علیه
۴۶	شرح احوال مرحوم سید علی آقا قاضی توسط شیخ آقا بزرگ طهرانی
۴۷	جد سوم علامه طباطبایی با مرحوم قاضی یکی است
۴۸	تعداد زوجات و فرزندان مرحوم قاضی
۴۸	حکمت و علت تعدد زوجات مرحوم قاضی
۴۹	بیان سختی و عسرت معیشت مرحوم قاضی
۵۱	برخی از مؤلفات مرحوم قاضی
۵۲	روش تفسیری مرحوم قاضی

اساتید

۵۳ - ۸۲

۵۵	اساتید علمی مرحوم قاضی در کلام شیخ آقا بزرگ طهرانی
۵۵	سلسله اساتید مرحوم قاضی در کلام علامه طهرانی
۶۱	ذکر نموداری سلسله اساتید مرحوم قاضی از دو طریق
۶۲	ترجمه احوال آقا سید قریش قزوینی
۶۳	سرگذشت حاج امامقلی نخجوانی به نقل از مرحوم قاضی
۶۳	تبدیل عشق امامقلی نخجوانی به عشق خدایی
۶۵	شرح احوال حاج امامقلی نخجوانی
۶۷	بیانی اجمالی از سرگذشت مرحوم آقا سید حسین قاضی، پدر و استاد مرحوم حاج سید علی آقا قاضی
۶۹	اولین فتح باب برای مرحوم قاضی به دست پدر ایشان بوده است
۶۹	سؤال فرزند مرحوم قاضی از ایشان راجع به سلسله اساتیدشان
۷۰	در احوال مرحوم آقا سید علی شوشتری رحمة الله علیه
۷۰	ذکر حالات آیه‌الحق و الیقین آقای سید علی شوشتری (ره) از طرائق الحقایق
۷۱	مختصری از احوال مرحوم سید احمد کربلایی
۷۳	اعراض اولیای الهی از مرجعیت و مسند فتوا

- قضیه‌ای از مرحوم قاضی راجع به آقا سید احمد کربلایی و کیفیت احوال او ۷۴
- تأیید و تبعیت مرحوم قاضی از طریقه عرفانی مرحوم آقا سید احمد کربلایی ۷۶
- دوری و اعراض مرحوم آقا سید احمد کربلایی از دنیا ۷۶
- سؤال مرحوم قاضی از مرحوم حاج سید احمد کربلایی مبنی بر علت ادامه مکاتبات با
مرحوم کمپانی ۷۷
- قبول کردن مرحوم کمپانی قضیه وحدت وجود را در ضمن مباحثات با مرحوم کشمیری ۷۸
- سخن مرحوم آقا سید احمد کربلایی پیرامون مرحوم بهاری ۷۹
- مصاحبت مرحوم قاضی با آقا سید احمد کربلایی و آیه الله حاج سید مرتضی کشمیری ۸۰
- باز شدن در بسته به نام حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها ۸۱

شاگردان

۱۱۲ - ۸۳

- طبقات شاگردان مرحوم قاضی ۸۵
- اهم شاگردان مرحوم قاضی در کلام علامه طهرانی ۸۶
- شدت علاقه و احترام علامه طباطبایی نسبت به مرحوم قاضی ۸۸
- تساوی طول عمر مرحوم علامه طباطبایی با مرحوم قاضی ۸۸
- تربیت عرفانی علامه طباطبایی به دست مرحوم قاضی بوده است ۸۹
- احضار روح مرحوم قاضی و سخن ایشان راجع به علامه طباطبایی ۹۰
- مرحوم مسقطی از برجسته‌ترین شاگردان مرحوم قاضی ۹۱
- تدریس حکمت و عرفان توسط مرحوم مسقطی در حوزه نجف ۹۳
- زوال علوم معقول و معارف اخلاقی و عرفانی از حوزه‌های نجف به واسطه تبعید مرحوم مسقطی ۹۵
- اطلاع مرحوم قاضی از رحلت آقا سید حسن مسقطی ۹۵
- تشرّف مرحوم شیخ محمد تقی آملی به محضر حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه ۹۶
- آیه الله حاج شیخ عباس هاتف قوچانی، وصی مرحوم قاضی ۹۷
- مراوده علامه طهرانی با مرحوم قوچانی ۹۸
- مصون ماندن مرحوم قوچانی از رؤیت نامحرم با دستوری از مرحوم قاضی ۹۸
- آیه الله حاج شیخ محمد تقی بهجت فومنی رشتی ۹۸
- شاگردی آیه الله خوبی در خدمت مرحوم قاضی ۱۰۰
- موضع آیه الله خوبی در قبال عرفان ۱۰۱

- ۱۰۱ بحث و گفتگوی علامه طهرانی با آیه الله خویی در لزوم پیمودن راه عرفان
- ۱۰۳ برخی دیگر از شاگردان مرحوم قاضی
- ۱۰۴ قبول شهادت هر یک از شاگردان مرحوم قاضی به جای دو عادل
- ۱۰۵ مرحوم حدّاد از برجسته ترین شاگردان مرحوم قاضی
- ۱۰۹ پیروی از دستور مرحوم قاضی سبب حصول اوّل مرتبه تجرّد برای سید هاشم حدّاد
- ۱۱۱ اخبار مرحوم قاضی به مرحوم حدّاد نسبت به آینده
- ۱۱۱ فیض حضور علامه طهرانی به محضر حضرت حاج سید هاشم موسوی حدّاد، رضوان الله علیهما

مرحوم قاضی رضوان الله علیه از منظر بزرگان

۱۳۳ - ۱۱۳

- ۱۱۵ توصیف علامه طهرانی از شخصیت مرحوم قاضی
- ۱۱۷ مرحوم حدّاد: «از صدر اسلام تا به حال، عارفی به جامعیت مرحوم قاضی نیامده است»
- ۱۱۷ تبحر مرحوم قاضی در علوم مختلف در کلام مرحوم حدّاد
- ۱۱۸ کمال علمی مرحوم قاضی
- ۱۱۹ علامه طباطبایی می فرمودند: «تفسیر آیه به آیه را ما از مرحوم قاضی آموختیم»
- ۱۲۰ شدت تکریم و تجلیل علامه طباطبایی نسبت به مرحوم قاضی
- ۱۲۱ طلب نصیحت کردن آقا سید جمال الدین گلپایگانی از مرحوم قاضی
- ۱۲۳ کلام رهبر عظیم انقلاب آیه الله خمینی درباره مرحوم قاضی و مرحوم ملکی تبریزی
- ۱۲۳ عظمت مرحوم قاضی از دیدگاه مرحوم سید محمد کلانتر
- ۱۲۴ فرق بین حضرت قاضی با دیگران، فرق بین خورشید با شب تار است
- ۱۲۶ نصب کردن مرحوم مطهری تصویر مرحوم قاضی را در اطاقشان
- آیه الله خویی: «خود من در شب فوت مرحوم قاضی دیدم در آسمان تناثر نجوم اتّفاق افتاده است!»
- ۱۲۷ آیه الله حاج آقا حسین قمی: «ما نسبت به علوم ایشان کور باطن هستیم!»
- ۱۲۹ تفاوت سنی مرحوم قاضی با مرحوم انصاری
- ۱۳۲ ملاقات آقای حاج محمد حسن بیاتی با مرحوم قاضی

مقامات عرفانی، کرامات الهی

۱۶۴ - ۱۳۵

- ۱۳۷ فنای مرحوم قاضی در توحید

- ۱۳۸ «بیاپید ای موحدین توحید افعالی!»
- ۱۴۰ جامعیت پیامبر اکرم نسبت به مقام بقاء بعد از فناء
- ۱۴۱ فتح باب تجلیات ذاتیه مرحوم قاضی توسط حضرت أباالفضل العباس
- ۱۴۲ سؤال طلبه‌ای از مرحوم قاضی راجع به واقعیت وجود
- ۱۴۴ ملاقات با حضرت بقیة الله الأعظم
- ۱۴۵ تقلید از مرحوم قاضی به دستور امام زمان علیه السلام
- ۱۴۶ «در هرچه بنگرم تو پدیدار بوده‌ای»
- ۱۴۷ «همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست»
- ۱۴۸ شواهدی در تحقّق طیّ الارض نسبت به مرحوم قاضی
- ۱۵۰ میراندن مار توسط مرحوم قاضی و نمونه‌ای از تجلی اسم «الممیت»
- ۱۵۳ رفع وحشت و دهشت زوآر مسجد سهله با دعای مرحوم قاضی رحمة الله علیه
- ۱۵۳ رفع گرفتاری از یکی از فرزندان مرحوم قاضی
- ۱۵۴ رفع سوءظنّ و اتهام از مرحوم قوچانی
- ۱۵۴ اعجازی از مرحوم قاضی در پیدا کردن تسبیح شاه مقصود
- ۱۵۵ تأثیر کلام ملکوتی مرحوم قاضی بر نفوس
- ۱۵۶ نشان دادن محلّ ورود قافله حسینی به کربلا
- ۱۵۶ اخبار مرحوم قاضی از وقایع آینده
- ۱۵۸ خبر دادن مرحوم قاضی از غصب نیمی از منزل مرحوم حدّاد
- ۱۵۹ عدم تبعیت مرحوم قوچانی از دستور مرحوم قاضی و باقی ماندن نشانه سرخک
- ۱۵۹ اخبار مرحوم قاضی از آنچه در ذهن مرحوم قوچانی می‌گذشت
- ۱۶۱ خبر دادن مرحوم قاضی از تأخیر لیلۀ زفاف مرحوم قوچانی
- ۱۶۲ اخبار مرحوم قاضی از افکار یکی از شاگردان
- ۱۶۲ اطلاع مرحوم قاضی از زمان مرگ و محلّ دفن خود

مبانی عرفانی

۲۰۲ - ۱۶۵

- ۱۶۷ مسلک عرفانی مرحوم قاضی در سیر و سلوک
- ۱۷۱ معرفة النفس ملازم با معرفة الرّب
- ۱۷۱ عبور از عالمی مستلزم اطلاع بر جمیع آثار و خصوصیات آن عالم نیست
- ۱۷۲ اهمّیت استاد در راه سیر و سلوک

- ۱۷۳ نفی خواطر مهم‌ترین عوامل در تجلی سلطان معرفت
- ۱۷۴ طریقه مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی و مرحوم قاضی در نفی خواطر به حره ذکر
- ۱۷۶ طریقه احراق برای از بین بردن اغراض و نیات نفسانی سالک
- ۱۷۷ کیفیت از بین بردن ریشه طمع در سالک
- ۱۷۹ تشبیه لطیف مرحوم قاضی راجع به صمت و سکوت
- ۱۸۱ مراد حقیقی از احتیاط در کلام امام صادق علیه السلام
- ۱۸۱ عدم یأس و ناامیدی سالک در راه سیر و سلوک و عرفان
- ۱۸۲ آن کسانی که رعایت کردند، بُردند
- ۱۸۳ عدم اکتفا بر خواندن علوم حکمی و لزوم سیر و سلوک و عرفان عملی
- ۱۸۳ شدت اهتمام و اعتنائی سالک راه خدا به شریعت
- ۱۸۴ امام زنده و مرده ندارد؛ امام مقبور در قبر زنده است
- ۱۸۴ در راه توحید از همه تجلیات اسمائی و صفاتی باید گذشت
- ۱۸۷ پاسخ مرحوم قاضی به عده‌ای از بزرگان که از ایشان تقاضای دستور کرده بودند
- ۱۸۸ منتقل نشدن حقیقت و سر مرحوم قاضی به هیچ‌یک از فرزندان
- ۱۹۰ تفاوت در کیفیت تربیت مرحوم قاضی به حسب مراتب شاگردان
- ۱۹۰ تفاوت در کیفیت تربیت شاگردان از حیث مرافقت با استاد
- ۱۹۰ اشکال ملاً آقاجان بر روش سلوکی مرحوم قاضی و پاسخ آن
- ۱۹۴ علت عدم تعیین مرحوم حداد به عنوان وصی ظاهری مرحوم قاضی
- ۱۹۶ جایگاه وصی ظاهر
- ۱۹۸ عدم توجه سالک بر مکاشفات صوریه
- ۱۹۹ بی‌اعتنائی مرحوم قاضی نسبت به کشف و کرامات ظاهری
- ۲۰۰ تشبیه میان حالات شیخ احمد احسائی با حال حاج رجبعلی خیاط
- ۲۰۰ لزوم توجه سالک به حقیقت استاد
- ۲۰۰ علت ایجاد توقعات سالک پس از پیدایش برخی حالات در راه عرفان
- ۲۰۱ آفت شهرت و ضرر آن در راه سیر و سلوک

سیره عملی

۲۰۳-۲۲۱

- ۲۰۵ شیفتگی مرحوم قاضی نسبت به حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام
- ۲۰۶ توسل به حضرت صاحب الزمان در همه حالات و سکونات

- تواضع و فروتنی مرحوم قاضی ۲۰۷
- نحوه تکلم مرحوم قاضی با شاگردان خود پیرامون مطالب توحیدیّه ۲۰۷
- اهتمام بی اندازه مرحوم قاضی نسبت به عبادت و تهجد ۲۰۸
- کیفیت سحر خیزی و نماز شب مرحوم قاضی ۲۰۹
- حکایتی در توکل مرحوم قاضی به خداوند ۲۱۰
- اخلاص عمل ۲۱۱
- مرحوم قاضی از نقطه نظر عمل آیتی عجیب بود ۲۱۲
- اعراض و دوری از اهل دنیا ۲۱۳
- عملکرد مرحوم قاضی در رعایت احترام نسبت به عمامه ۲۱۵
- تأکید مرحوم قاضی بر رعایت احترام و تجلیل نسبت به سادات حتی اگر طفل باشند ۲۱۵
- مرحوم قاضی: «پاره شود شکمی که چهار بچه سید بزاید و علویّه نشود» ۲۱۶
- اهتمام مرحوم قاضی نسبت به مجالس روضه ۲۱۷
- مرحوم قاضی بسیار به وادی السلام نجف برای زیارت اهل قبور می رفت ۲۱۷
- تأکید مرحوم قاضی مبنی بر عدم پوشیدن لباس سیاه ۲۱۹
- اوصاف ظاهری مرحوم قاضی و ضرب المثل بودن نظافت ایشان ۲۱۹
- حکایتی در شدت اهتمام مرحوم قاضی نسبت به رعایت بهداشت ۲۲۰

دستور العملها

۲۶۰ - ۲۲۳

- توسّل به سیدالشهداء و ائمه اطهار علیهم السلام کلید راه سیر و سلوک ۲۲۵
- دستورات آیه الحق مرحوم قاضی در ماههای رجب و شعبان و رمضان المبارک ۲۲۵
- عمل به روایت عنوان بصری یکی از مهم ترین دستورات مرحوم قاضی بوده است ۲۳۶
- تعالیم مرحوم قاضی برگرفته از فرمایشات امام صادق علیه السلام است ۲۴۳
- مرحوم قاضی علاوه بر ذکر، مراقبه را هم لازم می شمردند ۲۴۴
- عملی که انسان با انجام آن به خیر دنیا و آخرت نائل می شود ۲۴۵
- توصیه مرحوم قاضی برای کسب نشاط در هنگام قیام برای نماز شب ۲۴۵
- دوام طهارت از جمله دستورات حتمیه برای سالک ۲۴۷
- تأکید مرحوم قاضی بر حفظ و عدم افشای سر ۲۴۸
- سخن مرحوم قاضی مبنی بر نماز خواندن در مساجد مختلف ۲۴۸

- توصیه مرحوم قاضی نسبت به زیارت دو مکان مقدّس در عتبات عالیات ۲۴۹
- توصیه و تأکید به زیارت اهل قبور ۲۵۰
- دستور مرحوم قاضی در کیفیت غذا خوردن ۲۵۱
- جمعیت خاطر از مهم ترین مسائل در راه تربیت و سیر و سلوک ۲۵۲
- ضرر مسافرت برای سالک ۲۵۳
- لزوم تحت الحنک انداختن در هنگام نماز ۲۵۴
- ذکر برخی از دستورات مرحوم آیه الله میرزا علی آقا قاضی ۲۵۴
- «یا طَهْرُ، یا طَاهِرُ، یا طَهْوَرُ، یا طَيْهَوْرُ، یا طَيْهَارُ» ۲۵۵
- دعایی را که مرحوم قاضی به شاگردان خود دستور داده بودند تا در قنوت نمازهایشان بخوانند ۲۵۵
- دعایی که مرحوم قاضی به برخی از شاگردان خویش دستور داده بودند ۲۵۷
- استغفاری که مرحوم قاضی به شاگردان خود دستور می دادند ۲۵۸
- دو دستور برای دفع شرّ دشمن از شخص ۲۵۸
- دستور العمل مرحوم قاضی برای رفع مشکلات دنیوی و اخروی ۲۶۰

بزرگان از منظر مرحوم قاضی رضوان الله علیه

۲۷۷ - ۲۶۱

- دیدگاه مرحوم قاضی راجع به ملاّی رومی ۲۶۳
- اشتیاق مرحوم قاضی به قرائت مثنوی ۲۶۳
- رسیدن به توحید جز از طریق ولایت کلیّۀ ائمّه معصومین امکان پذیر نمی باشد ۲۶۳
- کلام مرحوم قاضی در تشیّع برخی از عرفا ۲۶۵
- تحقیقی راجع به سیر و سلوک افراد در ادیان و مذاهب مختلفه و نتیجه مثبت و یا منفی آن در وصول به توحید و عرفان ذات حقّ متعال از عامّه و غیرهم (ت) ۲۶۵
- عرفای غیر شیعه در طول تاریخ، یا عارف نبوده اند و یا از ترس عامّه تقیه می نموده اند (ت) ۲۶۵
- دیدگاه مرحوم قاضی نسبت به محیی الدّین عربی و کتاب فتوحات مکیه ۲۶۸
- فتوحات محیی الدّین به منزله شرح تائیه ابن فارض است ۲۶۹
- کلام مرحوم قاضی مبنی بر تشیّع ابن فارض مصری ۲۶۹
- افضلیت ابن فارض مصری بر حافظ شیراز و ذکر شاهدهی بر این امر ۲۷۲
- لزوم حفظ تائیه کبرای ابن فارض ۲۷۳
- دیدگاه مرحوم قاضی راجع به سعدی شیراز ۲۷۳

- ۲۷۴ مرحوم کشمیری به مقام توحید حق تعالی نرسیده بود
- ۲۷۵ بیانی اجمالی از سرگذشت مرحوم کشمیری و نحوهٔ سلوک ایشان
- ۲۷۶ زهد و قناعت در زندگی آقا سید مرتضی کشمیری
- ۲۷۶ دستمال متبرک و هدیهٔ آقا سید مرتضی کشمیری به مرحوم قاضی
- ۲۷۷ سخنی از مرحوم قاضی راجع به مرحوم سید عبدالغفار مازندرانی

مواعظ و دیدگاه‌ها

۳۱۴ - ۲۷۹

- ۲۸۱ دیدگاه اولیای الهی نسبت به فقه و احکام شرعی
- ۲۸۲ ارتباط وثیق فقه حقیقی و شرع واقعی با مسائل فلسفی و عرفانی
- ۲۸۳ مرحوم قاضی: «نعم الرجل أن یكون فقیها صوفیاً!»
- ۲۸۴ مرحوم قاضی نماز مغرب را به مجرد استتار قرص خورشید می خواندند
- ۲۸۵ لزوم اطاعت از استاد عارف کامل حتی در امور شرعی
- ۲۸۶ تقاضای غیر صحیح شاگردان مرحوم قاضی از ایشان در تأخیر انداختن نماز
- ۲۸۸ مرحوم قاضی بر خلاف رضای الهی تکلیفی انجام نداده است
- ۲۸۹ فرق بین مرحوم قاضی و دیگران در اعلمیت ظاهری نیست
- ۲۹۲ مجلس ذکر مرحوم قاضی بهترین مجلس در تمام عالم
- ۲۹۳ خرده گرفتن مرحوم قاضی از علمایی که پیوسته به علوم ظاهری مشغول می باشند
- ۲۹۴ انتقاد علمای اهل ظاهر از شیوه و سلوک اولیای الهی
- ۲۹۵ شیخ احمد آحسائی خدا را پوچ و بدون اثر معرفی می کند
- ۲۹۷ انتقاد مرحوم قاضی نسبت به جمیع علوم سرگرم کننده و بی نتیجه و اتلاف کننده عمر
- ۲۹۸ مفید بودن اختراعات و اکتشافات اخیر برای اهل عرفان
- ۲۹۹ سخنی حکیمانه از مرحوم قاضی
- ۲۹۹ کیفیت قیام حضرت مهدی علیه السلام
- ۳۰۰ کلام مرحوم قاضی پیرامون دلالت شش آیهٔ اول سوره طه بر طی الارض
- ۳۰۱ کیفیت سیر قالیچهٔ حضرت سلیمان در فضا
- ۳۰۲ استخراجات و رموز حروف و اعداد، نزد مرحوم قاضی
- ۳۰۴ سفید شدن موی سر دختر افندی از مشاهدهٔ عذاب قبر مادر
- ۳۰۵ استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد

- مرحوم قاضی سوره حمد را با قرائت «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» می خواندند ۳۰۸
- تصحیح دو عبارت از زیارت عاشوراء ۳۰۹
- نظر مرحوم قاضی راجع به رساله سیر و سلوک بحر العلوم ۳۰۹
- عدم صحّت انتساب تفسیر منسوب به محیی الدین عربی ۳۱۱
- تلفظ صحیح دو کلمه عبری توسط مرحوم قاضی ۳۱۲
- اهتمام مرحوم قاضی نسبت به انجیل برنابا و توصیه ایشان به خواندن آن ۳۱۳

اشعار

۳۱۵ - ۳۲۱

- ابیاتی از قصیده غدیریه مرحوم قاضی ۳۱۷
- در عین غرق بودن در معارف الهی، گاهی اشعار پر محتوایی نیز می خواندند ۳۱۸
- دو بیت شعر از طرف مرحوم قاضی به مرحوم شیخ محمد تقی لاری ۳۲۰
- فروماندن شیخ کاظم آذری از انشاد شعر در صحن موسی بن جعفر علیهما السلام ۳۲۱

ارتحال، وصیت نامه

۳۲۳ - ۳۴۰

- مرض استسقاء سبب رحلت مرحوم قاضی ۳۲۵
- احوالات مرحوم قاضی در هنگام رحلت ۳۲۶
- مطالب منقول از آقای حاج سید محمد حسن قاضی درباره فوت والد ۳۳۳
- مرقد شریف مرحوم قاضی در وادی السلام نجف اشرف ۳۳۵
- عدم تجلیل از مرحوم قاضی پس از رحلت ایشان ۳۳۵
- هتک حرمت و اهانت نسبت به اولیای الهی ۳۳۵
- وصیت نامه مرحوم قاضی رضوان الله علیه ۳۳۷

۳۴۱ - ۳۷۷

فهارس عامه

۳۷۹ - ۳۸۷

آثار منتشره

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَالصَّلَاةَ عَلَى خَيْرِ الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

«هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ، وَبَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ، وَاسْتَلَانُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتَرَفُونَ، وَأَنَسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ، وَصَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى ...»^۱

حَقًّا وَحَقِيقَةً مَرْحُومَ عَارِفِ كَامِلِ آيَةِ اللَّهِ الْعَظْمَى وَحِجَّتِهِ الْأَكْبَرِ وَسَالِكِ وَاصِلِ، أَعْلَمِ الْعُلَمَاءِ الرَّبَّانِيِّينَ وَأَفْقَهُ الْفُقَهَاءِ الْإِلَهِيِّينَ، حَضْرَتِ حَاجِ سَيِّدِ عَلِيِّ قَاضِي - رِضْوَانِ اللَّهِ عَلَيْهِ - رَا بَايْدَ مِصْدَاقِ بَارِزِ وَ أْتَمَّ وَ أَظْهَرَ اَيْنَ فِقْرَةَ شَرِيفِهِ اَزِ فَرْمَايشِ مَوْلَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ دَرِ وَصْفِ اَوْلِيَايِ الْهَمِّيِّ بِهِ حِسَابِ اُورْدِ.

مَرْحُومِ قَاضِيِ شَخْصِيَّتِي اسْتِ جَامِعِ كِهِ دَرِ دُو جَنْبَةِ ظَاهِرِ وَ بَاطِنِ بِهِ تَفَوْقِ وَ اِعْتَلَايِ حَقِيقِي دَسْتِ يَافْتِهِ اسْتِ؛ دَرِ جَنْبَةِ ظَاهِرِي اَزِ شَاغَرْدَانِ مَرْحُومِ اَخُونْدِ

۱- نهج البلاغة (عبدہ)، ج ۴، ص ۱۷۱.

خراسانی و هم‌مباحثه‌ای مرحوم آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی بوده‌اند، و کسی را از علمای نجف توان و قدرت بحث و سخن با او نبوده است و جلال و ابّهت و عظمت او به قدری بود که در هر مجلسی از مجالس و محافل نجف که مملوّ از مراجع بزرگ و فقهای نامدار بوده است، شرکت می‌نمود، تمام مجلس و حاضرین در سکوت و کُرُنش قرار می‌گرفتند و نفس از کسی بر نمی‌خواست.

نقل می‌کنند در یکی از روزهای شادی و سرور اهل نجف که همه با هم به شوخی و مزاح می‌پرداختند و حتی افراد عادی و طلبه‌های نجف نیز از مزاح با اعظم و مراجع نجف نمی‌گذشتند و بدون استثناء هر عالم و فقیه نامداری که در آن روز از خانه خود خارج می‌شد از مزاح و شوخی‌های غیر متعارف آن روز در امان نمی‌ماند، ولی وقتی که مرحوم قاضی از آنجا عبور می‌کردند چنان نفس در سینه‌ها حبس می‌شد و همه در جای خود خشک می‌شدند که گویی جان از بدن آنها خارج گشته است، و تا وقتی که ایشان عبور می‌کردند اوضاع و احوال به همین منوال ادامه داشت. اطلاع و تسلط ایشان بر ادبیات و اشعار عرب زبانزد عامّ و خاص بود و افراد برای تشخیص بلاغت اشعار عرب و رتبه‌بندی آنها و نیز شاعران عرب برای رفع ضعف‌ها و نقیصه‌های غزل‌ها و سروده‌های خویش به ایشان مراجعه می‌کردند.

شاگردان و تلامذه سلوکی ایشان غالباً از مجتهدین مسلّم و مدرّسین مراتب عالیّه دروس حوزه نجف بودند، و خود نیز سال‌ها به تدریس خارج فقه اشتغال داشتند، و برخی از شاگردان مجلس درس ایشان از مفاخر عالم تشیّع و فقاقت به شمار می‌آمدند؛ همچون مرحوم آیه الله علامه طباطبایی و برادر بزرگوارشان علامه سید محمد حسن طباطبایی و آیه الله سید حسن مسقطی و آیه الله شیخ محمد تقی آملی و آیه الله بهجت فومنی و آیه الله شیخ علی اکبر مرندی و آیه الله شیخ علی محمد بروجردی (صاحب تقریرات مرحوم آقا ضیاءالدین عراقی) و آیه الله سید مرتضی کشمیری و آیه الله شیخ عباس هاتف قوچانی و... - رضوان الله علیهم - که همگی در

درس ایشان شرکت می‌کردند و کیفیت وضع مبانی و استخراج آنها از مدارک و منابع فقهی و فهم صحیح از مراد شارع در متون احادیث و قضایای تاریخی و آیات قرآن را از ایشان فراگرفتند، چنانچه خود بدین معنا اعتراف می‌نمودند.

نکته فوق‌العاده مهم در درس مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - این بود که شاگرد را در درک و شناخت فهم الحدیث و شَمّ الفقاهه چنان تربیت می‌نمود که شاگرد در رویارویی با یک حدیث و روایت از امام علیه السّلام پیش از اینکه به سراغ سند و راویان حدیث برود و انتساب آن را به امام علیه السّلام معلوم نماید، خود می‌توانست تشخیص دهد که این روایت از امام هست یا خیر، و آیا مثل چنین حدیثی می‌تواند از امام صادر شود یا خیر. و بر اهل فنّ و خبراء فقاهت و اجتهاد این مطلب پوشیده نیست که وصول به چنین مرحله‌ای چگونه زیربنای فقاهت و استنباط را می‌تواند متحوّل و متبدّل نماید و از بیخ و بن و اساس طریق استنباط و اجتهاد را زیر و رو کند و فقیه و مجتهد را در وادی و افق دیگری ماورای فضاهای متعارف و اصطلاحی و سنتی استنباط و اجتهاد قرار دهد. و چه تحوّل عظیمی در رفتار و کردار و گفتار و آثار و بروزات یک فقیه و مجتهد و بالطبع مقلّدین او و عامّة مردم ایجاد نماید. و چگونه فاصله بین پروردگار و بنده را به حدّ اقل و اقصر فاصله برساند و حجاب‌ها و دیوارهای مرتفع و جبال راسخات بین عبد و معبود را از میان بردارد و خدا را در مقابل و کنار او بنشانند و چهره مهیب و ترسناک و هیولایی ترسیم شده را تبدیل به یک معشوق و محبوب دلربا و طنّاز نماید؛ بنابراین هیچ‌کس نمی‌تواند و جرأت نخواهد داشت که نسبت به مقام علمی و تفوّق ایشان در علوم رسمی مهملی ببافد و طعنه‌ای بزند و سخن نامربوطی بر زبان براند.

مرحوم آیه الله بهجت فومنی - رحمة الله علیه - می‌فرمودند:

«ما در درس اصول مرحوم آیه الله خویی شرکت می‌کردیم. روزی ایشان در مجلس بحث سخن از امتناع اراده‌های متفاوت بر معانی و مفاهیم متفاوت از یک

کلمه در آن واحد و استعمال واحد نمودند و می فرمودند: «مستحیل است متکلم در استعمال واحد، معانی و مفاهیم مختلفی را قصد نماید، و بیش از یک مفهوم را نمی تواند اراده بنماید.» و بر این استدلال شواهد بسیاری از انظار و آراء سایر بزرگان از فقهاء و اصولیین آوردند.»

مرحوم آقای بهجت فرمودند: «ما این مطلب را در مجلس درس به مرحوم قاضی عرض کردیم، ایشان فرمودند:

«این استدلال صحیح نیست و نسبت به همه افراد ساری و جاری نمی باشد؛ این مسأله در مورد عامه افراد می تواند مورد قبول باشد، اما نسبت به افرادی که احاطه ملکوتی بر نفس و روح خویش دارند صحیح نمی باشد و آنها می توانند در آن واحد و استعمال واحد از یک لفظ، معانی متعدده و مفاهیم متفاوته قصد و اراده نمایند.^۱ چنانچه تعلق اراده های مختلفه بر امور متفاوت برای افراد عادی نیز متمشی است؛ مثلاً فردی طفلی در بغل دارد و در دست دیگرش کاسه ای قرار دارد و با شخص دیگری به سخن گفتن مشغول است و همین طور...»

۱- شاهد بر این مطلب داستان جابر بن یزید جعفری است با اصحاب امام باقر علیه السلام. روزی جمعی از اصحاب حضرت که در میان آنان جابر بن یزید جعفری بود، در مسجد مدینه خدمت امام باقر علیه السلام نشستند. در این هنگام یکی از اصحاب به امام علیه السلام عرض کرد: «دیشب جابر در منزل ما بود و جمعی از دوستان نیز حضور داشتند و جابر مطالب عجیبی مطرح نمود و همه ما را از روائح سخنان و مواعظ خویش مسرور و مبتهج نمود.»

در این وقت یکی دیگر از اصحاب گفت: «عجب! جابر دیشب در همین وقت منزل ما بود و با سخنان بسیار عالی و راقی خود ما را سرمست و منبسط نمود!»

یکی دیگر از اصحاب گفت: «چه می گوید؟! دیشب ما در خدمت جابر بودیم و از او بهره مند شدیم.» و بر همین منوال فرد دیگر نیز اظهار نمود تا اینکه معلوم شد در شب گذشته جابر در یک زمان در چند مکان حضور داشته است و در همه آنها به ذکر معارف و آثار اهل بیت علیهم السلام پرداخته بود.

امام علیه السلام متوجه جابر شدند و او را توبیخ کردند و از ادامه این کردار نهی فرمودند.

مرحوم آقای بهجت روز دیگر در مجلس درس این سخن را برای مرحوم آقای خوئی اظهار کردند و فرمودند: «بر این اساس، استدلال شما دیگر وجهی نخواهد داشت.»

مرحوم آقای خوئی به ایشان گفتند: «این حرف از شما نیست، چه کسی آن را گفته است؟»

مرحوم آقای بهجت گفتند: «این کلام از جناب آقای قاضی است.»
مرحوم آقای خوئی گفتند: «آیا شما با ایشان مراوده دارید و به خدمت ایشان می‌رسید؟»

ایشان پاسخ دادند: «بله، من در درس‌ها و نیز مجالس ایشان شرکت می‌کنم.»
آقای خوئی گفتند: «من نیز مایلم با ایشان ملاقاتی داشته باشم، ولی برخی از سخنان و مطالبی که درباره عرفا و صوفیه زده می‌شود باعث شده که تا به حال توفیق ملاقاتشان را نداشته باشم.»

مرحوم بهجت این مطلب را به مرحوم قاضی عرض می‌کنند و اضافه می‌کنند که: «من در سیمای ایشان میل و اشتیاق ملاقات با شما را احساس کردم، ولی به واسطه بعضی از ملاحظات و انتقاد مخالفین جانب احتیاط را در پیش گرفته‌اند.»
مرحوم قاضی به ایشان می‌فرماید: «به آقای خوئی بگو: این رسم اهل علم و تحقیق نیست که چنین رفتاری داشته باشند؛ زیرا:

اولاً: شما بر اساس برخی از مسموعات که درباره صوفیه گفته‌اند، در مورد من قضاوت کرده‌اید، و این قضاوت بدون تحقیق و تفحص و ملاقات با بنده بوده است که خود جای ایراد و اشکال دارد و شرعاً و منطقیاً مردود است و سیره و روش اهل فن و تحقیق نمی‌باشد.

ثانیاً: چطور شما در سایر مسائل و موارد و نیز در بحث‌ها و درس‌ها به صرف یک مسموع و نقل مطلبی اکتفاء نمی‌کنید و بر اساس آن منقول قضاوت و

حکم نمی‌نماید و ترتیب اثر نمی‌دهید، ولی همین‌که مسأله به عرفان و عارف کشیده شد هر مسموع و شایعه و زخرف‌القول را صحه می‌گذارید و به دیده قبول در آن می‌نگرید و ترتیب اثر می‌دهید؟! این افتراق و تمایز بر چه مبنائی است؟!

ثالثاً: مگر من خود را از انظار مخفی کرده‌ام و درب منزل به روی شما بسته‌ام که می‌گویید اینها روش خاص به خود دارند و مرا می‌جدای از سایر افراد و منشی سوائی عرف بزرگان؛ خب بیایید و از نزدیک در مجالس و محافل ما شرکت کنید و سخنان و رفتار ما را ببینید و با روش و منش شرع مقدس مقایسه کنید و ببینید کجای این حرکات و سکانات و سخنان خلاف شرع و دین می‌باشد؟!

از مثل جناب عالی که اهل علم و تحقیق هستید بسیار بعید است که فحص ناکرده و بدون اطلاع همین‌طور رجماً بالغیب این‌گونه سخن بر زبان آورید و حکم و قضاوت نمایید.»

مرحوم آقای بهجت این پیغام را به آیه الله خویی رساندند و ایشان به زیارت و ملاقات مرحوم قاضی توفیق یافتند، و رسماً از ایشان دستور ذکر و ورد گرفتند و به برنامه سیر و سلوک وارد گشتند و حالات خوشی پیدا نمودند و توجه به عالم معنی و انقطاع از دنیا و زخارف آن رو به ازدیاد گذارد، به طوری که این معنی حتی برای اطرافیان ایشان نیز مشهود و آشکار گشته بود. مدتی از این واقعه گذشت، و مرحوم آیه الله خویی پیوسته به طور ناشناس به منزل حضرت قاضی - قدس الله سره - تردد داشتند و کسب فیض و نور و هدایت می‌نمودند.

تحوّل احوال و تبدل آثار و پرداختن به ذکر و اوراد، کم‌کم فتنه‌گران و مخالفین را بر آن داشت تا به تحقیق از حقیقت مسأله پردازند و سرّ این تغیر و دگرگونی را دریابند، تا اینکه بالأخره متوجه شدند ایشان با مرحوم قاضی سر و سرّی پیدا کرده است و به منزل ایشان رفت و آمد دارد؛ فلذا مشغول دسیسه و نیرنگ شدند و از هر طرف در مقام ردع و طعن و سرزنش برآمدند و فشار و تضییق را بر ایشان آغاز

نمودند و به انواع طرق و لطائف الحیل به سست نمودن و انفصال این ربط و تعلق همّت گماشتند، تا اینکه کم‌کم این نیرنگ‌ها و مکرها و شیطنت‌ها در نفس ایشان کارگر افتاد و آن صلابت و استقامت اولیه جای خود را به صرف تمایل و ارتباط داد و از شور و حرارت سابق به میزان زیادی کاسته شده و آن عطش و اشتیاق در پرداختن به اوارد و برنامه سلوک به تکرار یک عادت تبدیل گشت.

تا اینکه روزی در حرم سیدالشهداء علیه السلام که به ذکر یونسیه در سجده مشغول بودند در مکاشفه دیدند که از مادر متولد شدند و زندگی خود را در دنیا شروع کردند به نحوی که تمام حوادث و جریانات و قضایایی که در دوران طفولیت و جوانی و پس از آن تا زمان حاضر و نیز از این پس تا زمان وفات اتفاق افتاده و یا می‌افتد، همه و همه را مو به مو در مکاشفه مشاهده نمودند، و مشاهده کردند که به مرجعیت شیعه خواهند رسید و در آخر نیز بر بالای مناره‌های حرم صلاة می‌کشند که آیه الله خوئی از دنیا رحلت کرده است، و در این وقت از شدت هول و ترس از سجده بلند می‌شوند و مکاشفه نیز قطع می‌شود و دیگر چیزی مشاهده نمی‌کنند.

مرحوم آقای خوئی این مکاشفه را برای مرحوم قاضی تعریف می‌کنند و وقتی به مسأله مرجعیت خود می‌رسند، احساس می‌کنند مرحوم قاضی ناراحت شدند و از این مطلب خوششان نیامد و استقبال ننمودند و سپس فرمودند: «اگر نمی‌ترسیدید و مضطرب نمی‌گشتید، تمام عالم برزخ و حساب و حشر خود را نیز مشاهده می‌نمودید.»

اما متأسفانه وسوسه اهل ظاهر و اغوای ارباب تزویر و نفاق تأثیر خود را به جای گذاشت و شبهه‌ای در نفس ایشان به وجود آورد که: اگر چنانچه این مسیر حق است چرا باید حالت وحشت و ترس در این مکاشفه برای من حاصل شود؟! پس معلوم می‌شود که این حالت هشدار بود است از عالم بالا که ترک این مسیر بنمایم و گرد این وادی نگردم و به امور عادی و روزمره خویش اکتفاء کنم؛ فلذا

دیگر با مرحوم قاضی رفت و آمد نمودند و با ایشان قطع رابطه کردند و از این فیض و نعمت عظمای به کلی محروم گشتند.

این شخصیت و مقام علمی ایشان از جهت ظاهر است که احدی را یارای طعن و خدشه و ایراد در این عرصه نسبت به ایشان نمی‌باشد.

و اما از جهت باطن، ایشان شاگرد سلوکی و تربیت شده مرحوم آیه الله العظمی، عارف بالله و بامر الله، سید احمد کربلایی - رضوان الله علیه - است. مرحوم سید احمد کربلایی در فقه و تفوق علمی در حدی بود که میرزای شیرازی کوچک، مرجعیت او را پس از خود امضاء و تقریر نموده بود و مردم را به او احاله می‌داد. در مجلس درس او بزرگان حوزه نجف و فحول اعظم و اکابر حوزه شرکت می‌نمودند و گویند: هیچ فقیه و عالمی را قدرت مقابله و بحث علمی و مناظره با او نبود، و در خطابه و کیفیت اقامه حجّت و دلیل از نوابغ علم و منطق شمرده می‌شد، به طوری که همگی به اعتلاء و تفوق علمی او اذعان و اعتراف داشتند.

و خود در سیر مراتب سلوک و ترکیه نفس از تلامذه مبرز و شاخص مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی - رضوان الله علیه - شمرده می‌شد، و در میان شاگردان مرحوم آخوند مشار بالبنان بوده است.

مرحوم قاضی دو شیوه و روش را در حوزه نجف تبلیغ و ترویج نمود:

اول اینکه ادراک و معرفت حقایق شرع و تشیع، چه در زمینه فقه سنتی و احکام و تکالیف و چه در زمینه اعتقادات و اصول دین، بدون تربیت و ترکیه و اهتمام عملی به سیر و سلوک الی الله و وصول به مرتبه فعلیت و تجرد تحت إشراف و هدایت و دستگیری استاد کامل و عارف اصل امکان نخواهد داشت، و هرچه انسان مطالعه خود را در مدارک و منابع بیشتر کند و از علوم و اطلاعات بیشتری بهره‌مند شود، باز در محدوده سعه و جودی خود حرکت می‌کند و به مراتب مافوق و افق‌های معرفتی دیگر نمی‌تواند دسترسی پیدا کند؛ زیرا ادراک و معرفت نفس بر

اساس مقدار و میزان تجرّد نفس نسبت به عالم مجردّات و روحانیّات است، و هرچه این تجرّد بیشتر شود فهم و برداشت انسان از منابع وحی و متون شریعت و مدارک دین بیشتر خواهد شد؛ لذا ممکن است یک حدیث وارد از معصوم علیه السّلام را به دو نفر ارائه دهیم و هر کدام از آن دو بر طبق مرتبه افق وجودی و تجرّدی خویش دو برداشت مختلف و متفاوت از هم داشته باشند.

چنانچه درباره مرحوم آخوند ملافتحعلی سلطان آبادی نقل می‌کنند که در یک ماه مبارک رمضان، یک آیه شریفه را به سی تفسیر مختلف تفسیر نمود که هیچ کدام از آنها ارتباطی با دیگری نداشته است.

و نیز چنانچه از مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - منقول است که ایشان کتاب شریف و بی‌بدیل مثنوی معنوی را هشت بار از اوّل تا به آخر مطالعه کردند و هر بار مطلب جدیدی سوای دریافت مطالعه گذشته به دست می‌آمده است.

و این سعه وجودی و تجرّد نفسی فقط در اثر سیر و سلوک و تزکیه نفس تحت إشراف ولیّ الهی و عارف کامل حاصل می‌شود؛ فلذا بر طلاب و فضیلاب حوزه فرض و واجب است که همراه با اشتغال به دروس رسمی، به تهذیب و تربیت نفس و سیر و سلوک الی الله تحت برنامه و دستورات عرفاء و اولیای الهی بپردازند تا با انکشاف عوالم ربوبی و حقایق غیبی و عالم انوار با چشم قلب و بصیرت نفس و اطلاع سرّ بتوانند به عالم ملاکات احکام و مصادر شرع و منابع وحی دسترسی پیدا کنند، و با آن دید و بصیرت و اطلاع به مدارک و منابع بنگرند و از آن زاویه به احکام و تکالیف نظر بیندازند و با آن إشراف و سیطره به رمز و راز حقایق ماوراء تکالیف و احکام ظاهری پی ببرند؛ چنانچه در روایت معروف مصباح الشریعة از امام صادق علیه السّلام نیز بدین مطلب اشاره و دلالت شده است.^۱

۱- مصباح الشریعة، ص ۱۶.

متأسفانه امروزه حوزه‌های علمیّه ما از این نعمت الهی محروم‌اند، و جای این‌گونه افراد جدّاً و جدّاً در میان طلاب و دانشجویان رشته دین و معارف الهی خالی است.

و به همین دلیل است که مشاهده می‌کنیم برداشت‌ها و نگرش‌ها و فهم‌ها نسبت به مبانی و ملاکات دینی و مناظرات توحیدی متفاوت‌اند؛ نگرش ما نسبت به مسائل عبادی و مسائل اجتماعی و مسائل سیاسی و ارتباط‌بندگان با خدای خویش به کلی با آنچه در معیار و مضممار شرع انور وارد شده است تفاوت و بینونت جوهری و ماهوی دارد.

و به همین دلیل است که بین جامعه و حوزه‌های علمیّه شکافی در حال عمق و پیشروی مشاهده می‌شود. و به همین جهت است که انتظار و توقّع فطری اқشار مختلف جامعه، علی‌الخصوص قشر جوان و صافی ضمیر و پاک‌سرشت، نتوانسته است پاسخ قانع‌کننده‌ای از مطالبات و تقاضاهای خود در قبال حوادث و رویدادها دریافت کند.

و به همین دلیل است که موج روی‌گردانی از دین و بی‌اعتنایی به احکام و تکالیف شرع و زیر پا نهادن مبانی و حقایق راقیه توحید، روز به روز در حال گسترش و توسعه است.

اگر در حوزه‌های علمیّه ما امثال مرحوم قاضی و علامه طهرانی و علامه طباطبایی می‌بودند و ملجأ و مأوای فضلاء و نسل سرگشته و حیران و مبهوت امروز قرار می‌گرفتند، دیگر این نابسامانی فکری و آشفتگی روحی و گیجی و گنگی در مرام و روش، در میان توده مردم بالخصوص نسل جوان و حقیقت‌جویی ما وجود نمی‌داشت.^۱ اشکال و معضل حوزه‌های ما در این است که به تحصیل احکام و تکالیف

۱- جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *مطلع انوار*، ج ۳، ص ۳۱۱.

بر اساس مدارک و منابع ظاهری می‌پردازند، اما به حیثیت ربطیه و حقیقت ماوراء و پشت پرده این تکالیف و سر تنزل و پیدایش احکام توجهی ندارند؛ دقیقاً همان چیزی که می‌تواند پاسخ مطالبات و تقاضاها و سؤال‌های فطری و به‌حق نسل امروز را بدهد و آنان را از آبشخوار وحی و تشریح سیراب نماید.

امروزه دیگر زمان اطاعت محض و انقیاد تام گذشته است، و دیگر به باید و نبایدهای متصدیان شرع به هر نحو و به هر کیفیت، توجهی نمی‌شود، و پیمودن در این مسیر جز تضييع وقت و از دست دادن فرصت‌ها نتیجه و ثمره‌ای در بر نخواهد داشت. امروزه زمان پرسش و سؤال است، زمان انطباق باید و نبایدها با موازین فطری و اصول عقلانی است؛ زمان بستن و مهار نمودن عقل‌ها و فهم‌ها بسر آمده است، و باید برای پرسش‌های به حق مردم و نسل جوان پاسخ قانع کننده‌ای بیابیم تا بتوانیم به رسالت و تعهد الهی خویش تا حدودی جامعه عمل ببوشانیم.

آیه الله قاضی‌ها و علامه طباطبایی‌ها و علامه طهرانی‌ها برای احیاء و ایجاد این سنت، قدم در عرصه علم و معرفت و تبلیغ نهادند تا به این پرسش‌ها پاسخ دهند و به ندای فطرت جوانان لبیک گویند و به عقل‌ها و فهم‌های صاف و پاک و بی‌آلایش آنان نور و صفا و فعلیت ببخشند و آنها را از چشمه خروشان توحید سیراب سازند و مسیر حق و هدایت را به آنان بنمایانند.

مرحوم والد ما علامه طهرانی - قدس سره - می‌فرمود:

«ما به حوزه رفتیم تا بفهمیم چه هستیم و کی هستیم، تا کسی دیگر نتواند با باید و نباید ما را به هر راه و مسیری که سلیقه او خواست بکشانند و به هر دره و بیراهه‌ای که اراده‌اش تعلق گرفت به دنبال خود روانه سازد.»

مرحوم قاضی با این هدف در حوزه نجف به تربیت و تزکیه مجتهدین مستعد و بی‌هوی و مخلص و صادق و بی‌آلایش و بی‌اعتناء به تعلقات نفسانیه و اعتباریات و موانع طریق الی الله همّت گماشت، و شاگردانی تربیت نمود که

هر کدام ستاره‌ای درخشان در ظلمات جهل و غوایت گشتند و چراغی راهگشا در تاریکی‌های شک و تردید و حیرت و ضلالت.

می‌گویند مرحوم آیه الله سید عبدالهادی شیرازی - رحمة الله علیه - که حقاً مردی وارسته و اهل معنی و شهود بود می‌فرمود:

«شهادت یک نفر از شاگردان آقای قاضی نزد من به جای دو نفر شاهد عادل ثقه پذیرفته می‌شود و من بدان اعتماد می‌نمایم.»

مرحوم قاضی با روش و منش خود توحید و عرفان را به درون دروس حوزوی و بحث‌های سنتی وارد ساخت، و فنون و رسوم متداول متعارف را با حقایق تفسیر قرآن و مبانی حکمت متعالیه و عرفان نظری درهم آمیخت، و به قالب بی‌جان و سرد و منجمد علوم ظاهری، روح حیات و نفحة جان‌بخش و روح‌افزای ولایت دمید و حقایق توحیدی را به کالبد علوم و فنون حوزوی تزریق نمود؛ به نحوی که از آثار و برکات آن می‌توان به مباحثات و تدریس‌ها و تألیفات علامه طباطبایی در حوزه علمیه قم توجه نمود، و تفسیر المیزان - که حقاً باید عنوان خاتمة التفاسیر بر آن گذارد - از برکات آثار مرحوم قاضی شمرده می‌شود.

مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - توجه حوزه را از توغل صرف در علوم رسمیه به سمت توحید و ولایت برانگیخت و به آن عمق و جان بخشید؛ گرچه در این راه با مخالفت‌ها و موانع و دشواری‌ها روبه‌رو گردید، و همواره در برابر این تضییقات و صعوبت‌ها و ناسپاسی‌ها و بی‌خردی‌ها چون کوه استوار بر مواضع و منهاج خویش ثابت و پایدار بماند و هراسی به خود راه نداد.

و اما شیوه و روش دوم ایشان در حوزه نجف و تربیت شاگردان ممتاز، انتخاب اکثر تلامذه و ارادتمندان خویش از زمره مجتهدین مسلم و مستنبطین بوده است. و این مسأله از خصوصیات و ویژگی‌های تربیتی ایشان شمرده می‌شود، و دلیل این مطلب دو چیز بوده است:

اولاً: ارادت و تسلیم شاگرد به استاد کامل و مربی دستگیر قطعاً تبعات و لوازمی دارد که همانا اطاعت و انقیاد کامل و محض در قبال اوامر و نواهی او می‌باشد. و چنانچه شاگرد، مقلد مجتهد دیگری باشد، چه بسا در فتاوا و آراء خود با انظار و آراء مربی و مرشد خویش تعارض و تناقض وجود داشته باشد و موجب اختلال در ارشاد و دستگیری خواهد شد؛ زیرا عالم ارشاد و هدایت سالک، عالم اعتبار و توهم و جعل و وضع نیست، عالم حقایق و انکشاف نفس‌الامر است، و استاد نمی‌تواند از کشف و ظهور حقایق مخفیّه به واسطه مخالفت رأی و فتوای یک نفر با نظر صائب خویش دست بردارد؛ و طبعاً شاگرد دچار حیرت و سرگشتگی خواهد شد، و دیگر سالک با شک و تردید و ابهام قدم از قدم برنخواهد داشت.

و اما اگر سالک مجتهد باشد و زمام امور تکلیف و عمل به دست خود او باشد، دیگر در اینجا خواهد فهمید که چگونه رفتار نماید و حقیقت شرع و واقع امر را از چه راه و منبعی استحصال کند؛ و می‌داند که در جایی که علم و نور است و انکشاف واقع قطعی و بتی است، دیگر عمل به ظن و تخمین و ظواهر جایی نخواهد داشت.^۱

ثانیاً: دلیل دیگر انتخاب مجتهد در روش و مرام مرحوم قاضی این است که مجتهد از آنجا که بر شرع و مبانی و اسرار و قواعد و ملاکات اشراف دارد، بهتر از فرد عامی می‌تواند از موانع طریق بگذرد و مهالک را بشناسد و راه را از بیراهه تشخیص دهد و به وسوسه خناسان اعتناء نکند و تلبیس ابلیس و مکر شیاطین انسی را از سر راه بردارد؛ چنانچه بر این مسأله بسیاری از بزرگان از جمله مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی - رضوان الله علیه - تصریح فرموده‌اند. مرحوم قاضی در تمام مجالس و محافل فقط سخن از توحید می‌زد و همه را

۱- جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به *اسرار ملکوت*، ج ۳، ص ۲۵۳.

به سوی توحید و رفع انانیت و استقلال در برابر خداوند می‌خواند و پیوسته بر این مسأله تأکید می‌ورزید که همه شئونات و آثار وجودی افراد از ناحیه خداوند است و بنده نباید اینها را به حساب خود بگذارد.

و بدین لحاظ مورد طعن و نفور افراد قرار می‌گرفت، رفت و آمد اشخاص به منزل ایشان زیر نظر قرار گرفته بود، و بسیاری از اشخاص که جرأت و جسارت برخوردار با کوتاه‌نظران و ابلهان و خودسران را نداشتند شب‌ها عبا بر سر به طور ناشناس به منزل ایشان رفت و آمد می‌نمودند، و برای برخورد با افراد کافی بود یک‌بار با مرحوم قاضی در علن احوال‌پرسی نمایند! شهریه طلاب و فضایی که با ایشان ارتباط داشتند قطع شده بود و آنان را در ضیق معیشت و دشواری‌های مختلف قرار می‌دادند!

آری، فرق بین عارف و غیر عارف در این است که او همه چیز را از آن خدا می‌داند و در تمام اسباب و مسببات و علل و معلولات و وسائط و وسائل فقط و فقط به مبدأ هستی ناظر و باصر است و حمد و ستایش و مدح و ثناء را فقط به خدا برمی‌گرداند، و از این جهت دیگر اثری برای خود باقی نمی‌گذارد و سخنی از خود نمی‌گوید و تبلیغی برای خود انجام نمی‌دهد و مردم را به سوی خود دعوت نمی‌کند و نمی‌خواهد در مجالس و محافل از او نامی برده شود و یا مدحی از او بنمایند و یا برای سلامتی و صحت او دعا کنند و یا اسمی از او بر بنا و سازمانی و یا حسینیه و مسجدی قرار دهند.

ولی غیر عارف از آنجا که همه چیز را از آن خود می‌بیند طبعاً نمی‌تواند از شئونات و آثار وجودی خویش بگذرد و آنها را نادیده بگیرد، و درست بر عکس عارف می‌خواهد همه‌جا اسم او باشد و رسم او ظاهر شود، در مجالس برای سلامتی او دعا کنند و در محافل از آثار و تصرفات او یاد نمایند، زمیل و قرینی برای خود نمی‌خواهد بلکه در تمام شرایش وجودش خواست و آرزوی تفرّد و

مطلق العنان بودن سریان و جریان دارد. و همین مفرق بین دو راه است: راه توحید و عبودیت، و راه شرک و تکثر و هواهای نفسانی و انانیت و استکبار. و به همین جهت است که عوام با عرفاء و اولیای الهی همیشه در ستیز و اختلاف اند و چشم دیدن آنان و گوش شنیدن سخنانشان را ندارند، و از کلمات نغز و نصائح مشفقانه آنها در گریز می‌باشند، و به دنبال افرادی می‌گردند که بتوانند خواست و میلشان را تأمین نمایند و از آراء فاسده و نیات نفسانی آنان حمایت نمایند و به خواست و مرامشان صحه بگذارند و کاری به کارهای خلافشان نداشته باشند، بلکه به نوعی آنها را توجیه و تأویل نمایند، و امور قبیحه را نزد آنان مستحسن سازند.

مرحوم قاضی به شاگردانش مسیر توحید می‌آموخت و راه عبودیت صرفه در قبال ربوبیت مطلقه نشان می‌داد، و این مسأله با امور رائج و دارج اطراف او سازگار نبود.

مرحوم قاضی روح آزادی و آزادگی در بحث و مسائل علمی را در میان فضلاء و علمای حوزه گسترش می‌داد. و آنان را - جز در برابر حق و واقع - پرسشگر و کنجکاو می‌نمود، و حدّ یقفی - جز در برابر معصوم علیه السلام - برای طبقه اهل علم و فضل و نیز سایر افراد باقی نمی‌گذاشت. و این روش در بین شاگردان و تلامذه تربیت شده ایشان در میان حوزه‌های علمیّه و جوامع مختلف به یادگار باقی ماند.

مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - استادی خبیر و راهبری بصیر نسبت به احوال و خصوصیات و مقتضیات شاگردان خویش بود؛ چنانچه مرحوم والد معظم علامه طهرانی - قدس سره - می‌فرمود:

«ایشان به نحوی شاگردان را در حرکت و سیر می‌آورد که هیچ عارضه و یا امر خلاف متعارف بر آنها وارد نمی‌گشت، و سیری سریع ولی در عین حال آرام و

با طمأنینه داشتند؛ و این مسأله به جامعیت علمی و عملی و روحی و سعه صدر و وسعت نفس ایشان برمی گشت. هم چنان که شاگرد بی بدیل و ممتازش حضرت حاج سید هاشم حدّاد - رضوان الله علیه - می فرمود:

”به جامعیت مرحوم قاضی از صدر اسلام تا کنون کسی نیامده است!“

تتبّع و مطالعه در احوال اولیاء دین موجب تشویق و تحریک نفس به سمت تعالی و فلاح است و انسان را از تعلق به کثرات دنیوی باز می دارد و روح و نفخه عالم قدس را بر قلب و ضمیر انسان می وزاند و از وساوس شیطان در اشتغال به ماسوی الله دور می گرداند.

بحمد الله امروزه در بعضی از کتابها مطالبی از مرحوم قاضی منتشر شده است و تا حدودی از اوصاف و حالات ایشان در دسترس قرار گرفته است، ولی هنوز نکات و ظرائفی است که برای عموم روشن نشده است، و در این باره اهل اطلاع و معرفت نسبت به شخصیت این رجل الهی باید حق مطلب را اداء کنند و ناگفته‌ها را به گوش و جان تشنگان وادی معرفت برسانند.

و از آنجا که:

هر کسی از ظنّ خود شد یار من وز درون من نجست اسرار من^۱
هر شخصی بر اساس فهم و برداشت و اعمال اغراض و منویات نفس خود، با تاریخ و سرگذشت اولیای الهی و عرفای بالله مأنوس و مألوف می باشد، و از دیدگاه و منظر سنجش و قیاس خود اعمال و گفتار و حالات آنان را بررسی و تحقیق می نماید؛ پس چه به جا و سزاوار است که انسان در این عرصه از مطالب و بیانات بزرگان و اولیای الهی، نسبت به احوال عرفای بالله استفاده نماید و قضاوت و سنجش آنان را معیار تحقیق و تدقیق خود قرار دهد؛ زیرا در این مجال است که آن

۱- مثنوی معنوی، دفتر اول.

دو آفت (فهم و بیش قاصر، اغراض و نیات نفسانی) را مجال نخواهد بود، و مطلب چنان که بوده و هست ارائه خواهد گردید.

از باب نمونه مرحوم آیه الله علامه طهرانی - رضوان الله علیه - کتابی دارند به نام *وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام*. مطالعه این کتاب برای انسان روشن می‌سازد که ایشان در پیدایش و قوام حکومت اسلامی ایران نقش اساسی و تعیین کننده داشته‌اند، و بر این مطلب بسیاری از مطلعین اقرار و اعتراف دارند؛ ولی چنانچه در تألیفات و کتب تاریخی نهضت اسلامی ایران مشاهده می‌شود، یا اصلاً اسمی از ایشان برده نشده است و یا به نحو اجمال در یکی دو جا به بیان آمده است.

مرحوم علامه طهرانی - قدس الله سره - در تألیفات مطبوعه و غیر مطبوعه خود به شرح احوال پاره‌ای از بزرگان و عرفای الهی پرداخته‌اند و شمه‌ای از تاریخ حیات آنان را بازگو نموده‌اند، که از جمله شرح حال عارف کامل و سالک واصل حضرت علامه آیه الله العظمی سید علی قاضی طباطبایی - قدس الله سره - می‌باشد. مجموعه حاضر، مطالبی است از این عارف الهی که توسط حضرت علامه والد - قدس سره - در کتاب‌ها و جنگ‌های ایشان به یادگار مانده است، و بعضی از شاگردان مرحوم والد به جمع آن پرداختند و پس از ترتیب و تنقیح در معرض افاده و افاضه قرار دادند؛ مطالبی که مطالعه و تدبیر در آن برای قاطبه اهل معرفت و درایت مخصوصاً فضلاء و علماء از اهمیت بسزایی برخوردار است. به ویژه اینکه این مطالب از قلم و بیان عارف بالله و عالم بامر الله علامه طهرانی نشأت گرفته است که خود داستان دیگری است، و طبیعی است مطالب و معارفی که از این قلم در شرح حال چنین عارف یگانه‌ای به جای مانده برای رهروان و پویندگان راه خدا گنجینه‌ای است ثمین و متین.^۱

ناگفته نماند از این حقیر نیز دو مصاحبه در احوال و خصائص مرحوم قاضی

۱- جهت اطلاع بیشتر پیرامون احوالات ایشان رجوع شود به *مهر فروزان نمائی اجمالی از شخصیت حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی قدس الله نفسه الزکیة*.

و شیوه تربیتی ایشان و فرق این روش با مرام و مکتب اهل ولاء انجام شد که به عللی استمرار آن متوقف گردید، اما امید است با توفیق پروردگار آن مصاحبه استمرار یابد و در دسترس علاقه‌مندان قرار گیرد. بدین لحاظ این مجموعه را به عنوان جلد اول دوره مؤلفه احوال و تبیین مکتب و مدرسه مرحوم قاضی - قدس سره - قرار می‌دهیم و از خداوند منان توفیق اهتداء و پیروی از مرام و منهج آن بزرگ را خواستاریم، بمنه و کرمه.

إن شاء الله نسبت به نشر احوال سایر اولیای الهی نیز از این قلم اقدام خواهد شد؛ به لطف و توفیق پروردگار.

روز جمعه بیست و هفتم شوال المکرم ۱۴۳۳ بلده طیبه قم

و أنا الرّاجی عفوربه سیّد محمد محسن حسینی طهرانی

زندگی نامه و شرح احوال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هدف علامه طهرانی از جمع آوری مطالب نقل شده از آیه الحق و العرفان
حاج سید علی قاضی رضوان الله علیه

این حقیر در احوال آیه الحق و سند العرفان آیه الله العظمی و حجة الله
الكبری، الفقیه البصیر، الأدیب اللغوی، الشاعر المُفلق، و الحکیم الإلهی و المفسر
الكبیر و المحدث العظیم و العارف بالله، الوحید الأوحِد فی زمانه و عصره، بل لمن
تقدم منه أو تأخر إلا من شاء الله و تخیر، الحاج السید المیرزا علی القاضی الطباطبائی
التبریزی - قدس الله تربته الزکیة - در جاهای مختلف از بحث‌ها - چه در کتب
مطبوعه و چه غیر مطبوعه، و چه در دفاتر یادداشت‌ها و جنگ‌ها - مطالب مسلمة و
مُتقنه‌ای را که به حقیر به طور یقین رسیده بود، ذکر نموده‌ام. گرچه ورود حقیر به
نجف اشرف، چهار سال پس از ارتحال آن سعید بود، اما چه از شاگردان بلافصل
ایشان بعد از حیات در نجف و چه از خصوص استادان و ملاذنا العلامة آیه الله السید
محمد الحسین الطباطبائی - قدس الله نفسه - در بلدة طیبة قم شنیده بودم، به قدری
متقن و مسلم بود که در حکم مشاهده و حضور و استماع و رؤیت خود مرحوم
قاضی بود.

اینک در اینجا [جنگ ۱۸] بعضی از وقایعی را که تا به حال در جایی ننوشته‌ام می‌آورم و سپس به مواضع ذکر اسم آن عالی مرتبت در کتب مطبوعه و غیر مطبوعه و جنگ‌ها اشاره می‌کنم، تا برای خواصّ حقیر و یا کسانی که بخواهند بیشتر از احوال او مطلع شوند و یا بخواهند شرحی از احوال او را به نگارش درآورند، همچون سرور ارجمند و برادر مکرّم و معظّم خود، حضرت دانشمند ذی‌قدر، العَلَم العَلَام و الطّوَد الأَفْحَم، صاحب سرّ پدر بزرگوار، و نمونه شرف و فضیلت و منهاج آن فقید عالی‌مقدار، جناب آقای حاج سیّد محمّد حسن قاضی طباطبایی - أطال الله فی عمره الشّریف و جَعَلَه خیرًا من بُقیَا سَلَفِه العظیم و مَتَّعنا و مَتَّع المُسلمینَ من فائض أنفاسه الکریمه - این نوشتجات در مرأی و منظرشان قرار گیرد و در صورت تمایل، به شرح احوال و ترجمه آن آیت کبیر الهی بیفزایند؛ بمنّه و جوده و کرمه.^۱

شرح احوال مرحوم سیّد علی آقا قاضی توسط شیخ آقا بزرگ طهرانی

شیخ آقا بزرگ طهرانی در شرح احوال شخصیت مورد بحث ما می‌نویسد:
 «سیّد میرزا علی آقا قاضی فرزند میرزا حسین طباطبایی تبریزی، عالمی بود مجتهد، متقی، با ورع، اخلاقی و فاضل. در ۱۳ ذی‌حجّه سال ۱۲۸۵ ه. ق در تبریز زاده شد. در آنجا از بعضی فضلا و نیز از پدرش و میرزا موسی تبریزی صاحب حاشیة رسائل و سیّد محمّد علی قراجه داغی، استفاده علمی کرد. و به سال ۱۳۱۳ ه. ق به سوی نجف رهسپار شد و در آن شهر از محضر مولا محمّد فاضل شربانی، و شیخ محمّد حسن مامقانی، شیخ الشریعة اصفهانی، آخوند خراسانی و میرزا حسین خلیلی بهره‌ها برد و در فقه، اصول، حدیث و تفسیر متخصص و ماهر شد. نیز از رجال اخلاق به شمار می‌آمد و بین اهل علم به این ویژگی معروف بود و در این موضوع نیز

۱- مطلع انوار، ج ۲، ص ۲۹.

تدریس می‌کرد و شاگردان و مریدان و ملازمانی داشت.

از آنجا که هجرت من و او به نجف در یک سال (۱۳۱۳) اتفاق افتاد و از قدیم‌الایام او را می‌شناختم و از همان هنگام با او ارتباط داشتم، دوستی ما ده‌ها سال هم‌چنان ادامه داشت؛ او در سیره و روش خود مستقیم و دارای خلقی کریم و ذاتاً مردی شریف بود.

به شب چهارشنبه ۶ ربیع الأول ۱۳۶۶ به دیار قدس پرکشید و در وادی‌السلام نزدیک مقام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به خاک سپرده شد.

تفسیری بر قرآن نوشته است از آغاز تا آیه ۹۱ سوره انعام: ﴿قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ﴾^۱، کتاب‌های دیگری هم دارد که من ندیده‌ام. پدرش (متوفای ۱۳۱۴) نیز تفسیری نوشته است، و به طور کلی بیت آنان از قدیم همواره بیت فضل و تقوا بوده است.^۲

جدّ سوم علامه طباطبایی با مرحوم قاضی یکی است

از علامه طباطبایی راجع به نسبشان سؤال کردم،^۳ فرمودند:

«جدّ سوم من با جدّ سوم مرحوم حاج میرزا علی قاضی یک نفرند؛ چون سلسله من بدین شکل است: السید محمد حسین بن السید محمد بن السید محمد حسین بن السید علی اصغر بن السید محمد تقی؛ و این سید محمد تقی همان میرزا تقی قاضی فرزند میرزا محمد قاضی است که مرحوم حاج میرزا علی قاضی او را جدّ

۱- سوره الأنعام (۶) قسمتی از آیه ۹۱.

۲- نقباء البشر، ج ۴، ص ۱۵۶۵.

۳- مطلع انوار، ج ۲، ص ۸۰.

۴- سائل مرحوم آیه الله علامه طهرانی - رضوان الله علیه - می‌باشند.

سوّم خود شم‌رده است. اللهم ارحمهم جميعاً و طوّل عمّر سيّدنا الطباطبائي، بمحمّد و آله الطّاهرين.^۱

تعداد زوجات و فرزندان مرحوم قاضی

مرحوم آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی فرمودند:

«ایشان چهار عیال داشتند، و هر کدام در منزلی سکونت داشتند و از همه اولاد فراوان داشتند؛ و هنگام فوت نه پسر و مجموعاً حدود بیست اولاد داشتند؛ و در اطاق شخصی ایشان غیر از حصیر خرمائی ابداً چیزی یافت نمی‌شد.»^۲

حکمت و علّت تعدّد زوجات مرحوم قاضی

مرحوم قاضی چنین سعه‌ای داشت که عیالات متعدّده اختیار کند؛ البته عیالات ایشان هم جهاتی داشت و تصوّر نشود که یکی دختر شاه پریان بود و دیگری ... که بیش از این نمی‌توان مطلب را بسط داد.

آن افرادی که مسأله مرحوم قاضی را مستمسک قرار می‌دهند، بدانند که اگر به جای مرحوم قاضی بودند با آن زن‌ها ازدواج نمی‌کردند! عملی را که عرفاً و اولیای خدا با آن عوالم اخلاص و صفا و به دور از مسائل نفسانی و هواهای نفسانی و بر اساس نورانیّت و صفای باطن انجام می‌دهند، نباید بی‌جهت ملعبه‌ای برای کارهای خود قرار دهیم و با کارهایی که آمیخته با هوی و هوس است خلط و مزج کنیم و آنها را در حدّ خودمان تنازل بدهیم. این مسأله صحیح نیست؛ بلکه خیانت به مکتب و مرام بزرگان، و تبرئه مسائلی است که بر اساس هوی و مسائل نفسانی تحقّق می‌یابد.

۱- مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۹۳.

۲- همان مصدر، ص ۳۵.

مرحوم قاضی این طور بودند، ولی در عین حال مرحوم آقا (علامه طهرانی) می فرمودند:

«مرحوم قاضی این چنین سعه‌ای داشت که توانست این کار را بکند.»
پس چرا خود مرحوم آقا این چنین کاری را انجام نداد؟! چون وضعیّت و موقعیّت ایشان با مرحوم قاضی تفاوت داشت، موقعیّت و وضعیّت و خصوصیات که در ایشان بود اقتضا نمی کرد؛ به خصوص نحوه ارتباط ایشان با مسائلی که داشتند اقتضا نمی کرد و ایشان نمی خواست این کار را بکند.

اینها قضایا و مطالبی است که باید من حیث المجموع سنجید و مسائل را بررسی کرد تا بتوان به برداشت صحیحی رسید. مسأله‌ای را بدون توجه به اطراف و جوانب آن انجام دادن، و سر را به پایین انداختن و به جلو رفتن و هر چه بادا باد، و فقط به عنوان اینکه شرع حلال کرده است عمل نمودن، کاملاً غلط است. بلکه انسان باید مسائل را طبق حساب و کتاب بررسی کند؛ در یک جا واجب است، در یک جا مستحب است، در یک جا مکروه است و در یک جا اصلاً حرام است. در آنجایی که مسأله جدی به وجود می آورد، حرام است و نمی توانیم بگوییم که انسان تمام قضایا را به یک نحو و به یک چشم نگاه کند.^۱

بیان سختی و عسرت معیشت مرحوم قاضی

[مرحوم آیه الله حاج شیخ عبّاس قوچانی فرمودند]:
«مرحوم قاضی ابداً دیده نشد که در منزل برای خود میوه بخرند، در تابستان‌های گرم میوه ایشان دوغ بود!»^۲

۱- نرم افزار *آوای ملکوت*، مبانی سیر و سلوک الی الله، آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی، جلسه ۱۰.

۲- *مطلع انوار*، ج ۲، ص ۵۰.

ایشان از آقازاده بزرگ مرحوم قاضی (ره) نقل کردند که:

«روزی پدرم در مدرسه هندی که حجره داشتند نشسته بودند. از یک منزل ایشان آمدند و هنگام غروب برای چراغ منزل پول نفت می‌خواستند، ایشان گفتند: پول نیست. در همان هنگام از منزل دیگر ایشان آمدند و نفت می‌خواستند، ایشان فرمودند: پول نیست.

من گفتم: آخر ای پدر! اینکه وضع زندگی نمی‌شود، خود در مدرسه حجره گرفته‌ای، اهل منزل خود [را] بدون غذا و چراغ می‌گذاری؟! این کلمات را پی در پی با تندی ادا نمودم.

ایشان بعداً با حال مسالمت فرمودند که: این کتّه^۱ را که در حجره است خالی کن در آنجا پول به دست خواهد آمد!

من بدو از این کلام تعجب کردم، سپس مشغول خالی کردن کاغذ پاره‌های کتّه شدم؛ پس از آنکه همه را خالی کردم چیزی به دست نیامد [و] عرض کردم: اینجا پول نیست.

فرمودند: باز هم خالی کن!

من خاک‌های کف کتّه را قدری برداشتم، ناگهان یک رویه که بالغ بر دو دینار فعلی می‌شود پیدا کردم.

فرمودند: این را بردار و برای منازل غذا و نفت و غیره تهیه کن!

و ظاهراً آن کتّه چندین سال بود که خالی نشده بود و به اسباب ظاهر بسیار بعید به نظر می‌رسید که ایشان اطلاع بر وجه کف کتّه داشته باشند.^۲

هم‌چنین حضرت استادنا الأکرم حاجّ سیّد محمد حسین طباطبایی - قدّس الله سرّه - می‌فرمودند:

۱- دهخدا: «صندوقخانه، پستو.»

۲- مطلع انوار، ج ۲، ص ۵۰ و ۸۳.

«در ایامی که ما در نجف اشرف تحصیل می نمودیم و تحت تربیت آن استاد گرامی بودیم، روزی در مدرسه به حضورشان نشسته بودیم، و ایشان چنان حالت تمکین و وجد و حاوی عظمت و وسعت روحی بود که قابل توصیف نیست. در این حال یکی از آقازادگان ایشان از یک منزل آمد و گفت: مادرم وضع حمل نموده است. وجهی برای قابله بدهید! فرمودند: چیزی نیست!

رفت و برگشت و گفت: برای قابله، صابون و ... می دهند. فرمودند: چیزی نیست.

رفت و طفلی آمد و گفت: حال که چیزی نیست برای قابله جیگاره (سیگار) بدهید! فرمودند: آن هم نیست.»^۱

مرحوم علامه طباطبایی می فرمودند:

«مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - در نجف اشرف با وجود عائله سنگین، چنان در ضیق معیشت زندگی می نمود که داستان های او برای ما ضرب المثل است. در خانه او غیر از حصیر خرمائی چیزی نبود. و برای روشن کردن چراغ نفتی در شب به جهت نبودن لامپا و یا نفت، چه بسا در خاموشی بسر می بردند.»^۲

برخی از مؤلفات مرحوم قاضی

مرحوم حاج میرزا علی قاضی - رضوان الله علیه - در زمان جوانی خود کتاب ارشاد مفید را تصحیح نموده و در سنه ۱۳۰۶ هجریه قمریه - که سال چهل و یکمین از سلطنت ناصرالدین شاه قاجار بوده است - تصحیح [آن] تمام، و در روز ۱۷ شهر ربیع المولود اوائل سنه ۱۳۰۸ از هجرت به دست محمد بن حسین تبریزی

۱- همان مصدر، ص ۵۱.

۲- مهر تابان، ص ۹۹.

نوشته شده و آمادهٔ طبع شده است.^۱

این‌جانب سید محمد حسین حسینی طهرانی از حضرت استاد گرامی علامه طباطبایی راجع به تصحیح/ارشاد مفید به قلم مرحوم قاضی و طبع مصححۀ ایشان و سلسلهٔ نسب آن مرحوم به قلم خود آن مرحوم، سؤال کردم؛ ایشان همه را تصدیق فرمودند.

أقول: چون این کتاب در سنهٔ ۱۳۰۶ هجریهٔ قمریه به دست مبارک ایشان تصحیح شده است، و مرحوم ایشان در ۱۶ ربیع المولود سنهٔ ۱۳۶۶ هجریهٔ قمریه رحلت نموده‌اند و مدت عمر ایشان ظاهراً ۸۱ سال بوده است؛ فلذا آن مرحوم در سن ۲۱ سالگی/ارشاد مفید را تصحیح و سلسلهٔ نسب خود را در آخر آن مرقوم داشته‌اند.^۲

روش تفسیری مرحوم قاضی

روش تفسیری مرحوم آیه الله حاج میرزا علی آقای قاضی، تفسیر آیات به آیات است؛ یعنی مفاد و محصل آیه قرآن، از خود قرآن استنتاج می‌گردد. مرحوم آیه الله قاضی بدین سبک، تفسیری از ابتدای قرآن تا سورهٔ انعام را نوشته‌اند. و به تلامذهٔ خود این‌طور کتاب الهی را تعلیم می‌نموده‌اند.^۳

۱- مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۹۲.

۲- همان مصدر، ص ۱۹۴.

۳- رجوع شود به مه‌رتابان، ص ۶۳.

۴- یکی دیگر از آثار مرحوم قاضی که اخیراً به زیور طبع آراسته شده است، شرح موجز دعای سمات می‌باشد. (محقق)

اساتيد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اساتید علمی مرحوم قاضی در کلام شیخ آقا بزرگ طهرانی

سید میرزا علی آقا قاضی فرزند میرزا حسین طباطبایی تبریزی، عالمی بود مجتهد، متقی، با ورع، اخلاقی و فاضل ... در تبریز زاده شد. در آنجا از بعضی فضلا و نیز از پدرش و میرزا موسی تبریزی صاحب حاشیه رسائل و سید محمد علی قراجه داغی، استفاده علمی کرد، و به سال ۱۳۱۳ هـ. ق به سوی نجف رهسپار شد و در آن شهر از محضر مولا محمد فاضل شریانی، و شیخ محمد حسن مامقانی، شیخ الشریعة اصفهانی، آخوند خراسانی و میرزا حسین خلیلی بهره‌ها برد و در فقه، اصول، حدیث و تفسیر متخصص و ماهر شد.^۱

سلسله اساتید مرحوم قاضی در کلام علامه طهرانی

حقیقت عرفان از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام مأثور است، و طرقی که یداً بیداً این حقیقت را نشر داده‌اند از یک‌صد متجاوز است، ولی اصول

۱- مطلع انوار، ج ۲، ص ۸۰، به نقل از نقباء البشر، ج ۴، ص ۱۵۶۵.

دسته‌های تصوّف از بیست و پنج دسته تجاوز نمی‌کند و تمام این سلسله‌ها منتهی به حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام می‌گردد. و فقط در بین این بیست و پنج فرقه، دو سه فرقه از خاصّه می‌باشند و بقیّه همگی از عامّه‌اند. و بعضی از آنها سلسله‌شان به معروف کرخی و از او به امام رضا علیه السّلام منتهی می‌گردد. ولی طریقه ما که همان طریقه مرحوم آخوند است، به هیچ‌یک از این سلسله‌ها منتهی نیست.

اجمال مطلب آنکه: در حدود متجاوز از یک صد سال پیش در شوشتر عالمی جلیل القدر مصدر قضاء و مراجعات عامّه بوده است به نام آقا سید علی شوشتری. ایشان مانند سایر علمای اعلام به تصدّی امور عامّه از تدریس و قضاء و مرجعیّت اشتغال داشته‌اند.

یک روز ناگهان کسی در منزل را می‌زند. وقتی که از او سؤال می‌شود می‌گوید: در را باز کن کسی با شما کاری دارد. مرحوم آقا سید علی وقتی در را باز می‌کند می‌بیند شخص جولایی (بافنده‌ای) است، می‌گوید: چه کار دارید؟

مرد جولاد در پاسخ می‌گوید: فلان حکمی را که نموده‌اید طبق دعوی شهود به ملکیت فلان ملک برای فلان کس، صحیح نیست؛ آن ملک متعلّق به طفل صغیر یتیمی است و قباله آن در فلان محل، دفن است. این راهی را که شما در پیش گرفته‌اید صحیح نیست و راه شما این نیست.

آیه الله شوشتری در جواب می‌گوید: مگر من خطا رفته‌ام؟

جولاد می‌گوید: سخن همان است که گفتم. این را می‌گویند و می‌رود.

آیه الله در فکر فرو می‌رود این مرد که بود و چه سخنی گفت؟ در صدد تحقیق برمی‌آید، معلوم می‌شود که در همان محل، قباله ملک طفل یتیم مدفون است و شهود بر ملکیت فلان، شاهد زور بوده‌اند. بسیار بر خود می‌ترسد و با خود می‌گوید: مبادا بسیاری از حکم‌هایی را که داده‌ایم از این قبیل بوده باشد! و وحشت و هراس او را در می‌گیرد. در شب بعد همان موقع جولاد در می‌زند و می‌گوید: آقا سید علی شوشتری

راه این نیست که شما می‌روید! و در شب سوم نیز عین واقعه به همین کیفیت تکرار می‌شود و جولای می‌گوید: معطل نشوید، فوراً تمام اثاث البیت را جمع نموده، خانه را بفروشید و به نجف اشرف مشرف شوید و وظایفی را که به شما گفته‌ام انجام دهید، و پس از شش ماه در وادی السلام نجف اشرف به انتظار من باشید.

مرحوم شوشتری بی‌درنگ مشغول انجام دستورات می‌گردد، خانه را می‌فروشد و اثاث البیت را جمع‌آوری نموده و تجهیز حرکت خود را به نجف اشرف می‌کند. در اوّلین وهله‌ای که وارد نجف می‌شود در وادی السلام هنگام طلوع آفتاب، مرد جولای را می‌بیند که گویی از زمین جوشیده و در برابرش حاضر گردید و دستوراتی داده و پنهان شد. مرحوم شوشتری وارد نجف اشرف می‌شوند و طبق دستورات جولای عمل می‌کنند تا می‌رسند به درجه و مقامی که قابل بیان و ذکر نیست؛ رضوان الله علیه و سلام الله علیه.

مرحوم آقا سید علی شوشتری برای رعایت احترام مرحوم شیخ مرتضی انصاری به درس فقه و اصول او حاضر می‌شوند، و مرحوم شیخ هم در هفته یک بار به درس مرحوم آقا سید علی که در اخلاق بوده است حاضر می‌شدند، و پس از فوت مرحوم شیخ (ره) مرحوم شوشتری (ره) بر مسند تدریس شیخ می‌نشینند و درس را از همان‌جا که مانده بود شروع می‌کنند، ولی عمر ایشان کفاف ننموده و پس از شش ماه به رحمت ابدی حضرت ایزدی پیوستند.

در خلال این شش ماه مرحوم شوشتری به یکی از شاگردان مبرز حوزه مرحوم انصاری به نام آخوند ملا حسینقلی درجزینی همدانی که از مدّت‌ها قبل در زمان مرحوم شیخ با ایشان رابطه داشته و استفاده اخلاقی و عرفانی می‌نموده است و اینک پس از مرحوم شیخ عازم بر تدریس بوده و حتی تتمّه مباحث شیخ را که خود نیز تقریرات آن مباحث را نوشته بود می‌خواست دنبال کند، کاغذی نوشته و در آن متذکر می‌گردد که این روش شما تامّ و تمام نیست و شما مقامات عالیّه دیگری را باید حائز

گردید، تا اینکه او را منقلب نموده و به وادی حق و حقیقت ارشاد می‌نماید.

آری، مرحوم آخوند که از سالیانی چند قبل از فوت مرحوم شیخ از محضر مرحوم آقا سید علی در معارف الهیه استفاده می‌نمود، در اخلاق و مجاهده نفس و نیل به معارف الهیه سرآمد اقران و از عجایب روزگار شد. مرحوم آخوند نیز شاگردانی بس ارجمند تربیت نمود که هر یک اسطوانه‌ای از معرفت و توحید و آیتی عظیم به شمار می‌آمدند. از مبرزترین شاگردان مکتب آخوند مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی و مرحوم آقا سید احمد کربلایی طهرانی و مرحوم آقا سید محمد سعید حبّوبی و مرحوم حاج شیخ محمد بهاری را باید نام برد.

استاد بزرگوار عارف بی‌بدیل مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی تبریزی - رضوان الله علیه - از شاگردان مکتب مرحوم آقا سید احمد کربلایی هستند. این است سلسله اساتید ما که به مرحوم شوشتری و بالأخره به آن شخص جولای منتهی می‌شود، ولی آن مرد جولای چه کسی بوده و به کجا ارتباط داشته و این معارف را از کجا و به چه وسیله به دست آورده هیچ معلوم نیست.^۱

۱- رساله لبّ اللباب در سیر و سلوک اُولی الألباب، ص ۱۴۶.

۲- برگرفته از زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۵۴:

«این حکایت را حاج میرزا محمد احمدآبادی در جلد دوم الشمس الطالعه، ص ۳۵۲ آورده است و آن را از حاج محمد طاهر تاجر دزفولی در اصفهان نقل کرده است:

[حضرت مولا قلی جولای در بیان شرح احوال خود چنین می‌گوید]:

در این مکان به کار خود (جولایی) مشغول بودم، در مقابل این دکان، خانه یک ستمکار بود و سربازی از آن حفاظت می‌کرد. یک روز آن سرباز پیش من آمد و گفت: از کجا برای خود غذا تهیه می‌کنی؟

گفتم: سالی یک خروار گندم می‌خرم و آرد می‌کنم و می‌پزم و زن و فرزند می‌دارم.

گفت: من در خانه این مرد مستحفظم و خوش ندارم از مال این ظالم استفاده کنم، اگر قبول زحمت فرمایی برای من هم یک خروار جو بخر و بپز، من روزی دو قرص نان از تو می‌گیرم.

قبول کردم و او هر روز می‌آمد دو قرص نان می‌برد. اتفاقاً روزی نیامد، از او پرسیدم، گفتند: ↵

مريض است و در این مسجد خوابیده است. به آنجا رفتم از حال او جويا شدم، خواستم طبیب برایش بیاورم، قبول نکرد، گفت: احتیاجی نیست. من امشب از دنیا می‌روم، چون نصف شب شد، در دکان می‌آیند، تو بیا و هرچه به تو دستور دادند عمل کن، بقیه آردها هم برای خودت. خواستم شب را پیش او بمانم، قبول نکرد، گفت: برو! من نیز اطاعت کردم. نیمی از شب رفته بود که در دکان زده شد و گفتند: محمد علی بیرون بیا. من از دکان آمدم به مسجد رفتم، دیدم آن سرباز جان سپرده. دو نفر آنجا بودند، به من گفتند: بدن او را به جانب رودخانه حرکت دهم. اجابت کردم. آن دو نفر او را غسل دادند، کفن کردند، بر او نماز خواندند و آوردند درب مسجد دفن کردند. من به دکان برگشتم.

چند شب بعد در دکان زده شد، کسی گفت: بیرون بیا! من بیرون آمدم. گفت: آقا تو را طلب نموده است، با من بیا. رفتم. با اینکه اواخر ماه بود، ولی صحرا مانند شب‌های مهتاب روشن بود و زمین‌ها سبز و خرم، ولی ماه پیدا نبود. در فکر فرو رفته و تعجب می‌کردم. ناگاه به صحرای لور (شهری در شمال دزفول) رسیدم. از دور عده بزرگوارانی را دیدم به دور هم نشسته‌اند و یک نفر مقابل آنان ایستاده است، ولی در بین ایشان یک نفر جلیل و از همه بالاتر بود، به نحوی که هول و هراس مرا ربوده و استخوان‌هایم به صدا درآمد.

مردی که با من بود گفت: قدری جلوتر بیا. رفتم و بعد توقف کردم. آن نفر ایستاده گفت: بیا، بیم نداشته باش! قدری جلوتر رفتم.

آن شخص که در بین آن جماعت از همه برتری داشت، به یکی از آن عده فرمود: "منصب سرباز را به او بده!" به من گفت: "برای خدمتی که به شیعه ما نمودی می‌خواستم منصب سرباز را به تو بدهم."

عرض نمودم: من کاسب و بافنده هستم، مرا به سربازی و سرهنگی چه؟ می‌پنداشتم که می‌خواهند مرا به جای سرباز نگهبان قرار دهند.

تبسمی فرمود و گفت: "منصب او را می‌خواستیم به تو دهیم."

باز تکرار کردم و گفتم: مرا چه به سربازی؟!

در این هنگام یکی از آنها گفت: او عامی است، به او بگویند: منصب سرباز را می‌خواهیم به تو بدهیم، نمی‌خواهیم سرباز باشی! و منصب او را به تو دادیم، برو.

من برگشتم و در بازگشت هوا را تاریک دیدم و از آن روشنی و سبزی و خرمی هم در صحرا خبری نبود. از آن شب به بعد دستورات آقا یعنی حضرت صاحب الامر ارواحنا فداه به من می‌رسد. (محقق)

علامه طهرانى در تکمله این مطلب مى فرماینده:

مرحوم قاضى - رضوان الله علیه - خود در امور معرفت، شاگرد پدرشان مرحوم آیه الحق، آقاى سید حسین قاضى که از معاریف شاگردان مرحوم مجدد آیه الله حاج میرزا محمد حسن شیرازى - رحمة الله علیه - بوده‌اند،^۱ مى باشند و ایشان شاگرد مرحوم آیه الحق امام قلى نخجوانى و ایشان شاگرد مرحوم آیه الحق آقا سید قریش قزوینى هستند.

گوینده: چون مرحوم آقا سید حسین قاضى از سامراً از محضر مرحوم مجدد عازم مراجعت به آذربایجان، مسقط الرأس خود بوده‌اند، در ضمن خداحافظى مرحوم مجدد به ایشان یک جمله نصیحت مى کند و آن اینکه: «در شبانه‌روز یک ساعت را برای خود بگذار!»

۱- آیه الله العظمى حاج میرزا محمد حسن شیرازى - رحمة الله علیه - در سال ۱۲۳۰ هـ. ق در شیراز چشم به جهان گشود. ایشان پس از طى دوره مقدمات حوزوى، در ۲۹ سالگى به نجف اشرف عزیمت کرد و در درس شیخ اعظم، انصارى، شرکت جست و از خواص شاگردان او شد.

پس از رحلت شیخ مرتضى انصارى در ۱۲۸۱ هـ. ق زعامت شیعه به میرزای بزرگ شیرازى محول گردید و ایشان نزدیک به ۳۰ سال در این مقام به رفع مشکلات مردم و اداره حوزہ‌هاى علمیه مشغول بود.

یکى از مهم‌ترین حوادثى که در ایام زعامت آن پیشوای بزرگ اسلامى رخ داد، قضیه تحریم تنباکو بود. با صدور این فتوا، مردم مبارزه سیاسى علیه قرارداد استعمارى مذکور را یک وظیفه شرعى دانسته و به مخالفت شدید پرداختند. به طوری که ناصرالدین شاه مجبور شد با پرداخت غرامت این قرارداد ننگین را فسخ کند.

میرزای بزرگ در ۸۲ سالگى در سامراً چشم از جهان فرو بست و جسدش را از سامراً تا نجف با پای پیاده تشییع کردند و در آخر شعبان در جوار مرقد امیرالمؤمنین علیه السلام به خاک سپردند. از آن پس مجالس فاتحه در تمام شهرها برگزار شد. همه بازارها در این ایام تعطیل بود و این عزادارى تا نزدیک به یک سال ادامه داشت؛ رحمة الله علیه.* (محقق)

* جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *مطلع انوار*، ج ۳، ص ۲۸۴ الی ۲۸۶.

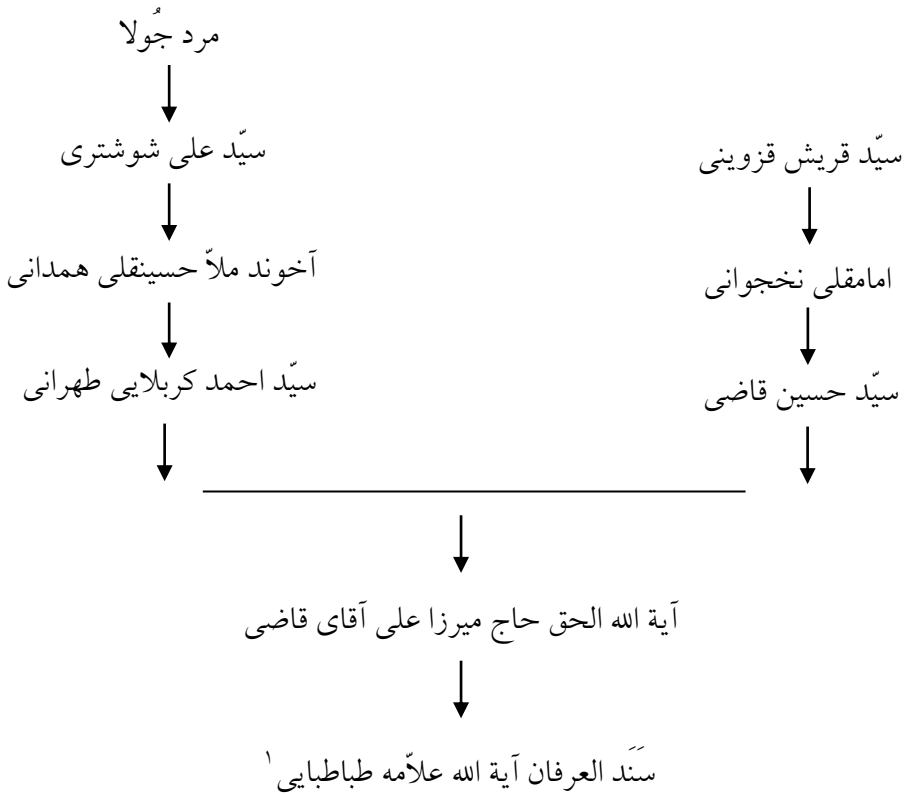
مرحوم آقا سید حسین در تبریز چنان متوغل امور الهیه می‌گردد که در سال بعد چون چند نفر از تجار تبریز به سامرا مشرف شده و شرفیاب حضور مرحوم میرزا شدند، مرحوم میرزا از احوال آقا سید حسین قاضی استفسار می‌کنند، آنان در جواب می‌گویند: یک ساعتی که شما نصیحت فرموده‌اید تمام اوقات ایشان را گرفته و در شب و روز ایشان با خدای خود مراده دارند.

ولی چون مرحوم قاضی به نجف آمدند، در تحت تربیت مرحوم آیه الحق آقای سید احمد کربلایی طهرانی قرار گرفتند و با مراقبت ایشان طی طریق می‌نموده‌اند. مرحوم قاضی نیز سالیان متمادی ملازم و هم‌صحبت مرحوم عابد زاهد ناسک، وحید عصر حاج سید مرتضی کشمیری - رضوان الله علیه - بوده‌اند؛ البته نه به عنوان شاگردی، بلکه به عنوان ملازمت و استفاده از حالات، و تماشای احوال و واردات؛ و البته در مسلک عرفانیه بین این دو بزرگوار تباینی بعید وجود داشته است. اما طریقه تربیت آیه الحق آقای سید احمد کربلایی طبق رویه استادشان مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی، معرفت نفس بوده و برای وصول به این مرام، مراقبه را از اهم امور می‌شمرده‌اند. و آخوند، شاگرد آیه الحق و فقیه عالی‌قدر مرحوم آقا سید علی شوشتری است که ایشان استاد شیخ مرتضی انصاری در اخلاق و شاگرد ایشان در فقه بوده‌اند.^۱

ذکر نموداری سلسله اساتید مرحوم قاضی از دو طریق

دو مطلب در کتاب سیمای فرزندگان، تألیف آقای رضا مختاری، صفحه ۷۹ و ۸۳، به نقل از تاریخ حکماء و عرفاء متأخر آمده است که هر دو اشتباه است: اول آنکه: استاد مرحوم شوشتری را ملاقلی جولا ذکر کرده‌اند، و جولا نامش

معلوم نیست؛ اما امامقلی، نه ملاقلی، نام استاد پدر مرحوم قاضی یعنی آقا سید حسین قاضی، شاگرد آقا سید قریش قزوینی بوده است.
 دوّم آنکه: مرحوم قاضی شاگرد مرحوم آقا شیخ محمد بهاری نبوده است.
 و دو طریق استاد مرحوم قاضی بدین گونه است:



ترجمه احوال آقا سید قریش قزوینی

در کتاب مینودر یا باب الجنة قزوین، جلد ۲، صفحه ۵۰۷، در تحت شماره ۹۱۳، دیوان عاصی قزوینی را آورده است و گفته است:

«سراینده: سید حسین ابن حاج سید قریش حسینی قزوینی.

حاج سید قریش از سادات صاحب نفس و اهل سلوک بود و از علم و فضل بهره وافی داشت و از أقطاب سلسله ذهبیه به شمار می آمد؛ چنان که در شرح حال وی آمده است: "حاج امامقلی تبریزی دست ارادت به وی داده است، و سید نیز سرمایه ای به او داده، امر فرمود: به تبریز رفته و به تجارت مشغول باشد." در اینجا سه صفحه در شرح حال سید حسین آورده است.^۱

سرگذشت حاج امامقلی نخجوانی به نقل از مرحوم قاضی

حضرت آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی (ره) می فرمودند:

«داستان اساتید عرفانی مرحوم قاضی - قدس سره - از قرار نقل خودشان بدین طریق بوده است که: استاد اول ایشان، پدرشان آقا سید حسین قاضی، و او شاگرد امامقلی نخجوانی، و او شاگرد آقا سید قریش قزوینی بوده است. از این قرار که:

امامقلی نخجوانی در نخجوان در زمان شباب خود، عاشق یک پسر ارمنی می شود و به طوری عشق او بر او غالب می گردد که خواب و خوراک را از او می گیرد، و روزی که در معبر و خیابان در اندیشه خود با او مشغول و سراسیمه و حیاری می رفته است، کسی از پشت سر دست به شانه او می گذارد و می گوید:

"این راه عشق نیست و این عشق درست نیست! عشق، عشق خداست و باید به او عاشق شد."

به مجرد این کلام عشقش تبدیل به عشق خدا می شود، آن عشق به گونه ای از بین می رود که اثری از آن به جای نمی ماند و عشق خداوند تمام وجودش را فرا می گیرد.

۱- همان مصدر، ص ۴۴.

پس از چند روز، باز آن مرد به او می‌رسد و این، از او، راه وصول و چاره می‌طلبد، او می‌گوید: ”باید بروی به مکه مکرمه و در آنجا اقامت کنی تا کارت درست گردد.“

امام‌قلی از او دستور می‌گیرد و به مکه رهسپار می‌شود و چهار سال درنگ می‌کند و به مقصودش نمی‌رسد، و پس از گذشت این زمان به او گفته می‌شود:

”باید به مشهد مقدس خدمت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام بروی و در آنجا به چاره‌ات می‌رسی!“

امام‌قلی از مکه مشرفه به صوب خراسان رهسپار و سه ماه تمام در مشهد مقدس به توسلات و زیارات حضرت امام رضا علیه السلام اشتغال می‌ورزد و مع‌ذلک فتح بابی برای وی نمی‌شود؛ پس از گذشت سه ماه از جانب حضرت رضا علیه السلام به او گفته می‌شود:

”باید به قزوین بروی نزد آقا سید قریش قزوینی! مطلوب تو آنجاست.“

امام‌قلی می‌گوید: من تا آن لحظه ابداً نام و نشانی از آقا سید قریش نشنیده و به خاطر نداشتم؛ فلذا از مشهد به سوی قزوین حرکت نمودم و در قزوین از او جوینا شدم. معلوم شد از علمای معروف و سرشناس و دارای درس و بحث، و در منزل وی رفع خصومات و مشکلات مردم می‌گردد.

من هم روزی به منزل او رفتم و در میان مراجعین نشستیم. اطاق‌های متعددی برای مراجعین بود و او به کارها و حوائج مردم رسیدگی می‌نمود؛ و من پیوسته با خود می‌گفتم: عجیب است که مرا بدین‌جا ارجاع داده‌اند و در قزوین هم یک نفر آقا سید قریش قزوینی بیشتر نیست! و این مرد که اهل مراجعه مردم و رفت و آمد و رتق و فتق عامه است، کجا می‌تواند درد مرا دوا کند؟! طبعاً باید او یک مرد مُنْزَل و منزوی باشد. بالأخره نشستیم تا قریب ظهر که مردم همه رفتند و من هم برخاستم که خداحافظی کنم و بروم، در این حال آقا سید قریش از بالای اطاق به

من اشاره‌ای نمود که بیا!

من نزد او رفتم و از اطاق‌های متعددی مرا عبور داد تا در یک اطاق آخر وارد شدیم. در آنجا بدون آنکه من چیزی بگویم، مثل اینکه تمام امور و جریانات و احوال من در مُشتِ اوست، دستوراتی به من داد و فرمود:

”باید به اینها عمل کنی! و إن شاء الله مقصدت حاصل است“ و اضافه فرمود: ”باید به تبریز بروی و در آنجا رحل اقامت افکنده و به کسب و کار مشغول شوی!“

من به سمت تبریز حرکت نمودم و در آنجا جماعتی از صوفیان بودند که امر بر آنها مشتبه شده بود؛ آنان صبحگاهان هر کدامشان یک دوره تسبیح، صاحب جواهر را لعن می‌کردند! من جلوی این امر را گرفتم و ایشان را به راه شرع قویم و صراط مستقیم هدایت نمودم. همه آنها از صوفیان صافی ضمیر و رندان صاحب شریعت و اهل تقلید و عبادت شدند. و الحمدلله به مقصد و مقصود رسیدم و آنچه در وعده بود صورت خارج و تحقق یافت و نیز فهمیدم علت اعزام من به تبریز این بوده است.^۱

شرح احوال حاج امامقلی نخجوانی

[شرح احوال ایشان بدین طریق نیز از مرحوم حاج شیخ عباس قوچانی ذکر شده است که می‌فرمودند]:

«شخصی به نام حاج محمدقلی خان نخجوانی عاشق یک پسر ارمنی شده و چنان دل‌باخته و عاشق گردیده بود که روز و شب نداشت و در خیابان‌ها واله و حیران حرکت می‌نمود. روزی در حال حرکت، از پشت سر دستی به شانه او خورد که کسی به او گفت: ”راهی که تو می‌روی اشتباه است!“ یکباره بی‌هوش شده و به

زمین افتاد؛ چون به حال آمد و برخاست دید که عشق آن پسر از سرش بیرون رفته و عشق خدا در او حاصل شده است.^۱

برای نیل به مقصود به سمت مکه حرکت نمود و چهار سال تمام در آنجا ماند. روزها و شبها به راز و دعا مشغول بود شاید از صورت یار و چهره او نقاب برداشته گردد، چیزی دستگیرش نشد؛ بعداً به سمت بیت المقدس حرکت کرد و در آنجا هم چهار سال تمام بماند، چیزی دستگیر او نشد؛ بعداً به سمت مشهد مقدس حرکت کرد، در مشهد سه ماه تمام به حضرت ثامن الائمه صلوات الله علیه متوسل شد چیزی به دستش نیامد؛ تا پس از سه ماه شبی رفت در حرم مطهر و با خود عهد کرد که بیرون نرود تا بمیرد یا آنکه برای او مطلب کشف گردد. پس از رفتن مردم و خلوت شدن حرم، صدایی از ضریح مبارک شنید:

”برو به قزوین از آقا سید قریش دستور بگیر!“

آن مرد حرکت کرد به قزوین و وارد منزل آقا سید قریش شد؛ دید آمد و شد زیادی است، مردم برای حلّ امور خود رفت و آمد می‌کنند و خلاصه یکی از علمای ظاهر است؛ بسیار تعجب نمود، ولی چون حضرت فرموده بودند، مطمئن بود که حقیقت در اینجا روشن می‌شود.

پس از آنکه مردم همه رفتند آقا سید قریش گفت: چه فرمایشی دارید؟

حاج محمد قلی گفت: مرا به اینجا فرستاده‌اند!

آقا سید قریش به ایشان دستوری از او داد و غیره دادند و پس از چند روزی

گفتند: شما باید به تبریز بروید!

۱- حضرت مستطاب آقای حاج میرزا محمد حسینی طباطبایی - مدّ ظلّه - این داستان را عیناً برای من نقل کردند، فقط به اختلاف این فقره که فرمودند: «در نخجوان روزی به درویشی برخورد کرد، درویش به او گفت: ”حیف نیست که این عشق را برای معرفت خدا به کار نبندی؟!“ با کلمات درویش، عشق او از سرش بیرون رفت و عازم مکه گردید.» (مرحوم علامه طهرانی قدس سره)

حاج محمد قلی تعجب کرد، علت روانه کردن به تبریز چیست؟! ولی چون امر ایشان بود اطاعت نموده عازم به تبریز شد؛ و در آنجا با جماعتی که از اهل طریق و در بازار تجارت می‌کردند خواهی نخواهی باب مراوده و رفت و آمد را باز کرد؛ ولی دید آنها عادات به خصوصی دارند، از جمله آنکه هر یک از آنها صبح قبل از آنکه یک دوره تسبیح لعن به صاحب جواهر نکند، سر کار نمی‌رود! ولی کم‌کم سعی نموده و به آنها حالی کرد که این طریق وصول نیست، آنها هم متقاعد شده از این قبیل اعمال خود برگشتند؛ و دانست که علت فرستادن آقا سید قریش او را به تبریز از برای انجام این عمل بوده است.^۱

بیانی اجمالی از سرگذشت مرحوم آقا سید حسین قاضی، پدر و استاد

مرحوم حاج سید علی آقا قاضی

[حضرت آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی (ره) می‌فرمودند]:

«امام‌قلی در تبریز طبق فرموده آقا سید قریش به کسب مشغول می‌شود و در بازار دگانی می‌گیرد و آقا سید حسین قاضی به او متصل می‌شود و به مقامات و درجات می‌رسد و او از فرزندش سید علی دستگیری می‌کند و فتح باب مرحوم قاضی به دست او بوده است.

آقا سید حسین قاضی تحصیلاتش را در سامرا نزد میرزای بزرگ، مرحوم حجّة الاسلام حاج میرزا حسن شیرازی فرا می‌گیرد؛ و چون فارغ التّحصیل می‌شود و دارای مقامات علمی و فقهی می‌گردد، با اجازه مرحوم میرزا به تبریز مراجعت می‌کند و در تبریز در امور عرفانیّه و راه خدا و سیر و سلوک و معرفت از مرحوم امام‌قلی دستور می‌گیرد. بنابراین مرحوم آقا سید حسین قاضی جامع کمالات علمی

و فقهی و عرفانی است. روزها به دگان مرحوم امامقلی می‌رفته و ساعتی می‌نشسته و کسب فیض می‌نموده است.

امامقلی مردی بلند قامت بوده است و پیوسته حتی در موقع کار و خرید و فروش ساکت بوده است، در عین وقار و سکوت، مشتریان را راه می‌انداخته و به حوائجشان رسیدگی می‌نموده است.

بالجمله پدر مرحوم قاضی از تربیت شدگان حاج محمدقلی هستند و داستان ایشان آن است که:

هنگامی که والد مرحوم قاضی خواستند از سامرا به تبریز حرکت کنند، هنگام تودیع، استاد ایشان مرحوم حاج میرزا محمد حسن شیرازی - اعلی الله مقامه - به ایشان فرمودند:

”در بیست و چهار ساعت، تمام ساعات را که برای مردم کار می‌کنی یک ساعت را برای خود باقی گذار و در آن ساعت به کارهای محاسبه با نفس پرداز!“

پس از چند سال که یکی از اهالی تبریز به سامرا آمدند، مرحوم میرزا از حالات مرحوم والد قاضی سؤال کردند، در جواب گفته بود:

”آن ساعت را که شما فرمودید فعلاً تمام ساعات ایشان را گرفته و ایشان انزوا اختیار کرده، شبانه‌روز به کار خود مشغولند!“

بالجمله آنکه والد مرحوم قاضی با حاج محمدقلی مراده پیدا کرده و از شاگردان ایشان بوده است.

هنگامی که مرحوم قاضی در سن جوانی از تبریز به نجف برای تحصیل حرکت کردند دستوراتی از والد خود داشته‌اند، متهی الأمر از وجود آقای سید احمد کربلایی نیز استفاده نموده و با ایشان بسیار حشر داشتند.^۱

۱- همان مصدر، ص ۴۲.

اولین فتح باب برای مرحوم قاضی به دست پدر ایشان بوده است

[حضرت آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی (ره) می فرمودند]:

«مرحوم آقا میرزا علی قاضی در تبریز تا سنه ۱۳۱۳ که به نجف اشرف مشرف می شود، یعنی تا بیست و هشت سالگی، در تحت تربیت علمی و فقهی و عرفانی این پدر بزرگوار بوده است. و فتح باب عرفانی و کشف امور غیبیه به امر و تحت نظر پدرش بوده است. چون به نجف مشرف شد، پس از یک سال پدرش رحلت می کند، و او را در وادی السلام دفن می کنند.»^۱

سؤال فرزند مرحوم قاضی از ایشان راجع به سلسله اساتیدشان

جناب محترم فاضل مکرم آیه الله زاده مرحوم قاضی، حاج سید محمد حسن طباطبایی قاضی - آدام الله ظلّه - در شرح حال مرحوم والدشان قاضی بزرگ مرقوم داشته اند:

«من از پدرم پرسیدم: شما عرفان را از که اخذ کرده اید؟

فرمودند: «از مرحوم آقا سید احمد کربلایی طهرانی.» عرض کردم: او از چه کس اخذ کرده است؟ فرمودند: «از مرحوم آخوند ملاً حسینقلی همدانی.» عرض کردم: او از چه کس؟ فرمودند: «از آقا سید علی شوشتری.» عرض کردم: او از چه کس؟

فرمودند: «از همان مرد جولا.» عرض کردم: او از چه کس؟

با تغیر فرمودند: «من چه می دانم؟! تو می خواهی برای من سلسله درست بکنی؟!»^۲

۱- همان مصدر، ص ۴۳.

۲- الله شناسی، ج ۱، ص ۱۹۱، تعلیقه.

در احوال مرحوم آقا سید علی شوشتری رحمة الله علیه

و نیز آقا حاج سید عزالدین نقل کردند از پدرشان از آقای کفایی، آقا میرزا احمد از پدرشان آخوند ملاً محمد کاظم خراسانی، که ایشان می‌گفته‌اند:

«ما که در درس مرحوم شیخ انصاری - رضوان الله علیه - می‌رفتیم، سیدی هم به طور مداوم درس ایشان می‌آمد، ولی پیوسته ساکت بود و با احدی سخن نمی‌گفت و ما چنین می‌پنداشتیم که او در فقه و اصول و علوم ضعیف است و بر همین اساس تکلم نمی‌کند؛ تا مرحوم شیخ فوت کرد، آن سید را وادار کردند که به جای شیخ بنشیند و درس را تعقیب کند.

هیچ نمی‌پذیرفت تا بالأخره او را ملزم کردند؛ چون درس را شروع کرد دیدیم عجیب بحر مواجی است که اصلاً ساحل ندارد! و آن سید، مرحوم آقا سید علی شوشتری، استاد شیخ در اخلاق است.»
و نیز می‌گفتند^۱ که:

«مرحوم شیخ وصیت کرده بود که بر جنازه او ایشان نماز گزارند، و چون شیخ رحلت کرد، مرحوم آقا سید علی بر جنازه او نماز گزارند.»^۲

ذکر حالات آية الحق و اليقين آقا سید علی شوشتری (ره) از

طرائق الحقایق

مختصری از حالات مرحوم آية الله الحق و اليقين، آقا سید علی شوشتری - قدس الله نفسه الزکیه - و آمدن آن مرد جولاً در نزد او در سه شب؛ هر یک به فاصله هشت شب. در طرائق الحقایق، طبع حروفی، جلد ۳، صفحه ۴۶۶ و صفحه

۱- یعنی آقا سید عزالدین.

۲- مطلع انوار، ج ۱، ص ۱۵۸.

۴۶۷ آورده شده است.^۱

مختصری از احوال مرحوم سید احمد کربلایی

[علامه طباطبایی، رضوان الله علیه] در تصدیری که بر تزییلات مرقومه بر مکاتبات علمین: کربلایی و کمپانی به عنوان «محاکمات» نوشته‌اند، چنین مرقوم داشتند که:

«آقای آقا سید احمد کربلایی اخیراً در بوته تربیت و تهذیب مرحوم آیه الحق و استاد وقت، شیخ بزرگوار آخوند ملاً حسینقلی همدانی - قدس الله سره العزیز - قرار گرفته و سالیان دراز در ملازمت مرحوم آخوند بوده، و از همگان گوی سبقت ربوده؛ و بالأخره در صف اول و طبقه نخستین تلامذه و تربیت یافتگان ایشان مستقر گردیده؛ و در علوم ظاهری و باطنی مکانی مکین و مقامی امین اشغال نمود.»^۲

۱- همان مصدر، ج ۲، ص ۷۸.

۲- توحید علمی و عینی، ص ۱۳، تعلیقه، به نقل از نقباء البشر، ج ۲، ص ۶۷۴:

«مرحوم آخوند مولا حسینقلی همدانی از اعظام علما و اکابر فقهای شیعه و خاتمه علمای اخلاق در عصر خود بوده است. او در قریه شوند، در جزین همدان، در سنه ۱۲۳۹ هجری قمری متولد شده و مقدمات را در طهران فرا گرفته، و بالأخره در دروس عالی در حوزه درس عالم اکبر شیخ عبدالحسین طهرانی مشهور به شیخ العراقین شرکت نموده است. سپس به سبزوار سفر کرده، و مدت‌ها در آنجا اقامت گزیده، و از درس فیلسوف معروف حاج مولا هادی سبزواری بهره یافته و پس از آن مهاجرت به نجف اشرف نموده، و سال‌های طولانی از درس شیخ مرتضی انصاری استفاده کرده است. و در قسمت اخلاق و عرفان از آقا سید علی شوشتری استفاده نموده و شاگرد او بوده است.

و بعد از فوت استادش متصدی فتوا نشد و دنبال ریاست نرفت؛ بلکه در منزل نشست و طلاب فهمید بدو روی آوردند و منزل او محل اجتماع زبندگان علم و عمل شد. و شاگردان عجیبی در علم الهی و عرفان تربیت نمود. و اما فقه و اصول را از تقریراتی که خودش از بحث علامه انصاری نوشته بود تدریس می‌کرد. و در منزل نماز جماعت می‌خواند برای خواص از مؤمنین و پیروانی ⇐

[علاّمه طباطبایی]:

«و بعد از درگذشت مرحوم آخوند، در عتبه مقدسه نجف اشرف اقامت گزیده و به درس فقه اشتغال ورزیده، و در معارف الهیه و تربیت و تکمیل مردم، ید بیضا نشان می داد.

جمعی کثیر از بزرگان و وارستگان، به یمن تربیت و تکمیل آن بزرگوار قدم در دایره کمال گذاشته و پشت پا به بساط طبیعت زده، و از سگان دار خلد و محرمان حریم قرب شدند. که از آن جمله است:

سید اجل، آیه حقّ و نادره دهر، عالم عابد فقیه محدّث شاعر مُفلق، سید العلماء الربانیین، مرحوم حاج میرزا علی قاضی طباطبایی تبریزی، متولّد سال هزار و دوست و هشتاد و پنج هجری قمری، و متوفای سال هزار و سیصد و شصت و شش هجری قمری؛ که در معارف الهیه و فقه حدیث و اخلاق، استاد این ناچیز می باشند؛ رفع الله درجته السامیه و افاض علینا من برکاته.^۱

که آنها را تربیت نمود، و از ظلمات جهل به نور معرفت کشانید، و ایشان را با ریاضات شرعیّه و مجاهدات عملیه از هر پستی، طاهر و مطهر گردانید، تا آنها از عباد الله الصالحین و از سالکین در راه خداوند شدند.

و شاگردان بسیاری تربیت کرد که هر یک آیتی عظیم از علم و عمل و اخلاق و عرفان الهی بودند. از جمله: سید احمد کربلایی، و دامادش سید ابوالقاسم اصفهانی، و آقا سید آغا دولت آبادی، و شیخ باقر قاموسی، و شیخ محمد بهاری، و شیخ باقر نجم آبادی، و میرزا جواد آقا تبریزی، و سید محمد سعید حبویی، و سید حسن صدر، و سید علی همدانی، و فرزندش: شیخ علی، و جمعی دیگر.

کتابی بسیار در تقریرات دروس شیخ و غیر آن از جمله قضاء و شهادت و رهن و غیرها نوشته که در کتابخانه حسینیه شوشتریها در نجف اشرف و کتابخانه آقا میرزا حسین نوری موجود است.

و بالأخره در زیارت سیدالشهداء [علیه السلام] در کربلای معلی در ۲۸ شعبان سنه ۱۳۱۱ رحلت نمود.»

اعراض اولیای الهی از مرجعیت و مسند فتوا

امّا راجع به علم و فقاہت و تزلّج در علوم رسمی همین بس که: در سنّ حدود چهل سالگی او را (سید احمد کربلایی) نامزد برای مرجعیت شیعیان نمودند؛ و همه متفقاً او را به نبوغ علمی و تقوای روحی قبول داشتند؛ ولی مع ذلک خود او حاضر نشد، نه فتوا دهد و نه رساله بنویسد و حتی از نماز جماعت هم در ملاً عام، همچون استاد قاضی و استاد علامه طباطبایی - رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - خودداری کرد.^۱

۱- توحید علمی و عینی، ص ۲۳. جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مسأله رجوع شود به ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۳۴ و ۱۰۳؛ ج ۳، ص ۶، ۴۳، ۶۴ و ۶۶؛ مهر تابان، ص ۹۹.

۲- توحید علمی و عینی، ص ۲۳:

«در اینجا داستان غریب و عجیبی از ایشان ذکر می‌کنیم، که حقّاً باید موجب عبرت و بیدارباش و تعهد و صعوبت امر ریاست و مرجعیت، برای سلسله جلیله طلاب علوم دینیه قرار گیرد: در روز جمعه بیست و یکم شهر جمادی الاولی، یک هزار و چهارصد و یک هجریه قمریه در شهر مقدّس مشهد، به بازدید جناب مستطاب حضرت صدیق ارجمند، و سرور گرامی، آیه الله حاج سید علی لواسانی - دامت برکاته - فرزند برومند آیه الله آقای حاج میرزا ابوالقاسم لواسانی، فرزند مرحوم آیه الله آقای حاج سید محمد لواسانی، فرزند مرحوم آیه الله آقای سید ابراهیم لواسانی - رحمة الله علیهم اجمعین - به منزلشان شرفیاب شدم. در ضمن مذاکرات، شرحی راجع به حالات مرحوم آیه الله عارف عابد، و فقیه نبیه، آقای حاج سید احمد طهرانی کربلایی بیان داشتند؛ از جمله آنکه فرمودند:

”پدر من مرحوم آقای حاج سید ابوالقاسم از شاگردان مرحوم آیه الحقّ، عارف بی‌بدیل، آخوند مولی حسنیقلی همدانی - رضوان الله علیه - و پس از ایشان شاگرد مرحوم مبرور آیه الله آقای حاج سید احمد طهرانی بوده‌اند؛ و نیز وصی مرحوم آقای حاج سید احمد بوده است؛ و مرحوم آقای حاج سید احمد در حالی که سرش در دامن ایشان بوده است، رحلت نموده‌اند. پدر من: مرحوم حاج سید ابوالقاسم می‌گفتند: روزی از روزها که درس تمام شد و شاگردان شروع به رفتن کردند، من هم برخاستم که بروم. مرحوم استاد حاج سید احمد فرمودند: آقای سید ابوالقاسم اگر کاری نداری قدری بنشین. من دانستم که ایشان کار خصوصی دارند. عرض کردم: نه، کاری ندارم، و نشستم.

و پس از آنکه همه رفتند، فرمودند: برای آقا میرزا محمد تقی بنویس! و سپس حالشان منقلب شد و گفتند: آه آه، خودش گفته است، خودش گفته است. مسلّم است، مسلّم است. و چنان انقلاب ←

قضیه‌ای از مرحوم قاضی راجع به آقا سید احمد کربلایی و کیفیت احوال او

آقا سید علی آقای قاضی (شاگرد مرحوم سید احمد کربلایی) می‌گوید:
 «شب‌ی از شب‌ها را به مسجد می‌گذرانیدم به تنهایی؛ به نیمه شب یکی درآمد
 و به مقام ابراهیم علیه السلام مقام کرد و از پس فریضه صبح در سجده شد تا طلوع

◀ حال پیدا کردند که بی حال شدند. ما پنداشتیم که شاید آقای میرزا محمد تقی درباره ایشان جمله‌ای زنده گفته و یا نسبتی داده است که به ایشان رسیده که بالتیجه ایشان را تا این سرحد ملول و ناراحت نموده است. از طرفی دیگر می‌دانستیم که آقای میرزا محمد تقی شیرازی، شخص عادل و با ورع و متقی است، و هیچ‌گاه کلمه‌ای که در آن غیبت و خلاف واقع باشد نمی‌زند؛ و نیز می‌دانستیم که ایشان هم کسی نیستند که از نسبت‌های ناروا که به او داده شود، ملول و خسته شوند. و لذا همین‌طور متحیر شدیم و به حال سکوت و بهت درآمدیم.

در این حال من برای ایشان سبیلی چاق کردم - چون مرحوم حاج سید احمد استعمال دخانیات می‌نمودند - و به ایشان دادم و عرض کردم: حالا این شطَب را بکشید! و این قدر ناراحت نباشید! مرحوم استاد شطب را کشیدند و قدری که سرحال آمدند، فرمودند: این مرد (یعنی آقای آقا میرزا محمد تقی شیرازی) احتیاطات خود را به من ارجاع داده است، و افرادی به او مراجعه کرده‌اند و از او پرسیده‌اند که: اگر خدای ناکرده برای شما واقعه‌ای اتفاق بیفتد، ما بعد از شما از چه کسی تقلید کنیم؟ و اینک در احتیاطات شما به که مراجعه نماییم؟ آقای میرزا محمد تقی در جواب گفته است: به سید احمد. من غیر از او کسی را سراغ ندارم.

آقا سید ابوالقاسم! برای او بنویس که: آقا میرزا محمد تقی! شما در امور دنیا حکومت دارید! اگر دیگر از این کارها بکنید و کسی را ارجاع دهید، فردای قیامت در محضر جدم رسول خدا، که حکومت در دست ماست، از شما شکایت خواهم کرد و از شما راضی نخواهم شد!

و نیز داستان دیگری از ایشان نقل شده است که:
 در موقع رحلت مرجعی از مراجع تقلید، اگر طهرانی‌ها، یعنی علمای طهران و تجار و کسبه طهران، به کسی رجوع می‌نمودند و از او تقلید می‌کردند؛ او مرجع تقلید تمام شیعیان می‌شد و همه بلاد و شهرها به تبع طهرانی‌ها از او تقلید می‌کردند. و چون طهرانی‌ها به حاج سید احمد رجوع کردند تا از او تقلید کنند، نپذیرفت و در جواب گفت: «اگر جهنم رفتن واجب کفایی باشد، من به الکفایه موجود است!»

خورشید. آنگاه برفتم و دیدم آقا سید احمد کربلایی بگآء است - قدس الله سره القدوسی - و از شدت گریه خاک سجده‌گاه گل کرده است و صبح برفت و در حجره نشست و چنان می‌خندید که صدای او به بیرون مسجد می‌رسید!»^۲

۱- *مطلع انوار*، ج ۲، ص ۷۹، به نقل از تاریخ حکماء و عرفاء متأخر بر صدر المتألهین، ص ۱۳۵.
۲- برگرفته از *توحید علمی و عینی*، ص ۱۹:

«عارف عظیم الشان حضرت آیه الله حاج سید احمد کربلایی طهرانی در اواسط قرن ۱۳ هـ. ق در شهر مقدس کربلا دیده به جهان گشود. ایشان برای ادامه تحصیلات حوزوی به نجف اشرف هجرت نمود. وی فقه و اصول را از محضر مجتهدان بزرگی چون: میرزا محمد حسن شیرازی (معروف به میرزای بزرگ)، علامه بزرگوار میرزا حسین خلیلی طهرانی، میرزا حبیب الله رشتی و آخوند خراسانی بهره برد و در این علوم تبخّری تمام و کمال یافت. آن بزرگوار در این دو رشته فقه و اصول فقه سرآمد روزگار شد؛ به گونه‌ای که مرحوم علامه محقق، آیه الله شیخ محمد حسین اصفهانی - رحمة الله علیه - درباره او فرمود: "من احدی را مانند آقا سید احمد حائری در فقه ندیدم."

مرحوم آیه الله حاج سید احمد طهرانی کربلایی از اعظام فقهای شیعه امامیه و از اساطین حکمت و عرفان الهی بوده است. اما در حکمت و عرفان همین بس که پس از رحلت مرحوم عارف بی‌بدیل و حکیم مربی، و مدرّس وحید و فقیه عالی‌قدر، حضرت آیه الله العظمی آخوند مولا حسینقلی همدانی - رضوان الله علیه - در نجف اشرف، با عدیل و هم‌ردیف خود، مرحوم حاج شیخ محمد بهاری، در میان سیصد تن از شاگردان آن مرحوم، از مبرّزترین شاگردان، و از اساتید وحید این فنّ بوده‌اند؛ و پس از مهاجرت آیه الله بهاری به همدان، یگانه عالم اخلاق و مربی نفوس و راهنمای طالبان حقیقت در طیّ راه مقصود، و ورود در سبیل سلام و ارائه طریق لقای حضرت احدیت، و سیر در معارج و مدارج کمال نفس انسانی، و ایصال به کعبه مقصود، و حرم معبود بوده است.

شرح فضائل او از وصف خارج است؛ چه در میان علمای نجف اشرف و خواصی که با وی رفت و آمد داشته‌اند؛ این مطلب معلوم و از مسلمیات اهل فن به شمار می‌آید.

علامه حاج شیخ آغا بزرگ طهرانی - قدس سره - در *اعلام الشّیعه* گوید:

"سید احمد یگانه فرد زمان، و اوحدی عصر خود بود در مراتب علم و عمل و سلوک و زهد و ورع و تقوا و معرفت بالله، و خوف و خشیت از او. نمازهای خود را در مکان‌های خلوت بجای ←

تأیید و تبعیت مرحوم قاضی از طریقه عرفانی مرحوم آقا سید احمد کربلایی

[حضرت علامه طباطبایی]:

«مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - طریقه عرفان و توحید مرحوم حاج سید احمد را قبول داشته است، و دستورات آن مرحوم را که طبق رویه و منهج استاد بزرگ آخوند ملاً حسینقلی همدانی بوده است، به شاگردان خود می‌داده است.»^۱
 «استاد ما، یعنی مرحوم آیه الله حاج میرزا علی قاضی - قدس سره - در فن عرفان و توحید، شاگرد مرحوم حاج سید احمد کربلایی بوده است؛ بدین معنی که پس از رحلت والدشان، مرحوم آیه الله آقای سید حسین قاضی که او شاگرد امامقلی نخجوانی، و او شاگرد آقا سید قریش قزوینی بوده است؛ تربیت و کمال مرحوم قاضی به دست آقای حاج سید احمد کربلایی طهرانی صورت گرفته است.»^۲

دوری و اعراض مرحوم آقا سید احمد کربلایی از دنیا

حضرت علامه طباطبایی نقل کردند از مرحوم قاضی از مرحوم سید احمد کربلایی که او می‌گفت:

«می‌آورد، و از اقتدا کردن مردم به وی در نمازها خودداری می‌نمود، و بسیار گریه می‌کرد، و کثیر البكاء بود به طوری که نمی‌توانست از گریه در نمازها خویشتن داری نماید، به خصوص در نمازهای شب.»

از جمله مهم‌ترین شاگردان ایشان حضرت علامه حاج سید علی قاضی طباطبایی و آیه الله حاج سید جمال‌الدین گلپایگانی می‌باشند.

سرانجام ایشان در آخرین تشهد نماز عصر در روز جمعه، ۲۷ شوال ۱۳۳۲ رحلت کرد. و جنازه ایشان را شاگردان و جمعی از مخلصین و اصدقاء تشییع کردند و در صحن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در قسمت شمالی مقابل ایوانی که در پشت مرقد مطهر واقع است دفن کردند.»

۱- مطلع انوار، ج ۲، ص ۴۵.

۲- توحید علمی و عینی، ص ۲۰.

«در سفری به یک درویش روشن ضمیر برخورد کردم، او به من گفت: ”من مأموریت دارم شما را از دو چیز مطلع کنم: اول: کیمیا، دوم: آنکه من فردا می میرم؛ شما مرا تجهیز نموده و دفن نمائید.“ مرحوم آقا سید احمد در جواب فرموده بود: ”اما من به کیمیا نیازی ندارم و اما تجهیزات شما را حاضر م.“

فردا آن درویش فوت می کند و مرحوم حاج آقا سید احمد متکفل تجهیزات و کفن و دفن او می شوند.»^۱

سؤال مرحوم قاضی از مرحوم حاج سید احمد کربلایی مبنی بر علت ادامه

مکاتبات با مرحوم کمپانی

حضرت آیه الله حاج شیخ عباس هاتف قوچانی - آدام الله برکاته - وصی مرحوم قاضی - اعلی الله مقامه - از مرحوم قاضی - قدس الله نفسه - نقل می نمودند که آن مرحوم می گفت:

«از استادمان مرحوم آیه الحق و سند العرفان سؤال شد: با اینکه داب اهل مراقبه، و سلاک راه خدا، و اولیای معرفت، در برابر این گونه بحثها رعایت اختصار، و در صورت عدم قبول، سکوت است؛ چرا شما این طور در این نامهها مطلب را دنبال فرموده اید؟!»

در جواب گفتند:

”اینها در ذهن خود از روی قواعد ذهنی (فرمول) خدایی تراشیده، و ساخته و پرداخته اند و آن را می پرستند و سجده می کنند. آن خدا خدای حقیقی نیست؛ خدای خارجی نیست؛ خدای تخیلی است. من خواستم شاید بتوانم این خدا را از ذهنشان بیرون بکشم.“^۲

۱- مهر تابان، ص ۳۲۳.

۲- توحید علمی و عینی، ص ۳۲۴.

قبول کردن مرحوم کمپانی قضیه وحدت وجود را در ضمن مباحثات با

مرحوم کشمیری

حضرت علامه استادنا الأکرم طباطبایی - رضوان الله علیه - می فرمودند:

«در مکاتبات و مباحثاتی که در قضیه تشکیک در وجود و وحدت وجود، در میان دو عالم بزرگوار آقای حاج سید احمد کربلایی طهرانی و آقای حاج شیخ محمد حسین کمپانی اصفهانی - رضوان الله علیهما - صورت گرفت، و بالأخره مرحوم حاج شیخ قانع به مطالب عرفانیّه توحیدیّه آقا حاج سید احمد نشدند؛ بعد از رحلت مرحوم آقا سید احمد، یکی از شاگردان مرحوم قاضی به نام آقا سید حسن کشمیری که از هم‌دورگان آیه الله آقای حاج شیخ علی محمد بروجردی و آقا سید حسن مسقطی و آن ردیف از تلامذه مرحوم قاضی بود، بنای بحث و مکالمه را با مرحوم حاج شیخ باز کرد، و آن قدر بحث را بر اساس استدلال و برهان مرحوم حاج سید احمد تعقیب کرد که حاج شیخ را ملزم به قبول نمود^۱».

۱- /الله شناسی، ج ۲، ص ۲۸۱؛ توحید علمی و عینی، ص ۳۲۴؛ مهر تابان، ص ۲۲۱، با قدری اختلاف.

۲- برگرفته از توحید علمی و عینی، ص ۲۶:

«مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد حسین اصفهانی (معروف به کمپانی) فقیه و اصولی و فیلسوف و حکیمی است که در قرون اخیر به جامعیت او از جهت اتقان علم، و دقت نظر، و سعه اندیشه، و جامعیت بین علم و عمل، و إعراض از دنیا، و زهد و پاکی کمتر دیده شده است.

ایشان در دوّم محرم الحرام سنه ۱۲۹۶ هـ. ق متولد گشت.

این عالم الهی پس از طیّ مقدمات، نزد آیات عظام: سید محمد فشارکی اصفهانی، و شیخ آغا رضا همدانی، و شیخ محمد کاظم خراسانی، و غیرهم، درس فقه و اصول را فرا گرفت، و در آخر هم فقط به درس آخوند مولا محمد کاظم می‌رفته و سیزده سال از وی بهره‌ور گردیده است؛ تا آنکه به سهمیه عظیمی از علم فقه، و به مجموعه کمالاتی نائل شد.

و در حکمت و فلسفه نزد حکیم معروف نجف: آیه الله آقا میرزا محمد باقر اصطهباناتی، درس خوانده است؛ و بالأخص در فنّ فلسفه مشارّ الیه بالبنان شده؛ و به إتقان و إحکام این علم، وحید ←

سخن مرحوم آقا سید احمد کربلایی پیرامون مرحوم بهاری

حضرت علامه استادنا الأعظم طباطبایی - مدّ ظلّه - فرمودند:

«مرحوم آیه الله آقای حاج میرزا علی آقا قاضی - رضوان الله علیه - می فرمودند که: استاد ما مرحوم آقای سید احمد کربلایی - رحمة الله علیه - می فرمود:

”ما پیوسته در خدمت مرحوم آیه الحقّ آخوند ملاً حسینقلی همدانی - رضوان الله علیه - بودیم و آخوند صد در صد برای ما بود، ولی همین که آقای حاج شیخ محمد بهاری با آخوند روابط آشنایی و ارادت را پیدا نمود و دائماً در خدمت او تردد داشت، آخوند را از ما دزدید!“^۱ و^۲

⇐ عصر خویش بوده است.

و علاوه بر اینها، در علم کلام و تفسیر و تاریخ و عرفان و ادب متضلع بوده؛ و در نظم و نثر فارسی و عربی گام‌های طولانی برداشته است. و بالجمله او از نوابغ دهر و فرائد روزگار بوده است، که به عبقریت و به ملکات حمیده مشحون، و غرق در مواهب الهیه بوده است.

از جمله شاگردان ایشان می توان از علامه آیه الله سید محمد حجت کوه‌کمری، علامه سید محمد حسین طباطبایی، آیه الله سید ابوالقاسم خوبی، و آیه الله شیخ محمد رضا مظفر را نام برد.

باری مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد حسین، اهل مراقبه و سکوت و محاسبه بود. پیوسته در فکر بود؛ سخن به ندرت می گفت. در مجالس و محافل که بین علما بحثی در می گرفت، سکوت می کرد. در هر جای مجلس که جا خالی بود می نشست، و بسیار متواضع و خلیق و آرام بود. و با آنکه ثروت معتابیهی که از پدرش که از تجار معروف، و سرمایه‌دار کاظمین بود، به او رسید، همه را به فقرا و طلاب داد. و خود چیزی نداشت. و گویند: در اواخر عمر، با فقر دست به گریبان بود؛ ولی دلی شاد، و سیمایی متبسم، و قلبی استوار داشت؛ که دلالت از روحيات عظیم، و موهبات معنوی او می نمود.

سرانجام این عالم و فیلسوف ربّانی در شب یکشنبه پنجم ذو الحجّة الحرام ۱۳۶۱ هـ. ق از دنیا رحلت نمود و در حرم مطهر علوی به خاک سپرده شد؛ قدس الله تربته.

۱- مطلع انوار، ج ۳، ص ۶۲؛ توحید علمی و عینی، ص ۱۷، تعلیقه؛ مهر تابان، ص ۲۲۳، با قدری اختلاف.

۲- آیه الله حاج شیخ محمد بهاری - قدس الله تربته الشریفة - از اعظام تلامذه و شاگردان آخوند ⇐

مصاحبت مرحوم قاضی با آقا سید احمد کربلایی و آیه الله حاج سید

مرتضی کشمیری

حضرت آیه الله [حاج شیخ عباس قوچانی] - مغفور له - می فرمودند:
 «[مرحوم قاضی] پس از ارتحال والد معظّمشان، صحبت دو نفر از اعلام
 نجف اشرف را ادراک نمودند: اول آیه الله حاج سید احمد کربلایی طهرانی، و دوم
 آیه الله حاج سید مرتضی کشمیری - اعلی الله تعالی مقامهما الشریف - اما این دو
 بزرگوار به عنوان استاد برایشان نبوده‌اند، بلکه به عنوان هم صحبت و رفیق طریق، و
 پیشرو ملازم.

دو آیت عظیم الهی که در سفر و حضر غالباً با آنها ملازم و از اطوار و
 سکنات، [و] حرکات و مشاهده احوال و تعبّد و تهجد و توکل و صبر و إرادة متین
 و علوم آنها بهره می‌یافته است. و چون تفاوت سنّ میان مرحوم قاضی و آن دو
 بزرگ‌مرد بسیار بوده است و ملازمت و پیوستگی، آن هم در سالیان متمادی، برقرار
 و بر دوام بوده است، در میان اذهان بعضی گمان می‌رفت که این ارادت به عنوان
 تّلمذ و شاگردی است؛ اما چنین نبوده است.

◀ ملاً حسینقلی همدانی است، که سالیان متمادی درک حضور او را نموده است و به درجات
 کمال فائز آمده است.

ایشان در سال ۱۲۶۵ ه. ق در شهر بهار همدان متولّد شد.
 پس از طیّ دورهّ مقدّمات، به بروجرد رفت و دروس فقه و اصول را نزد مرحوم حاج میرزا
 محمود بروجردی فرا گرفت و از وی اجازهّ اجتهاد گرفت.
 شیخ محمّد بهاری در سال ۱۲۹۷ ه. ق برای ادامهّ تحصیلات وارد حوزهّ علمیهّ نجف اشرف گردید.
 وی در نجف از ملازمان درس آخوند ملاً حسینقلی همدانی و از شاگردان ممتاز او بود.
 ایشان در نهم شهر رمضان ۱۳۲۵ ه. ق دیده از جهان فروبست. مرقد شریف ایشان در موطن و زادگاه
 اصلی خود، بهار همدان است، که مزاری است مشهور و معروف و مورد توجهّ تمام اهالی قریه، بلکه
 اهالی شهر همدان. معروف است که: آن مرحوم از میهمانان خود پذیرایی می‌کند. (محقّق)

أما آية الحق آية الله حاج سيد احمد كربلايي طهراني - قدس الله تربته - پس از مرحوم آقا سيد حسين قاضي هجده سال عمر کرد و بنا به كلام آقا حاج شيخ آغا بزرگ طهراني، در *تقواء البشر*، جلد ۱، صفحه ۸۷ و ۸۸، وفاتشان در ۲۷ شهر شوال المکرم سنة ۱۳۳۲ روز جمعه، در تشهد آخر نماز عصر بوده است.

مرحوم قاضي - رضوان الله عليه - طريقه عرفان و توحيد مرحوم حاج سيد احمد را قبول داشته است. و دستورات آن مرحوم را که طبق رويه و منهج استاد بزرگ، آخوند ملا حسينقلي همداني بوده است، به شاگردان خود می داده است، و راه و روش مستقيم را معرفت نفس، در راه طريق تعبد تام و تمام به شرع انور می دانسته است؛ و بدین جهت بعضاً هم از او تعبير به استاد می کرده است.^۱

و نیز حضرت معظّم له [آية الله قوچانی] بیان کردند که:

«مرحوم آقا سيد احمد كربلايي استاد مرحوم قاضي در معرفة النفس نبوده، بلکه استاد ایشان والد ایشان بوده است.»^۲

باز شدن در بسته به نام حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

حضرت علامه طباطبایی - مدّ ظلّه - می فرمودند:

«مرحوم قاضي ساليان دراز، ادراک صحبت و ملازمت مرحوم خلد مقام آقا حاج سيد مرتضي کشمیری را نموده است و در سفر و حضر ملازم ایشان بوده اند. مرحوم حاج سيد مرتضي از اوتاد وقت و از زهاد معروف و دارای حالات و مقامات و مکاشفات بوده، بسيار اهل ادب و اخلاق و جليل القدر؛ و اما رشته ایشان رشته مرحوم آخوند ملا حسينقلي، يعنی رشته توحيد و عرفان نبوده است، ولكن در همان حال و موقعيت نفسي خود، بسيار ارزشمند و بزرگوار بوده اند.

۱- *مطلع انوار*، ج ۲، ص ۴۵.

۲- *همان مصدر*، ص ۷۷.

مرحوم قاضی نقل می‌فرمود که:

”روزی در محضر آقا حاج سید مرتضی کشمیری برای زیارت مرقد حضرت
 أباعبدالله الحسین علیه السّلام از نجف اشرف به کربلای معلی آمدیم و بدو در
 حجره‌ای که در مدرسه بازار بین‌الحرمین بود وارد شدیم. این حجره منتهی‌الیه
 پله‌هایی بود که باید طیّ شود. مرحوم حاج سید مرتضی در جلو و من از عقب سر
 ایشان حرکت می‌کردم. چون پله‌ها به پایان رسید و نظر بر درِ حجره نمودیم دیدیم
 مقفل است، مرحوم کشمیری نظری به من نموده و گفتند:

می‌گویند: هر کس نام مادر حضرت موسی را به قفل بسته ببرد، باز
 می‌شود؛ مادر من از مادر حضرت موسی کمتر نیست.

و دست به قفل بردند و گفتند: «یا فاطمه!» و قفل باز را در مقابل ما گذاردند
 و ما وارد حجره شدیم.^۱»

۱- مه‌رتابان، ص ۳۲۳؛ مطلع انوار، ج ۲، ص ۲۱۹.

شاگردان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

طبقات شاگردان مرحوم قاضی

جمعی از فضلاى نجف اشرف با اصرار و ابرام بسیار، مرحوم قاضی را وادار کردند که برای آنها یک جلسه اخلاقی ترتیب داده و درس اخلاق برای آنها بگوید. در آن زمان مرحوم قاضی بسیار گمنام بود، و از حالات او احدی خبر نداشت؛^۱ و بالاخره قول داد برای آنها یک جلسه درس اخلاق معین کند، و جلسه ترتیب داده شد.

در ردیف اول، فضلاى چون: آقای حاج شیخ محمد تقی آملی و آقای حاج شیخ علی محمد بروجردی^۲ و آقای حاج سید علی خلخالی، به اضافه آقای حاج

۱- جهت اطلاع بیشتر پیرامون نحوه آشنایی فضلاى نجف با مرحوم قاضی رجوع شود به ص ۱۳۱.
۲- آیه الله شیخ علی محمد بروجردی در سال ۱۳۱۵ هـ. ق در بروجرد متولد شد. ایشان در سن ۱۴ سالگی برای تحصیل علوم آل محمد علیهم السّلام عازم نجف اشرف گردید.
پس از طیّ دوره مقدمات، به تحصیل دوره‌های عالی فقه و اصول و فلسفه پرداخت، تا اینکه از خواص آیات عظام: شیخ ضیاءالدین عراقی، مرحوم نائینی و مرحوم اصفهانی (کمپانی) گردید.
ایشان پس از آشنایی با آیه الله سید حسن مستطی، به راهنمایی ایشان از فیض حضور مرحوم قاضی بهره‌مند شد.

سید حسن مسقطی، حضرت حاج سید هاشم حداد و غیرهم در آن شرکت داشتند. و بعداً در ردیف دوّم در زمان بعد، سری دوّم: حضرت علامه طباطبایی و آقا حاج سید احمد کشمیری و آقا میرزا ابراهیم سیستانی و اخوی علامه آقای الهی و غیرهم شرکت می‌کردند.

و در ردیف سوّم در زمان بعد، سری سوّم: حضرت آقای حاج شیخ عباس قوچانی و آقای حاج شیخ محمد تقی بهجت فومنی رشتی و غیرهم از فضلاء نجف اشرف در آن حضور و شرکت داشتند.

حضرت آیه الله آقای حاج شیخ عباس قوچانی، وصی مرحوم قاضی در معارف و اخلاق هستند؛ و فعلاً در نجف اشرف مقیم و از محضر ایشان جماعتی از طلاب و ساکنین و غیرهم بهره‌مند می‌گردند.^۱

اهمّ شاگردان مرحوم قاضی در کلام علامه طهرانی

از جمله استاد گرانمایه ما علامه طباطبایی و برادر ارجمندشان آیه الحقّ مرحوم حاج سید محمد حسن الهی - رحمة الله علیهما - بودند که در تمام مراحل و منازل با هم رفیق و شریک بوده و چون فرقدان پیوسته با هم ملازم، و یار و

علم و تقوای او سبب شد که مرحوم آیه الله العظمی سید محمد حسین بروجردی از ملاقات با ایشان شگفت زده شده و او را از معتمدین خود قرار دهد.

شیخ علی محمد بروجردی بیش از فضیلت علمی، دارای ذوق عرفانی بود. آنچنان جذبه‌های عرفانی او را دربرمی‌گرفت که اثر و علائم آن در چهره و آهنگ صدایش هویدا می‌گردید. امتناع و خودداری ایشان از قبول زعامت و مرجعیّت عامه بعد از فوت مرحوم آیه الله بروجردی چیزی نبود جز پرتویی از همین افاضات الهی که از اساتید عرفان خویش کسب نموده بود.

سرانجام ایشان در ۱۵ محرم الحرام سال ۱۳۹۵ هـ. ق در بروجرد ندای پروردگارش را لبیک گفت؛ رحمة الله علیه. (محقّق)

۱- برگرفته از مه‌رتابان، ص ۳۷۱، تعلیقه: روح مجرد، ص ۱۰۱.

غم گسار یکدگر بودند.^۱

و از جمله، آیات دیگری چون حاج شیخ محمد تقی آملی، و حاج شیخ علی محمد بروجردی، و حاج شیخ علی اکبر مرندی، و حاج سید حسن مسقطی، و حاج سید احمد کشمیری، و حاج میرزا ابراهیم سیستانی، و حاج شیخ علی قسام، و وصی محترم آن استاد حضرت آیه الله حاج شیخ عباس هاتف قوچانی، که هر یک از آنان به نوبه خود ستارگان درخشان آسمان فضیلت و توحید و معرفتند؛ شکر الله مَسَاعِيَهُمُ الْجَمِيلَةَ.^۲

۱- آیه الله حاج سید محمد حسن الهی در سال ۱۳۲۵ ه. ق در تبریز متولد شد. ایشان به همراه برادرشان (علامه طباطبایی) در سال ۱۳۴۴ ه. ق جهت تکمیل تحصیلات علوم دینی، تبریز را به قصد عتبات عالیات ترک نمود و عازم نجف اشرف گشت. و به مدت ده سال از حوزه درسی عارف معروف آیه الله حاج سید علی قاضی طباطبایی در عرفان، و سید حسین بادکوبه‌ای در فلسفه و ریاضی و طب بهره‌مند شد. و همچنین فقه و اصول را از محضر آیات عظام شیخ محمد حسین غروی کمپانی و شیخ محمد حسین نائینی و سید ابوالحسن اصفهانی فرا گرفت. سرانجام در سال ۱۳۵۴ ه. ق به همراه برادرشان علامه طباطبایی به موطن خویش (تبریز) بازگشت، و در حوزه تبریز به تدریس فلسفه از شفاء و أسفار و سایر کتب ملاصدرا اشتغال ورزید، و احیاناً بعضی از عاشقان راه خدا را دستگیری می‌نمود و به سر منزل مقصود رهبری می‌کرد. برگرفته از مهر تابان، ص ۴۰:

«ایشان راجع به تأثیر صدا و کیفیت آهنگ و تأثیر آن در روح، و اسرار علم موسیقی و روابط معنوی روح با صداها، کتابی نوشتند که انصافاً رساله نفیسی بود؛ لکن بعد از اتمام رساله، خوف آن را پیدا کرد که به دست نااهل از ابناء زمان و حکام جائر بیفتد و از آن استفاده کنند؛ لذا آن را به کلی مفقود کردند.»

ایشان نیز بسیار مردی ساده و بی‌آلایش و متواضع و خلیق و عارف به اسرار الهیه و مطلع از ضمائر، و مربی پر ارزش بوده‌اند.

سرانجام در روز دوشنبه ۱۳ ربیع المولود سال ۱۳۸۸ ه. ق در سن ۶۳ سالگی از این نشأت ناپایدار و فانی بر اثر سکنه قلبی رحلت نمودند؛ رضوان الله علیه. (محقق)

۲- مهر تابان، ص ۲۸.

شدت علاقه و احترام علامه طباطبایی نسبت به مرحوم قاضی

باری، استاد ما (علامه طباطبایی) نسبت به استاد خود، مرحوم قاضی، علاقه و شیفتگی فراوانی داشت، و حقاً در مقابل او خود را کوچک می‌دید؛ و در چهره مرحوم قاضی یک دنیا عظمت و ابهت و اسرار و توحید و ملکات و مقامات می‌جست.

من یک روز به ایشان عطر تعارف کردم، ایشان عطر را به دست گرفته، و تأملی کردند و گفتند:

«دو سال است که استاد ما مرحوم قاضی رحلت کرده‌اند؛ و من تا به حال عطر نزده‌ام.»

و تا همین زمان اخیر نیز هر وقت بنده به ایشان عطری داده‌ام؛ در آن را می‌بستند و در جیبشان می‌گذارند و من ندیدم که ایشان استعمال عطر کنند، با اینکه از زمان رحلت استادشان سی و شش سال است که می‌گذرد.^۱

تساوی طول عمر مرحوم علامه طباطبایی با مرحوم قاضی

و عجیب است تساوی و توازن مدت عمر علامه با استادشان مرحوم قاضی؛ چون مدت عمر مرحوم قاضی هشتاد و یک سال بود، و مدت عمر علامه نیز هشتاد و یک سال است.

ایشان (علامه طباطبایی) در سنه یک هزار و سیصد و بیست و یک هجریه قمریه متولد شده‌اند، و در صبح یکشنبه هیجدهم محرم الحرام سنه یک هزار و چهارصد و دو هجریه قمریه سه ساعت به ظهر مانده رحلت کرده‌اند، و بنابراین مدت عمر ایشان نیز هشتاد و یک سال است؛ مانند مدت عمر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم و

۱- همان مصدر، ص ۲۴.

و صیّشان امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که هر دو شصت و سه سال می باشد.^۱

تربیت عرفانی علامه طباطبایی به دست مرحوم قاضی بوده است

علامه [طباطبایی] می فرمودند:

«چون به نجف اشرف برای تحصیل مشرف شدم، از نقطه نظر قرابت و خویشاوندی و رحمت گاه گاهی به محضر مرحوم قاضی شرفیاب می شدم؛ تا یک روز در مدرسه ای ایستاده بودم که مرحوم قاضی از آنجا عبور می کردند، چون به من رسیدند دست خود را روی شانه من گذاردند و گفتند: «ای فرزند! دنیا می خواهی نماز شب بخوان؛ و آخرت می خواهی نماز شب بخوان!»

این سخن آن قدر در من اثر کرد که از آن به بعد تا زمانی که به ایران مراجعت کردم، پنج سال تمام در محضر مرحوم قاضی روز و شب بسر می بردم، و آنی از ادراک فیض ایشان دریغ نمی کردم. و از آن وقتی که به وطن مألوف بازگشتم، تا وقت رحلت استاد پیوسته روابط ما برقرار بود و مرحوم قاضی طبق روابط استاد و شاگردی دستوراتی می دادند و مکاتبات از طرفین برقرار بود.»

ایشان می فرمودند: «ما هر چه داریم از مرحوم قاضی داریم.»^۲

۱- همان مصدر، ص ۲۵.

۲- همان مصدر.

۳- علامه آیه الله حاج سید محمد حسین طباطبایی در سال ۱۳۲۱ ه. ق چشم به جهان گشود. وی یکی از مطرح ترین مفسران، فیلسوفان، حکما و عرفای اسلامی در سه قرن اخیر، و بزرگ ترین مفسر شیعه در دوران غیبت بوده است. اهمیت وی به جهت احیای حکمت و فلسفه و تفسیر در حوزه های تشیع بعد از دوره صفویه بوده است. به ویژه اینکه وی به بازگویی و شرح حکمت صدرایی اکتفا نکرده، به تأسیس معرفت شناسی در این مکتب می پردازد. هم چنین با انتشار کتب فراوان و تربیت شاگردان برجسته، خدمت بسزایی به مکتب تشیع نمود. و به پیروی از رویه امامان به حق، در برافراشتن لوای توحید در دل های شوریدگان کوشیدند، و صلای ایمان و ایقان را به کرانه های دور و اعماق ژرف قلوب مهیا و زنده رسانیدند.

احضار روح مرحوم قاضی و سخن ایشان راجع به علامه طباطبایی

علامه طباطبایی می‌فرمودند:

«آقای ادیب که از شاگردان برادر من آقا سید محمد حسن بود، و چون روح مرحوم قاضی - رحمة الله علیه - را حاضر کرده بود^۱ و از رفتار من سؤال کرده بود،

◀ علامه قاضی مهم‌ترین استاد علامه و مؤثرترین شخص در تربیت روحی و سیر در مراتب عرفانی علامه بوده‌اند. ایشان در فلسفه از سید حسین بادکوبی، در ریاضیات از سید ابوالقاسم خوانساری، در خارج فقه و اصول از آیه الله شیخ محمد حسین اصفهانی و آیه الله نائینی، و در رجال از آیه الله حجّت کوه‌کمری بهره بردند.

از مهم‌ترین آثار ایشان می‌توان تفسیر المیزان، رسائل توحیدیّه، رسائل سبعه، رسالة الولاية، اصول فلسفه و روش رئالیسم، شیعه در اسلام، حاشیه بر اسفار اربعه، حاشیه بر کفایة الاصول، و سنن النبی را نام برد.

مهم‌ترین کتاب در شرح احوال مرحوم علامه طباطبایی مه‌رتابان می‌باشد که به قلم مبرزترین شاگرد فلسفی و عرفانی ایشان، مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - نگاشته شده است.

این حکیم الهی سرانجام پس از عمری پربرکت در محرم الحرام سال ۱۴۰۲ هـ. ق به سرای ابدی انتقال، و لباس کهنه تن را خلع و به خلعت حیات جاودانی منخلع می‌گردند؛ و در بالاسر قبر مطهر حضرت معصومه سلام الله علیها مدفون شدند؛ رضوان الله علیه. (محقق)

۱- معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۸۸، تعلیقه ۱:

«لا یخفی آنکه این داستان احضار ارواح را که نقل کردیم فقط به منظور استشهاد به آن برای تجرّد نفس و بقای روح بعد از خلع ماده و بدن عنصری است، نه برای تأیید جواز این عمل؛ گرچه صحّت این عمل و امکان ارتباط و تکلم با ارواح فی‌الجمله جای تردید نیست، لیکن این معنا منافات با عدم تجویز شرعی به جهاتی که در نزد شارع مقدّس مشخص بوده است ندارد.

مانند علم موسیقی که از شعب علوم ریاضی محسوب و در صحّت آن و آثار واقعیّه مترتّب بر آن - مانند غمگین کردن و خوشحال نمودن و خندانیدن و به گریه درآوردن و به خفت درآوردن یا سنگین کردن نفس و أحياناً خلع و لبس - جای شبهه و تردید نیست، ولیکن شارع به جهت مفاسدی که بر این علم صحیح مترتّب بوده است آن را تحریم نموده است؛ و نظیر علم سحر و ارتباط با جنّ و تسخیر نفوس شمس و قمر و زهره و عطارد و سایر کواکب که با وجود واقعیّت و

فرموده بود:

”روش او بسیار پسندیده است؛ فقط عیبی که دارد آن است که پدرش از او ناراضی است و می‌گوید: در ثواب تفسیری که نوشته است مرا سهم نکرده است.“
چون این مطلب را برادرم از تبریز به من نوشت، من با خود گفتم: من برای خودم در این تفسیر ثوابی نمی‌دیدم، تا آنکه آن را هدیه به پدرم کنم. خداوندا! اگر تو برای این تفسیر ثوابی مقدّر فرموده‌ای، همه آن را به والدین من عنایت کن. و ما همه را به آنها اهداء می‌کنیم!

پس از یکی دو روز کاغذ دیگری از برادرم آمد، و در آن نوشته بود که: چون روح مرحوم قاضی را احضار کرد مرحوم قاضی فرموده بودند:
”اینک پدر از سید محمد حسین راضی شده، و به واسطه شرکت در ثواب بسیار مسرور است.“

و از این اهدای ثواب هم هیچ‌کس خبر نداشت.^۱

مرحوم مسقطی از برجسته‌ترین شاگردان مرحوم قاضی

سید حسن اصفهانی مسقطی [رضوان الله علیه] از اعظم تلامذه مرحوم قاضی بوده و با حضرت آقای حدّاد سوابق ممتد و بسیار حسنه داشته‌اند... آقای حاج سید هاشم حدّاد بسیار از آقای سید حسن مسقطی یاد می‌نمودند و می‌فرمودند:
«آتش قوی داشت، توحیدش عالی بود، و در بحث و تدریس حکمت استاد

حقیقتی که فی‌الجمله در آثار آن مشهود است، شارع مقدّس آن را تحریم نموده و باب بهره‌برداری از این طریق را به جهت مفساد متضمّن مسدود نموده است.

علم احضار ارواح که شعبه‌ای از کفانت است، در شرع انور ممنوع بوده و حضرت استاد علامه طباطبائی - مدّ ظلّه - خود نیز بر همین منوال مشی می‌نمایند.

۱- نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۸۲.

بود، و در مجادله چیره و تردست بود. کسی با او جرأت منازعه و بحث را نداشت، طرف را محکوم می‌کرد. وی در صحن مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف می‌نشست و طلاب را درس حکمت و عرفان می‌داد، و چنان شور و هیجانی برپا نموده بود که با دروس متین و استوار خود روح توحید و خلوص و طهارت را در طلاب می‌دمید و آنان را از دنیا اعراض داده و به سوی عقبی^۱ و عالم توحید حق سوق می‌داد.»^۱

یکی دیگر از برجستگان شاگردان مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - نقل می‌کرد که:

«شبی در کربلای معلی، بعضی از شاگردان مرحوم قاضی برای زیارت مخصوصه آمده بودند و مجتمع بودند، و محفلی گرم و سراسر شوق و مملو از نور بود. در میان شاگردان آن مرحوم، مرحوم آقا سید حسن مسقطی بود که از برجسته‌ترین شاگردان قاضی در آن سنوات بود. مردی ناطق و فقیه و مدرّس و وحید حکمت و فلسفه در نجف اشرف، و در طی مدارج عرفانی و سلوکی در نزد استاد و حید خود مرحوم قاضی به مراتب عالیه و معارج سامیه از عرفان و لقاء و کشف سبحات حضرت حق نائل آمده بود. مرحوم آقا سید حسن مسقطی مردی قوی البیان، و حاضر جواب و متکلم ذوالاقتداری بود.

در آن مجلس یکی از فضیلاتی نجف که اتفاقاً گه گاهی هم به محضر مرحوم قاضی مشرف می‌شد، ولی هنوز نتوانسته بود از خویشتن بگذرد و از عالم پندار بیرون رود، حضور داشت. در میان مطالبی را که آقا سید حسن برای حضار از عوالم غیب بیان می‌فرمود، و کیفیت نزول نور توحید را در عالم امکان و شبکه‌های اینیات شرح می‌داد، رو کرد به ایشان و گفت: من می‌خواهم بدانم: "این وحدتی را

۱- روح مجرد، ص ۱۰۱.

که شما می‌گویید، واقعاً حقیقت دارد، یا امری موهومی و تصویری است؟!^۱

مرحوم آقا سید حسن فوراً به او گفت:

”ای وای بر شما! این عذر (نجاست و کثافتی که از انسان از مخرج غائط خارج می‌شود) را شما امری حقیقی و واقعی می‌دانید؛ آنگاه تحقق حقیقت توحید حق و وحدت او در عوالم را امر موهومی می‌پندارید؟“^۱

تدریس حکمت و عرفان توسط مرحوم مسقطی در حوزه نجف

آقا سید حسن مسقطی همانند آقا سید احمد کربلایی، فقیه و حکیم و عارف بود و از خصیصین تلامذه مرحوم قاضی و از اعلام آنها به شمار می‌رفت. در صحن مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌نشست و به شاگردان خود درس حکمت می‌داد؛ و چون دارای بیانی قوی و برهانی بود، و نیز فلسفه و حکمت را با شهود وجدانی و ذوق عرفانی خویش تازگی و طراوت می‌بخشید، شاگردان از اطراف به سوی وی گرد آمدند؛ و در صحن مطهر غوغایی از تدریس توحید و حکمت الهی برپا بود، و شوری و نشوری در دعوت طلاب حوزه مقدسه علمیه نجف اشرف برای سالکین و مریدین راه قرب و لقاء حضرت احدیت برپا نموده؛ و علناً و بدون پرده از راه و روش مخالفین تنقید می‌نمود، و آنان را به گرفتاری به اهواء و آراء و محجوب بودن از حقایق منتسب می‌ساخت؛ و مستدلاً آن را بیان می‌کرد.^۲

[ایشان] چنان شور و هیجانی برپا نموده بود که با دروس متین و استوار خود، روح توحید و خلوص و طهارت را در طلاب می‌دمید، و آنان را از دنیا إعراض داده و به سوی عقبی و عالم توحید حق سوق می‌داد. اطرافیان مرحوم آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی (قدّه) به ایشان رساندند که اگر او به دروس خود ادامه دهد،

۱- توحید علمی و عینی، ص ۲۳۰.

۲- همان مصدر، ص ۲۳۱، تعلیقه.

حوزه علمیه را منقلب به حوزه توحیدی می‌نماید، و همه طلاب را به عالم ربوبی حق و به حق عبودیت خود می‌رساند.

لهذا او تدریس علم حکمت الهی و عرفان را در نجف تحریم کرد؛ و به آقا سید حسن هم امر کرد تا به مسقط برای تبلیغ و ترویج برود. آقا سید حسن ابدآ میل نداشت از نجف اشرف خارج شود، و فراق مرحوم قاضی برای وی از اشکل مشکلات بود. بنابراین به خدمت استاد خود آقای قاضی عرض کرد:

”اجازه می‌فرمایید به درس ادامه دهم و اعتنایی به تحریم سید ننمایم، و در این راه توحید مبارزه کنم؟!“

مرحوم آیه الله قاضی به او فرمودند:

”طبق فرمان سید از نجف به سوی مسقط رهسپار شو! خداوند با توست، و تو را در هر جا که باشی رهبری می‌کند، و به مطلوب غایی و نهایت راه سلوک و اعلی ذروه از قلّه توحید و معرفت می‌رساند.“

سید حسن که اصفهانی الأصل بوده و به اصفهانی مشهور بود، به سوی مسقط به راه افتاد؛ و لهذا وی را مسقطی گویند. و در راه در میهمان‌خانه و مسافرخانه وارد نمی‌شد، در مسجد وارد می‌شد. چون به مسقط رسید، چنان ترویج و تبلیغی نموده که تمام اهل مسقط را مؤمن و موحد ساخته، و به راستی و صداقت و بی‌اعتنایی به زخارف مادی و تعینات صوری و اعتباری دعوت کرد؛ و همه وی را به مرشد کلّ و هادی سبل شناختند، و در برابر عظمت او عالم و جاهل، و مردم عامی و خواصّ، سر تسلیم فرود آوردند.

او در آخر عمر، پیوسته با دو لباس احرام زندگی می‌نمود. تا وی را از هند خواستند؛ او هم دعوت آنان را اجابت نموده و در راه مقصود رهسپار آن دیار گشت؛ و باز در میان راه‌ها در مسافرخانه‌ها مسکن نمی‌گزید، بلکه در مساجد می‌رفت و بیتوته می‌نمود. در میان راه که بین دو شهر بود چون می‌خواست از این شهر به آن شهر برود با همان دو جامه احرام در مسجدی وی را یافتند که در حال

سجده جان داده است.^۱

زوال علوم معقول و معارف اخلاقی و عرفانی از حوزه‌های نجف به

واسطه تبعید مرحوم مسقطی

مگر عالم فقیه و عارف وارف و حکیم مدرّس *أسفار* و *شفا* را در نجف اشرف، یعنی مرحوم سید حسن اصفهانی که از اعلا درجه شاگردان دل‌سوخته و وارسته و مریدان سرسخت و دل‌باخته آیت حقّ و سند عرفان و ولایت *حقّه الهیّه* مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی بوده است، مرجع تقلید مطلق وقت آیه الله عظاما آقا سید ابوالحسن اصفهانی فقط به جرم تدریس معقول و حوزه رسمی اخلاق و عرفان، از نجف به مسقط، غریباً و *وحیداً مُضطهداً* بیرون نکرد؟! و تا امروز که امروز است نجف را فاقد علوم معقول و حوزه‌های رسمی معارف و اخلاق و حکمت و فلسفه ننمود؟! و آن نجف گرم و با طراوت را به حالت امروز که مشاهده می‌کنید، به خشکی و سردی و عدم رشد معقولات نشانید؟!^۲

اطّلاع مرحوم قاضی از رحلت آقا سید حسن مسقطی

حضرت آقای حاج سید محمد حسن قاضی - آدام الله ایام برکاته - آقازاده مرحوم قاضی - اعلی الله درجته - فرمودند:

«خبر رحلت مرحوم مسقطی را به آقا سید ابوالحسن اصفهانی تلگراف نموده بودند، و ایشان هم پیام رحلت را توسط واسطه‌ای به مرحوم قاضی که در مدرسه هندی حجره داشتند، اعلام کردند. من داخل صحن مدرسه بودم و علامه آقای

۱- روح مجرد، ص ۱۰۲.

۲- *الله شناسی*، ج ۳، ص ۲۸۵.

۳- جهت اطّلاع بیشتر بر علل زوال حوزه نجف رجوع شود به *اسرار ملکوت*، ج ۱، ص ۱۰۱.

سید محمد حسین طباطبایی و آقا شیخ محمد تقی آملی و غیرهما از شاگردان مرحوم قاضی نیز در صحن بودند. هیچ‌یک از آنها جرأت نمود خبر ارتحال مسقطی را به حجرهٔ بالا به مرحوم قاضی برساند؛ زیرا می‌دانستند این خبر برای مرحوم قاضی با آن فرط علاقه به مسقطی، غیر قابل تحمل است. لهذا حضرت آقای حداد را اختیار نمودند که وی این خبر را برساند. و چون آقای حداد این خبر را رسانید، مرحوم قاضی فرمودند: «می‌دانم!»^۱

تشرّف مرحوم شیخ محمد تقی آملی به محضر حضرت صاحب الأمر عجل الله تعالی فرجه

علامه طباطبایی فرمودند: «مرحوم قاضی می‌فرمود:

”بعضی از افراد زمان ما مسلماً ادراک محضر مبارک آن حضرت را کرده‌اند و به خدمتش شرفیاب شده‌اند. یکی از آنها در مسجد سهله در مقام آن حضرت که به مقام حضرت صاحب الزمان معروف است مشغول دعا و ذکر بود که ناگهان می‌بیند آن حضرت را در میانهٔ نوری بسیار قوی که به او نزدیک می‌شدند، و چنان ابهت و عظمت آن نور او را می‌گیرد که نزدیک بوده است قبض روح شود و نفس‌های او قطع و به شمارش افتاده بوده؛ و تقریباً یکی دو نفس به آخر مانده بود که جان دهد آن حضرت را به اسماء جلالیه خدا قسم می‌دهد که دیگر به او نزدیک نگردند. بعد از دو هفته که این شخص در مسجد کوفه مشغول ذکر بود حضرت بر او ظاهر شدند و مراد خود را می‌یابد و به شرف ملاقات می‌رسد.“

مرحوم قاضی می‌فرمود: ”این شخص شیخ محمد تقی آملی بوده است.“
مرحوم آقا شیخ محمد تقی آملی از علمای برجسته طهران و از طراز اوّل بودند، چه از نقطه نظر فقاها و چه از نقطه نظر اخلاق و معارف. تدریس فقه و

۱- روح مجرد، ص ۱۰۳، تعلیقه.

فلسفه می نمودند، منظومه سبزواری و *أسفار* را تدریس می کردند؛ و صاحب حاشیه *مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی* و حاشیه و شرح منظومه سبزواری هستند. و با پدر حقیر سوابق علمی و آشنایی از زمان طلبگی داشته اند. حقیر محضر ایشان را مکرراً ادراک کرده ام؛ بسیار خلیق و مؤدب و سلیم النفس و دور از هوی بود؛ و تا آخر عمر متصدی فتوا نشد و رساله به طبع نرسانید. آن مرحوم در ایام جوانی و تحصیل در نجف اشرف از محضر درس استاد قاضی - رحمة الله علیه - در امور عرفانی استفاده می نموده، و دارای کمالاتی بوده است.^۱

آیه الله حاج شیخ عباس هاتف قوچانی، وصی مرحوم قاضی

مرحوم آیه الله و حجة الحق الشيخ المعظم صاحب الدرجات الرفیعة و المقام المحمود، شیخی و أستاذی فی المعارف الإلهیة، وصی المبرور الآیة العظمی الحاج المیرزا علی القاضی - قدس الله سره - فی النجف الأشرف، الحاج شیخ عباس الهاتف القوچانی - أعلى الله تعالی درجته و ضاعف أجره و مثوبته - در ظهر روز چهارشنبه، بیست و سوم شعبان المعظم یک هزار و چهارصد و ده هجریه قمریه، در نجف اشرف در سن ۷۶ یا ۷۷ سالگی از این دار فانی به عالم باقی رحلت نمودند، و صبح پنجشنبه فردای آن روز تشییع و در ... به خاک سپرده شدند.

اللهم أعلِ درجته و احشره مع نبیة الأَطیبِ الأَکرمِ و مع وصیة علی علیه السَّلام و أعطه ما فوق ما یتَمَنَّا من الوصول الی أعلى ذروة الکمال و الفناء فی اسمک الجمال و الجلال! اللهم اخلِّفْ علی عَقبه فی الغابِین و ایدهم و سدِّدهم و طوِّلْ عُمرهم و

ارحه و ايانا برحمتك يا ارحم الراحمين.^۱

مراودهٔ علامه طهرانی با مرحوم قوچانی

علامه طهرانی هم‌چنین با مرحوم آیه الله حاج شیخ عباس هاتف قوچانی - رحمة الله علیه - وصی ظاهری مرحوم قاضی، مراوده می‌نمود، که از ایشان به عنوان استاد اخلاق خویش در نجف اشرف یاد می‌فرمود.^{۲، ۳}

مصون ماندن مرحوم قوچانی از رؤیت نامحرم با دستوری از مرحوم قاضی

مرحوم آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی از خودشان نقل کردند؛ البتّه در یک اربعین یا بیشتر، مرحوم قاضی دستوراتی برای ذکر و ورد و فکر به ایشان داده بودند که از جمله آثارش این بود که: «هر وقت - در کوچه و بازار که می‌رفتم - چشمم به زن نامحرمی می‌افتاد، بدون اختیار پلک‌هایم به روی هم می‌آمد؛ و این مشهود بود که بدون اراده و اختیار من است.»^۴

آیه الله حاج شیخ محمد تقی بهجت فومنی رشتی

حضرت آیه الله حاج شیخ محمد تقی بهجت فومنی رشتی - دام ظلّه العالی - از شاگردان عرفانی و اخلاقی حضرت آیه الحقّ و سند التحقیق و عماد العرفان در عصر اخیر در نجف اشرف، مرحوم آیه الله حاج میرزا سید علی آقا قاضی طباطبایی - قدس الله تربته الزکیّة - بوده‌اند. و از شاگردان آن فقید فعلاً غیر از ایشان و جناب

۱- مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۰۳.

۲- جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به روح مجرد، ص ۱۲ و ۳۷ و ۴۸۹؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۴۹۵ و ۵۰۲.

۳- مه‌رفروزان، ص ۵۱.

۴- روح مجرد، ص ۵۸۶.

آیه الله حاج شیخ علی اکبر مرندی در مرند،^۱ و جناب حجّة الاسلام حاج شیخ علامه انصاری لاهیجی مقیم فعلی مشهد، کسی دیگر باقی نمانده است.^۲

آیه الله آقای حاج شیخ محمد تقی بهجت فومنی - که الآن الحمد لله در قید حیات هستند و در قم مشرفند - ایشان از شاگردان مرحوم قاضی بودند و در همان زمان جوانی و صباوت که در مدرسه «سید» حجره داشتند - و ظاهراً هفت سال هم در همان مدرسه بودند - به قدری در مراقبت و سکوت رعایت داشتند که طلبه‌ای در مدرسه‌شان ایشان را نمی‌دید!

آقای حاج شیخ عباس قوچانی - رحمة الله علیه - که یک سال و چند ماهی است به دار ابدی رحلت کرده‌اند، می‌فرمود که: «ما در مدرسه "سید" با ایشان حجره داشتیم (البته دو حجره)، و وقتی که آقا شیخ محمد تقی خدمت مرحوم قاضی

۱- آیه الله میرزا علی اکبر مرندی در سال ۱۳۱۴ هـ . ق در خانواده‌ای بسیار متدین و متقی، در شهرستان مرند چشم به جهان گشود.

آقا میرزا علی اکبر مرندی مقدمات علوم الهیه را در محضر پدرش سپری کرد. سپس برای طیّ مراحل عالیّه راهی تبریز شد و از علمای برجسته آن خطّه حظّ وافر برد. در سنّه ۱۳۴۴ هـ . ق توفیق تشرّف و اقامت در نجف اشرف را کسب نمود. و در همان روزهای بدو ورود با علامه طباطبایی و مرحوم الهی طباطبایی آشنا شد.

آیه الله مرندی در استفاده از درس‌های رسمی حوزه نیز جدیت و پشتکار وصف ناپذیری داشت. استادان خارج فقه و اصول او در حوزه علمیه نجف عبارت بودند از: آیات عظام محمد حسین نائینی، شیخ علی ایروانی، علامه محمد حسین کمپانی، علامه بادکوبه‌ای، سید ابوالحسن اصفهانی، آقا ضیاء الدین عراقی.

ایشان شیفته مرحوم علامه سید علی قاضی بود و حدود ۱۶ سال در محضر این استاد عرفان به سیر و سلوک پرداخت.

سرانجام پس از عمری عبودیت و ارشاد و هدایت مردم، روح بلند آن عارف و فقیه فرهیخته در سنّه ۱۴۱۵ هـ . ق از عالم ناسوت به عالم ملکوت پیوست؛ رحمة الله علیه. (محقق)

۲- امام شناسی، ج ۱۴، ص ۲۸۰، تعلیقه.

رحمة الله عليه - رسید و دستورات گرفت، ایشان دیگر همیشه وقتی که می‌خواست از مدرسه برود برای درس و برگردد، عبا را به سر می‌کشید که در راه کسی اصلاً با او برخورد نکند و صحبت نکند و او را به سلام و علیک مشغول نکند.»

و بعد می‌فرمودند: «به قدری ایشان در این مراقبه شدید بود که وقتی می‌خواست به مدرسه بیاید و به حجره‌اش برود، از آن دری که دالان پشت مدرسه به طرف اطاق بالا و فوقانی پله داشت، از آنجا می‌رفت نه از داخل صحن مدرسه، که به کسی برخورد نکند. و اینها هم مال یکی و دو روز نیست، مال هفت سال تمام است، ایشان این کار را می‌کرد! خُب، نتیجه‌اش را هم خودشان می‌پرند.»^۱

شاگردی آیه الله خوبی در خدمت مرحوم قاضی

[آیه الله قوچانی] فرمودند که:

«آقای حاج سید ابوالقاسم خوبی مدّت دو سه ماه خدمت آقای حاج میرزا علی آقا قاضی - رحمة الله عليه - مشرف شدند، و میل داشتند که در سلسله معرفة النفس داخل شوند، و ایشان نیز دستوراتی دادند؛ پس از دو ماه مکاشفه‌ای هم برای ایشان دست می‌دهد، بدین طریق که مدّت جریان عمر خود را می‌بیند که رئیس شده و مردم دست ایشان را می‌بوسند تا آنکه در مأذنه صلاة کشیدند و در آن اسم ایشان را بردند!

داستان را برای حضرت آقای قاضی نقل نموده و آقای قاضی متأثر شدند؛ زیرا که این مکاشفه دلالت داشته که ایشان از علمای ظاهر خواهند شد. اتفاقاً در وقتی که مشغول وردی در حرم حضرت سیدالشهداء بودند، خود ایشان فرمودند: "یک مرتبه از یادم رفت و هیچ به خاطر نیامد، هرچه فکر کردم به خاطر نیامد! از همان جا دل سرد شدم و با خود گفتم: اگر این مطالب صحیح است، چرا باید این

۱- آیین رستگاری، ص ۱۶۰.

ورد را فراموش کنم؟!» و بعداً از محضر ایشان هم منصرف شدند.^۱

موضع آیه الله خویی در قبال عرفان

مرحوم آیه الله خویی - رحمة الله علیه - [نسبت به مسأله عرفان و شهود و وصول بدان ذروه علیا]، نفیاً و اثباتاً، انکاری قادح و اثباتی [حاکمی از تأیید مسلک عرفان و توحید] نداشتند، و از این مسائل به عدم قادحیت عدالت تعبیر می‌آوردند؛ و اگرچه ایشان مدتی را نزد آیت عظمای الهی، عارف بی‌بدیل، مرحوم آیه الله العظمی حاج سید علی قاضی طباطبایی - رضوان الله علیه - در مقام تتلمذ و استرشاد و استفاده گذراندند و حالاتی بر ایشان منکشف گشت؛ ولیکن مع الأسف، به واسطه جهاتی توفیق این مصاحبت و مرافقت از ایشان سلب شده و از این نعمت عظمای سعادت دارین محروم گشتند.^۲ البته در این مسائل بین ایشان و علامه طهرانی مباحثاتی به وقوع پیوست و با وجود ادله متقنه و حجج بیّنه، از موضع خود تنازل نمودند.^۳

بحث و گفتگوی علامه طهرانی با آیه الله خویی در لزوم پیمودن راه عرفان

به یاد دارم شبی به اتفاق حضرت والد (مرحوم علامه طهرانی) - رضوان الله علیه - در منزل مرحوم آیه الله حاج شیخ مرتضی مطهری - رحمة الله علیه - به صرف افطار مدعو بودیم. پس از افطار، مرحوم علامه فرمودند:

«من در نجف اشرف به واسطه کناره‌گیری از اهواء باطله و عدم اختلاط با مسائل غیر ضروری و متلف عمر و وقت، و اشتغال به کار خود و درس و بحث، به

۱- مطلع انوار، ج ۲، ص ۸۶.

۲- جهت اطلاع رجوع شود به کتاب حاضر ص ۲۷ و ۳۰۵.

۳- جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به مطلع انوار، ج ۲، ص ۸۶.

۴- مهر فروزان، ص ۵۵.

تصوّف و اعتزال معروف شدم. و از یک طرف، چون شاگرد ممتاز و مشارّاً بالبنان در درس‌ها بودم، مرحوم آية الله خويى - رحمة الله عليه - گاهى از باب دلسوزى نصايحى را به من گوشزد مى‌نمودند. شبى پس از انقضاء مجلس درس، در راه مراجعت به منزل، ايشان به من فرمودند:

”آقا سيّد محمد حسين! انسان بايد اوقات خود را به درس و بحث بگذراند و وقت خود را به اين امور (اشتغال به اوراد و اذکار و اربعينيات) تلف نکند! اينها مسائلى است که خودبه‌خود براى انسان حاصل مى‌شود و نيازى به جدّ و جهد و صرف عمر و اتلاف وقت نيست. البته ما اين مسائل (عرفان و سير و سلوک) را قادح عدالت نمى‌دانيم؛ لذا بهتر است شما هم از اين مسائل دست برداريد.“ سپس آية الله خويى گفتند: ”فلان شخص هم به اين امور اشتغال داشت و با مرحوم آقا سيّد على قاضى - رضوان الله عليه - رفت و آمد مى‌کرد، ولى پدرش نامه‌اى به او نوشت و او را از حشر و نشر با استاد بر حذر داشت، و او هم قبول نمود و ارتباطش را با آقاى قاضى قطع کرده به ايران مراجعت نمود.“

والد فرمودند:

«من به آية الله خويى جواب دادم:

اولاً: اينکه شما مى‌گوئيد: ”طلبه بايد به درس و بحثش برسد و عمر خود را در اين گونه مسائل ضايع و باطل نگرداند“، شما خود مى‌دانيد که من قوی‌ترين شاگرد درسى شما هستم. کى و کجا من از درس و بحث خود کم کردم و نسبت به اداى تکليف تحصيل کوتاهى نمودم تا مشمول اين نصايح مشفقانه شما شوم؟!

ثانياً: من حاضرم در هر مسأله فرعى بنا به ميل و درخواست شما، مباحثه کنم تا روشن شود که از نقطه نظر احاطه بر مبانى و تضرع در اصول و فروع، و تطبيق کبريات بر صغريات احکام و قدرت استنباط، کدام رجحان و برترى داريم!

ثالثاً: اينکه فرموديد: ”فلانى هم خدمت مرحوم قاضى مى‌رسيد، ولى پدرش

او را نهی نمود و او هم ترک کرد،^۱ این را بدانید که پدر من از دنیا رفته است و بحمد الله کسی نیست که مانع و رادع طریق و مسیر منتخب و مختار من گردد، حال شما هر کاری می‌خواهید بکنید!»

آنگاه به مرحوم مطهری فرمودند:

«وای به حال حوزه‌ای که آیت عظمای الهی و آینه تمام نمای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را همچون دوغ فروش محل و قصاب و بقال، غیر فاسق بداند، و عدالتی در عدل عدالت کسبه برای او به حساب آورد! و وای به حال جامعه‌ای که اکتساب فضایل اخلاقی و اهتمام در تأسی به رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین را صرفاً غیر قادح عدالت بداند!

آیا این مطالب خودبه‌خود حاصل می‌شود؟! این چه حرف سست و بی‌پایه‌ای است! هیهات هیهات! هزاران هزار، چه خون دل‌ها خوردند و چه مصیبت‌ها کشیدند و به چه بدبختی‌ها افتادند، آیا کسی را راه بدهند یا راه ندهند؟! جَلَّ جَنَابُ الْحَقِّ عَنِ أَنْ يَكُونَ شَرِيعَةً لِكُلِّ وَاوَدِّ^۱. آن وقت آقا می‌فرمایند: "این مطالب خودبه‌خود حاصل می‌شود!"^۲ و^۳

برخی دیگر از شاگردان مرحوم قاضی

[علامه طهرانی]:

- ۱- شرح الإشارات و التنبیها، ج ۳، ص ۳۹۴. الله شناسی، ج ۱، ص ۱۲۴:
- «بزرگ‌تر است جناب حق از اینکه راه و آبشخور برای هر شخص واردی قرار گیرد.»
- ۲- جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به الله شناسی، ج ۱، ص ۱۲۳؛ توحید علمی و عینی، ص ۱۵۶ و ۳۳۲؛ تفسیر آیه نور، ص ۱۶۵.
- ۳- اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۹۹؛ مهر فروزان، ص ۵۶.
- ۴- جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به مطلع انوار، ج ۳، ص ۳۱۳؛ افق وحی، ص ۱۴۲؛ اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۹۹.

«از جمله دیگر شاگردان مرحوم قاضی] حضرت آیه الله حاج سید احمد فه‌ری زنجانی - دامت برکاته - می‌باشند، که از شاگردان اخیر مرحوم قاضی و از ارادتمندان مرحوم حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی است. مردی است فاضل و عالم و خوش فهم، و در ترویج دین کوشا و ساعی. در مراجعت از نجف مدتی در باختران در مسجد جامع مشغول تدریس و اقامه جماعت و تبلیغ بود؛ سپس در طهران، و پس از آن در زمان انقلاب اسلامی ایران از طرف رهبر کبیر فقید به شام عازم و در دمشق مشغول اقامه شعائر دینی است.

حقیر با ایشان سوابق ارادت و آشنایی و دوستی دارم، و در سفر اخیر حقیر به بیت الله الحرام در منی شرف ملاقات دست داد، و یک بار هم در مشهد مقدس در حرم مطهر توفیق زیارتشان حاصل شد؛ و در هر دو بار حقیر را به "شام" دعوت فرمودند و موانع سفر را خود به عهده گرفتند. ولی مع‌الأسف تا به حال توفیق تشرّف و اجابت دعوت معظم له برای بنده دست نداده است.»^۱

[علامه طهرانی]:

«مرحوم میرزا ابراهیم عرب در میان همه شاگردان مرحوم قاضی به اراده متین و سیر و سلوک راستین مشهور بود؛ ولی چون در کاظمین سکونت داشت، حقیر را شرف ملاقاتش حاصل نشد. تا در همان سال‌هایی که برای تحصیل به نجف اشرف مشرف بودم، در اثر حادثه گرفتن برق از دنیا رفت.»^۲

قبول شهادت هر یک از شاگردان مرحوم قاضی به جای دو عادل

مرحوم قاضی شاگردانی که تربیت می‌کرد به اندازه‌ای مؤدب و با وقار و صبور و

۱- روح مجرد، ص ۱۴۲، تعلیقه.

۲- مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۳.

۳- جهت اطلاع بیشتر پیرامون احوالات ایشان رجوع شود به ص ۱۸۵.

شکور و عادل بودند که آقای حاج شیخ عبدالهادی شیرازی - رحمة الله علیه - که از مراجع برجسته نجف بود و حقاً مرد متقی بود،^۱ ایشان هر شاگرد مرحوم قاضی را دو تا حساب می‌کرد؛ یعنی اگر یکی از شاگردان مرحوم قاضی در مسأله‌ای مرافعه‌ای داشته، وقتی که خدمت ایشان می‌رفت و شهادتی می‌داد، تمام بود، دو تا عادل لازم نبود.

ما کراراً شنیده‌ایم که شاگردان مرحوم قاضی را دو تا حساب می‌کردند؛ چرا؟ برای اینکه همه مواظب بودند، مراقب کار خودشان بودند، خوب درس می‌خواندند، شاگردان مرحوم قاضی همه ملاً و درس خوان بودند، و همه عادل بودند و همه اهل مراقبه بودند.^۲

مرحوم حدّاد از برجسته‌ترین شاگردان مرحوم قاضی

یکی از شاگردان مکتب اخلاقی و عرفانی فرید عصر و حسنه دهر، عارف

۱- آیه الله العظمی حاج سید عبدالهادی شیرازی، فقیه با تقوا و عالم ربّانی و از مراجع تقلید شیعه، در سال ۱۳۰۵ ه. ق در سامراء به دنیا آمد.

تحصیل در علوم دینی را در زادگاهش آغاز نمود و از درس میرزا علی آقا (فرزند میرزای شیرازی) و میرزا محمد تقی شیرازی استفاده کرد. در سال ۱۳۲۶ ه. ق به نجف رفت و از محمد کاظم خراسانی، شیخ الشریعة اصفهانی، محمد باقر اصطهباناتی شیرازی بهره‌مند شد. پس از ۴ سال اقامت، در سال ۱۳۳۰ ه. ق از نجف به سامراء بازگشت، و بعد از مدتی به کربلا رفت. وی مجدداً در سال ۱۳۳۷ ه. ق از کربلا به نجف بازگشت و تصدی حوزه علمیه نجف را بر عهده گرفت.

از جمله شاگردان ایشان: مرحوم علامه طهرانی و مرحوم آیه الله شیخ محمد رضا مظفر می‌باشند. در فضیلت شأن و منزلت و موقعیت والای این عالم ربّانی همین بس که مرحوم علامه طهرانی می‌فرمایند:

«پس از فوت مرحوم آقا سید عبدالهادی شیرازی دیگر مرجعی را برای تقلید تعیین نکردم.» (مهر فروزان، ص ۵۷)

سرانجام ایشان در عصر روز جمعه ۱۰ صفر ۱۳۸۲ ه. ق در کوفه درگذشت و در مقبره میرزای بزرگ به خاک سپرده شد؛ رحمة الله علیه. (محقق)

۲- آیین رستگاری، ص ۱۶۹.

بی‌بدیل و موحد بی‌نظیر، سید العلماء العالمین، أفضل الفقهاء و المجتهدین، مرحوم آیه الله العظمی حاج سید میرزا علی آقای قاضی - قدس الله تربته المئینة -، مرحوم سید جلیل و عارف نبیل اهل توحید بحق معنی الكلمة حاج سید هاشم موسوی حداد - أنار الله شایب قبره الشریف من أنواره القاهرة القدسیة - می‌باشد، که از قدیمی‌ترین تلامذه آن آیت الهی محسوب، و از قدرت‌مندترین شاگردان وی در سلوک راه تجرید و درنوردیدن و پشت سر گذاشتن عالم ملک و ملکوت و نشأت تعین، و ورود در عالم جبروت و لاهوت، و اندکاک محض و فنای صرف در ذات احدیت حضرت حق جل و علا می‌باشد.^۱

آقای حاج سید هاشم می‌فرمودند:

«من در کربلا به دروس علمی و طلبگی مشغول شدم و تا سیوطی را می‌خواندم، که چون برای تحصیل به نجف مشرف شدم، تا هم از محضر آقا (مرحوم قاضی) بهره‌مند گردم و هم خدمت مدرسه را بنمایم (مدرسه هندی، محل اقامت مرحوم قاضی). همین‌که وارد شدم دیدم روبه‌رو سیدی نشسته است؛ بدون اختیار به سوی او کشیده شدم. رفتم و سلام کردم و دستش را بوسیدم. مرحوم قاضی فرمود: «رسیدی!» در آنجا حجره‌ای برای خود گرفتم؛ و از آن وقت و از آنجا باب مرآده با آقا مفتوح شد.»

حجره ایشان اتفاقاً حجره مرحوم سید بحر العلوم درآمد. و مرحوم قاضی بسیار به حجره ایشان می‌آمدند و بعضی اوقات می‌فرمودند: «امشب حجره را فارغ کن! من می‌خواهم تنها در اینجا بیتوته کنم!»^۲

یکی از تلامذه مرحوم قاضی به نام علامه لاهیجی انصاری که برای زیارت

۱- روح مجرد، ص ۱۱؛ امام شناسی، ج ۱۴، ص ۱۲، با قدری اختلاف.

۲- روح مجرد، ص ۱۰۷.

مشرف شده بود و با حضرت آیه الله حاج شیخ عبّاس در وسط صحن [أمیرالمؤمنین] ملاقات کرده و دیده بوسی کردند - و من (علامه طهرانی) هم در آن وقت در معیت ایشان بودم - در ضمن احوال‌پرسی‌ها و مکالمات، از حضرت آقای سید هاشم نام برد و احوال‌پرسی نمود؛ و در میان سخنان خود گفت:

«مرحوم قاضی خیلی به ایشان عنایت داشت، و او را به رفقای سلوکی معرفی نمی‌کرد، و بر حال او ضنّت داشت که مبادا رفقا مزاحم او شوند.

او تنها شاگردی است که در زمان حیات مرحوم قاضی موت اختیاری داشته است؛ بعضی اوقات ساعات موت او تا پنج و شش ساعت طول می‌کشید.»^۱
 حضرت آقای حدّاد به قدری در فنای در اسم «هُوَ» قوی بود که مرحوم قاضی می‌فرموده است: «سید هاشم مثل این سنی‌های متعصّب است که ابداً از عقیده توحید خود تنازل نمی‌کند؛ و در ایقان و اذعان به توحید چنان تعصّب دارد که سر از پا نمی‌شناسد.»

یعنی چنانچه بعضی از این سنی‌ها را پول دهی و مقام دهی و دنیا را جمع کنی و بخواهی در عقیده‌شان تزلزل ایجاد کنی، نخواهد شد؛ این سید هاشم در قضیّه توحید ذات اقدس این‌طور است.^۲

حاج سید هاشم حدّاد تربیت شده دست مبارک مرحوم حاج سید میرزا علی آقای قاضی بود. او می‌دانست دست پرورده‌اش چیست، و درجات و مقاماتش کدام است، ایقان و عرفان او در چه حدّ اعلای از ارتقاء و سموّ راه یافته است.

من (علامه طهرانی) چه می‌فهمم؟ خبره و خریّت این فن آن بزرگ مرد الهی است. من از حدّاد فقط عبادتی و توجّهی و مراقبه‌ای و التزامی به دستورات شرع، و متانت و وقار و تمکین و صبر و تحمّل و امثال ذلک را درمی‌یابم؛ ولی از منشأ و

۱- همان مصدر، ص ۱۲.

۲- همان مصدر، ص ۲۰۷.

مصدر این خصائص و آثار خبری ندارم. من نوری را مشاهده می‌کنم، اما از کارخانه نورآفرین اطلاعی ندارم. مرحوم قاضی واسطه در ایصال نور بوده است، و از نصب کلیدها و مخازن در میان راه‌ها و تبدیل نور عظمت شصت‌هزار ولت به برق قابل استفاده در شهرها مطلع است.^۱

حضرت آقای حاج سید هاشم حدّاد - روحی فدا - در سن ۸۶ سالگی در ماه رمضان المبارک سنه ۱۴۰۴ هجریه قمریه در شهر کربلا - موطن و مولد خود - از دنیا رحلت نمودند، بنابراین میلاد مسعودشان در سنه ۱۳۱۸ خواهد بود.

اولین دیدار حقیر (علامه طهرانی) با ایشان که در سنه ۱۳۷۶ بوده است، چون سی و دو ساله بوده‌ام و ایشان پنجاه و هشت ساله، بنابراین مدت ارادت و استفاده حقیر از محضر انورشان ۲۸ سال به طول انجامیده است.

و چون حضرت آقای آقا میرزا سید علی قاضی - قدس الله تربته - در ۶ ربیع الأول سنه ۱۳۶۶ رحلت نموده‌اند، از اینجا به دست می‌آید که سن شریف آقای حدّاد در آن موقع ۴۸ سال بوده است. و اگر زمان تشرف و تلمذ حضرت آقای حدّاد را در محضر حضرت آقای قاضی در بیست سالگی ایشان بدانیم، ایشان نیز مدت ۲۸ سال از محضر مرحوم قاضی بهره‌مند بوده‌اند.

و آقا حاج شیخ عباس می‌فرمودند: «من مجموعاً سیزده سال محضر آقای قاضی را ادراک نموده‌ام.»

و چون مرحوم سید حسن اصفهانی مسقطی که از اعظم تلامذه مرحوم قاضی بوده و با حضرت آقای حدّاد سوابق ممتد و بسیار حسنه داشته‌اند، در سنه ۱۳۵۰ رحلت می‌کنند؛ معلوم می‌شود که مرحوم آقا حاج سید هاشم ۱۶ سال بیشتر از آن مرحوم از مرحوم قاضی کسب فیض نموده‌اند. حالا چند سال آقای مسقطی از مرحوم قاضی کسب فیض نموده است؟ اگر ۱۲ سال باشد معلوم می‌شود که این

۱- همان مصدر، ص ۶۸۵.

دو رفیق طریق با هم در یک زمان خدمت مرحوم قاضی تشرّف یافته‌اند، و اگر کمتر از ۱۲ سال باشد، بهره مرحوم حدّاد جلوتر بوده است.^۱

پیروی از دستور مرحوم قاضی سبب حصول اوّل مرتبه تجرد برای

سید هاشم حدّاد

[حضرت حاج سید هاشم حدّاد می فرمودند]:

«چندین بار خدمت آقای قاضی عرض کردم: اذیت‌های قولی و فعلی امّ الزّوجه به من به حدّ نهایت رسیده است^۲ و من حقّاً دیگر تاب صبر و شکیبایی آن را ندارم، و از شما می خواهم که به من اجازه دهید تا زنم را طلاق بدهم.

مرحوم قاضی فرمودند: «از این جریانات گذشته، تو زنت را دوست داری؟!»

عرض کردم: آری!

فرمودند: «آیا زنت هم تو را دوست دارد؟!»

عرض کردم: آری!

فرمودند: «ابداً راه طلاق نداری! برو صبر پیشه کن؛ تربیت تو به دست زنت می باشد. و با این طریق که می گویی، خداوند چنین مقرر فرموده است که ادب تو به دست زنت باشد. باید تحمّل کنی و بسازی و شکیبایی پیشه گیری!»

من هم از دستورات مرحوم آقای قاضی ابدأ تخطّی و تجاوز نمی کردم، و آنچه این مادر زن بر مصائب ما می افزود، تحمّل می نمودم.

یک شب تابستان که چون پاسی از شب گذشته بود، از بیرون خسته و فرسوده و گرسنه و تشنه به منزل آمدم که در اطاق بروم، دیدم مادر زنم کنار حوضچه عربی داخل منزل نشسته و از شدت گرما پاهایش را برهنه نموده و

۱- همان مصدر، ص ۱۰۱.

۲- جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به روح مجرد، ص ۱۷۲.

پیوسته دارد از شیر آب حیاط بالای حوضچه، آب روی پاهایش می‌ریزد. تا فهمید من از در وارد شدم، شروع کرد به بد گفتن و ناسزا و فحش دادن و همین‌طور بدین کلمات مرا مخاطب قرار دادن.

من هم داخل اطاق نرفتم؛ یکسره از پله‌های بام، به بام رفتم تا در آنجا بیفتم، دیدم این زن صدای خود را بلند کرد و با صدای بلند به طوری که نه تنها من، بلکه همسایگان می‌شنیدند، به من سبّ و شتم و ناسزا گفت، گفت و گفت و همین‌طور می‌گفت تا حوصله‌ام تمام شد. بدون آنکه به او پرخاش کنم و یا یک کلمه جواب دهم، از پله‌های بام به زیر آمدم و از در خانه بیرون رفتم و سر به بیابان نهادم. بدون هدفی و مقصودی همین‌طور دارم در خیابان‌ها می‌روم، و هیچ متوجه خودم نیستم که به کجا می‌روم؟ همین‌طور دارم می‌روم.

در این حال ناگهان دیدم: من دو تا شدم؛ یکی سید هاشمی است که مادر زن به او تعدی می‌کرده و سبّ و شتم می‌نموده است، و یکی من هستم که بسیار عالی و مجرد و محیط می‌باشم و ابداً فحش‌های او به من نرسیده است، و اصولاً به این سید هاشم فحش نمی‌داده است و مرا سبّ و شتم نمی‌نموده است. آن سید هاشم سزاوار همه‌گونه فحش و ناسزاست؛ و این سید هاشم که اینک خودم می‌باشم، نه تنها سزاوار فحش نیست، بلکه هرچه هم فحش بدهد و سبّ کند و ناسزا گوید، به من نمی‌رسد.

در این حال برای من منکشف شد که: این حال بسیار خوب و سرورآفرین و شادی‌زا فقط در اثر تحمل آن ناسزاهای و فحش‌هایی است که وی به من داده است؛ و اطاعت از فرمان استاد مرحوم قاضی، برای من فتح این باب را نموده است؛ و اگر من اطاعت او را نمی‌کردم و تحمل اذیت‌های مادر زن را نمی‌نمودم، تا ابد همان سید هاشم محزون و غمگین و پریشان و ضعیف و محدود بودم.

الحمد لله که من الآن این سید هاشم هستم که در مکانی رفیع و مقامی بس ارجمند و گرامی می‌باشم، که گرد خاک تمام غصّه‌ها و غم‌های دنیا بر من نمی‌نشینند و نمی‌تواند بنشینند.

فوراً از آنجا به خانه بازگشتم، و به روی دست و پای مادر زخم افتادم و می‌بوسیدم و می‌گفتم: مبادا تو خیال کنی من الآن از آن گفتارت ناراحتم؛ از این پس هر چه می‌خواهی به من بگو که آنها برای من فایده دارد!»^۱

اخبار مرحوم قاضی به مرحوم حدّاد نسبت به آینده

مرحوم آقا روزی به من گفتند:

«سید هاشم! سرّ را فاش مکن که گرفتار می‌شوی! روزی می‌رسد که از اطراف و اکناف بیایند و عتبه درت را ببوسند.»^۲

فیض حضور علامه طهرانی به محضر حضرت حاج سید هاشم موسوی حدّاد، رضوان الله علیهما

سرانجام پس از هفت سال توطن در نجف و اشتغال به تربیت و تهذیب و وصول به اعلیٰ مدارج علمی و دروس حوزوی و اخذ اجازات از اساتید فنّ، خداوند متعال توفیق اتّصال و فیض حضور مبرزترین شاگرد عرفانی مرحوم قاضی، عارف کامل و سالک واصل، سند العرفاء الربّانیین و قدوة الأولیاء الإلهیّین، نادره عرصه توحید و فاتح قلل عماء و تجرید، حضرت آیه الحقّ و العرفان، حاج سید هاشم موسوی حدّاد - رضوان الله علیه - را به ایشان (علامه طهرانی) عنایت فرمود.^۳

این مرد، دیگر با سائر از اولیاء و مقرّبین تفاوت داشت. او درّ یگانه‌ای بود در کنج عزلت و انزوا، گوهر تابناکی در بوته نسیان و اجمال، اکسیری که مس وجود را مبدل به زر سرخ نموده، و ذره بی مقدار را به چشمه خورشید جهان تاب می‌رسانید.

۱- روح مجرد، ص ۱۷۴.

۲- همان مصدر، ص ۴۶۲.

۳- جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به روح مجرد، ص ۱۲.

او چیز دیگری بود. قوی‌ترین تلمیذ سلوکی و عرفانی نادرهٔ دهر، مرحوم سید علی قاضی؛ سالک واصل عارف، فانی فی الله و باقی بامر الله، جهانی در مثال یک قالب، و دنیایی در کالبد یک تعین، حائز جمیع مراتب ملک و ملکوت، جامع کلیهٔ عوالم ناسوت و جبروت و لاهوت. از اینجا دیگر سید محمد حسین آن شخص سابق نیست؛ او به جهانی دیگر راه یافته و چشمانش به افق دیگری باز شده است.^۱

۱- مهرفروزان، ص ۶۸.

مرحوم قاضی رضوان الله علیه
از منظر بزرگان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

توصیف علامه طهرانی از شخصیت مرحوم قاضی

«مرحوم قاضی - رحمة الله علیه - و تَد روى زمین بود.»^۱

مرحوم قاضی دارای دو جنبه علم و عرفان بود؛ یعنی در علوم ظاهریه فقهی عظیم و عالمی جلیل، و در علوم باطنیه عارفی واصل و انسانی کامل بود که أسفار اربعه را طی نموده و جمع میان ظاهر و باطن و شریعت و طریقت، او را بتمام معنی الکلّمه به وادی حقیقت علی التّحقیق رهبری نموده بود.

و به علمایی که پیوسته به نوشتن کتب ظاهری و بحث‌های بلاطائل و مفصل اصول فقه می پرداختند و بالتّیجه دستشان از معرفت تهی می ماند، خرده می گرفت و در نزد شاگردان خود این طریقه را تقییح می نمود.

و هم چنین با درویش و متصوّفه‌ای که به ظاهر شرع اهمیّت نمی دهند سخت در معارضه و نبرد بود و می فرمود:

«سلوک راه خدا با عدم اعتنای به شریعت که نفس راه و طریق است، جمع میان متضادّین و یا متناقضین است.»

۱- آیین رستگاری، ص ۱۵۲.

خودش به قدری در اِتیان مستحبات و ترک مکروهات، ساعی و کوشا بود که در نجف اشرف در این امر ضرب‌المثل بود؛ به طوری که بعضی از معاندین و کور چشمانی که قدرت تابش این نور و حقیقت را نداشتند و همیشه در حوزه‌ها و بالأخص در نجف هم، کم و بیش یافت می‌شوند و لانه می‌نمایند و تا بتوانند به واسطه اتهامات می‌خواهند چهره حقیقی عارفی جلیل و انسانی وارسته را مسخ کنند، می‌گفتند:

«این درجه زهد و عبادت و التزام به مستحبات و ترک مکروهات قاضی، برای گول زدن عامه و شبهه در طریق است؛ و گرنه وی یک صوفی است که به هیچ چیز معتقد نیست و ملتزم نیست.»^۱

فقر و تهی‌دستی از جانبی، و از جانب دیگر از استقامت و تمکین و شادابی مرحوم قاضی داستان‌ها و حکایت‌ها بر سر زبان‌هاست، و این نیست مگر خروج وی از جزئیّت و پیوستن او به کلیّت به طوری که از تعلقات ماده و زمان و مکان بیرون آمده و به ولایت مطلقه الهیه پیوسته و مصداق حقیقی ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۲ درباره او تحقق یافته است.^۳

مرحوم قاضی در تهذیب نفس و اخلاق و سیر و سلوک در معارف الهیه، و واردات قلبیه، و مکاشفات غیبیه سبحانیّه، و مشاهدات عینیّه، فرید عصر و حسنّه دهر و سلمان زمان و ترجمان قرآن بود.

چون کوهی عظیم سرشار از اسرار الهی بود، و به تربیت شاگردان در این قسمت همّت می‌گماشت. و روزها در مجالس خصوصی که در منزل داشت،

۱- مطلع انوار، ج ۲، ص ۵۴.

۲- سوره یونس (۱۰) آیه ۶۲.

۳- مطلع انوار، ج ۲، ص ۵۱.

شاگردان ساعتی مجتمع می‌شدند و آن مرحوم به نصیحت و موعظه و پند و ارشاد می‌پرداخت.

جمع کثیری از اعلام به یمن تربیت او در احقاب مختلف، در مسیر حقیقت قدم برداشتند و صاحب کمالات و مقامات گشتند، و از وارستگان و پاکان و آزادگان شدند؛ و به نور معرفت توحید منور، و در حرم امن وارد، و عالم کثرت و اعتبار را در هم نوردیدند.^۱

مرحوم حدّاد: «از صدر اسلام تا به حال، عارفی به جامعیت مرحوم قاضی نیامده است»

حضرت آقای حاج سید هاشم حدّاد - رحمة الله علیه - می‌فرمود:

«از صدر اسلام تا به حال، عارفی به جامعیت مرحوم قاضی نیامده است.»^۲

حضرت آقا حاج سید هاشم، طریقه حلاج را ردّ می‌کردند و می‌فرمودند:

«در آنچه از او نقل شده مطالبی است که دلالت بر نقصان او دارد. از صدر

اسلام تا کنون کسی به جامعیت مرحوم آقا (قاضی) نیامده است؛ و ابداً از ایشان و یا احدی از شاگردانشان این گونه مطالب دیده نشد.»^۳

تبخر مرحوم قاضی در علوم مختلف در کلام مرحوم حدّاد

می‌فرمود:

«مرحوم آقا (قاضی) یک عالمی بود که از جهت فقاہت بی‌نظیر بود. از

۱- مهر تابان، ص ۲۷.

۲- روح مجرد، ص ۱۷۶.

۳- همان مصدر، ص ۴۶۲.

جهت فهم روایت و حدیث بی‌نظیر بود. از جهت تفسیر و علوم قرآن بی‌نظیر بود. از جهت ادبیات عرب و لغت و فصاحت بی‌نظیر بود؛ حتی از جهت تجوید و قرائت قرآن؛ و در مجالس فاتحه‌ای که احیاناً حضور پیدا می‌نمود، کمتر قاری قرآن بود که جرأت خواندن در حضور وی را داشته باشد، چرا که اشکال‌های تجویدی و نحوه قرائتشان را می‌گفت.^۱

کمال علمی مرحوم قاضی

مرحوم قاضی از مجتهدین عظام بود، ولی مقید بودند که در منزل خود درس بگویند؛ و دوره‌هایی از فقه درس داده‌اند. و نماز جماعت را نیز برای شاگردان خود در منزل اقامه می‌نموده‌اند، و نماز ایشان بسیار با طمأنینه بود و طول می‌کشید. و پس از نماز مغرب که در اول استتار شمس تحت الأفق اقامه می‌کردند، تا وقت عشاء به تعقیبات مغرب می‌پرداختند؛ و قدری طول می‌کشید.^۲

مرحوم قاضی در لغت عرب بی‌نظیر بود؛ گویند: چهل هزار لغت از حفظ داشت. و شعر عربی را چنان می‌سرود که اعراب تشخیص نمی‌دادند سراینده این شعر عجمی است.

روزی در بین مذاکرات، مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالله مامقانی - رحمة الله علیه - به ایشان می‌گوید: «من آنقدر در لغت و شعر عرب تسلط دارم که اگر شخص غیر عرب، شعری عربی بسراید من می‌فهمم که سراینده عجم است؛ گرچه آن شعر در اعلی درجه از فصاحت و بلاغت باشد.»

مرحوم قاضی یکی از قصائد عربی را که سراینده‌اش عرب بود شروع به

۱- همان مصدر، ص ۵۰۱.

۲- مه‌رتابان، ص ۲۶.

خواندن می کند. و در بین آن قصیده، از خود چند شعر بالبداهه اضافه می کند؛ و سپس به ایشان می گوید: «کدام یک از اینها را غیر عرب سروده است؟»
و ایشان نتوانستند تشخیص دهند.^۱

علاّمه طباطبایی می فرمودند: «تفسیر آیه به آیه را ما از مرحوم قاضی آموختیم»

مرحوم قاضی در تفسیر قرآن کریم و معانی آن ید طولایی داشت. و مرحوم استاد ما علاّمه طباطبایی می فرمودند:

«این سبک تفسیر آیه به آیه را مرحوم قاضی به ما تعلیم دادند، و ما در تفسیر، از مسیر و ممشای ایشان پیروی می کنیم. و در فهم معانی روایات وارده از ائمه معصومین ذهن بسیار باز و روشنی داشتند، و ما طریقه فهم احادیث را که «فقه الحدیث» گویند از ایشان آموخته ایم.»^۲

روش تفسیری علاّمه طباطبایی - قدس سره - طبق روش تفسیری استادشان در عرفان و علوم باطنیه الهیه، مرحوم آیه الله حاج میرزا علی آقای قاضی بوده است که تفسیر آیات به آیات است؛ یعنی مفاد و محصل آیه قرآن، از خود قرآن استنتاج می گردد. مرحوم آیه الله قاضی بدین سبک، تفسیری از ابتدای قرآن تا سوره انعام را نوشته اند، و به تلامذه خود این طور کتاب الهی را تعلیم می نموده اند. مرحوم استادمان حضرت علاّمه کراراً می فرمودند: «ما این روش تفسیری را از مرحوم قاضی داریم.»^۳

۱- همان مصدر، ص ۲۷.

۲- همان مصدر.

۳- همان مصدر، ص ۶۲.

شدت تکریم و تجلیل علامه طباطبایی نسبت به مرحوم قاضی

مرحوم قاضی از بنی اعمام ایشان (علامه طباطبایی) بوده‌اند، و در نجف اشرف به تربیت شاگردان الهی و وارستگان و شوریدگان جمال الهی و مشتاقان لقاء و زیارت حضرت احدیت مشغول، و در آن خطه، عالم وحید و یگانه در این فن^۱ بوده‌اند؛ به طوری که ایشان نام «استاد» را فقط بر او می‌بردند، و هر وقت استاد به طور اطلاق می‌گفتند مراد مرحوم قاضی است؛ و گویا در مقابل مرحوم قاضی، تمام اساتید دیگر با وجود آن مقام و عظمت علمی، کوچک جلوه می‌کردند.

لیکن در مجالس عمومی اگر مثلاً سخن از اساتید ایشان به میان می‌آمد، از فرط احترام، نام «قاضی» را نمی‌بردند و او را هم‌ردیف سایر اساتید نمی‌شمردند؛ هم‌چنان که در مقاله مختصر و کوتاهی که به قلم خود ایشان درباره زندگی ایشان آمده، و در مقدمه مجموعه مقالات و رسائل ایشان به نام بررسی‌های اسلامی منتشر شده است، نامی از مرحوم قاضی در ردیف اساتید به چشم نمی‌خورد.^۱

حضرت علامه طباطبایی در ابتدای ورودشان به قم به قاضی معروف بودند، چون از سلسله سادات قاضی مشهور در آذربایجان هستند؛ لیکن از نقطه نظر آنکه ایشان از سادات طباطبایی هستند، خود ایشان ترجیح دادند که به طباطبایی معروف شوند.

و اخیراً برای حقیر (علامه طهرانی) چنین منکشف شده است که: شاید ایشان خواسته‌اند لقب قاضی منحصرأً به یگانه استاد ارجمندشان مرحوم حاج سید علی آقای قاضی منحصر گردد؛ و ایشان از جهت تکریم و تجلیل از مقام استاد، در شهرت و معروفیت، با وی شریک نباشند.^۲

۱- همان مصدر، ص ۲۲.

۲- همان مصدر، ص ۱۳، تعلیقه ۱.

ایضاً ایشان (علامه طباطبایی) می‌فرمودند:

«ما هرچه داریم از مرحوم قاضی داریم.»^۱

طلب نصیحت کردن آقا سید جمال‌الدین گلپایگانی از مرحوم قاضی

و نیز [آیه الله قوچانی] نقل کردند:

«روزی در خدمت مرحوم آقای قاضی - رضوان الله علیه - بودم و فتوحات می‌خواندم، ناگاه آقای آقا سید جمال‌الدین گلپایگانی - مدّ ظلّه - وارد شدند [تا] راجع به وکالتی که در خرید زمینی آقای قاضی به ایشان داده بودند، مذاکره کنند. من کتاب را بسته و کنار گذاردم.

ایشان مذاکرات خود را به اتمام رسانیده، هنگام رفتن به آن مرحوم اظهار داشتند: «ما نصیحتی کن که از آمدنم بی‌بهره نباشم!»

آن مرحوم اظهار کردند: «شما با این مقام شامخ چه نیاز به نصیحت من دارید با اینکه من تهی‌دستم؟!»

ایشان اصرار کردند تا بالأخره مرحوم قاضی اظهار کردند:

«قبل از تشریف فرمایی سرکار، کتابی راجع به حالات علمای تبریز - که سید محمود نامی آورده و می‌خواند - خوانده می‌شد؛ من جمله حالات یکی از آنها را می‌نوشت که: هنگام شب که قرص نان و یک شربه آب برای شام او حاضر می‌نمودند، هر چقدر که میل داشت می‌خورد و مابقی را همان شبانه به مستحقّش می‌رسانید و صبر نمی‌کرد تا صبح شود!»

کنایه از اینکه شما که عالم ظاهری و مرجع تقلید نیز هستید باید مواظب این نکات باشید! یک مرتبه چهره آقای گلپایگانی برافروخته شد و این کلام در ایشان

اثر مهمی نمود و خداحافظی نمودند و رفتند.»^{۲۱}

۱- مطلع انوار، ج ۲، ص ۴۰ و ۸۵.

۲- آیه الله حاج سید جمال الدین گلپایگانی در سال ۱۲۹۵ ه. ق در سعید آباد گلپایگان، در یک خانواده روحانی متولد شد. وی مقدمات حوزوی را نزد برادران خود آموخت. سپس برای ادامه تحصیل عازم حوزه علمیه اصفهان شد، و در آنجا از محضر جهانگیرخان قشقایی و آخوند کاشی درس سیر و سلوک آموخت و از آنها دستورهای اخلاقی و تهذیب نفس گرفت. وی پس از اینکه به نجف اشرف عزیمت نمود، به تحصیل دروس سیر و سلوک و عرفان نزد اساتیدی همچون شیخ محمد علی نجف آبادی و سید احمد کربلایی پرداخت، تا اینکه از جهت عظمت و مقام و تهذیب نفس از افراد انگشت شمار معاصر به حساب آمد.

ایشان اهل نماز شب و مناجات و راز و نیاز با پروردگار خویش بود. همسایگان وی از صدای گریه‌های نیمه شب و مناجات او حکایاتی دارند، او در تهذیب به مرتبه‌ای رسیده بود که نقل شده: وقتی از شهر اصفهان به نجف رهسپار شد، مردم را به صورت‌های برزخی آنان می‌دید و خودش فرموده است: «مردم را به صورت وحوش و حیوانات آن قدر دیدم که ملول شدم. وقتی به حرم مطهر علی علیه السلام مشرف شدم، از حضرت خواستم که این حالت را از من بگیرد. حضرت هم آن حال را از من گرفت. از آن به بعد مردم را به صورت‌های عادی می‌دیدم.»

ایشان خیلی به خواندن دعاها اهمیت می‌داد، به طوری که بیشتر اوقات به مطالعه صحیفه سجّادیه، مناجات خمسه عشر و به خواندن مناجات المریدین می‌پرداخت.

علامه طهرانی در مطلع انوار، ج ۲، ص ۴۱۹ می‌فرماید:

«روزی به جهت عیادت بعد از ظهر خدمت ایشان رسیدم؛ زیرا مرحوم آقا سید جمال الدین مدتی بود که به بیماری پروستات مبتلا و بستری بودند، و از طرفی برای یکی از فرزندان ایشان حادثه مولمه‌ای پیش آمده بود که موجب نگرانی ایشان و اهل منزل شده بود، و از طرفی فقر و مضیقه به شدت اهل خانه را تحت تأثیر قرار داده بود.

هنگامی که خدمت ایشان رسیدم دیدم در بستر خوابیده و صحیفه سجّادیه را می‌خواند و همین طور گریه می‌کنند؛ من رفتم و کنار ایشان نشستم و از این وقایعی که برای ایشان پیش آمده بود می‌خواستم ابراز تأسف و تالم کنم که دیدم ایشان صحیفه را بستند و رو کردند به من، فرمودند:

«آقا سید محمد حسین! کسی که عرفان ندارد، نه دنیا دارد و نه آخرت! مرا که می‌بینی با این گرفتاری‌ها، خوشم و هیچ احساس ناراحتی و شکوه ابداً و ابداً ندارم.»



کلام رهبر عظیم انقلاب آیه الله خمینی درباره مرحوم قاضی و مرحوم

ملکی تبریزی

جناب دوست و رفیق ارجمند و گرامی دیرین ما، مرحوم شهید آیه الله حاج شیخ مرتضی مطهری - اعلی الله تعالی مقامه - نقل کردند برای حقیر که:

«حضرت آیه الله خمینی - مدّ ظلّه - بسیار به مقام و منزلت مرحوم قاضی ارج می نهند و شنیدم روزی از ایشان که می فرمود:

”مرحوم قاضی کوهی از عظمت بود.“

و ایضاً از ایشان شنیدم که می فرمود:

”در قبرستان قم یک نفر خوابیده است و او آیه الله حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی است.“^۱

عظمت مرحوم قاضی از دیدگاه مرحوم سید محمد کلانتر

و ایشان (مرحوم قوچانی) ایضاً نقل کردند از آقای سید محمد کلانتر (یکی از طلاب معروف آن زمان و یکی از علمای فعلی این زمان نجف اشرف) که:

«در ماه های مبارک رمضان، مرحوم قاضی در منزل خود چهار ساعت از شب گذشته تا دو ساعت، مجلسی برای رفقای خود داشتند. یک شب من هم رفتم بینم چه خبر است، ولی در داخل اطاق نرفتم و در ایوان مجاور نشستم و به فرمایشات ایشان گوش می دادم.

حالتی در آن شب بر من دست داد که چون بیرون آمدم و از کوچه های نجف

← سرانجام این عالم ربّانی کالبد تن را در عصر دوشنبه ۲۹ محرّم الحرام ۱۳۷۷ ه. ق وداع گفته و به ملکوت اعلی پیوست؛ رحمة الله علیه. (محقق)

۱- روح مجرد، ص ۲۸۵؛ مطلع انوار، ج ۲، ص ۷۲.

عبور می نمودم با خود می گفتم: یا من امشب دیوانه شده‌ام؛ و یا تمام مردم نجف غیر از من، همه دیوانه‌اند!^۱ و^۲

فرق بین حضرت قاضی با دیگران، فرق بین خورشید با شب تار است

فرق بین قاضی و دیگران در دروس علمی و کتب فقهی و تفسیری و رجالی نیست، و ملاک برتری و فضیلت در او اعلمیت ظاهری در این علوم نیست؛ زیرا این اعلمیت در هر عصری جبراً موجود است، و به قاعده «امکان اشرف» بالأخره یک نفر در بین یک جماعت بر دیگران تفضیل دارد، و این که مسأله مهمی نیست. حال یکی اندکی پایین‌تر و یکی اندکی بالاتر، مطلب چندان تأثیری در کردار و اعمال مکلفین به وجود نمی‌آورد. و این مسأله تا آنجا سهل و غیر قابل اتمام است که بسیاری از فقهاء در وجوب تقلید از اعلم تشکیک کرده‌اند، و یا ملاک تقوا و ضبط و بصیرت در امور ظاهری را بر مسأله اعلمیت ترجیح داده‌اند. و تازه این مسأله به تشخیص خود مقلد مربوط می‌شود. یک مقلد فردی را اعلم تشخیص می‌دهد، و فرد دیگر شخص دیگری را، و فرد ثالث شخص ثالث و همین‌طور، تا

۱- مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۷.

۲- عالم فاضل، سید محمد کلانتر، ملقب به نورالدین، در سال ۱۳۴۱ هـ. ق در سامرا متولد شد. وی تحصیلات ابتدایی را در سامرا گذرانده، و سپس به حوزه علمی نجف وارد و از تلامذۀ مرحوم آیه الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی گشتند، و از ایشان اجازه اجتهاد گرفتند. از خدمات ایشان تأسیس مدرسه علمی به نام «جامعة النجف الدینیة» در نجف است که مرکز تربیت و تعلیم طلاب علوم دینی است، و شخصاً مسئولیت سرپرستی آن را برعهده داشت. از کارهای دیگر ایشان تأسیس و تعمیر درب‌های طلای حرم مطهر مولی الموحدین حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. این فاضل جلیل تألیفاتی در فقه و اصول و صرف و نحو دارد، که از آن جمله: *دراسات فی اصول الفقه* - که شرحی است بر کفایة مرحوم خراسانی -، *حاشیه بر تذکرة الفقهاء* علامه حلّی، *حاشیه بر شرح لمعه شهیدین*، می‌باشد؛ رحمة الله علیه. (محقق)

جایی که امروزه مشاهده می‌کنیم ده‌ها نفر هر کدام خود را نسبت به دیگری اعلم، و تقلید از خود را ارجح و اولی بر تقلید از غیر می‌داند؛ در حالی که در عالم واقع و متن نفس‌الامر یکی از اینها بر دیگران ترجیح دارد. و همین‌طور مطلب رو به تنزل می‌گذارد تا به آن فرد آخر برسد که او هم خود را از دیگران اعلم می‌داند!!

بر این اساس دیگر مسألهٔ اعلمیت و افضلیت این چنین، چه امتیازی محسوب می‌شود و چه ارزش مضاعف و غیر متعارف به وجود می‌آورد؟! اعلمیتی که با دو سال تدریس اضافی حاصل شود و چند اصطلاح را بیشتر توضیح دهد و در بیان مطالب طلیق‌اللسان و گویاتر باشد، آیا اعلمیت است؟! تازه اگر اعلمیت بر این امور استوار باشد، نه بر پایهٔ اشاعات و تبلیغات و مجاری غیر علمی و غیر منطقی، که در آن صورت مسأله صورت دیگری پیدا خواهد نمود.

باری فرق بین مرحوم قاضی با دیگران فرق بین شخص بینا و بصیر است در شب تار و ظلمانی که در دست او چراغ قرار دارد و دقیقاً راه را از چاه بازمی‌شناسد و طریق مستقیم را از راه‌های انحرافی و خطرناک و مهالک تشخیص می‌دهد و خود و دیگران را به سلامت و صحت به منزل مقصود می‌رساند، و بین شخص اعمی و کور که با عصایی در دست می‌خواهد خود را از این مهالک و چاه‌ها و دره‌ها و طوفان و صاعقه و گردبادها و گرداب‌ها نجات دهد، و با این وضع حرکت می‌کند و دیگران را به حرکت درمی‌آورد؛ و خدا می‌داند که نتیجهٔ این قیام و اقدام به کجا خواهد رسید!

فرق بین حضرت قاضی با دیگران، فرق بین خورشید با شب تار است؛ نه بین خورشید و ماه و یا بین ماه و ستارگان. قاضی می‌بیند و دیگران نمی‌بینند؛ قاضی لمس می‌کند و دیگران در تخیل و وهم بسر می‌برند؛ قاضی حقیقت را با جان خود مس و با قلب خود مشاهده می‌کند و دیگران تیری در شب تار می‌پراندند؛ قاضی به حق متحقق گشته است و اصالت یافته است و بقیه در اعتباریات و تصورات منغمزند.

البته این مسأله به این صورت نیست که در میان بزرگان افرادی یافت نشوند که خود را در مقام تهذیب و تزکیه قرار نداده‌اند و تا حدّ وسع و همت و توان، خود را به مرام و مقصد و غایت اولیای الهی و عرفای بالله نزدیک نکرده باشند. این مطلب مربوط است به آن دسته از افراد که سهم خود را از تدریس و تدرّس و اشتغال به علوم اهل بیت علیهم السّلام صرفاً غایات و مقاصد ظاهریّه قرار داده‌اند و عمر خود را مصروف این هدف ساخته‌اند، و سرمایه‌های وجودی و خدادادی را به هدر داده‌اند و تباه نموده‌اند.^۱

نصب کردن مرحوم مطهری تصویر مرحوم قاضی را در اطاقشان

مرحوم مطهری از بنده (علامه طهرانی) عکس و تصویر آقای حدّاد را خواست تا در اطاقش بگذارد و نصب کند.

من به او گفتم: تصویر ایشان را به شما می‌دهم ولی نزد خود نگهدارید و در اطاق نصب نکنید، و به جای آن، تصویر مرحوم قاضی را نصب نمایید؛ چرا که آقا حاج سید هاشم مرد ناشناخته‌ای است و شما مرد سرشناس، و رفت و آمد با همه طبقات دارید؛ چنانچه تصویر ایشان را ببینند برای آنها مورد سؤال واقع می‌شود که این مرد کیست؟ و به چه علّت در اینجا آمده است؟ در آن وقت هم برای شما ضرر دارد و هم ایشان نمی‌پسندند که نامشان مشهور گردد. اما تصویر مرحوم قاضی چنین نیست.

حقیر یک روز که منزل آن مرحوم رفته بودم، دیدم سه عکس در اطاق خود نصب کرده‌اند: تصویر مرحوم پدرشان آقا شیخ محمد حسین مطهری، و تصویر مرحوم حاج شیخ میرزا علی آقا شیرازی، و تصویر مرحوم آیه الله حاج میرزا سید علی آقا قاضی طباطبایی؛ قدّس الله أسرارهم و أعلی الله درجتهم و مقامهم جمیعاً.^۲

۱- اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۹۳.

۲- روح مجرد، ص ۱۶۱.

آیه الله خویی: «خود من در شب فوت مرحوم قاضی دیدم در آسمان تناثر نجوم اتّفاق افتاده است!»

گویند: شب ارتحال این رجل الهی در آسمان شهر نجف تناثر نجوم (فرو ریختن ستارگان) اتّفاق افتاد.

بنده (سید محمد محسن حسینی طهرانی) روزی به اتّفاق مرحوم والد، علامه طهرانی - قدس الله سرّه - به ملاقات مرحوم آیه الله سید عبدالعزیز طباطبایی در قم رفتم و در اثناء صحبت ایشان فرمودند:

«مرحوم آیه الله خویی - رحمة الله علیه - به من و چند نفر دیگر فرمودند: «خود من در شب فوت مرحوم قاضی دیدم در آسمان تناثر نجوم اتّفاق افتاده است!»

ما به ایشان عرض کردیم: آقا چه ربطی بین فوت مرحوم قاضی و فرو ریختن ستارگان است؟ ایشان فرمودند:

«من مشاهده خود را می گویم، شما خواه بپذیرید خواه نپذیرید.»»

آیه الله حاج آقا حسین قمی: «ما نسبت به علوم ایشان کور باطن هستیم!»

مرحوم آیه الله حاج شیخ عباس (وصی مرحوم قاضی) می فرمودند: «پس از رحلت مرحوم قاضی، در نجف از ایشان تجلیلی به عمل نیامد؛ فقط یک مجلس ختم و فاتحه از طرف آیه الله العظمی حاج آقا حسین قمی طباطبایی گرفته شد. مرحوم حاج آقا حسین در برابر مرحوم قاضی اظهار ادب می نمود، و علاوه بر آنکه منهج و روش وی را نفی نمی نمود، بلکه تأیید می کرد و بعضی از اوقات می فرمود: «ما نسبت به علوم ایشان کور باطن هستیم!»

آیه الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی که تدریس علوم حکمت و عرفان را در نجف ممنوع نموده بود، تولدش ۱۲۸۴ هـ . ق و وفاتش در ۹ ذوالحجّه ۱۳۶۵ (تُقباء البشر، جلد ۱، صفحه ۴۱، شماره ۹۲) یعنی سه ماه منهای سه روز، زودتر از ارتحال مرحوم آیه الله و مرآة الحق و العرفان آقای قاضی صورت گرفت؛ چون میلاد مرحوم قاضی در سنه ۱۲۸۵ و رحلتشان در ۶ ربیع الأول سنه ۱۳۶۶ تحقق یافت.

اما آیه الله حاج آقا حسین قمی که تولدشان در قم سنه ۱۲۸۲ واقع شد، فوتشان در بیمارستان بغداد در روز ۱۴ شهر ربیع الأول ۱۳۶۶ (تُقباء البشر، جلد ۲، صفحه ۶۵۳، شماره ۱۰۸۹) یعنی هشت روز پس از مرحوم قاضی صورت گرفت^۱.

۱- همان مصدر، ص ۷۴.

۲- مرحوم آیه الله حاج سید حسین طباطبایی قمی فرزند حاج سید محمود قمی از مراجع بزرگ تقلید، در شهر قم در رجب سال ۱۲۸۲ هـ . ق دیده به جهان گشود. آیه الله قمی تحصیلات ابتدایی خود را در قم شروع کرد و تا اوان بلوغ در قم به تحصیل مبادرت ورزید، و سپس در پی تکمیل تحصیلات راهی طهران شد و درس‌های دوره سطح را نزد اساتید آن حوزه خواند، و سپس در ۲۲ سالگی راهی سامراء شد و در جلسه درس آیه الله میرزا محمد حسن شیرازی شرکت کرد، و پس از دو سال اقامت در سال ۱۳۰۶ هـ . ق بار دیگر به طهران بازگشت و از محضر اساتید بزرگی همچون: آقا علی مدرّس، میرزا ابوالحسن جلوه، میرزا علی اکبر حکمی یزدی، شیخ فضل الله نوری و میرزا محمد حسن آشتیانی کسب فیض کرد، و پس از پنج سال تحصیل، طهران را به مقصد عراق ترک کرد. حاج آقا حسین در شهر مقدّس نجف اشرف در محفل درس اساتیدی چون: میرزا حبیب الله رشتی، حاج آقا رضا همدانی، آخوند ملا علی نهاوندی، آخوند محمد کاظم خراسانی، سید محمد کاظم یزدی و دیگر بزرگان کسب فیض کرد. سپس در سال ۱۳۲۱ هـ . ق وارد سامراء گردید و در درس‌های آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی شرکت جست و مراتب عالی علمی را یکی پس از دیگری پشت سر نهاد. استاد بزرگوارش نیز عنایت خاصی به وی داشت و مقلدان خود را در مسائل احتیاطی به ایشان ارجاع می‌داد، که این امر به این معنی بود که آیه الله قمی پس از میرزا، اعلم مجتهدان آن زمان می‌باشد. از آنجایی که مرحوم حاج آقا حسین نسبت به اقدامات ضد مذهبی رضاخان همیشه موضع سختی می‌گرفت، سرانجام پس از قیام خونین مسجد گوهرشاد، رژیم ستم شاهی پهلوی مدّتی ایشان را در طهران توقیف، و نهایتاً ↵

تفاوت سنی مرحوم قاضی با مرحوم انصاری

عارف واصل و فقیه و ارسته آیه الله حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی - قدس الله نفسه - در زمان حیات مرحوم قاضی دو بار برای زیارت به اعتاب مقدسه مشرف شدند؛ ولی در هیچ مرتبه، ملاقات میان این دو بزرگوار حاصل نشد؛ با آنکه تفاوت سن آنها سی و پنج سال بوده است. زیرا مرحوم آیه الله انصاری در روز جمعه دوم ذی القعدة، دو ساعت از ظهر گذشته، سنه ۱۳۷۹ در سن پنجاه و نه سالگی لباس تن را خلع نمود؛ و آیه الله قاضی در شب ششم ربیع الأول ۱۳۶۶، در سن هشتاد و یک سالگی به جامه ابدیت مخلع گشت؛ بنابراین تفاوت میان سنوات رحلتشان سیزده سال [است]؛ و چون عمر مرحوم قاضی از مرحوم انصاری بیست و دو سال بیشتر بوده است و مرحوم انصاری سیزده سال دیرتر فوت کرده است، لهذا سی و پنج سال تفاوت سن دارند:

$$۳۵ = ۱۳ + ۲۲ \quad ۲۲ = ۵۹ - ۸۱$$

☞ در سال ۱۳۵۴ ه. ق به عراق تبعید کرد. به همین علت از این سال به بعد مرجعیت ایشان به کربلا منتقل شد. علما و مجتهدان نجف اشرف با از دست دادن آیه الله اصفهانی در پی مرجع عام دیگری، برای سپردن مرجعیت عامه و سرپرستی حوزه نجف اشرف به او بودند. پس از اصرار فراوان ایشان چاره‌ای جز قبول ندید و این امر را قبول کرد. حضرت آیه الله قمی پس از چند ماه از فوت آیه الله اصفهانی، در چهاردهم ربیع الأول سال ۱۳۶۶ ه. ق در نجف از دنیا رفت و در جوار مرقد حضرت مولی الموحدین علی (علیه السلام) به خاک سپرده شد. مرحوم آیه الله سید محمد هادی میلانی نقل می‌کند:

«به حرم سیدالشهداء مشرف شدم، حاج آقا حسین قمی بالای سر مطهر نشستند، به من اشاره نموده، نزد ایشان رفتم و آقا اظهار داشتند: «ریاست و مرجعیت دینی بعد از آقا سید ابوالحسن به من روی آورده و من می‌ترسم به دینم لطمه بخورد! من دعا می‌کنم شما آمین بگویید: خدایا! اگر این ریاست به دین من مضر است، جان مرا بگیر!» سپس آن قدر گریه کردند که زمین از آب دیده ایشان تر شد.» (گنجینه دانشوران، سال ۱۳۳۹ ه. ش)

و علی‌هذا مرحوم انصاری در زمان ارتحال مرحوم قاضی ۴۶ ساله بوده است: $۶۶ = ۸۱ - ۳۵$ ^۱.

۱- مطلع انوار، ج ۲، ص ۶۷.

۲- مطلع انوار، ج ۲، ص ۲۹۵.

«فرید عصر و حسنه دهر، ترجمان قرآن و سلمان زمان، آیه الله العظمی، عالم عابد زاهد ناسک، عالم بالله و بأمر الله، مرحوم فردوس وساده، حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی - رضوان الله علیه - فرزند مرحوم حجة الإسلام حاج مولی فتحعلی همدانی که نیز از بزرگان علمای عصر خود بوده‌اند، در سنه ۱۳۲۰ هجریه قمریه چشم به جهان بگشود. در همان دوران طفولیت تحت سرپرستی والد ماجد، مقدمات علوم ادبیات فارسی و عربی و منطق را فراگرفت، و در دوران شباب فقه و اصول فقه را نزد علمایی کم نظیر مانند: مرحوم حجة الإسلام خلخالی و حجة الإسلام حاج سید علی عرب که از برجستگان علماء و اعظم فقهاء بوده‌اند در شهر خود فرا گرفت. و رشته‌های طب خمسۀ یونانی و ابوبکر زکریای رازی و دیگران را نزد دانشمند عالی قدر، طبیب حاذق و حکیم متبحر، مرحوم حاج میرزا حسین کوثر همدانی آموخت و در این زمینه نیز به مرتبه عالی رسید.

مرحوم حاج شیخ محمد جواد پس از اتمام تحصیلات فوق به جهت تکمیل فقه و اصول و نیل به درجه اجتهاد، در حدود سی سالگی رهسپار دیار مقدس قم گردید و در حوزه مقدسه علمیه مدت‌ها در محضر درس مرحوم استاد بی‌بدیل، مرجع وقت، حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری - اعلی الله مقامه الشریف - حاضر می‌شد و بهره‌ها می‌برد تا در این رشته تخصصی نیز به مقام عالی نائل آمده و به اجازات اجتهاد متعددی از مراجع ذی‌قیمت وقت فائز، و در مسائل فقهیه صاحب فتوا گردید، به طوری که بعضی از دوستان و آشنایان از ساکنین همدان و غیره از آن مرحوم تقلید نموده‌اند.

در همین ایام بود که نسیم نوحات قدسیه الهی بر دلش وزید و بارقه جذبات عالم علوی بر قلبش رسید و به مصداق کلام مولی الموحّدین امیرالمؤمنین علیه السلام: "حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ وَ لَطْفَ غَلِيظُهُ وَ بَرَقَ لَهُ لَا مِعْ كَثِيرُ الْبَرَقِ" ^۲ یک‌باره شراشر و جودش دگرگون شد و جذبه عالم قدس تار و بود وجود او را بر باد داده، با نور الهی به دنبال گمشده خود برای رسیدن به حرم امن و امان، اضطراب و تشویشی بس هائل در او پدید آمد! خواب و خوراک او را ربود، روزها در بیابان‌ها و کوه‌های اطراف قم می‌رفت و تا شبانگاه به تماشای مظاهر جمال و حیات می‌پرداخت، و با تنهایی و خلوت انسی عجیب گرفت.

و چون سالیانی چند از رحلت عالم نحریر و عارف بی‌بدیل استاد کامل اخلاق و معارف الهی، انسان العین و عین الانسان مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی - اعلی الله مقامه الشریف -

می‌گذشت، هرچه نزد شاگردان معروف او تردّد نموده و برای فتح و گشایش رفت و آمد کرد اثری نیافت، تا رفته رفته آتش عشق در نهاد او رو به فزونی گذارد و هموم و غموم فراق جان او را مشتعل ساخت، نالهٔ جانسوز او هر بیننده‌ای را متأثر می‌کرد و گریهٔ جان‌گداز او هر نظر کننده‌ای را می‌گداخت، که ناگهان پردهٔ غیب بالا رفت و حجاب‌های ظلمانی و نورانی بر کنار شد، نسیم جانبخش رحمت از حرم الهی بوزید و آب حیات جاودانی به بقای حق بر دل سوختهٔ او بعد از فنای او از مراحل نفس سرازیر شد و از جزئیّت به کلیّت پیوست.

در این هنگام به موطن اصلی خود همدان مراجعت نموده برای دستگیری عاشقان و دلباختگان حرم انس الهی سکنی گزید. با نهایت آرامش و سکون برای رسانیدن حق و تبلیغ شریعت غراء و ابلاغ احکام و مسائل شرعیّه و معارف الهیّه و تربیت نفوس ناقصه اهتمامی عجیب نمود.

در هر مسجدی که خالی و مخروبه بود اقامهٔ جماعت می‌نمود. بسیاری از اوقات در مسجد پیغمبر، و اخیراً در زاویه‌ای از مسجد جامع شهر اقامهٔ جماعت داشت. مأمومین او غالباً مردمان پاکدل و پاکیزه ضمیر و عاری از هوی و هوس بودند. در جلسات شبانه و روزانهٔ سیار در منزل شیفتگان حقایق تردّد می‌نمود، و شاگردانی پس ارجمند و عالی قدر تربیت نمود که هر یک از آنان در همدان موجب عبرت همگان و حجّت الهی بر مردمان در اخلاق و کردار بودند. در روزهای جمعه با معیت شاگردان به صحرا می‌رفت و با یک دنیا از خلوص و صفا و حقیقت به تماشای آیات الهی در مظاهر امکان و افق وسیع حیات می‌پرداخت.

مرحوم انصاری - رضوان الله علیه - برای برآوردن نیازمندی‌های مسلمانان اهتمامی وافر داشت و در امر به معروف و نهی از منکر ساعی بود و در کمک و مساعدت به فقرا و مسکینان و ارباب حوائج بی‌اختیار بود، و در بذل و انفاق بی‌نظیر بود، به بسیاری از خانواده‌های مستمند که در گوشه و کنار شهر بودند و ابداً کسی از حال آنان اطلاع نداشت مساعدت‌ها می‌نمود و با دست خود برای آنان غذا و لباس و فراش می‌برد، و در اخفای این امور به حدی دقیق بود که حتی از شاگردان خاص خود مخفی می‌داشت.

بنابراین اگر گفته شود که مرحوم انصاری - قدس سره - یکی از اولیای برجسته قرن اخیر بود که قولاً و عملاً و اعتقاداً و سرّاً در ممشای ائمه طاهرین صلوات الله علیهم أجمعین قدم می‌زد و نمونه‌ای بود که سیره و اخلاق و معارف آن بزرگواران را به عصر خود معرفی می‌نمود، سخن به گراف نرفته است.

مرحوم انصاری - رحمه الله - مدت بیست و پنج سال در همدان به همین منوال زندگی نمود تا بالأخره به واسطهٔ عارضهٔ قلبی در روز جمعه، دوّم شهر ذوالقعدة الحرام ۱۳۷۹ هجریه قمریه، دعوت الهی را لبیک گفت و مرغ روحش به آستان قدس پرواز نمود. در تشییع جنازهٔ او تعطیل

ملاقات آقای حاج محمد حسن بیاتی با مرحوم قاضی

مرحوم انصاری در زمان حیات [مرحوم] قاضی شاگردانی داشته و در راه عرفان و توحید حضرت اُحدیّت سیر می‌داده است.

یکی از شاگردان ایشان که بحمد الله و المنة فعلاً در قید حیاتند و قریب هشتاد سال از عمرشان می‌گذرد، جناب صدیق ارجمند و برادر گرامی، سالک پخته واصل، و رهبر راه رفته مُجدّد و مشتاق، حاوی اسرار الهیّة، آقای حاج محمد حسن بیاتی همدانی است که در سفر اخیر مرحوم انصاری به اُعتاب عالیّه در معیت ایشان بوده، و جزء شاگردان وی محسوب می‌شده است.^۱

ایشان می‌گویند:

«روزی که با مرحوم استاد انصاری و شاگردانشان به کوفه برای اُعمال مسجد کوفه می‌رفتیم. در هنگام مراجعت با واگن آمدیم؛ واگن‌های دو طبقه که با اسب بر روی ریل حرکت می‌کرد. حضرت آقای انصاری با شاگردان همه در طبقه اوّل نشستند. من که در آخر آنها بودم چون وارد شدم، این طبقه پر شده بود؛ لذا به طبقه بالا رفتم؛ و دیدم آن طبقه خالی است، فقط یک سیّد جلیل المنزله و عظیم القدر و نورانی در صدر واگن نشسته است، چون چشمش به من افتاد؛ فرمود: "بیا! بیا اینجا!" من سلام کردم و در کنار وی نشستم.

از احوال من پرسید و بسیار به من محبّت کرد و گرم گرفت، و تا به نجف

عمومی شد و اکابر علمای متقی و پرهیزگار همدان شرکت کردند و سه روز در مسجد جامع مجلس ترحیم برپا بود. جنازه او را به قم حمل و در یکی از مقبره‌های شمالی در جوار قبر حضرت علی بن جعفر سلام الله علیهما به خاک سپردند.»

* نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۰۴.

۱- مرحوم آقای حاج محمد حسن بیاتی - رضوان الله علیه - که از زمره مبرزترین شاگردان مرحوم انصاری همدانی به شمار می‌رفت، در سنه ۱۴۰۸ ه. ق به رحمت خدا پیوسته و رحل اقامت خویش را در دیار باقی گسترانید و جنب مزار مرحوم انصاری مدفون گردید. (محقق)

رسیدیم پیوسته با من گفتگو داشت؛ و دستوراتی به من داد و فرمود: "به اینها عمل کن!" و من با آنکه تا آن لحظه او را ندیده بودم، چنان شیفته و دلباخته او شدم که قابل وصف نیست!

واگن به نجف رسید، مرحوم آقای انصاری که با شاگردان در طبقه پایین بودند، پیاده شدند و رفتند؛ و من که در طبقه بالا بودم و دنبال آن سید جلیل می‌آمدم، و او نیز خیلی آرام و آهسته پایین می‌آمد. چون به پایین رسیدم، از او خداحافظی کردم و رفتم تا خود را به آقای انصاری برسانم؛ تا چشم ایشان به من افتاد، فرمود: آیا آن سید را شناختی؟!

عرض کردم: نه، ولی بسیار عظیم و کریم و عالمی بود از عظمت و متانت و تمکین!

فرمود: ایشان قاضی است. آیا به تو دستوری هم دادند؟!

عرض کردم: آری، چنین و چنان!

فرمود: آیا به آن عمل می‌کنی؟!

عرض کردم: من چون اینک در تحت ولایت شما هستم، منوط به اذن شماست!

فرمود: أحسنت، راه همین است!«

جناب برادر ارجمند آقای حاج محمد حسن بیاتی می‌فرمایند:

«همان تخمی که در آن چند لحظه مرحوم قاضی در دل من کاشت، به تدریج به ثمر نشست؛ و پس از ارتحال مرحوم قاضی و ارتحال مرحوم انصاری و اتصال با حضرت آقای حاج سید هاشم حداد، چنان رو به تزاید و رشد و نمو است که در هر لحظه، توحید حضرت حق مشهود، و عالم بقاء بعد الفناء نصیب، و بحول و قوه حضرت احدیت، جامعیت اسماء و صفات، و طلوع مقام ولایت از کنه ذات، از آثار و نتایج آن است.»^۱

مقامات عرفانی، کرامات الہی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فناى مرحوم قاضى در توحيد

قضيه‌اى را از ايشان (مرحوم قاضى) آقاىان نجف نقل مى‌کردند، نه يك نفر و دو نفر بلکه بيشتر، و بعداً من (علامه طباطبايى) خودم از ايشان پرسيدم، تصديق نمودند كه همين طور است.

مرحوم قاضى مريض بوده است، و در منزلى كه داشتند در ايوان منزل نشسته بودند. و كسالت ايشان پادرد بوده است، به حدّى كه ديگر پا جمع نمى‌شد و حركت نمى‌کرد.

در اين حال بين دو طائفه ذُكْرَتْ و شِمْرَتْ در نجف اشرف جنگ بود؛ و بام‌ها را سنگر کرده بودند و پيوسته به يكديگر از روى بام‌ها تيراندازى مى‌کردند، و از اين طرف شهر با طرف ديگر شهر با همدیگر مى‌جنگیدند.

ذکرت‌ها غلبه نموده و طائفه شمرت‌ها را عقب مى‌زدند، و همين جور خانه به خانه، پشت بام به پشت بام مى‌گرفتند و جلو مى‌آمدند. در پشت بام ايشان نيز طائفه شمرت‌ها سنگر گرفته بودند و از روى بام به ذکرت‌ها مى‌زدند. چون ذکرتى‌ها غلبه کردند، بر اين پشت بام آمدند و دو نفر از شمرتى‌ها را در روى بام کشتند؛ و مرحوم قاضى هم در ايوان نشسته و تماشا مى‌کند. و چون ذکرتى‌ها بام را تصرف کردند و شمرتى‌ها عقب نشستند، آمدند در حياط خانه، و خانه را تصرف

کردند، و دو نفر از شمردنی‌ها را در ایوان کشتند، و دو نفر دیگر را در صحن خانه کشتند که مجموعاً در خانه شش نفر کشته شدند.
و مرحوم قاضی می‌فرموده است:

«وقتی که آن دو نفر را در پشت بام کشتند، از ناودان مثل باران همین‌طور داشت خون پایین می‌آمد. و من همین‌طور نشسته‌ام بر جای خود و هیچ حرکتی هم نکردم. و بعد از این بسیار، ذکرتهای ریخته بودند در داخل اطاق‌ها، و هرچه به‌دردخور آنان بود جمع کرده و برده بودند.»

بلی، لطفش این بود که مرحوم قاضی می‌گفت: من حرکت نکردم؛ همین‌جور که نشسته بودم، نشسته بودم تماشا می‌کردم. می‌گفت: از ناودان خون می‌ریخت، و در ایوان دو کشته افتاده بود، و در صحن حیاط نیز دو کشته افتاده بود؛ و من تماشا می‌کردم. این حالات را فنای در توحید^۱ گویند، که در آن حال شخص سالک غیر از خدا چیزی را نمی‌نگرد، و تمام حرکات و افعال را جلوه حق مشاهده می‌کند.^۲

«بیاید ای موحدین توحید افعالی!»

قضیه دیگری در نزد مرحوم قاضی پیش‌آمد کرد که ما (علاّمه طباطبایی) خود حاضر و ناظر بر آن بودیم، و آن این است که:

«یکی از دوستان مرحوم قاضی حجره‌ای در مدرسه هندی بخارایی معروف در نجف داشت، و چون ایشان به مسافرت رفته بود حجره را به مرحوم قاضی واگذار نموده بود که ایشان برای نشستن و خوابیدن و سایر احتیاجاتی که دارند از آن استفاده کنند.

۱- رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۵، ص ۱۰۷؛ *مهرتابان*، ص ۲۴۲ و ۲۵۱ و ۲۶۶ و ۲۹۱؛ *روح مجرد*، ص ۱۹۲؛ *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۱۳۸.

۲- *مهرتابان*، ص ۳۱۷.

مرحوم قاضی هم روزها نزدیک مغرب می آمدند در آن حجره، و رفقای ایشان می آمدند و نماز جماعتی بر پا می کردند، و مجموع شاگردان هفت هشت ده نفر بودند. و بعداً مرحوم قاضی تا دو ساعت از شب گذشته می نشستند و مذاکراتی می شد و سؤالاتی شاگردان می نمودند و استفاده می کردند.

یک روز در داخل حجره نشسته بودیم، مرحوم قاضی هم نشسته و شروع کردند به صحبت کردن درباره توحید افعالی. ایشان گرم سخن گفتن درباره توحید افعالی و توجیه کردن آن بودند که در این اثناء مثل اینکه سقف آمد پایین؛ یک طرف اطاق راه بخاری بود، از آنجا مثل صدای هار هاری شروع کرد به ریختن، و سر و صدا و گرد و غبار فضای حجره را گرفت. جماعت شاگردان و آقایان همه برخاستند و من هم برخاستم، و رفتیم تا دم حجره که رسیدیم دیدم شاگردان دم در ازدحام کرده و برای بیرون رفتن همدیگر را عقب می زدند. در این حال معلوم شد که این جورها نیست، و سقف خراب نشده است. برگشتیم و نشستیم؛ همه در سر جاهای خود نشستیم. و مرحوم آقا (قاضی) هم هیچ حرکتی نکرده و بر سر جای خود نشسته بودند، و اتفاقاً آن خرابی از بالا سر ایشان شروع شد.

ما آمدیم دوباره نشستیم. آقا فرمود: «بیایید ای موحدین توحید افعالی!»
 بله بله، همه شاگردان منفعل شدند و معطل ماندند که چه جواب گویند؟ مدتی نشستیم، و ایشان نیز دنبال فرمایشاتشان را درباره همان توحید افعالی به پایان رساندند. آری! آن روز چنین امتحانی داده شد. چون مرحوم آقا در این باره مذاکره داشتند، و این امتحان درباره همین موضوع پیش آمد، و ایشان فرمودند: «بیایید ای موحدین توحید افعالی!»

بعداً چون تحقیق به عمل آمد معلوم شد که این مدرسه متصل است به مدرسه دیگری، به طوری که اطاقهای این مدرسه تقریباً متصل و جفت اطاقهای آن مدرسه بود، و بین اطاق این مدرسه و آن مدرسه فقط یک دیواری در بین فاصله بود.

قرینه اطاقی که ما در آن نشسته بودیم، در آن مدرسه، سقف بخاریش ریخته بود و خراب شده بود. و چون اطاق این مدرسه از راه بخاری به بخاری اطاق آن مدرسه راه داشت، لذا این سر و صدا پیدا شد، و این گرد و غبار از محل بخاری وارد اطاق شد. بله، این جور بود، یک امتحانی دادیم.»^۱

جامعیت پیامبر اکرم نسبت به مقام بقاء بعد از فناء

[علامه طهرانی]: آیا همان طور که راجع به مرحوم قاضی می فرمودید: در قضیه ذکرت و شمیرت و یا در قضیه خراب شدن سقف بخاری مجاور اطاق؛ این تماشای رسول الله در اثر توحید افعالی بوده است که تمام این وقایع را چون از حق متعال می دید، لذا تحمل و صبر می نمود؟

علامه طباطبایی: «نه! حال رسول الله از آن حالات مرحوم قاضی عالی تر و بهتر بوده است، چون رسول خدا به مقام بقاء بعد از فناء رسیده بودند؛ و در این مقام آثار و خصوصیات عالم کثرت از احساس دردها، مرضها، تألمات و غصه های روحی همه به جای خود محفوظ است؛ و در عین حال وحدت و آثار و علائم توحیدی، تمام جهات عالم کثرت بجمیع خصوصیاتها در آن حضرت مشهود بود. و لذا در فوت فرزندشان ابراهیم، اشک از دیدگان آن حضرت جاری بود و آن را از آثار رحمت خدا می دانستند؛ ولی در عین حال چون این قضیه از جانب خدا بود، جز حق چیزی نمی گفتند و به رضای خدا راضی و تسلیم بودند. و در آن حال فرمودند:

الْعَيْنُ تَدْمَعُ وَالْقَلْبُ يَجْرُنُ وَلَا نَقُولُ إِلَّا حَقًّا وَإِنَّا بِكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ.^۲

و بنابراین ایشان با اطلاع از این جریانات بیشتر ناراحت می شدند، و بهتر و

۱- همان مصدر، ص ۳۱۸.

۲- مسکن الفوائد، ص ۱۰۱، با قدری اختلاف.

پر اثر تر آثار و خصوصیات این جهات را ادراک می‌کردند؛ ولیکن چون از طرفی داریم: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^۱ تحمل و صبر می‌فرمودند؛ و جام شکیبایی و استقامت هیچ‌گاه لبریز نمی‌شد.^۲

فتح باب تجلیات ذاتیه^۳ مرحوم قاضی توسط حضرت أبا الفضل العباس

و اما حضرت أبا الفضل العباس علیه السلام را شاگردان ایشان، کعبه اولیاء می‌گفتند.

۱- سوره القلم (۶۸) آیه ۴. ترجمه: «وای پیامبر، حقاً و تحقیقاً تو دارای اخلاق بزرگ و عظیمی هستی!»
 ۲- مهرتابان، ص ۳۲۷.

۳- الله شناسی، ج ۱، ص ۲۰۶؛ رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۷۰، تعلیقه:
 «اقسام تجلیات بر چهار گونه است:

اول تجلیات فعلیه: و آن چنان است که سالک، فعلی را که از او سر می‌زند از خود نمی‌بیند، بلکه اجمالاً از موجودی دیگر می‌یابد. یا آنکه فعلی را که از مردم سر می‌زند آن را از آنها نمی‌بیند، بلکه آن را قائم به دیگری ادراک می‌کند؛ مثل آنکه ادراک کند تمام حرکات و سکون و رفت و آمد و تکلم مردم، همه و همه قائم به یک ذات است و بس.

دوم تجلیات صفاتیه: و آن چنان است که سالک صفتی را که راجع به اوست از خود نمی‌بیند، بلکه اجمالاً از ذات دیگری ادراک می‌کند؛ مثلاً سخنی را که می‌شنود خود را شنونده نمی‌یابد، بلکه سامع را دیگری می‌بیند. یا چیزی را که می‌بیند خود را بیننده آن نمی‌بیند، بلکه موجود دیگری را بیننده می‌بیند. و هم‌چنین نسبت به صفات دیگر؛ و هم‌چنین صفاتی که در سایر افراد مردم است، همه آنها را از علم و قدرت و سمع و بصر و حیات از دیگری ادراک می‌کند.

سوم تجلیات ذاتیه: و آن چنان است که سالک صفت را با قیوم آن معاً به طور اسم ادراک می‌کند؛ مثلاً در موقعی که می‌شوند، سمع و شنونده را ذات دیگری می‌یابد، و حی و علیم و بصیر و قدیر را دیگری ادراک می‌کند. و هم‌چنین در بقیه موجودات و سایر افراد مردم اسماء را از آنها نمی‌بیند، بلکه همه اسماء را اسم خدا می‌یابد.

چهارم تجلی ذات: و آن چنان است که سالک اصل حقیقت وجود خود را یا موجود دیگر یا همه موجودات را از ذات اقدس حق می‌بیند. و در بعضی از اصطلاحات این تجلی را نیز تجلیات ذاتیه گویند.

توضیح آنکه: مرحوم قاضی پس از سیر مدارج و معارج و التزام به سلوک و مجاهده نفس و واردات قلبیه و کشف بعضی از حجاب‌های نورانی، چندین سال گذشته بود و هنوز وحدت حضرت حق تعالی تجلی ننموده و یگانگی و توحید وی در همه عوالم در پس پرده خفا باقی بود، و مرحوم قاضی به هر عملی که متوسل می‌شد این حجاب گشوده نمی‌شد.

تا هنگامی که ایشان از نجف به کربلا برای زیارت تشرّف پیدا کرده و پس از عبور از خیابان عباسیه (خیابان شمالی صحن مطهر) و عبور از در صحن، در آن دالانی که میان در صحن و خود صحن است و نسبتاً قدری طویل است، شخص دیوانه‌ای با ایشان می‌گوید: «**أبو الفضل كعبة أولياء است.**»

مرحوم قاضی همین‌که وارد رواق مطهر می‌شود در وقت دخول در حرم، حال توحید به او دست می‌دهد و تا ده دقیقه باقی می‌ماند؛ و سپس که به حرم حضرت سیدالشهداء علیه السلام مشرف می‌گردد، در حالی که دست‌های خود را به ضریح مقدس گذاشته بود، آن حال قدری قوی‌تر دست می‌دهد و مدت یک ساعت باقی می‌ماند؛ دیگر از آن به بعد مرتباً و متناوباً و سپس متوالیاً حالت توحید برای ایشان بوده است.

رَزَقْنَا بِمُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَبِحَقِّ الْحُسَيْنِ وَأَخِيهِ أَبِي الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ كَمَا رَزَقَهُ بِهِمْ
وَجَعَلْنَا مِنَ الْمُتَّبِعِينَ بِمَنْهَاجِهِ فِي فَقْرِهِ إِلَى اللَّهِ وَتَبَتُّلِهِ إِلَيْهِ، وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ [عليه].^۱

سؤال طلبه‌ای از مرحوم قاضی راجع به واقعیت وجود

یکی از دوستان ما که از طلاب نجف بود، و سالیانی ادراک محضر مرحوم قاضی - اعلی الله مقامه - را نموده بود، برای حقیر می‌گفت:

۱- مطلع انوار، ج ۲، ص ۶۳.

«قبل از اینکه با حضرت ایشان آشنا شوم، هر وقت ایشان را می‌دیدم، خیلی دوست می‌داشتم؛ و چون در سلوک و رسیدن به لقاء الله و کشف وحدت حضرت حقّ شک داشتم، لهذا از رفتن به محضر ایشان کوتاه می‌آمدم. تا وقتی یکی از دوستان شیرازی ما از شیراز دو دینار فرستاد تا من خدمت ایشان تقدیم کنم.

مرحوم قاضی نمازهای جماعت خود را در منزل خودشان با بعضی از رفقاء و دوستان سلوکی به جماعت می‌خواندند. من در موقع غروب به منزل ایشان رفتم تا هم نماز را به جماعت با ایشان ادا کنم و هم آن وجه را به محضرشان تقدیم کنم.

مرحوم قاضی نماز مغرب را در اوّل غروب آفتاب، یعنی به مجرد استتار قرص خورشید، طبق نظر و فتوای خودشان به جماعت خواندند. و الحق نماز عجیب و با حال و توجهی بود. بعداً نوافل و تعقیبات را به جای آوردند؛ و آن قدر صبر کردند، تا زمان عشاء رسید. آنگاه نماز عشاء را نیز با توجهی تامّ و طمأنینه و آداب خاصّ خود به جای آوردند، که حقّاً در من مؤثر واقع شد.

پس از نماز عشاء من جلو رفتم، و در حضورشان نشستم، و سلام کردم و دست ایشان را بوسیدم. و آن دو دینار را تقدیم کردم؛ و در ضمن عرض کردم: آقا! من می‌خواهم سؤالی از شما بکنم، آیا اجازه می‌فرمایید؟

مرحوم قاضی - اعلی الله مقامه - فرمود:

”بگو فرزندم!“

عرض کردم: می‌خواهم ببینم آیا ادراک توحید، و لقاء الله و سیری که شما در وحدت حقّ دارید، حقیقت است یا امر تخیلی و پنداری؟!

مرحوم قاضی رنگش سرخ شد، و دستی به محاسنش کشید و گفت:

”ای فرزندم! من چهل سال است با حضرت حقّ هستم، و دم از او می‌زنم؛

این پندار است؟!“

من خیلی خجالت کشیدم و شرمنده شدم؛ و فوراً خداحافظی کردم و بیرون آمدم.»^۱

ملاقات با حضرت بقیة الله الأعظم

مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - می فرمودند:

«مرحوم آقای سید محمد حسن قاضی - رحمة الله علیه - (فرزند عارف بالله مرحوم سید علی قاضی) کتابی در شرح احوال والد خود به رشته تحریر آورده‌اند و در آنجا جریان ارتحال مرحوم قاضی و صحبت‌های ایشان در شب وفات را ذکر کرده‌اند و فرموده‌اند:

”مرحوم قاضی به من فرمود:

پنجره و درب اطاق را ببند و پرده را ببنداز که کسی درون اطاق را ننگرد و خود به منزل خویش برو و فردا صبح به اینجا برگرد!“

مرحوم آقا سید محمد حسن قاضی فرمودند:

”من پنجره‌ها و درب اطاق را بستم و پرده‌ها را انداختم و از اطاق خارج شدم و قبل از خروج از منزل به بعضی از کارهای منزل مرحوم قاضی پرداختم؛ ناگاه متوجه صدای صحبت دو نفر در اطاق مرحوم قاضی شدم در حالی که می‌دانستم هیچ‌کسی وارد منزل ایشان نشده است و صدای فرد دوم صدای یک مرد بود، نه یک زن! با تعجب آمدم پشت درب اطاق تا ببینم چه کسی با مرحوم قاضی سخن می‌گوید و خواستم وارد اطاق شوم، احساس کردم نمی‌توانم و گویا مانعی مرا از رفتن باز می‌دارد، ولی هرچه دقت و توجه کردم متوجه مفاهیم سخنان آن دو نشدم، و پس از یأس از ادراک صحبت‌های ایشان، منزل والد را به قصد منزل خود ترک کردم و فردا صبح که به منزل والد مراجعت کردم دیدم مرحوم قاضی از دنیا رحلت کرده است.“

این حقیر (سید محمد محسن طهرانی) پس از شنیدن این مطالب از مرحوم والد، به ایشان عرض کردم: آن فردی که با مرحوم قاضی در آن شب صحبت می‌کرد حضرت آقای حدّاد بودند؟

مرحوم والد - رضوان الله علیه - فرمودند:

«خیر، ایشان حضرت بقیّة الله ارواحنا فداه بودند.»^۱

تقلید از مرحوم قاضی به دستور امام زمان علیه السّلام

آقای سید هاشم هندی (رضوی) نقل کرد که:

«یکی از سادات محترم هند به نام سید علی نقی هندی، از هند برای تحصیل علوم دینیّه به نجف اشرف می‌آید و در آن وقت مقارن می‌شود با فوت مرحوم آقای سید محمد کاظم یزدی و سپس آقای میرزا محمد تقی شیرازی، و می‌بیند که رساله‌های بسیاری از طرف افراد بسیاری طبع شده است، و طلاب آن رساله‌ها را در هنگام خروج مردم از صحن مطهر کربلا به مردم مجّانی می‌داده‌اند و در اعطای آنها تنافس می‌نمودند. این منظره برای آقا سید علی نقی دچار اشکال و شبهه می‌گردد و امر تقلید بر او سخت می‌شود و نمی‌داند که از چه شخصی تقلید کند؟

بالآخره با خود قرار می‌گذارد به حضرت امام عصر عجلّ الله تعالی فرجه متوسّل گردد و برای حلّ این معضله از ایشان راهنمایی بخواهد که شخصی را برای تقلید او معرفی کنند، و برای این مهمّ با خود قرار می‌گذارد که یک اربعین در مسجد سهله اقامت کند و به عبادت مشغول باشد تا کشف مطلب شود.

هنوز چهل روز به پایان نرسیده بود که ناگاه دید یک نور بسیار قوی در مقام حضرت حجّت ارواحنا فداه ظاهر شد که آن نور، نور امام زمان بود، و آن نور اشاره کرد به سیدی که تنها در مقام نشسته بود و گفت: «از این سید تقلید کن!»

۱- مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۱۶، تعلیقه.

سید علی نقی نگاه کرد و دید این سید آقای حاج میرزا علی آقای قاضی هستند و آن نور ناپدید شد؛ ولی می‌گوید: من با خود گفتم: این معرفی این سید به من بود و این تنها کافی نیست، باید خود این سید هم نزد من بیاید و بگوید: حضرت امام زمان امر تقلید تو را به من ارجاع نمودند.

و لذا از مسجد سهله بیرون آمدم و به مسجد کوفه در آمدم و در آنجا معتکف شدم تا زمانی که این امر تحقق یابد و حضرت ولی عصر به آن سید بگویند: برو به نزد سید علی نقی و او را از این امر مطلع گردان!

یک‌روز که در مسجد کوفه نشسته بودم، مرحوم قاضی به نزد من آمد و فرمود:

”در احکام دین، هر چه می‌خواهی از من بپرس و بدان عمل کن؛ ولی این قضیه را نزد احدی فاش مساز!“

سید علی نقی می‌گفت: از آن به بعد من از آن سید تقلید می‌کردم و هر مسأله‌ای پیش می‌آمد از او می‌پرسیدم، تا زمانی که مرحوم قاضی فوت کرد؛ از آن به بعد نسبت به هر مسأله‌ای که پیش می‌آید و من حکمش را نمی‌دانم در خواب، مرحوم قاضی به سراغ من می‌آید و حکم آن را به من می‌فرماید.^۱

«در هر چه بنگرم تو پدیدار بوده‌ای»

مرحوم علامه آیه الله طباطبایی - قدس الله سره - می‌فرمودند:

«یک روز که در محضر مبارک مرحوم قاضی بودیم و ایشان برای رفقای خصوصی از عالم توحید و کیفیت نزول نور حق بر مظاهر عالم امکان و وحدت حقه حقیقه الهیه بیاناتی بس شگفت‌انگیز داشتند، و خود چنان گرم سخن بودند که مشاهدات غیبیه در سیمایشان مشهود، و حالت نوشیدن شراب طهور از وجناتشان

دیده می‌شد، و چنان غرقهٔ احوال و واردات بودند که گویی غیر از خدا و أسماء و صفات و افعال او در عالم وجود ابداً چیزی نیست و عالم اعتبار و کثرت جز تخیلی بیش نه؛ در این حال این بیت را خواندند و دم فرو بستند:

در هرچه بنگرم تو پدیدار بوده‌ای
 ای نانموده رخ، تو چه بسیار بوده‌ای^۱

در اینجا ما فهمیدیم که از اوّل کلامشان تا به آخر که از حقّ و مظاهر توحید وی در نزول نور ذات در شبکه‌های عالم امکان بحث داشته‌اند، روی گفتارشان با ما بوده است.^۲»

«همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست»

[آیه الله حاج شیخ عبّاس قوچانی] فرمودند:

«فلان کس - یکی از شاگردان جوان که اخیراً به خدمت مرحوم قاضی - رحمة الله علیه - مشرف شده بود و طبق دستور عمل می‌کرد، ولی مدتی گذشته بود و برای وی فتح بابی نشده بود - روزی برای من گفت:

”یک روز در میان راه که به محضر مرحوم قاضی می‌رفتم با خود فکر می‌کردم که: چون آقا میرزا علی آقا قاضی پیر شده است شاید از عهده تربیت شاگرد برنیاید، خوب است حرکت کنم به همدان و به خدمت آقای حاج شیخ جواد انصاری مشرف گردم و از او فتح باب طلب نمایم، چرا که او نسبتاً سر حال است و با شاگردان بیشتر می‌تواند مشغول باشد؛ همین که وارد شدم و سلام کردم و نشستم، مرحوم قاضی فرمود:

همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست

همه جا خانهٔ عشق است چه مسجد چه کنشت^۳

۱- دیوان اوحدی مراغه‌ای، غزل ۷۴۹، با قدری اختلاف.

۲- مطلع انوار، ج ۲، ص ۷۳.

۳- دیوان حافظ، غزل ۵۶.

من چنان شرمنده شدم و سر خود را پایین انداختم که تا وقت آمدن خجل و شرمگین بودم.»^۱

شواهدی در تحقّق طیّ الارض نسبت به مرحوم قاضی

[علامه طباطبایی] فرمودند:

«مرحوم قاضی - رحمة الله عليه - همیشه در ایام زیارتی از نجف اشرف به کربلا مشرف می‌شد و هیچ‌گاه کسی ندید که او ماشین سوار شود، و از این سرّ احدی مطلع نشد جز یک نفر از کسبه بازار ساعت (بازار بزرگ) که به مشهد مقدّس مشرف شده بود و مرحوم قاضی را در مشهد دیده بود و از ایشان اصلاح امر گذرنامه خود را خواسته بود و ایشان هم اصلاح کرده بودند؛ آن مرد چون به نجف آمد افساء کرد که: «من آقای قاضی را در مشهد دیدم.» مرحوم قاضی خیلی عصبانی شدند و گفتند: «همه می‌دانند که من در نجف بوده‌ام و مسافرتی نکرده‌ام.»

[علامه طهرانی]: این داستان را سابقاً برای بنده، دوست معظّم حقیر، جناب حجّة الإسلام آقای حاج سیّد محمد رضا خلخالی - دامت برکاته - که فعلاً از علمای نجف اشرف هستند، نقل کرده‌اند. آقای خلخالی آقازاده مرحوم مغفور حجّة الإسلام آقا حاج سیّد آقا خلخالی و ایشان آقازاده مرحوم مغفور حجّة الإسلام آقای حاج سیّد محمد خلخالی است که از مقیمین نجف اشرف و از زهاد و عباد و معاریف آن زمان بوده‌اند. و نقل آقای خلخالی این تتمّه را داشت که:

«چون آن مرد کاسب از مشهد مقدّس به نجف اشرف مراجعت کرد، به رفقای خود گفت: «گذرنامه من دچار اشکال بود و در شهربانی درست نمی‌شد، و من برای مراجعت، به آقای قاضی متوسّل شدم و گذرنامه را به ایشان دادم و ایشان گفتند: فردا برو شهربانی و گذرنامه‌ات را بگیر!»

من فردای آن روز به شهربانی مراجعه کردم، شهربانی گذرنامه مرا اصلاح کرده و حاضر نموده بود؛ گرفتم و به نجف برگشتم.^۱ آن دوستان آن مرد گفتند: آقای قاضی در نجف بودند و مسافرت نکرده‌اند. آن مرد خودش نزد مرحوم قاضی آمد و داستان خود را مفصلاً برای آقای قاضی گفت، و مرحوم قاضی انکار کرده و گفت: «همه مردم نجف می‌دانند که من مسافرت نکرده‌ام.» آن مرد نزد فضلالی آن عصر نجف اشرف، چون آقای حاج شیخ محمد تقی آملی و آقای حاج شیخ علی محمد بروجردی و آقای حاج سید علی خلخالی و نظائرهم آمد و داستان را گفت.

آنها به نزد مرحوم قاضی آمده و قضیه را بازگو کردند، و مرحوم قاضی انکار کرد. و آنها با اصرار و ابرام بسیار، مرحوم قاضی را وادار کردند که برای آنها یک جلسه اخلاقی ترتیب داده و درس اخلاق برای آنها بگوید. در آن زمان، مرحوم قاضی بسیار گمنام بود، و از حالات او احدی خبر نداشت؛ و بالأخره قول داد برای آنها یک جلسه درس اخلاق معین کند، و جلسه ترتیب داده شد.

راجع به دارا بودن طیّ الارض^۱ نسبت به مرحوم قاضی دو شاهد دیگر موجود است:

اول آنکه: حضرت علامه طباطبایی و حضرت آقای قوچانی هر دو فرمودند که: «عادت مرحوم قاضی در ماه‌های مبارک رمضان این بود که ساعت چهار از شب گذشته در منزل، رفقای خود را می‌پذیرفتند و مجلس اخلاق و موعظه ایشان تا ساعت شش از شب گذشته طول می‌کشید. در دهه اول و دوم چنین بود، ولی در دهه سوم ایشان مجلس را تعطیل می‌کرد و تا آخر ماه رمضان هیچ‌کس ایشان را

۱- جهت اطلاع بیشتر پیرامون حقیقت طیّ الارض رجوع شود به *مهر تابان*، ص ۳۷۰.

نمی‌دید و معلوم نبود کجا هستند. چهار عیال داشت، در منزل هیچ‌یک آنها نبود، در مسجد کوفه و مسجد سهله که بسیاری از شب‌ها در آنجا بیتوته می‌کرد، نبود.»
این قضیه نبودن را علاوه بر ماه‌های رمضان، حضرت علامه طباطبایی در اوقات دیگر نیز نقل می‌کردند.

دوم آنکه: آقای قوچانی فرمودند:

«یک سفر زیارتی ایشان به کربلا آمده بودند، در موقع مراجعت با هم تا محل توقف سیارات آمدم. ازدحام جمعیت برای سوار شدن به نجف بسیار بود، به طوری که مردم در موقع سوار شدن از سر و دوش هم بالا می‌رفتند. مرحوم قاضی که دید چنین است، با کمال خون‌سردی به کنار گاراژ رفته و پشت به دیوار روی زمین نشست و مشغول جیگاره کشیدن شد. ما مدتی در کنار ماشین‌هایی که می‌آمدند و مسافری را سوار می‌کردند صبر کردیم و بالأخره با هر کوششی بود خود را به داخل سیاره‌ای وارد کردیم و آمدم به نجف و از مرحوم قاضی خبری نداشتیم.»
البته تمام این مسائل احتمالاتی است برای طی الارض داشتن مرحوم قاضی؛ ولی نه از خود ایشان و نه از غیر ایشان به صراحت نقل نشده است.^۱

میراندن مار توسط مرحوم قاضی و نمونه‌ای از تجلی اسم «الممیت»

چندین نفر از رفقا و دوستان نجفی ما از یکی از بزرگان علمی و مدرسین نجف اشرف نقل کردند که او می‌گفت:

«من درباره مرحوم استاد العلماء العاملين و قدوة أهل الحق و الیقین و السید الأعظم والسند الأفخم و طود أسرار رب العالمین آقای حاج میرزا علی آقا قاضی طباطبایی - رضوان الله علیه - و مطالبی که از ایشان أحياناً نقل می‌شد و احوالاتی که به گوش می‌رسید در شک بودم.

با خود می‌گفتم آیا این مطالبی که اینها دارند درست است یا نه؟ این شاگردانی که تربیت می‌کنند و دارای چنین و چنان از حالات و ملکات و کمالاتی می‌گردند، راست است یا تخیل؟

مدت‌ها با خود در این موضوع حدیث نفس می‌کردم و کسی هم از نیت من خبری نداشت. تا یکروز رفتم مسجد کوفه برای نماز و عبادت و بجای آوردن بعضی از اعمالی که برای آن مسجد وارد شده است.»

مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - به مسجد کوفه زیاد می‌رفتند و برای عبادت در آنجا حجره خاصی داشتند، و زیاد به این مسجد و مسجد سهله علاقه‌مند بودند، و بسیاری از شب‌ها را به عبادت و بیداری در آنها به روز می‌آوردند.
می‌گوید:

«در بیرون مسجد به مرحوم قاضی - رحمة الله علیه - برخورد کردم و سلام کردیم و احوال‌پرسی از یکدیگر نمودیم و قدری با یکدیگر سخن گفتیم تا رسیدیم پشت مسجد، در این حال در پای آن دیوارهای بلندی که دیوارهای مسجد را تشکیل می‌دهد در طرف قبله در خارج مسجد در بیابان، هر دو با هم روی زمین نشستیم تا قدری رفع خستگی کرده و سپس به مسجد برویم.

با هم گرم صحبت شدیم، و مرحوم قاضی - رحمة الله علیه - از اسرار و آیات الهیه برای ما داستان‌ها بیان می‌فرمود، و از مقام اجلال و عظمت توحید و قدم گذاردن در این راه، و در اینکه یگانه هدف خلقت انسان است مطالبی را بیان می‌نمود و شواهدی اقامه می‌نمود. من در دل خود با خود حدیث نفس کرده و گفتم که: واقعاً ما در شک و شبهه هستیم و نمی‌دانیم چه خبر است؟ اگر عمر ما به همین منوال بگذرد وای بر ما! اگر حقیقتی باشد و به ما نرسد وای بر ما! و از طرفی هم نمی‌دانیم که واقعاً راست است تا دنبال کنیم.

در این حال مار بزرگی از سوراخ بیرون آمد و در جلوی ما خزیده به موازات دیوار مسجد حرکت کرد. چون در آن نواحی مار بسیار است و غالباً مردم آنها را

می‌بینند، ولی تا به حال شنیده نشده است که کسی را گزیده باشند. همین که مار در مقابل ما رسید و من فی الجمله وحشتی کردم، مرحوم قاضی - رحمة الله علیه - اشاره‌ای به مار کرده و فرمود: «مُتْ بِإِذْنِ اللَّهِ!» «بمیر به اذن خدا!» مار فوراً در جای خود خشک شد.

مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - بدون آنکه اعتنایی کند شروع کرد به دنباله صحبت که با هم داشتیم، و سپس برخاستیم رفتیم داخل مسجد. مرحوم قاضی اوّل دو رکعت نماز در میان مسجد گزارده و پس از آن به حجره خود رفتند. و من هم مقداری از اعمال مسجد را بجای می‌آوردم، و در نظر داشتم که بعد از بجا آوردن آن اعمال به نجف اشرف مراجعت کنم.

در بین اعمال ناگاه به خاطرم گذشت که آیا این کاری که این مرد کرد واقعیت داشت یا چشم‌بندی بود، مانند سحری که ساحران می‌کنند؟ خوب است بروم بینم مار مرده است یا زنده شده و فرار کرده است؟! این خاطره سخت به من فشار می‌آورد تا اعمالی که در نظر داشتم به اتمام رسانیدم، و فوراً آمدم بیرون مسجد در همان محلی که با مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - نشستیم بودیم، دیدم مار خشک شده و به روی زمین افتاده است؛ پا زدم به آن دیدم ابداً حرکتی ندارد.

بسیار منقلب و شرمنده شدم، برگشتم به مسجد که چند رکعتی دیگر نماز گزارم، نتوانستم؛ و این فکر مرا گرفته بود که واقعاً اگر این مسائل حق است، پس چرا ما ابداً بدان‌ها توجهی نداریم.

مرحوم قاضی - رحمة الله علیه - مدتی در حجره خود بود و به عبادت مشغول، بعد که بیرون آمد و از مسجد خارج شد برای نجف، من نیز خارج شدم. در مسجد کوفه باز به هم برخورد کردیم. آن مرحوم لبخندی به من زده و فرمود: «حَبِّ آقاجان! امتحان هم کردی، امتحان هم کردی؟»^۱

رفع وحشت و دهشت زوآر مسجد سهله با دعای مرحوم قاضی رحمة الله عليه

آقای شیخ جواد سهلاوی - رحمة الله عليه - گفتند:

«یک روز که مرحوم قاضی در مسجد سهله بودند، خدمتشان عرض کردم: اینجا بعضی اوقات دزد می آید و غالباً هم با اسلحه و خنجرند؛ گرچه زوآر شب در مسجد چیز مهمی ندارند که ایشان ببرند، اما دهشت و وحشتی آنان را فرا می گیرد که عبادت شب، دیگر بر آنان مشکل می گردد. از شما تقاضا دارم دعایی بدهید که دیگر نیابند! فرمودند: «إن شاء الله دیگر نمی آیند!»

از آن به بعد، دزد در مسجد سهله دیده نشد، با آنکه تا به حال قریب ده سال می گذرد.^۱

رفع گرفتاری از یکی از فرزندان مرحوم قاضی

مرحوم شریعتمدار رشتی (برادر قائم مقام رفیع) از ارادتمندان مرحوم قاضی بود. چون مرحوم قاضی رحلت کرد، در خواب به او گفتند: «یکی از پسران مرحوم قاضی به نام سید جعفر، خانه اش خراب شده؛ آن را برای او بساز!»

مرحوم شریعتمدار به منزل مرحوم قاضی می آید و تمام پسران او را جمع می کند - مرحوم قاضی چهار زوجه داشته است و کثیر الاولاد بوده است - و از نام یکایک آنها پرسش می کند و از وضع منزل آنها می پرسد تا می رسد به فرزندی که نامش سید جعفر بوده است، او می گوید: منزل ما که نیمی از آن مسجد است، خراب شده است و ما در همان منزل مخروبه مسکن داریم.

شریعتمدار آن نیمی که متعلق به ایشان بوده است تجدید بنا می کند و او را در آنجا اسکان می دهد، و به نیم دیگر آن که مسجد بوده است تصرفی به عمل نمی آورد.^۲

۱- مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۱.

۲- همان مصدر، ص ۹۹.

رفع سوءظن و اتهام از مرحوم قوچانی

حضرت آقای آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی - رحمة الله علیه - فرمودند: «وقتی، یک گرفتاری عجیبی برای من در نجف پیدا شد به طوری که قریب سی چهل نفر از اعراب به من سوءظنی برده بودند و من از وحشت آنان آرام و قرار نداشتم، خواب از چشمان من رفته بود.

مشکل را به محضر مقدس مرحوم قاضی عرض کردم. ناگهان آن سوءظن از میان رفت و بر همه مشهود شد که در اشتباه بوده‌اند! و این رفع اتهام من حیث لا نحسب بود؛ زیرا بر حسب موازین عادی محال به نظر می‌رسید که این عده کثیر بدون هیچ سبب و مقدمه‌ای بر اصل مطلب واقف گردند.»^۱

اعجازی از مرحوم قاضی در پیدا کردن تسبیح شاه مقصود

آقای شیخ جواد سهلاوی که از خدام پاک طینت مسجد سهله هستند، برای من نقل کردند که:

«وقتی در فلکه، از کوفه برای کربلا حرکت کردیم و مردمان زیادی در فلکه بودند، من جمله مرحوم آقای حاج میرزا علی آقا قاضی - رضوان الله علیه - هم در فلکه [بودند] و من با ایشان نیز صحبت می‌نمودم.

نزدیک توبریج^۲ من سفره خود را باز نموده و مقدار نان و غذایی که همراه داشتم خوردم و بقیه خورده نان را که در ته سفره مانده بود در دریا تکان دادم. پس از مدتی متوجه شدم که تسبیح شاه مقصودی که بسیار اعلا و با خود داشتم گم شده است، هرچه تفحص کردم پیدا ننمودم؛ قضیه را به آن مرحوم عرض کردم، ایشان فرمودند:

۱- همان مصدر، ص ۳۱ و ۸۲.

۲- نام شهری است در چهار فرسخی کربلای معلی.

”إن شاء الله پیدا می شود، بگو: ﴿إِنَّهُ عَلِيٌّ رَجَعِيهٖ لِقَادِرٌ﴾.^۱
 من این آیه را خواندم و سپس تسبیح را در سفره‌ای که خود با دست خود در
 دریا تکان داده بودم پیدا نمودم.^۲“

تأثیر کلام ملکوتی مرحوم قاضی بر نفوس

آقای سید ابراهیم کماری طلبه‌ای بود در نجف اشرف از اهل آذربایجان و بسیار
 اهل بحث و جدل بود، و تا حیات داشت فقط به درس مرحوم استادنا العلامة آیه الله
 العظمی آقا شیخ حسین حلّی - قدّس الله نفسه - می آمد؛ هم به درس فقه و هم به درس
 اصول ایشان می آمد و به درس شخص دیگری ابداً نمی رفت؛ خدایش رحمت کند.
 در همان دورانی که حقیر در نجف اشرف مشرف بودم مریض شد و در
 منزل بستری شد و حقیر هم روی سوابق مودّت و آشنایی و هم‌درسی به دیدنش
 رفتم؛ ولی چند روزی بیشتر حیات نداشت و به رحمت حق پیوست؛ رحمة الله
 علیه رحمةً واسعةً.

بسیار مرد غیور و قدری هم عصبانی المزاج بود؛ و غالباً در درس هم داد و
 بیداد راه می انداخت، اما استادنا الأجلّ الأکرم شیخ آقا حسین حلّی از میدان به در
 نمی رفتند و پاسخش را کاملاً می دادند، ولی او غالباً قبول نمی کرد و بر گفتار خود
 مجدّب بود. از وی نقل شد که گفت:

«من شنیده بودم که مرحوم قاضی مجالسی در منزل دارد و شاگردانی به
 خصوص دارد که آنها را به عبادت و سجده‌های طویله و رفتن به مسجد کوفه و
 مسجد سهله و انزال از عامه مردم می خواند. با خود گفتم: این کارها خلاف شرع

۱- سوره الطّارق (۸۶) آیه ۸.

۲- مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۰ و ۸۲.

است و صوفی‌گری است. من یک روز می‌روم و با او مباحثه می‌کنم و برای او اثبات می‌کنم که این کارها باطل است.

یک روز به منزل ایشان رفتم، دیدم شاگردان دور تا دور اطاق محقر ایشان نشسته، و ایشان مشغول موعظه می‌باشند؛ من درون اطاق دم در نشستم. آن روز مرحوم قاضی از مرگ سخن می‌گفت؛ سه ربع ساعت بیشتر کلامشان به طول نینجامید که چنان حالت دهشت و وحشتی مرا فرا گرفت که فوراً به منزل بازگشتم و این حالت یک هفته در من باقی بود و در آن هفته از منزل بیرون نرفتم، چرا که چنین می‌پنداشتم عزرائیل در کوچه مرا می‌گیرد و قبض روح می‌کند!^۱

نشان دادن محل ورود قافله حسینی به کربلا

[مرحوم حداد می‌فرمودند]:

«[مرحوم قاضی] محل ورود قافله امام حسین علیه السلام را در ابتدای ورود به کربلا از مدینه، مشخص نموده بودند؛ و آن مکانی بود در قست شمالی مضجع مبارک که تقریباً فاصله آن تا صحن مطهر کم نبود؛ یعنی در حال خروج از در شمالی (در سدر) و عبور از تمام بازار واقع در آن قسمت، تا برسد به شریعه حسینی، آن محل را - قرب مقامی که فعلاً معروف به مقام امام زین العابدین علیه السلام است - معرفی نموده و به بعضی از شاگردان خویش نشان داده بودند.»^۲

اخبار مرحوم قاضی از وقایع آینده

حضرت آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی - دامت برکاته - که از اعظم نجف و وصی مرحوم قاضی هستند، در اوقاتی که حقیر در نجف برای تحصیل مشرف بودم

۱- همان مصدر، ص ۳۷.

۲- همان مصدر، ص ۶۳.

(سنه ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۷ ه. ق) از جمله مطالبی که از مرحوم قاضی نقل کردند این بود که: «یک بار [آیه الله] آقای حاج آقا روح الله خمینی که برای زیارت به نجف آمده بودند، به خدمت مرحوم قاضی آمدند و در اطاق آن مرحوم که جمعی از تلامذه ایشان از جمله خود آقای حاج شیخ عباس حضور داشتند، وارد می‌شوند. ایشان سلام می‌کند و می‌نشیند؛ مرحوم قاضی ابداً اعتنایی نمی‌کند و حتی از سر جای خود تکانی هم نمی‌خورند و هیچ وقعی نمی‌گذارند به طوری که این، موجب تعجب حضار می‌شود، با آن سوابقی که از استاد خود نسبت به احترام به واردین زوار داشته‌اند.»

آقای حاج شیخ عباس می‌گفتند: «در این حال مرحوم قاضی به من گفتند: «فلان کتاب را بردار و از فلان جا بخوان!»

من که همیشه کتاب‌ها را برای مرحوم قاضی می‌خواندم، برخاستم و از طاقچه آن کتاب را برداشتم و از آنجایی که فرموده بود شروع کردم به خواندن. داستان و سرگذشت پادشاهی بود که نوشته بود و من می‌خواندم تا رسیدیم به جایی که فرمود: «دیگر بس است!» و پس از آن مرحوم قاضی شروع کرد به بیان کردن قضایا و مطالبی که در آن، اشارات و تعریضاتی به [آیه الله] حاج آقا روح الله بود؛ و ایمانات و اشاراتی بود که فتنه و امتحانی پیش می‌آید.

چون آقای قاضی گفتارشان به پایان رسید آقای [آیه الله] حاج آقا روح الله رفتند، و ما همه در تعجب افتادیم که این قرائت کتاب و این داستان بدون اندک مناسبتی و این بیانات مرحوم قاضی بدون اندک مناسبتی با مجلس و ورود [آیه الله] آقای حاج آقا روح الله چه معنی دارد؟ و تا به حال هم نفهمیدیم آن چه بود.»

در سفری که این حقیر به نجف داشتم بعد از رحلت آیه الله بروجردی و قیام علما بر علیه دولت شاهنشاهی درباره تصویب نامه دخول زنان در انجمن‌های ایالتی و ولایتی و بالأخص نامه‌های شدید حضرت آیه الله خمینی به دولت علم، که نخست وزیر بود، آقای حاج شیخ عباس قوچانی به من گفتند:

«اینک با قیام آیه الله خمینی کم کم بیانات مرحوم قاضی در آن مجلس برای ذهن من تداعی می شود و مفهوم می گردد که تمام آن گفتارها راجع به همین امور مربوطه به وضع فعلی بوده است.»^۱

خبر دادن مرحوم قاضی از غضب نیمی از منزل مرحوم حدّاد

منزل شخصی ایشان (مرحوم حدّاد) متعلّق به عیالشان بود که أبوالزّوجّه ایشان به نام حسین أبوعمشه^۲ به دخترش هبه کرده، و به جهت آنکه به سادات و بالأخصّ به این دامادش، سیّد هاشم، خیلی علاقه مند بود و آقا سیّد هاشم دارای فرزندان بسیار و عائله سنگین بودند، گفته بود: «این خانه برای این بچه سیدها بوده باشد.» و وصیّت کتبی هم نوشته بود.

پس از فوت او، شوهر خواهر زن ایشان که به نام حاج صمد دلال است، با آنکه شخص متمکن و ثروتمندی بود، انکار وصیّت کرد و به حکومت مراجعه نمود. از طرف حکومت آمدند و میان خانه دیوار کشیدند، و این خانه کوچک که فقط سه اتاق کوچک داشت، به طوری ناقص و غیر قابل استفاده شد که این نیمه، در ورودی نداشت، و مستراح نداشت، و مجبور بودند زن و بچه از نردبان بالا رفته و از آن طرف نیز با نردبان پایین آیند؛ و این موجب امراضی برای اهل آقای حدّاد شد. بالأخره برای نصب در و ساختن مستراح و تعمیر دیوار کوچه که از بن اُفت نموده بود، ناچار شدند منزل را تخلیه و جایی دیگر بروند.

۱- همان مصدر، ص ۷۱.

۲- أبوعمشه در نزد عرب کنیه کسی می باشد که اسمش حسین است و ازدواج کرده و دختر آورده است ولیکن پسر ندارد. شغل أبوعمشه ما تعمیر اسلحه گرم بوده است، مثل تفنگ. او غالباً در سفر بود و به فُراء و قصبات می رفت و در هر دهی چند روز می ماند و اسلحه هایشان را تعمیر می نمود، و پس از آن به ده دیگر.

مرحوم قاضی از غصب نیمه این منزل، و سپس ساختن و تحویل دادن آن را به ایشان خبر داده بود؛ و همین طور هم شد.^۱

عدم تبعیت مرحوم قوچانی از دستور مرحوم قاضی و باقی ماندن نشانه سرخک

[آیه الله شیخ عباس قوچانی فرمودند]:

روزی یکی از اطفال ما مبتلا به مرض سرخک شد، و مرحوم قاضی مطلع شدند و فرمودند:

”چشمان او را با انگشتی پنج تن علیهم السّلام مهر کن!“

من قدری تسامح نمودم؛ یعنی به واسطه مشاغل و شواغل از جمله همین بیماردراری، چند روز گذشت تا یک روز مرحوم قاضی به من فرمود:

”آیا چشمان او را مهر کردی؟!“

عرض کردم: نه! در صدد هستم که مهر کنم.

مرحوم قاضی به حالت عصبانیت فرمود: ”چرا مهر نکردی؟! چرا مهر نکردی؟!“ پس از آنکه طفل شفا یافت، نشانه یک دانه سرخک در چشم او باقی مانده بود؛ چشم‌های او درد گرفته، آب ریزش می‌نمود، مانند نوبه، شبانه‌روز ساعات معینی مثلاً دو [ساعت] به غروب، چشم درد می‌گرفت؛ هرچه به اطباء رجوع کردیم مثمر واقع نشد. بالأخره روزی داستان را به ایشان گفتم و عرض نمودم: دعایی بفرمایید! از آن ساعت به بعد دیگر آن عارضه پیدا نشد.^۲

اخبار مرحوم قاضی از آنچه در ذهن مرحوم قوچانی می‌گذشت

مرحوم آیه الله حاج شیخ عباس فرمودند:

۱- روح مجرد، ص ۹۳.

۲- مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۲ و ۸۲.

«ما هر روز صبح‌ها دو ساعت در محضر مرحوم قاضی می‌رفتیم، و در این اواخر چنانچه کتابی قرائت می‌شد من آن را می‌خواندم و آن مرحوم شرح و توضیح می‌دادند. یک روز صبح زود بود که به خدمتشان رسیدم و آن روز ایشان در منزل جدید بودند - ایشان چهار عیال داشتند و هر کدام در منزلی سکونت داشتند، و از همه اولاد فراوان داشتند و هنگام فوت نه پسر و مجموعاً حدود بیست اولاد داشتند، و در اطاق شخصی ایشان غیر از حصیر خرمائی ابداً چیزی یافت نمی‌شد - در آن روز که عبورم به منزلشان از کنار سور نجف، - دیوار کشیده بلند اطراف شهر برای حفاظت از هجوم دشمن - بود که اینک خراب شده است و شهر نجف توسعه پیدا نموده و شامل قسمت جدید هم شده است، ناگهان در فکر حمله و هابی‌ها افتادم که سابقاً به کربلا حمله کردند و هزاران نفر را کشتند و از علماء و صلحاء و زوآر و مقیمین، دریای خون جاری شد، تا آنجایی که ضریح مطهر و صندوقش را خرد کرده و با چوب آن بر روی قبر مبارک قهوه درست کردند، و نشستند و خوردند؛ اما در نجف اشرف به واسطه حصار آن به سور و مقاومت مردم آن از بالا و شکاف‌های سور، نتوانستند وارد شوند و پس از چند روزی توقف در اطراف سور، فرار کردند. در این اندیشه غرق شده بودم که باید ما خودمان را به انواع سلاح مجهز کنیم تا اگر ثانیاً حمله کردند، ریشه آنان را برکنیم، سلاح ما باید چنین و چنان باشد؛ و جوانان ما باید چنین و چنان فنون جنگ را بیاموزند، و همین‌طور در این فکر بودم و خاطرات از اطراف هجوم می‌نمود که به منزل آن مرحوم رسیدم و در زدم و وارد شدم؛ تا چشمشان به من افتاد، فرمودند:

«ها! مشغول جنگ هستی؟!»

عرض کردم: چه فرمودید؟ کدام جنگ؟!!

فرمودند: «مقصودم جنگ با نفس اماره است!»^۱

خبر دادن مرحوم قاضی از تأخیر لیلۀ زفاف مرحوم قوچانی

حضرت آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی - اعلی الله مقامه - در آن شبی که مرحوم آقای حاج شیخ جواد انصاری - قدس الله نفسه - به منزل ایشان به میهمانی دعوت داشتند، و تمام حضار هفت هشت نفر بیش نبودند و حقیر هم در آن مجلس مدعو بودم، نقل کردند:

«قبل از گسترده شدن طعام که خواستند با آفتابه و لگن دست حضار را بشویند، مرحوم آقای انصاری فرمودند: "شستن لازم نیست، زیرا همه حضار وضو دارند الا...!"

حضرت آقا حاج شیخ عباس می فرمودند:

«من فقط وضو نداشتم و این کلمه «الا» در گفتار مرحوم انصاری، راجع به من بود و این در حقیقت خبر غیبی بود که مرحوم انصاری در آن شب داد؛ نظیر [آن] الائی که مرحوم قاضی [خبر] داد. توضیح آنکه:

وقتی برای ما صبیۀ آقای حاج شیخ احمد آخوندی یزدی (کتابفروش معروف نجف) را عقد کردند و زفاف نزدیک شد، ما منزلی تهیه نموده و جهیزیۀ عروس را آوردند و در آن چیدند و پرده‌ها را آویزان نمودند، و از هر جهت منزل مرتب و منظم و آماده بود.

در آن روزی که فردا شب آن لیلۀ زفاف بود، مرحوم قاضی به منزل ما تشریف آوردند و دیدند همه امور منظم و مرتب است و پرده‌ها آویخته است، فرمودند:

"از هر جهت وسائل و لوازم مهیا و انتظاری برای زفاف نیست، الا اینکه...!" چون آن مرحوم خارج شدند ما نفهمیدیم معنی «الا اینکه» چه بود، تا آنکه همان شب یک مخدره‌ای از محترمت و معظمت بیت مرحوم آخوندی فوت می‌کند و بدین جهت زفاف چند ماه به تأخیر می‌افتد؛ آنگاه برای ما روشن شد که

معنی آن کلمه چه بوده است!»^۱

اخبار مرحوم قاضی از افکار یکی از شاگردان

یکی از شاگردان او که تازه به او پیوسته بود، حکایت کرد که:

«روزی مرحوم قاضی را دیدم از بازار بزرگ (بازار ساعت) به طرف دروازه کوفه می‌رود. دانستم که قصد مسجد کوفه را دارد. و من می‌دانستم که او فلسی هم در جیب ندارد. در شگفت افتادم که ایشان قند و چای و جیگاره حتماً لازم دارد، گذشته از این هم هوا گرم است و پیاده رفتن امکان ندارد. ایشان که با کمال طمأنینه بازار را طی می‌نمود. من هم از پشت سر او می‌رفتم تا ببینم آخر کار به کجا منتهی می‌شود؟! به اواخر بازار که رسیدیم، یک مرد عرب که سر و صورت خود را با چغیه (کوفیه - دستمال سربند) پیچیده بود و به صورت اعراب مُعیدی بود، آمد در مقابل ایشان و یک اسکناس یک دیناری به ایشان داد. مرحوم قاضی روی خود را به عقب برگردانده و به من فرمود:

«دیدی خداوند قادر است؟!»

من بسیار شرمنده شدم؛ زیرا دانستم از تمام افکار و خاطرات من، او اطلاع داشته، و سبب سازی خداوند را بدین گونه به من گوشزد نموده است.»^۲

اطلاع مرحوم قاضی از زمان مرگ و محل دفن خود

حضرت مغفور له آقا حاج شیخ عباس می‌فرمودند:

«مرحوم قاضی به مرض استسقاء رحلت نمودند و مرض ایشان هم مدتی طول کشید؛ گویا از همه جهات مرگ و موقع و مدفن خود مطلع بودند. آقازادگان ایشان

۱- همان مصدر، ص ۳۸.

۲- همان مصدر، ص ۵۲.

برای ایشان طبیب قدیمی را که به نام سیّد ابوالحسن مشهور بود، می‌آورند و معالجاتش سودی نداشت و بعضی از اوقات قرص‌هایی را می‌داد که آقازادگان با اصرار و ابرامی می‌خواستند آنها را به مرحوم قاضی بخوراند؛ ایشان می‌فرمود:

”فایده‌ای در اینها نیست، من باید حرکت کنم، اراده حتمیه حضرت حقّ در رفتن است!“

چون قرص‌ها را به دست او می‌دادند و اصرار در خوردن می‌نمودند، مرحوم قاضی به قرص‌های کف دست خود نظری می‌کرد و با لبخند می‌فرمود:

”شما می‌گویید اینها أجل را تغییر می‌دهد؟!“ آنگاه آنها را در دهان می‌انداخت و می‌فرمود: ”این هم برای خاطر شما!“

ما حتّی در زمان کسالت، روزها قدری به محضرشان شرفیاب می‌شدیم. و در روزی که قریب به زمان فوتشان بود، با بعضی از واردین، از مدفن پدرشان سخن به میان آمد و معلوم شد در وادی السّلام نجف است. ما بسیار تأسّف خوردیم که ما نمی‌دانستیم قبر شریف والدتان در وادی السّلام است، خوب بود شما ما را از محلّ آن مطلع می‌نمودید تا در این مدّت دراز و طولانی که در نجف اقامت داریم از برکات و زیارت آن قبر بهره‌مند می‌شدیم! فرمودند:

”ده، دوازده روز دیگر خودم شما را می‌برم و از محلّ آن با خبر می‌نمایم.“

درست در همین حدود از روزها گذشت که من در منزل خود به واسطه جمعی از میهمانان شهر ما (قوچان) که بر ما وارد شده بودند و به همین جهت در یکی دو روز اخیر نتوانسته بودم به حضورشان شرفیاب شوم، مشغول خوردن صبحانه با میهمانان بودم و بدون استثناء هر لقمه‌ای را که در دهان خود گذاردم در گلویم گیر کرد و ناگهان صدای اعلان تشییع آن مرحوم از مأذنه حضرت به گوش رسید، که ندای ارتحال آن فریده دهر و آیت عظمای الهی و نمونه بارز و آئینه تمام‌نمای کمالات و صفات پیامبر و ائمه طاهرین و یگانه عارف وارسته و واصل به حقّ را مرتباً در می‌داد، و از علماء و فضلاء و طلاب و اهل نجف دعوت برای تشییع می‌نمود.

چون جنازه را تشییع نموده و در وادی السّلام دفن شد، در هنگام مراجعت و تفرّق مشیّعین چشم من ناگهان به نوشته روی سنگ قبر جلوی ایشان - در سمت قبله - افتاد، دیدم که نوشته است: قبر سیّد حسین قاضی؛ آنگاه دانستم معنی گفتار استاد را که: "ده دوازده روز دیگر شما را می برم و محلّ دفن پدر را نشان می دهم" چیست؟^۱

۱- همان مصدر، ص ۱۰۰.

مبانی عرفانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مسلك عرفانی مرحوم قاضی در سیر و سلوک

مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - طریقه عرفان و توحید مرحوم حاج سید احمد [کربلایی] را قبول داشته است و دستورات آن مرحوم را که طبق رویه و منهج استاد بزرگ، آخوند ملاً حسینقلی همدانی بوده است، به شاگردان خود می‌داده است؛ و راه و روش مستقیم را معرفت نفس^۱ در راه و طریق تعبّد تامّ و

۱- ترجمه تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۲۵۰:

«در الغرر و الدرر آمدی از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: "مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ؛ هر کس نفس خود را بشناسد خدای خود را هم شناخته است." این روایت را شیعه و سنی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز نقل کرده‌اند و خود حدیث معروفی است.

بعضی از علما گفته‌اند: این حدیث معرفت نفس را تعلیق بر محال نموده و امام می‌خواهد بفرماید: شناختن نفس محال است چنان که احاطه علمی بر خدای تعالی داشتن محال است؛ ولیکن این سخن مردود است:

اولاً به دلیل اینکه در روایت دیگری دارد: "أَعْرِفُكُمْ بِنَفْسِهِ أَعْرِفُكُمْ بِرَبِّهِ؛ نفس شناس‌ترین شما خداشناس‌ترین شماست."

﴿ ثانیاً به دلیل اینکه حدیث مزبور در حقیقت عکس نقیض آیه شریفه ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾ [سوره الحشر (۵۹) صدر آیه ۱۹] است.

و نیز در همان کتاب مذکور از آن جناب نقل کرده که فرمود: "زیرک کسی است که خود را بشناسد و اعمال خود را خالص کند."

و ایضاً فرمودند: "المعرفة بالنفس أنفع المعرفتين؛ خودشناسی سودمندترین دو شناخت است." و ظاهراً مراد آن جناب از دو معرفت معرفت به آیات انفسی و آیات آفاقی است، که خدای تعالی فرموده: ﴿سَتَرِيهِمْ ءَايَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ [سوره فصلت (۴۱) آیه ۵۳] و نیز فرموده: ﴿وَفِي الْأَرْضِ ءَايَاتٌ لِّمُؤْمِنِينَ * وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ [سوره الذاریات (۵۱) آیه ۲۰ و ۲۱].

همانا معرفت به پروردگار از طریق نفس، نزدیک‌ترین راه و کامل‌ترین نتیجه می‌باشد؛ برای اینکه این طریق قوی‌تر است و تأکید بیشتر را از آن خود ساخته است. و اما اینکه چرا معرفت و سیر انفسی از سیر آفاقی بهتر است، شاید از این جهت باشد که معرفت نفس عادتاً خالی از اصلاح اوصاف و اعمال نفس نیست؛ به‌خلاف معرفت آفاقی. توضیح اینکه: نافع بودن معرفت آیات به طور کلی برای این است که معرفت آیات به خودی خود آدمی را به خدای سبحان و اسماء و صفات و افعال او آشنا می‌سازد، و می‌فهماند که خداوند متعال زنده‌ای است فنا ناپذیر، و قادر دانایی است که قدرتش مشوب به عجز و دانایش آمیخته با جهل نیست، و اینکه خالق و مالک هر چیزی خدای تعالی است، اوست که پرورش دهنده و مراقب اعمال هر فردی است، خلق را آفرید بدون اینکه حاجتی به آنها داشته باشد، و خلقتش صرفاً برای این بود که به هر یک از آنها به مقدار استحقاق و قابلیتش انعام کند؛ آنگاه در روز جمع و قیامتی که در آمدنش شبهه‌ای نیست، همه را جمع نموده، کسانی را که بدی کرده‌اند به عمل بدشان جزا داده، و کسانی را که احسان کرده‌اند به نیکی پاداش دهد.

این مطالب و نظائر اینها معارفی است که اگر آدمی به طور محکم و مستدل به آنها راه یابد، به حقیقت و واقع زندگی‌اش راه یافته، و با کمال وضوح می‌بیند که زندگی‌اش دائمی و پایدار و سعادتش جاودانی و همیشگی است؛ و آن طور که به نظر اشخاص سطحی می‌رسد فانی و ناپایدار و آن‌چنان‌که آنان خیال می‌کنند سرسری و از روی هوس نیست. اینجاست که آدمی به یک موقف علمی مواجه می‌شود که وی را در دنیا و آخرت به این حق یعنی به تکالیف و وظایفی که نسبت به پروردگار خود و هم‌چنین نسبت به هم‌نوع خود دارد، هدایت می‌نماید، و اصولاً از برخورد به این موقف علمی بوده که جمیع طوایف بشری حتی وحشی‌ها و صحرانشینان، سنی

↳ برای زندگی خود وضع کرده و یا از دیگران اخذ و اقتباس نموده و به آن ملتزم شده‌اند. و این بسیار روشن و جای هیچ تردید نیست که طوایف بشری با اینکه در تشخیص نوع زندگی بعد از مرگ اختلاف دارند، لیکن عموماً احساس کرده‌اند که پس از مرگ حیاتی سرمدی و جاودانه دارند، از همین جهت هر طایفه بر طبق سلیقه و استحسان خود به منظور سعادت دادن به آن زندگی، سنت و مقرراتی برای خود معین و به آن پای بند شده‌اند. آری، حیاتی که انسان برای خویش سراغ داشت او را به احساس حوایجی مناسب آن حیات وادار نمود؛ و در نتیجه به اعمالی که عادتاً متضمن رفع آن حوایج است هدایت شد، و ناگزیر عمل روزمره خود را با آن اعمال که همان سنت و دین است، تطبیق داد.

پس خلاصه سخن ما این شد که نظر و سیر در آیات انفسی و آفاقی و نتیجتاً آشنا شدن به خدای سبحان از نظر اینکه حیات ابدی انسانی را در نظر مجسم می‌سازد و نیز از نظر اینکه این حیات بستگی تمام به توحید و نبوت و معاد دارد، از این رو آدمی را به تمسک به دین حق و شریعت الهی هدایت می‌نماید؛ و در این هدایت هر دو طریق - یعنی سیر از طریق آفاق و از طریق انفس - مؤثر و در راهنمایی به دین و ایمان و تقوا هر دو شریک و هر دو نافعند، جز اینکه نظر و سیر در آیات نفس نافع‌تر است؛ زیرا این سیر از اطلاع بر ذات نفس و قوا و ادوات روحی و جسمی و عوارض آن از اعتدال و افراط و تفریط در کار و هم‌چنین ملکات فاضله و رذیله و احوال پسندیده و ناپسندی که مقارن با آن است، خالی نیست. و معلوم است که اشتغال آدمی به معرفت این‌گونه امور و باور داشتن به لوازم آن از قبیل امن و یا خطر و سعادت یا شقاوت، درد و درمان آدمی را از یک موقف نزدیکی به گوش دل می‌رساند، و وقتی آدمی به دردهای روحی خود و درمان آن واقف شد به اصلاح آنچه فاسد شده و به التزام به آنچه صحیح است می‌پردازد؛ به خلاف سیر در آیات آفاقی که ندایش به این نزدیکی نیست، درست است که آن سیر هم آدمی را به اصلاح نفس و تهذیب آن از اخلاق رذیله و نکوهیده و آراستش به فضایل معنوی و مکارم اخلاق وادار می‌کند، لیکن این معانی را از راهی دور به گوش دل می‌رساند. این بود توجیه روشنی درباره روایت.

البته برای آن معنای دقیق‌تری نیز هست که آن معنا از نتایج ابحاث حقیقیه‌ای که در علم النفس هست، استخراج می‌شود؛ و آن ابحاث عبارتند از اینکه: نظر در آیات آفاقی و معرفت حاصله از آن، نظر و معرفتی است فکری، و علمی است حصولی؛ به خلاف نظر در نفس و قوای آن و اطوار وجودی آن و معرفتی که خود از تجلیات و آثار آن است، که نظر در آن نظری است شهودی، و علمی است حضوری. و فرق علم حصولی با علم حضوری این است که علم و معرفت حصولی در تحققش محتاج است به استعمال برهان و ترتیب قیاس، به طوری که قوام آن به این مقدمات ↳

است، و مادامی که این مقدمات ترتیب داده در ذهن، منعکس و منتقش هست و انسان از آن غفلت و انصراف ندارد، آن تصدیق و علم هم باقی است؛ و همین که اشراف از بین رفت و کمترین غفلتی رخ داد، کوچک‌ترین شبهه‌ای تار و پود آن معرفت را متلاشی می‌سازد. ولی معرفت و علم حضوری چنین نیست؛ چون مراد از آن علم: عارف شدن است به نفس خود و یا به قوا و اطوار وجودی‌اش، و این علم از قبیل مشاهده و عیان است، و حاجت به ترتیب دادن مقدمات ندارد.

وقتی انسان مشغول مطالعه و سیر در آیات نفس خود شود و ببیند چگونه به پروردگار خویش احتیاج دارد و چطور در تمامی اطوار و همه شئون زندگی‌اش نیازمندی‌هایی دارد، آنگاه به حقیقت عجیبی برمی‌خورد، چون می‌بیند نفسش وابسته و مربوط به عظمت و کبریا، و خلاصه وجود و حیات و علم و قدرت و شنوایی و بینایی و اراده و محبت دیگری است، و جمیع صفات و افعال نفسش قطره‌ای است از دریایی بیکران و خوشه‌ای است از خرمنی بی‌پایان، مخزنی که در بهاء و روشنی و جمال و جلال و کمال وجود و حیات و قدرت و سایر کمالات غیر متناهی است.

شاهد اینکه گفتیم: «علم حضوری نافع‌تر از حصولی است» این است که: نفس انسانی کارهایش جز در خودش انجام نمی‌شود، و چیزی نیست که او را از خودش بیرون و جدا سازد؛ و او جز سیر قهری و اضطراری، و به عبارت دیگر فطری، دربارهٔ مسیر خود کاری ندارد. او از هر چیزی که بر حسب ظاهر با آن اختلاط و اجتماع دارد جدا و بیگانه است، مگر از پروردگار خود، چون او محیط است به باطن و ظاهر نفس و به هر چیزی که با نفس است. روی این حساب انسان مشاهده می‌کند و درمی‌یابد که نفسش اگرچه در ظاهر با مردم است، لیکن در واقع دائماً با پروردگار خود در خلوت است. اینجاست که از هر چیزی منصرف و منقطع شده و به سوی خدای خود متوجه می‌شود، و هر چیزی را از یاد می‌برد و تنها به یاد خدایش ذاکر است.

در این حال دیگر چیزی بین او و خدایش حجاب و مانع نمی‌شود، این است همان حق معرفتی که برای آدمیان میسور و ممکن دانسته شده است، و سزاوار است نام آن را خدا را به خدا شناختن نهاد. و اما معرفت فکری - که از آثار سیر آفاقی است و از ترتیب دادن قیاس و یا حدسیات و یا مقدمات دیگری به دست می‌آید - در حقیقت معرفت به صورت‌هایی است که از صورت‌های دیگر ذهنی در ذهن نقش بسته است؛ و خدای معبود بزرگ‌تر از آن است که در ذهن بگنجد، و ذهن بر وی احاطه یابد و یا ذات مقدسش برابر و مساوی با صورتی شود که مخلوقی از مخلوقاتش آن را در نفس خود آفریده و منتقش ساخته است؛ ﴿وَلَا تُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾ [سوره طه (۲۰) ذیل آیه ۱۱۰].

تمام به شرع انور می دانسته، و بدین جهت بعضاً هم از او تعبیر به استاد می کرده است.^۱

معرفه النفس ملازم با معرفه الرب

مسلك عرفانی استاد (علامه طباطبایی)، مسلك استاد بی عدیلشان مرحوم آیه الحق سیدالعارفین حاج میرزا علی آقای قاضی؛ و ایشان در روش تربیت، مسلك استادشان آقای آقا سید احمد کربلایی طهرانی؛ و ایشان نیز مسلك استاد خود مرحوم آیه الحق آخوند ملاً حسینقلی در جزینی همدانی - رضوان الله علیهم أجمعین - را داشته‌اند که همان معرفت نفس بوده است، که ملازم با معرفت رب بوده، و بر این اصل روایات بسیاری دلالت دارد.^۲

و آن بعد از عبور از عالم مثال و صورت، و بعد از عبور از عالم نفس خواهد بود، که عِنْدَ الْفَنَاءِ عَنِ النَّفْسِ بِمَرَاتِبِهَا يَحْصُلُ الْبَقَاءُ بِالرَّبِّ؛ و تجلی سلطان معرفت وقتی خواهد بود که از آثار نفسانیّه در سالک هیچ باقی نمانده باشد.^۳

عبور از عالمی مستلزم اطلاع بر جمیع آثار و خصوصیات آن عالم نیست

این مطلب هیچ جای شبهه و شک نیست که تا تمام مراتب و درجات عالم پایین تر طی نشود به عالم بالاتر نتوان صعود نمود. ولیکن دو نکته در اینجا قابل توجه است:

نکته اول: آنکه اقامت در عالم بالاتر متوقف است بر اقامت [در] عالم پایین تر،

۱- مطلع انوار، ج ۲، ص ۴۵.

۲- جهت اطلاع بیشتر پیرامون مسلك معرفت نفس رجوع شود به *الله شناسی*، ج ۱، ص ۹۱ و ۲۹۳؛ *تفسیر آیه نور*، ص ۱۹۹؛ *رسالة الولاية*، ص ۵۹ الی ۶۳ و ۷۱ الی ۷۸؛ *تفسیر المیزان*، ج ۶، ص ۱۷۱.

۳- *مهر تابان*، ص ۸۴.

و اما صرف اطلاع موقتی و حصول مجرد حال و ادراک بعضی از خصوصیات آن متوقف بر اقامت در عالم پایین تر نیست؛ مثلاً کسی که بخواهد در عالم عقل اقامت کند باید حتماً از جمیع مراحل عالم مثال عبور کرده باشد؛ ولیکن ممکن است بر کسی که از مثال عبور نکرده باشد؛ به طور حال بعضی از خصوصیات و آثار عالم عقل هویدا گردد. و هکذا الأمر نسبت به عالم عقل با عالم لاهوت.

نکته دوم: آنکه عبور از عالمی مستلزم اطلاع بر جمیع آثار و خصوصیات آن عالم نیست. چه بسا ممکن است افرادی از عالم مثال عبور کنند بدون آنکه مکاشفات صوریّه ملکوتیه به طور تفصیل برای آنها پیدا شود، بلکه فقط به واسطه منامات بعضی از صور مثالی را ادراک کنند، یا در خواب کشف بعضی از امور مثالی از ماضی و آینده برای آنها بشود؛ چنانچه از مرحوم آیه الحق آقای حاج میرزا علی آقای قاضی - رضوان الله علیه - نقل است که می فرمودند:

«مرحوم شیخ زین العابدین سلماسی - که از مقربان و اخصاء مرحوم آیه الله سید مهدی بحر العلوم بوده است - تمام مکاشفاتش در خواب بوده است.»

بلی، برای عبور از عالمی اطلاع و کشف اجمالی بر آثار و خصوصیات آن عالم حتمی است.^۱

اهمیت استاد در راه سیر و سلوک

مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی - رضوان الله علیه - می فرموده است:

«اهمّ از آنچه در این راه لازم است، استاد خبیر و بصیر و از هوا بیرون آمده و به معرفت الهیه رسیده و انسان کامل است، که علاوه بر سیر الی الله سه سفر دیگر را طی نموده و گردش و تماشای او در عالم خلق بالحق بوده باشد.»

۱- رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۷۲، تعلیقه.

مرحوم قاضی می‌فرموده است:

«چنانچه کسی که طالب راه و سلوک طریق خدا باشد، برای پیدا کردن استاد این راه اگر نصف عمر خود را در جستجو و تفحص بگذراند تا پیدا نماید، ارزش دارد.»

و می‌فرموده است:

«کسی که به استاد رسید، نصف راه را طی کرده است.»^۱

نفی خواطر مهم‌ترین عوامل در تجلی سلطان معرفت

[علاّمه طباطبایی]:

«رویه مرحوم استاد، آقای قاضی نیز طبق رویه استاد بزرگ آخوند ملا حسینقلی همان طریق معرفت نفس بوده است، و برای نفی خواطر در وهله اول توجه به نفس را دستور می‌داده‌اند، بدین طریق که سالک برای نفی خواطر باید مقدار نیم ساعت یا بیشتر را در هر شبانه‌روز معین نموده و در آن وقت توجه به نفس خود بنماید. در اثر این توجه رفته رفته تقویت پیدا نموده و خواطر از او نفی خواهد شد، و رفته رفته معرفت نفس برای او حاصل شده و به وطن مقصود خواهد رسید؛ إن شاء الله. اکثر افرادی که موفق به نفی خواطر شده و توانسته‌اند ذهن خود را پاک و صاف نموده و از خواطر مصفا کنند و بالأخره سلطان معرفت برای آنان طلوع نموده است در یکی از این دو حال بوده است:

۱- همان مصدر، ص ۱۸۶، تعلیقه.

۲- جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مسأله رجوع شود به روح مجرد، ص ۴۰ و ۴۸۵ و ۶۲۹؛ رساله لب اللباب، ص ۱۳۳؛ رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۲۲ و ۱۲۶ و ۱۶۸ و ۱۹۶؛ آیین رستگاری، مجلس چهارم؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۴۳ و ۴۵۸؛ حریم قدس، ص ۹۶؛ سرالفتوح، ص ۸۵.

اول: در حین تلاوت قرآن مجید و التفات به خواننده آن، که چه کسی در حقیقت قاری قرآن است، و در آن وقت بر آنان منکشف می شده است که قاری قرآن خداست جلّ جلاله.

دوم: از راه توسّل به حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام؛ زیرا آن حضرت را برای رفع حجاب و موانع طریق نسبت به سالکین راه خدا عنایتی عظیم است. و بنا بر آنچه ذکر شد، دو امر مهمّ در تجلّی سلطان معرفت دخالتی عظیم دارد: اول: مراقبه به انحاء مراتبها،^۱ دوم: توجّه به نفس.

چون سالک به این دو امر اهتمام نماید کم کم متوجّه می شود که کثرات این جهان از یک چشمه سیراب می شوند و هر چه در عالم صورت تحقّق به خود بگیرد همه آنها از یک مصدر است، و در هر موجودی هر مقدار نور و جمال و بهاء و کمال باشد از آن سرچشمه افاضه شده است، و به هر موجودی آن مصدر عظیم به قدر سعه وجودی او که همان قوایل ماهوی اوست، نور وجود و جمال و عظمت افاضه نموده است؛ و به عبارت دیگر از جانب فیاض مطلق فیض به طور اطلاق بدون قید و شرط و حدّ افاضه می شود، و هر موجودی به قدر ماهیت خود از آن اخذ می کند.^۲

طریقه مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی و مرحوم قاضی در نفی خواطر به حربۀ ذکر

بدان که برای پاک شدن ذهن از خواطر دو طریق مشهور است:

اول: طریقی است که مصنّف (سید مهدی بحرالعلوم رحمة الله علیه) بیان فرموده است، و آن این است که اولاً به واسطه توجّه تام به شیئی از اشیاء - چون

۱- جهت اطلاع بیشتر پیرامون مسأله مراقبه رجوع شود به *آیین رستگاری*، ص ۱۵۸.

۲- *رساله لبّ اللباب*، ص ۱۴۹.

تخته سنگی یا تخته چوبی یا صور رقمیۀ اسماء الله - ذهن را تقویت کرد، و سپس نفی خاطر نمود، بدین طریق که شخص خود را نگهبان دل فرض کند، و هر خاطری که بخواهد وارد شود او را براند. و بعد از آنکه سالک در این موضوع قوی شد آنگاه به ذکر و توجّه پردازد.

دوم: طریقی است که مصنف - رحمة الله علیه - آن را ردّ می کند و آن را از متشیخین می داند، و آن بدین طریق است که: با حربۀ «ذکر» نفی خاطر کند؛ یعنی برای آنکه خاطری در ذهنش خطور نکند متذکّر به ذکر خدا و توجّه به خدا یا اسمی از اسماء الله کند و بدین وسیله با وجود این ذکر دیگر مجالی برای خاطر نخواهد بود؛ و بنابراین نفی خواطر خودبه خود به تبع ذکر خواهد بود و سالک همیشه ذاکر است، و به تبع ذکر ذهنش از خواطر خالی است.

طریقه مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی و شاگردان او و مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی - رضوان الله علیهم - همین طریق بوده است و برای تأیید آن به چند وجه می توان استدلال نمود:

اول: آنکه نفی خواطر خودبه خود دست نمی دهد، مگر آنکه سالک در دوران مقدماتی خود را متوجّه شیئی چون چوبی یا سنگی بنماید و سپس نفی خاطر کند؛ در این حال گرچه این عمل به عنوان مقدمه برای پاکی ذهن و تجلیات الهیۀ است، ولی اگر مرگ او را دریابد ذاکراً و متوجّهاً لله نبوده است، و حتی در حال خصوص نفی خاطر اگر او را مرگ دریابد ذاکراً لله نبوده، چون نفی خاطر مقدمۀ ذکر است نه خود ذکر.

دوم: آنکه از طریق و روش شرع استفاده می شود که لواداران شریعت و پاسداران دین همیشه مردم را به ذکر واداشته اند و آنی دوری آنها را از ذکر روا نداشته اند. و از اول قدم تا آخرین مرحله سلوک، و از عبادات بدوی تا عبادات نهایی در هر حال ذکر را حقیقت عبادت شمرده اند. بنابراین حصول تجلیات صفاتیۀ و ذاتیۀ در ضمن ذکر حاصل می شود، و آنچه مصنف - رحمة الله علیه -

فرموده که: «سالک اگر اعراض کند، محبوب غیور به او قفا زند» اختصاص به حال ذکر ندارد، بلکه بعد از نفی خاطر که به ذکر پرداخت اگر باز برای او خاطره‌ای روی داد مطلب همین طور است که مورد مؤاخذه محبوب غیور واقع خواهد شد؛ و بدون نفی خاطر اگر سالک به ذکر پردازد و در خود جمعیت پدید کند و از مذکور غفلت نوزد از هر گونه آسیبی ایمن خواهد بود. و خلاصه کلام آنکه: خطر غیرت حبیب و آسودگی از خطر آن در هر دو طریق متصور است.

سوم: آیه شریفه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَئِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾^۱ به طور صریح دلالت دارد بر آنکه باید به طریق ذکر، خاطرات شیطانیه را دور کرد.^{۲، ۳}

طریقه احراق برای از بین بردن اغراض و نیات نفسانی سالک

نقل است که مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - می فرمودند که:

«بهترین راه و سریع‌ترین راه که برای از بین بردن اغراض و نیات‌های نفسانی که در سلوک راه خدا مؤثر باشد و حکم راه میان بری که یک‌باره سالک را نجات دهد و از هر داعیه و انگیزه غیر الهی و بالأخره از صفت بیرون آورد، احراق است؛ و آن طریقه را قرآن مجید آموخته است. مثلاً کسی که به او مصیبتی وارد آید از موت اهل و فرزند یا غیر آنها، به طرق مختلفی می‌توان خود را تسکین دهد، مانند آنکه این اهل و فرزند ممکن بود در آتیه برای من ضرر داشته باشند یا در انجام خواسته‌های خود مرا خسته کنند یا آنکه دیگران نیز مانند من زن و فرزند خود را از دست داده و می‌دهند و نظائر آن.

۱- سوره الاعراف (۷) آیه ۲۰۱.

۲- رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۷۴، تعلیقه.

۳- جهت اطلاع بیشتر پیرامون نفی خواطر رجوع شود به رساله لبّ اللباب، ص ۱۳۹.

ولی قرآن مجید می گوید: ﴿وَدَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ﴾؛^۱ یعنی همه چیز ملک مطلق خداست، و انسان ابداً حقّی ندارد تا ادعای ملکیت کند؛ بنابراین، ملک ملک خدا بوده، و مالک هر گونه تصرفی بخواهد - بدون چون و چرا - در ملک خود می کند. این طرز تفکر فوراً مصیبت زده را راحت می کند.

یا آنکه شخص بسیاری از چیزهای مادی و معنوی می خواهد و بدانها دست نمی یابد و لذا در اضطراب و تشویش بسر می برد، چون به قرآن مراجعه کرد و دید که فقر او ذاتی است دیگر از نگرانی بیرون می آید و می فهمد که هر چیز نیز به او بدهند مال او نیست، مال خداست و او به فقر ذاتی خود باقی خواهد بود.

و در راه سلوک اگر بفهمد که نفس او را خدا طمّاع قرار داده و به هر مقام و مکرمتی طمع دارد، و تا از این طمع نگذرد، از این خواسته نفس عبور نکند، به مقصود نخواهد رسید؛ و این به آن است که یک باره از تمام مشتتهای نفسانیه از مقام کرامت و درجات چشم پوشد و خود را از تمام نیّت‌ها و خواسته‌ها تهی کند. در این وقت که ذهن از همه اغیار پاک شد، جمال حضرت الهی تجلّی خواهد نمود. و چون این تفکر تمام نیّت‌ها و صفتهای او را گویی آتش می زند، لذا این طریقه را احراق گویند.^۲ و^۳

کیفیت از بین بردن ریشه طمع در سالک

مرحوم قوچانی می فرمودند:

«روزی با استاد خود مرحوم آقای حاج میرزا علی آقای قاضی - رضوان الله علیه - این راز را در میان نهادم و استفسار و التماس چاره‌ای نمودم، فرمود:

۱- سوره البقرة (۲) ذیل آیه ۱۵۵ و آیه ۱۵۶.

۲- رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۵۶، تعلیقه.

۳- جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به المیزان، ج ۱، ص ۳۵۸.

”به وسیلهٔ اتّخاذ طریقهٔ إحراق می‌توان این مسأله را حلّ نموده و این معضله را گشود. و آن بدین طریق است که: باید سالک به حقیقت ادراک کند که خداوند متعال وجود او را وجودی طمّاع قرار داده است، و هر چه بخواهد قطع طمع کند، چون سرشت او با طمع است لذا مُنتج نتیجه‌ای نخواهد شد و قطع طمع از او ناچار مستلزم طمع دیگری است و به داعیهٔ طمعی بالاتر و عالی‌تر از آن مرحله دانی قطع طمع نموده است. بنابراین چون عاجز شد از قطع طمع و خود را زبون یافت، طبعاً امر خود را به خدا سپرده و از نیت قطع طمع دست برمی‌دارد. این عجز و بیچارگی ریشهٔ طمع را از نهاد او سوزانیده و او را پاک و پاکیزه می‌گرداند.“

البته باید دانست که ادراک این معنا نظری نیست و با نظر هم نتیجه نمی‌دهد، بلکه ادراک واقعی آن احتیاج به ذوق و پیدایش حال دارد. اگر کسی یک مرتبه این معنی را ذوقاً ادراک کند، خواهد فهمید که ادراک تمام لذّات دنیا و ما فیها برابری با این حقیقت نمی‌کند.

و علّت اینکه این طریقه را إحراق نامند برای آن است که یک‌باره خرمن هستی‌ها و نیت‌ها و غصّه‌ها و مشکلات را می‌سوزاند و از ریشه و بن قطع می‌کند و اثری از آن در وجود سالک باقی نمی‌گذارد.

در قرآن کریم در مواردی از طریقهٔ احراقیه استفاده شده است. اگر کسی برای وصول به مقصود از این طریقه استفاده کند و در این راه مشی نماید، راهی را که باید چندین سال طیّ کند، در مدّت قلیلی خواهد پیمود.

یکی از مواردی که در قرآن مجید از آن استفاده شده است عبارت است از کلمه استرجاع: ﴿إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾.^۱

چون در هنگام شدائد و مصائب و نزول بلایا و فتن، انسان می‌تواند به طرق

۱- سوره البقرة (۲) ذیل آیه ۱۵۶.

مختلفی خود را تسکین دهد، مثل اینکه متذکر گردد که مرگ برای همه است و مصیبت به همه اشخاص وارد می شود و بدین وسیله کم کم خود را آرام می کند؛ ولی خداوند به وسیله طریقهٔ إحقاقیه و تلقین کلمهٔ استرجاع راه را کوتاه و مشکل را یک باره از میان برمی دارد؛ زیرا اگر انسان متذکر شود که خود او و هر چه از متعلقات و ما یملک اوست ملک طلق خداست، یک روز به او داده و یک روز می گیرد و کسی را در آن حق دخالتی نیست، وقتی که انسان به خوبی ادراک کرد که از او مالک نبوده است و عنوان ملکیت برای او مجازی بوده و بدون جهت خود را مالک تخیل می نموده است، البته در صورت فقدان متأثر نخواهد شد، و توجه به این نکته ناگهان راه را بر او هموار خواهد نمود.^۱

تشبیه لطیف مرحوم قاضی راجع به صمت و سکوت

حاج میرزا علی آقای قاضی - رحمة الله علیه - که استاد علامه طباطبایی و اساتید دیگر ما هستند، یک مثال خیلی لطیف و خوبی می زدند که:

«سالک راه خدا، وقتی سکوت اختیار می کند، به واسطهٔ سکوت، کانهٔ این لردهای نفس ته نشین می شود؛ سابقاً که آب می آمد در جوی ها مردم آب های آلوده را در آب انبار یا در حوض می انداختند، مدتی می گذاشتند بماند تا اینکه آن جرم و کثافتش ته نشین می شد؛ آن وقت آب، صاف می شد و استعمال می کردند. سالک حتماً باید ساکت و آرام باشد تا ته نشین بشود؛ اگر این آب که در حوض یا آب انبار می آمد دائماً به حرکت بود، خُب هیچ وقت ته نشین نمی شد و همیشه آلوده بود؛ پس برای اینکه آن غش ها و آلودگی هایی که در نفس هست، ته نشین بشود حتماً باید برای انسان آرامش پیدا بشود و آرامش به واسطهٔ سکوت است. سکوت، این

۱- رسالهٔ لبّ اللباب، ص ۱۲۴.

آب‌ها را آرام می‌کند، و تمام این لردها ته‌نشین می‌شود و بعد هم به حول و قوه خدا متحجر می‌شود. یعنی اگر این آب ته‌نشین شد، ولی هنوز متحجر نشده، دو مرتبه انسان با یک چوبی این آب را به هم زد دو مرتبه گل‌آلود می‌شود؛ و اما اگر همین‌طور ادامه داد، استقامت کرد، این لردها متحجر می‌شود، این سنگ‌هایی را که ما الآن به صورت‌های طبقه در رودخانه‌ها و دریاها و کوه‌ها می‌بینیم، سابقاً گل و لای بوده، وقتی رفته نشسته، متحجر شده، سنگ شده است، که دیگر به هیچ‌وجه من‌الوجه قابل حرکت نیست. وقتی نفس هم تکان بخورد، باز هم آب صاف تکان می‌خورد، آن شیطان در آنجا متحجر شده و هیچ قابل تکان خوردن نیست. چون شیطان یعنی لرد، شیطان یعنی کثافات که متحجر شده و دیگر قابل تکان خوردن نیست؛ لذا پیغمبر فرمود که:

”هر نفر از افراد بنی آدم یک شیطانی دارد.“ گفتند: یا رسول الله! با شما هم شیطان هست؟

فرمود: ”بله، وَ لَكِنَّ شَيْطَانِي أَسْلَمَ بِيَدِي“؛ «با من هم شیطان هست، ولی شیطان من به دست من تسلیم شده، شیطان من مأمور امر من شده.»^۱
مرحوم قاضی نسبت به سکوت خیلی عنایت داشتند و می‌فرمودند:

«ملائکه اقسامی دارند: «مِنْهُمْ رُكَّعٌ لَا يَسْجُدُونَ؛ برخی از آنها در حال رکوع هستند و سجده نمی‌کنند»، «و مِنْهُمْ سَاجِدُونَ لَا يَرْكَعُونَ، و مِنْهُمْ غَيْرَ ذَلِكَ؛ و برخی در حال سجده هستند و رکوع نمی‌کنند، و بعضی غیر از این دو هستند.» ولی نکته مهم این است که ملائکه در حال سکون و آرامش هستند، و تشویش و اضطراب در آنها وجود ندارد، اوامر و دستورات الهی را که انجام می‌دهند: ﴿وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^۲،

۱- آیین رستگاری، ص ۱۳۳.

۲- سوره النحل (۱۶) ذیل آیه ۵۰؛ سوره التحریم (۶۶) ذیل آیه ۶.

﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ﴾^۱ در اطاعت از مقام مشیت و تقدیر، با حال آرامش عمل را انجام می‌دهند، نه با اضطراب.^۲

مراد حقیقی از احتیاط در کلام امام صادق علیه السلام

احتیاطی را که مرحوم قاضی - قدس الله سره - در ضمن حدیث عنوان بصری دستورالعمل همه شاگردهایش قرار داده بود که: «وَأُخَذَ بِالْإِحْتِيَاظِ فِي جَمِيعِ مَا تَجَدُّ إِلَيْهِ سَبِيلًا»؛ «و در هر جایی که به سوی احتیاط راه یافتی آن را پیشه خود ساز!» منظور عملی است که راه انسان را به خدا باز کند، نه آنکه موجب سدّ طریق شود و راه توجّه و ابتهال و حضور قلب را بگیرد. مقصود عملی است که برای مؤمن یقین آورد و وی را در ایمان مستحکم کند، نه آنکه او را متزلزل و مشوّش کند، و بیت‌الله الحرام را در نزد او خانه عقوبت مجسم کند، و حجّ این خانه را یک عمل جبری اضطرابی از ناحیه اهرمن شیطانی برای عقوبت جلوه دهد. این همان مجوسیت محضه است.^۳

عدم یأس و ناامیدی سالک در راه سیر و سلوک و عرفان

علامه لاهیجی نقلاً عن المرحوم القاضی گفتند:

«هیچ وقت نباید مأیوس شد و از دیرکرد نتیجه، نباید شخص دست از کار سیر و سلوک خود بردارد؛ زیرا ممکن است کسی به تدریج با ناخن خود زمین را بخرشد و سپس ناگهان به اندازه گردن شتر آب زلال و روان جاری شود.»^۴

۱- سوره الأنبياء (۲۱) ذیل آیه ۲۶.

۲- نرم افزار آوای ملکوت، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۲۲.

۳- روح مجرد، ص ۱۴۵.

۴- مطلع انوار، ج ۲، ص ۶۶؛ معادشناسی، ج ۷، ص ۲۳۶، با قدری اختلاف.

آن کسان‌ی که رعایت کردند، بردند^۱

در میان شاگردان مرحوم قاض‌ی می‌بینیم آن کسان‌ی که رعایت کردند، بردند؛ و کسان‌ی که رعایت نکردند، نبردند. ما نباید بگوییم که آن کسان‌ی که خدمت مرحوم قاض‌ی می‌رسیدند همهٔ اینها رستگار شده‌اند؛ نه! بعض‌ی‌ها برگشتند به ایران، رفتند در این شهر و آن شهر امام جماعت شدند و اهل سیاست شدند و دنبال وکیل بازی و وکیلِ مجلس معین کردن در آن زمان‌ها، و چنین و چنان، به عنوان خدمت به اسلام رفتند؛ مرحوم قاض‌ی هم از اینها خوشایند نبود و برایش خبر می‌دادند چنین و چنان.

یکی از شاگردان مرحوم قاض‌ی رفت برای آذربایجان و بعد از یک سالی، شخصی از آذربایجان خدمت ایشان رفت. از احوالش پرسید، گفت: الحمد لله و جبهه‌ای پیدا کرده، آبرویی پیدا کرده و مردم او را دوست دارند. خلاصه، مرحوم قاض‌ی خیلی از این حرف متأثر شدند و فرمود که:

«این آشنایی و آشنا شدن؛ یعنی شناخته شدن انسان در میان مردم، و شهرت آفت عظیم‌ی است!» یعنی همین که مردم آدم را بشناسند می‌آیند سراغ انسان، هر کسی مطلب‌ی دارد، خیلی از مطالب مردم هم همین نان و آبگوشت است، چنین و چنان هم که نیست، و این هم که شخص کامل نیست که در سدرهٔ المنتهی نشسته باشد و با تمام این کثرات مشغول باشد، و روح خودش هم از دست می‌رود؛ این خواهش، آن خواهش، این سلام، آن صلوات، این دست بوس، این پابوس تا عمر برود؛ ولیکن آن کسی که از شهرت اجتناب می‌کند اقلأً خودش می‌تواند خودش را جمع کند، و در خودش فرو برود و با همین سکوت‌ی که عرض شد دنبال کند و رعایت کند تا بالأخره به جایی برسد.^۱

۱- آیین رستگاری، ص ۱۶۸.

عدم اکتفا بر خواندن علوم حکمی و لزوم سیر و سلوک و عرفان عملی

مرحوم قاضی - رحمة الله علیه - خواندن علم حکمت را مغنی نمی دانستند؛ و بدون سیر و سلوک عملی و ریاضات شرعیّه و عرفان عملی، می فرمودند: مشکل حلّ شدنی نیست. اما خواندن حکمت و فلسفه ملاً صدرای شیرازی و حاجی سبزواری را مفید می دانسته اند. و وصیّ ارجمند ایشان، حضرت رضوان مقام، آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی - قدس سرّه - دوره های عدیده ای را در نجف اشرف از شرح منظومه و اسفار اربعه تدریس کرده اند.^۱

شدت اهتمام و اعتنای سالک راه خدا به شریعت

[مرحوم قاضی] با درویش و متصوفه ای که به ظاهر شرع اهمیّت نمی دهند، سخت در معارضه و نبرد بود و می فرمود:

«سلوک راه خدا با عدم اعتنای به شریعت، که نفس راه و طریق است، جمع میان متضادّین و یا متناقضین است.»^۲

خودش به قدری در ایتیان مستحبات و ترک مکروهات، ساعی و کوشا بود که در نجف اشرف در این امر ضرب المثل بود. به طوری که بعضی از معاندین و کور چشمانی که قدرت تابش این نور و حقیقت را نداشتند و همیشه در حوزه ها و بالأخص در نجف هم، کم و بیش یافت می شوند و لانه می نمایند و تا بتوانند به واسطه اتهامات می خواهند چهره حقیقی عارفی جلیل و انسانی وارسته را مسخ کنند، می گفتند: «این درجه زهد و عبادت و التزام به مستحبات و ترک مکروهات قاضی،

۱- مطلع انوار، ج ۲، ص ۶۱.

۲- جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به لبّ اللباب، ص ۵۲؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۴۷۶؛ حریم قدس، ص ۲۸.

برای گول زدن عامّه و شبهه در طریق است؛ و گرنه وی یک صوفی است که به هیچ چیز معتقد نیست و ملتزم نیست!«^۱

امام زنده و مرده ندارد؛ امام مقبور در قبر زنده است

حضرت آیه الله حاج سید علی لواسانی - دامت برکاته - در صبح روز دوشنبه ۱۸ شهر جمادی الاولی سنه ۱۴۱۲ که به بنده منزل در مشهد مقدّس تشریف آوردند، در ضمن بیانشان مطلبی درباره مرحوم قاضی نقل نمودند که شایان ذکر است؛ نقل کردند از حضرت آیه الله حاج سید رضی شیرازی - دامت برکاته - که فرمودند:

«یکی از معاریف، از رجال علم و عمل - نامشان را برده بودند - که در صدق و استواری وی در گفتار و کردار شکّی نیست، برای من نقل کرد که:

”من روزی در صحن مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در قسمت پشت سر، در فاصله میان مقبره مرحوم سید محمد کاظم یزدی - رحمة الله علیه - و میان دیوار ساختمان حرم و رواق نشسته بودم، و اتفاقاً چون خسته بودم پای خود را دراز کرده بودم، خیلی به طور معمولی و ساده؛ بعداً که خدمت آقای قاضی رسیدم بدون مقدمه فرمودند:

تمام نقاط صحن مطهر حکم خانه امیرالمؤمنین علیه السلام را دارد و شما هم می دانید که امام زنده و مرده ندارد، امام مقبور در قبر زنده است! بنابراین آیا جسارت نیست که انسان در خانه خود امام به طرف خود امام حی و زنده پای خود را دراز کند؟!“^۲

در راه توحید از همه تجلیات اسمائی و صفاتی باید گذشت

مرحوم حاج شیخ [عبّاس] قوچانی - قدّس الله سرّه - ایضاً فرمودند:

۱- مطلع انوار، ج ۲، ص ۵۴.

۲- همان مصدر، ص ۷۵.

«یکی از کسانی که خدمت مرحوم قاضی رسید و از ایشان دستور می‌گرفت و جزء تلامیذ وی محسوب می‌شد، آقا میرزا ابراهیم عرب است؛ که پس از سالیان دراز [و] ریاضت‌های سخت به مطلوب اصلی نرسیده و برای وصول به کمال خدمت ایشان رسید.

وی ساکن کاظمین بود و شغلش مرده‌شویی بود؛ و گویا خودش این شغل را انتخاب نموده بود که از جهت ریاضت نفس اثری قوی در نفس او داشته باشد. چون خدمت مرحوم قاضی رسید، گفت:

”من از شما تقاضا دارم که هر دستوری دارید به من بدهید ولی من در میان شاگردان شما نباشم؛ چون شاگردان شما تنبل هستند، مرا هم تنبل می‌کنند!“
این تشرّف و گفتگوی او با مرحوم قاضی در حالی بود که مرحوم قاضی از کنار شطّ (شطّ فرات) از کوفه به سوی مسجد سهله می‌رفتند و تقریباً تا نزدیک مسجد سهله سخنشان طول کشید؛ مرحوم قاضی از او پرسیدند:

”آیا زن داری؟“

گفت: نه، ولیکن مادری و خواهری دارم.

مرحوم قاضی به او فرمودند: ”روزی آنها را از کدام راه به دست می‌آوری؟“
در اینجا که نمی‌توانست این سرّ را نزد مربّی و معلّم و بزرگ‌مردی که می‌خواهد از او دستور بگیرد انکار کند، از روی ناچاری و ضرورت گفت: من به هرچه میل کنم فوراً برایم حاضر می‌شود؛ مثلاً اگر از شطّ، ماهی بخواهم فوراً ماهی خودش را از شطّ بیرون می‌افکند، این‌طور! و با دست خود اشاره به شطّ نموده فوراً یک ماهی خودش را از درون آب به روی خاک پرتاب کرد.

مرحوم قاضی به او فرمود: ”اینک یک ماهی بیرون بینداز!“

دیگر هرچه اراده کرد نتوانست.

مرحوم قاضی به او فرمود: ”باید دنبال کسب بروی و از این طریق تهیّه

روزی نمایی!»^۱

[علامه طهرانی]:

«مرحوم قاضی در همان مجلس آنچه بود از دستش گرفت؛ چون او الآن می‌خواهد در صراط توحید بیاید.

صراط توحید یعنی چه؟ یعنی بندگی؛ بنده، بنده خداست؛ ماهی می‌خواهم، مرغ می‌خواهم، یا اینکه فلان غذا می‌خواهم، یا اینکه کار نکنم، این حرف‌ها چیست؟! بنده باید بگوید: خدا چه گفته؟ پیغمبرش چه گفته؟ با یک اراده اگر تمام سفره‌های رنگین دنیا برایش حاضر باشد، این باید بگوید: من نان و سرکه می‌خورم، چون خدا گفته؛ باید بگوید: من بیل به دوش می‌گیرم مثل امیرالمؤمنین می‌روم قنات حفر می‌کنم، درخت خرما می‌کارم، برای اینکه مولای من به این راضی است؛ مسأله از این قرار است.

و لذا می‌بینیم که این مسائل در او نیست. نزد اولیاء خدا و پیغمبر، ائمه اطهار و امیرالمؤمنین علیهم السّلام، به طور اکملش بوده، آنها به یک اراده مرده زنده می‌کردند، آن وقت چطور امیرالمؤمنین علیه السّلام بیل دست می‌گیرد و در نخلستان می‌رود و درخت خرما می‌کارد؟! و داخل قنات می‌رود و عرق می‌ریزد، مگر نمی‌تواند به یک اراده مثل آقا میرزا ابراهیم عرب بگوید یک ماهی از شطّ بیرون ببرد و او بردارد سرخ کرده و بخورد؟! حال آنکه آن درجات و مقاماتی که آنها دارند، صد هزار نفر مثل حاج میرزا ابراهیم عرب ندارند.

آن کسی که می‌خواهد به مقام توحید برسد باید از اینها بگذرد، و مثل همین آقا میرزا ابراهیم که تا این مقامات را مرحوم قاضی از دست وی گرفت و در دستور عالم توحید واردش کرد، او حالات خیلی عجیب و غریب و توحیدی پیدا کرد.»^۲

۱- همان مصدر، ص ۳۳.

۲- آیین رستگاری، ص ۶۰.

مرحوم حاج شیخ عباس قوچانی، قدس الله سره:

«او تمام دستورات لازم را گرفت و به کاظمین مراجعت کرد و به شغل الکتریکی و سیم‌کشی پرداخت و از این راه امرار معاش می‌کرد، و حالات توحیدی او بسیار قوی و شایان تمجید شد، به طوری که در نزد شاگردان مرحوم قاضی به قدرت فهم و عظمت فکر و صحت سلوک و واردات عرفانیّه و نفحات قدسیّه ربّانیّه، معروف و مشهور گردید؛ تا سرانجام پس از رحلت مرحوم قاضی در اثر اتصال بدنش به تیار کهربای شهر، در حال چراغانی شب عیدی که در کاظمین بدان مشغول بود، از دنیا رحلت و به سرای باقی روحش پرواز نمود؛ رحمة الله علیه رحمةً واسعةً.»^۱

پاسخ مرحوم قاضی به عده‌ای از بزرگان که از ایشان تقاضای دستور

کرده بودند

عده‌ای از بزرگان و علمای نجف، خدمت مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - آمده بودند و از ایشان دستوراتی برای سیر و سلوک اِلی الله می‌خواستند. ایشان قبل از پرداختن به این موضوع به آنها می‌فرمایند:

«آیا شما بر طبق آنچه که می‌دانید، عمل کردید که الآن به دنبال مجهولات می‌گردید؟»

این بیان ایشان این را می‌رساند که راه اِلی الله و سلوک اِلی الله یک راه غیر عادی و عجیب و غریب نیست؛ برخلاف آنچه که خیلی‌ها تصوّر می‌کنند، یک تافته جدا بافته از مسیر حق نیست که اسمش را سیر و سلوک و راه خدا و دستگیری و تربیت گذاشتند؛ نه، این حرف‌ها نیست.

سلوک اِلی الله عبارت است از: قیام به آنچه که مورد رضای حق است. این

معنا، معنای سلوک است، و هر کسی غیر از این را تصوّر کند در اشتباه محض است.^۱

منتقل نشدن حقیقت و سرّ مرحوم قاضی به هیچ‌یک از فرزندان ایشان

یکی از دوستان، از حضرت آیه الله جناب آقای حسن زاده آملی - وَفَّقَهُ اللهُ تَعَالَى لِمَرْضَاتِهِ - مطلب بسیار جالبی را نقل کردند؛ گفتند:

یک روز ما خدمت ایشان رسیدیم و صحبت از مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - و آقازادگان ایشان بود؛ یکی از آقازادگان مرحوم قاضی در قم به نام مرحوم آقای سید مهدی قاضی بود - (که خود من [سید محمد محسن حسینی طهرانی] ایشان را بارها زیارت کرده بودم و در علم اعداد و علوم غریبه شاید در زمان ما نظیر نداشت). آیه الله حسن زاده آملی می‌گفتند:

«یک روز من از مرحوم آقای سید مهدی قاضی سؤال کردم که: آقا! آن حقیقت و سرّ مرحوم قاضی به کدام یک از آقازادگان و اولاد ایشان منتقل شده است؟ به عبارت دیگر کدام یک از آقازادگان ایشان از آن جنبه معنوی و روحی مرحوم قاضی بهره بردند؟ (و منظورم این بود که آیا شما در این زمینه حظّی بردید یا نه؟)»

ایشان فرمودند: "نه آقا جان! ما کجا توانستیم آن حقیقت و واقعیتی را که در پدر ما بود به ارث ببریم، از میان ما برادران و اولاد مرحوم قاضی فقط یک خواهری داشتیم که او وارث آن حقیقت و سرّ ایشان بود و او هم از دنیا رفته است."
سپس ایشان فرمودند:

"مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی - قَدَسَ اللهُ رَمَسَهُ - حدود سیصد شاگرد

۱- نرم افزار آوای ملکوت، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۵.

سلوکی داشت که هر کدام از آنها نجم و ستاره‌ای بود در آسمان معرفت، و چراغی بود برای هدایت خلق، مانند مرحوم آقای سید احمد کربلایی، آقای سید محمد سعید حبّوبی،^۱ آقای شیخ محمد بهاری و بزرگان دیگری؛ در حالی که فرزند بلافصل مرحوم آخوند ملاً حسینقلی، در منزل ایشان، از این مسائل هیچ اطلاعی نداشت.^۲»

۱- عالم ربّانی و فقیه صمدانی جناب سید محمد سعید حبّوبی از طلایه‌داران عرفان، جهاد و اجتهاد و نیز یکی از ستارگان درخشان آسمان شعر و ادب در جهان تشیّع بود. وی در سال ۱۲۶۶ هـ. ق در نجف اشرف دیده به جهان گشود. در آغاز جوانی به سبب معاشرت با اطرافیان، به کار تجارت و بازرگانی روی آورد؛ امّا علاقه وافر به کسب معارف علوم دینی او را از صف تجّار جدا کرد و در ردیف فضلالی سخت کوش و با همّت حوزه علمیه نجف قرار داد. سالیانی چند در محضر فقها و اعظم نجف، زانوی ادب زد و از خرمن علمشان بهره‌های فراوان برد.

آنگاه به مجلس تربیتی نابغه بزرگ اخلاق و عرفان جناب آخوند ملاً حسینقلی همدانی راه یافت. وی مدّتی طولانی از محضر این عارف برجسته، ره‌توشه‌های سلوک اندوخته و به کمالات معنوی و درجات عالی نائل آمد. او مدّت‌ها به تدریس خارج فقه و اصول پرداخت و به عنوان یکی از فقها و مجتهدین حوزه علمیه نجف مطرح گردید.

چنان که نقل شده است: «روزی مرحوم آخوند ملاً حسینقلی همدانی چندبار پشت سرهم این جمله را تکرار کرد: «آفرین سید محمد سعید!» حاضران مجلس از شنیدن این سخن متعجب شده، به یکدیگر نگاه کردند! این چه سخنی است که استاد بدون مقدمه بر زبان جاری کرد! بعداً از سید محمد سعید سؤال کردند که: تو در آن روز کجا بودی و چه می‌کردی؟ او پاسخ داد: «آن ساعت من در قایق نشسته بودم و از کوفه به کربلا می‌آمدم. در کنار من مرد عربی خوابیده و سرش را بر شانه من گذاشته بود. او خرخر می‌کرد و آب دهانش به روی من می‌ریخت، ولی من دلم نیامد که او را بیدار کنم و آن وضعیّت دشوار را تا مقصد تحمّل کردم و آن مرد عرب را از خواب بیدار نکردم.»»

سرانجام این عالم و عارف وارسته در سوّم شعبان ۱۳۳۳ هـ. ق روح بلندش از قفس تن پرواز و به ملکوت اعلی پیوست، و در صحن شریف حرم مطهر امیرالمؤمنین به خاک سپرده شد؛ رحمة الله علیه. (محقّق)

۲- نرم افزار آوای ملکوت، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۵.

تفاوت در کیفیت تربیت مرحوم قاضی به حسب مراتب شاگردان

مرحوم قاضی شاگردان خود را هر یک طبق موازین شرعیّه با رعایت آداب باطنیّه اعمال و حضور قلب در نمازها و اخلاص در افعال، به طریق خاصی دستورات اخلاقی می‌دادند، و دل‌های آنان را آماده برای پذیرش الهامات عالم غیب می‌نمودند.^۱

تفاوت در کیفیت تربیت شاگردان از حیث مرافقت با استاد

مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - شاگردان بسیاری داشتند. بعضی از شاگردانی که در خدمت ایشان تتلمذ می‌کردند، می‌خواستند به ایران بروند، ولی ایشان صلاح ندیدند و به آنها فرمودند: «رفتن شما در این شرایط به صلاحتان نیست.» زیرا این شخص در یک خصوصیت و کیفیتی از تربیت قرار دارد که به حضور و مصاحبت و مرافقت استاد احتیاج دارد؛ لذا ترک کردن او در این شرایط به ضررش خواهد بود. برخی از آنان تخطی نموده و به ایران برگشتند؛ لذا می‌بینیم در همان مرحله توقّف نموده و دیگر رشد نکردند.

اما ایشان به آقای سید حسن مسقطی می‌فرمایند:

«تو برو! به هر جا می‌خواهی بروی، برو؛ به هر جا که بروی فرق نمی‌کند.» این دو را نمی‌توان با هم قیاس کرد؛ زیرا دو کیفیت خاص و دو طریق متفاوت دارند. خداوند متعال در این عالم شرایط متفاوتی را برای افراد قرار می‌دهد.^۲

اشکال ملاّ آقاجان بر روش سلوکی مرحوم قاضی و پاسخ آن

پرواز روح، صفحه ۹۱:

پس از چند روز که در کربلا ماندیم به نجف اشرف مشرف شدیم. روز

۱- مهرتابان، ص ۳۰.

۲- نرم افزار آوای ملکوت، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۳.

دوم ورودمان جمعی از علمای اهل حال و معنا به دیدن ایشان (حاج ملاً آقاجان زنجانی) آمدند. مباحثی بین آنها با معظّم له واقع شد که درج تمام آنها به طول می‌انجامد. فقط به یک بحث کوتاه که بین ایشان و مریدان مرحوم قاضی واقع شد اکتفا می‌کنیم.

در ساعت ۸ صبح بود، در مسافرخانه نشسته بودیم که جمعی از علما و بزرگان اهل معنا وارد شدند. پس از معانقه با ایشان و یک‌یک ما، کنار اطاق نشستند و خوب از قیافه‌ها پیدا بود که منتظر موقعیتی برای سؤالاتشان هستند. یکی از آنها پرسید: «کمال توحید را برایمان شرح دهید و بفرمایید توحید کامل چیست؟»

در جواب فرمود: «توحید به معنی بیرون ریختن آنچه در مخیله خود از خدایان ساخته‌اید و تنها به خدایی که ولایت کلیه معرفی کرده معتقد بودن است، که شرط توحید هم به فرموده علی بن موسی الرضا علیه السلام در نیشابور در ضمن نقل حدیث سلسله الذهب همین بوده است.^۱ خدایی که از طریق مستقیم، از صراط حق، از بیان صدق شناخته نشود، خدا نیست؛ بلکه مخلوق تو است که امام صادق علیه السلام فرمود:

«كُلُّ مَا مَيِّزْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ لَكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ.»^۲

گفتند: «مگر ولایت برای آن نیست که ما را به توحید برساند؟ چرا وقتی به توحید رسیدیم باز هم محتاج به ولی معصوم و کلمات آنها باشیم؟»

فرمود: «شما فکر می‌کنید در یک لحظه می‌توانید در راه تکامل بدون مرشد و راهنمای معصوم حرکت کنید؟ مگر شیطان خدا شناس نبود؟ مسلم چرا،

۱- جهت اطلاع بیشتر پیرامون تفسیر صحیح این حدیث شریف رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۵، ص ۱۳۳ الی ۱۴۲.

۲- *بحار الأنوار*، ج ۶۶، ص ۲۹۲، با قدری اختلاف.

۳- جهت اطلاع بیشتر پیرامون تفسیر این حدیث شریف رجوع شود به *الله شناسی*، ج ۳، ص ۲۱؛ *توحید علمی و عینی*، ص ۲۵۲؛ *تفسیر آیه نور*، ص ۱۵۹.

زیرا او با خدا حرف می‌زد؛ ولی به مجردی که ولایت حضرت آدم را قبول نکرد، از راه مستقیم منحرف شد، از مقام قرب الهی رانده شد، و معتقد به آنچه فکرش می‌رسید گردید و خدا را ظالم شناخت و معتقد به جبر شد؛ آن‌چنان که فلاسفه و بعضی از عرفا هم که دستشان به دست ولی زمان نیست و تنها به فکر خود اکتفا می‌کنند، همین‌ها را معتقدند.»

مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه:

در این سؤال و جواب خلط و اشتباه شده است. شاگردان مرحوم قاضی نمی‌خواهند بگویند که سالک مستغنی از هدایت ولی معصوم است، حاشا و کلاً. آنها می‌گویند اراده و اختیار ولی معصوم عنوان آلیت و مرآتیت دارد نه استقلال؛ و بنابراین در حقیقت غیر از اراده و اختیار خدا نیست، و علی‌هذا سالک در مقام وصول به درجه توحید ذاتی و فناء و اندکاک در ذات احدی، معقول نیست که امام معصوم به عنوان وساطت استقلالی بین او و مقام ذات حاجب شود. این معنی مغایر و منافی با مقام وصول و فناء است؛ و گرنه وساطت امام و ولی کامل به عنوان معنای حرفی و آیتی پیوسته با سالک حتی هنگام رسیدن به مقام فناء لازم و واجب است.^۱

طعن به فلاسفه و عرفای اسلام و اتهام بر آنان بدین اتهامات، گناه نابخشودنی است. کجا فیلسوفی و عارفی همچون میرفندرسکی و میرداماد و ملاصدرا و ابن‌فهد حلّی و ابن‌ترکه و حاجی سبزواری و ملا اسماعیل خواجه‌نوی و ملا علی‌نوری و آیه‌الحق و العرفان فیلسوف بزرگ عصر ما: آیه‌الله علامه طباطبایی بدین سخنان تفوه نموده‌اند؟!^۲

۱- جهت اطلاع بیشتر پیرامون آیتت تامه و کامله بودن آن ذوات مقدسه رجوع شود به روح مجرد، ص ۵۷۱.

۲- جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به سرالفتوح، ص ۱۱۸، تعلیقه ۲.

۳- سرالفتوح، ص ۱۱۷.

پرواز روح، صفحه ۱۳۶:

و نیز در آن دفترچه نوشته شده بود:

بسمه تعالی

یکی از شاگردان مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی که قدری جوان هم بود، روزی مرحوم قاضی می بیند که او روز به روز رنگش زرد و خودش لاغر می شود. از ایشان می پرسد که: «چه کار می کنی که این طور شدی؟» جواب می دهد که: «هر شب غیر از مقررات عادی، یک قرآن ختم می کنم و تقریباً خواب ندارم.»

ایشان می فرماید: «از امشب فکر کن که من در مقابلت نشسته ام و بخوان.» آن فرد آمد و گفت: «بیشتر از یک جزء نتوانستم بخوانم.» بعد از چند روز دستور می دهد که: «خیال کن به امام زمان علیه السلام می خوانی و یا پیغمبر و یا علی علیهم السلام.» فردا آمد و گفت: «هرچه کردم نتوانستم بیشتر از یک حزب بخوانم.» بعد از چند روز فرمود: «خیال کن به خدا می خوانی.»

می گویند: «آن جوان از اول قرآن شروع نموده بود و در ﴿إِنَّا لَنَعْبُدُ وَإِنَّا لَنَسْتَعِينُ﴾ مانده بود، و صبح همان شب از دنیا رفت.»
مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه:

این داستان، بین مرحوم قاضی و یکی از شاگردان ایشان واقع نشده است؛ بلکه مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - این داستان را که بین شیخی و یکی از شاگردانش واقع شده است حکایت می نموده اند، و نسبت به عملکرد آن شیخ و استاد اشکال و ایراد داشته اند که او نتوانسته است این شاگرد را درست و به تدریج حرکت دهد، و لذا او را دچار مرگ نموده است.

مرحوم قاضی این داستان را شاهدهی برای حرکت تدریجی سالک می آورده اند که این طور سیر و حرکت او را به کمال می رساند، و اما حرکات دفعیه و سیرهای ضربه زننده و کوبنده، استعداد سالک را تباه و او را دچار مرض و یا جنون و یا ترک

منزل و مأوا و رفتن به بیابان‌ها می‌کند، و یا او را می‌کشد و در اثر تجلیات انوار قاهره الهیه که ناگهان بر سالک طلوع کند، چون هنوز استعداد و زمینه آن آماده نگشته است، سالک تحمل نمی‌آورد و قالب تهی می‌کند.

و لذا می‌فرموده‌اند:

خود آن شیخ از عمل خود پشیمان شد و پس از دفن آن جوان عبا را به سر کشید و اندوهگین به منزل رفت. با آنکه در وقت دفن، خودش صورت جوان را از کفن باز کرد و به روی خاک گذارد، و آن جوان تبسمی به شیخ نموده و گفته بود که: «أنا حیٌّ عند حیٍّ، لم یُحاسبینی بشیءٍ»؛ مع‌هذا چون جوان به شیخ گفته بود: «قلیم در تحت فشار شدیدی قرار گرفته است و گویی له و مالیده شده است»، و بر این اساس شیخ خود را مقصر می‌دانست، و از شدت اندوه خود او نیز بعد از یکی دو روز از دنیا رفت.^۱

علت عدم تعیین مرحوم حداد به عنوان وصی ظاهری مرحوم قاضی

از حضرت آقا [مرحوم حداد] کراراً سؤال می‌شد که: علت آنکه مرحوم قاضی - اعلی الله مقامه - شما را وصی خود در امور عرفانی و سلوکی و توحیدی قرار ندادند، و جناب آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی هاتف را قرار دادند چیست؟! ایشان می‌فرمودند:

«وصایت ظاهری دارد و باطنی.

اما وصی ظاهر: آن کسی است که استاد در ملاً عامّ او را وصی خود قرار می‌دهد، و می‌نویسد و امضا می‌نماید و معرفی می‌کند؛ و به مذاق مرحوم قاضی که عالمی بود جامع و مجتهد و ذوالریاستین من العلوم الظاهرية و الباطنية، حتماً باید

۱- مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۹۷؛ تفسیر الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۵۲۳؛ الفتوحات المکیة، ج ۱، ص ۴۲۵.

۲- سرالفتوح، ص ۱۳۵.

کسی باشد که دارای علوم ظاهریّه از فقه و اصول و تفسیر و حدیث و حکمت و عرفان نظری بوده باشد تا سدّ شریعت شکسته نشود، و دو مجرا و ممشی^۱ در جریان نیفتد. و این اصلی بود که مرحوم قاضی بسیار بدان تکیه داشت، و برای شریعت غرّاء خیلی حساب باز می‌کرد. خودش یک مرد متشرّع به تمام معنی بود و معتقد بود که: شریعت است که راه وصول به حقایق عرفانی و توحیدی است؛ و به قدری در این مسأله مُجدّد بود که از کوچک‌ترین سنّت و عمل استحبابی دریغ نمی‌کرد، تا جایی که بعضی از معاندان گفتند: "این درجه از زهد و اتیان اعمال مستحبّه را که قاضی انجام می‌دهد، از روی اخلاص نیست. او می‌خواهد خود را در خارج بدین شکل و شمایل معرفی کند؛ و الاّ او یک مرد صوفی محض است که برای این اعمال ارزشی قائل نیست." روی این اصل مرحوم قاضی به علوم ظاهریّه التفات داشت. و دیگر آنکه عالم درس خوانده را کسی نمی‌تواند گول زند و بفریبد.

و اما اگر اصل تعیین وصیّ در غیر علماء دارج و رایج گردد، چه بسا شیاطینی ادّعای معرفت کنند و خلقی را به خود بخوانند، و مردم ساده لوح در دام آنها گرفتار آیند، و دیگر با هیچ منطقی نتوان ایشان را به اشتباه و خطایشان واقف نمود.

لهذا مرحوم قاضی از شاگردان خود آقای حاج شیخ عبّاس را که مردی عالم و بدون هوای نفس و رنج دیده و بلا کشیده بود اختیار فرمود. و ایشان آن اُبّهت و مقام و مسند مرحوم استاد قاضی را به نحو کامل و اکمل حفظ کرده و می‌کنند.

اما **وصیّ باطن**: آن کس است که در باطن خود به کمالات استاد مکملّ بوده باشد و دارای معرفت شهودی و قدرت رهبری باطنی و سرّی باشد، گرچه استاد وی را معرفی نکرده باشد؛ زیرا که خواهی نخواهی او از باطن بر نفوس سیطره دارد و شاگردان را به امر خدا هدایت می‌نماید، و به راه و روش آنها نظر می‌کند و می‌رسد.

وصیّ ظاهر، از ظاهر به مقتضای وصایتش عمل می‌کند، و وصیّ باطن از باطن کار می‌کند؛ و چون این دو با هم توأم شوند، چه منافع بی‌شماری عائد گردد و چه گل‌هایی از غنچه‌های بوستان توحید بشکفد.

وصیّ ظاهر، افراد طالب را قبول می‌کند، و وصیّ باطن آنها را سوا می‌کند و انتخاب می‌نماید. فلذا افرادی که مدّتی در تحت تربیت وصیّ ظاهر قرار گرفتند اگر منافق از آب درآمدند، وصیّ باطن از اوّل آنها را نمی‌پذیرد، و بنابراین پس از مدّتی خود به‌خود دلسرد شده و برمی‌گردند یا خدای نخواستہ سر از عناد بیرون می‌آورند. و شاگردان واقعی را از راه باطن هدایت می‌کند؛ و البتّه در این صورت چون آنها اهل طلب صادق و نیت صحیحہ می‌باشند، طبعاً با وصیّ باطن آشنایی پیدا می‌کنند و از تعالیم وی مستفیض و کامیاب می‌گردند.

بنابراین، روی این بیان، استاد ظاهر و استاد باطن هر دو موجود است، و هر کدام موقّو و موید دیگری می‌باشند؛ و در پیشبرد شاگرد به سوی مقصد اصلی سهمیهٔ گرانی را بر عهدهٔ خود دارند. و در این صورت حتماً باید میان استاد ظاهر با باطن مخالفتی اتّفاق نیفتد، که اختلاف دلیل بر عدم صحّت طریق است.^۱ و^۲

جایگاه وصیّ ظاهر

از عبارات مرحوم علامه طهرانی حداقل نسبت به مرحوم حاج شیخ عبّاس قوچانی استفاده می‌شود که ایشان قطعاً کامل نبوده، و ایشان مطلبی را از قول مرحوم قاضی نقل کرده بود که:

۱- روح مجرد، ص ۴۸۹.

۲- جهت اطلاع بیشتر پیرامون کیفیت وصایت اولیای الهی رجوع شود به *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۵۰۱؛ ج ۳، ص ۱۶۱ الی ۲۰۲.

«شما در آخر عمر برایتان فتح باب می شود و به مقصد می رسید.»

و در آن نامه ای که در اواخر عمر مرحوم حاج شیخ عباس قوچانی برای آقا (علامه طهرانی) فرستاده بود، در آنجا متذکر شده بود که:

«آن بشاراتی را که از استاد خود مرحوم آیه الله حاج سید علی قاضی طباطبایی شنیده بودم، آثارش را دارم مشاهده می کنم، طلیعه اش پیدا شده است.»^۱
حکایتی نقل می کنند که:

«یکی از شاگردان مرحوم قاضی روزی به ایشان عرض می کند که: آقا اگر - خدای نکرده - شما از دنیا رفتید، به چه کسی مراجعه کنیم؟ ایشان می فرمایند: "من کسی که توحید را مستقیماً از خدا گرفته باشد، غیر از شخصی در همدان به نام حاج شیخ محمد جواد انصاری نمی شناسم."»

چرا مرحوم قاضی نفرمودند: شما به آقا شیخ عباس قوچانی مراجعه کن؟! زیرا برای او مفید نیست. آقا شیخ عباس قوچانی برای افرادی مفید است که خداوند در ابتدای سلوک برای آنها تعیین فرموده که چند صباحی از این فرد صاف و پاک و بی غلّ و غش استفاده نمایند؛ و پس از حصول مسائل و مراتب بالاتر، از حضور ایشان بروند.

مرحوم قاضی که در زمان حیاتشان آن شخص را به مرحوم انصاری همدانی ارجاع می دهند، در عین حال وصی خود را آقا شیخ عباس قرار می دهند. زیرا خداوند متعال برای سیر و سلوک هر فردی یک راه و مسیر جداگانه قرار داده است؛ مثلاً به فردی می گویند فعلاً با این شخص رفاقت کن و دستور بگیر و استفاده نما، و فرد دیگری که در سطح متفاوتی است و نمی تواند از آن شخص استفاده کند، به شخص دیگری ارجاع می دهند.

۱- نرم افزار آوای ملکوت، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۶.

اگر قرار بر این باشد که تمام افراد موظفند از وصی ظاهری - که استاد او را در ملاء عام تعیین نموده - اطاعت کنند، تقدیم مفضل بر فاضل و تقدیم مرجوح بر راجح می‌شود.^۱

عدم توجه سالک بر مکاشفات صوریه

[مرحوم قاضی] در مسجد کوفه و مسجد سهله حجره داشتند، و بعضی از شب‌ها را به تنهایی در آن حجرات بیتوته می‌کردند؛ و شاگردان خود را نیز توصیه می‌کردند بعضی از شب‌ها را به عبادت در مسجد کوفه و یا سهله بیتوته کنند. و دستور داده بودند که چنانچه در بین نماز و یا قرائت قرآن و یا در حال ذکر و فکر برای شما پیش آمدی کرد و صورت زیبایی را دیدید، و یا بعضی از جهات دیگر عالم غیب را مشاهده کردید، توجه ننمایید و دنبال عمل خود باشید!

استاد علامه (طباطبایی) می‌فرمودند: «روزی من در مسجد کوفه نشسته و مشغول ذکر بودم؛ در آن بین یک حوریّه بهشتی از طرف راست من آمد و یک جام شراب بهشتی در دست داشت و برای من آورده بود؛ و خود را به من ارائه می‌نمود. همین‌که خواستم به او توجهی کنم ناگهان یاد حرف استاد (مرحوم قاضی) افتادم؛ و لذا چشم پوشیده و توجهی نکردم. آن حوریّه برخاست و از طرف چپ من آمد، و آن جام را به من تعارف کرد؛ من نیز توجهی ننمودم و روی خود را برگرداندم؛ آن حوریّه رنجیده شد و رفت. و من تا به حال هر وقت آن منظره به یادم می‌افتد از رنجش آن حوریّه متأثر می‌شوم!»^{۲ و ۳}

۱- همان مصدر.

۲- مهرتابان، ص ۳۰.

۳- جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم، ص ۱۶۸، تعلیقه؛ آیین رستگاری، ص ۶۱؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۹۷ و ۵۲۷؛ اقی و وحی، ص ۲۱۵ و ۲۱۷ و ۳۲۸ و ۵۶۸.

بی‌اعتنایی مرحوم قاضی نسبت به کشف و کرامات ظاهری

آقای حاج شیخ عبّاس قوچانی - دامت برکاته - نقل کردند که:

«میرزا رجبعلی نامی در طهران شغل خیاطی داشته و اهل مکاشفه است، روزی خدمت مرحوم قاضی - رحمة الله علیه - رسید و عرض کرد:

”مکاشفه من فقط تکلم نباتات است که هر یک با من صحبت می‌کنند و خواص خود را می‌گویند، ولی در اثر توجّهی که به دنیا نموده‌ام این مکاشفه از من سلب شده است، متمنّی هستم توجّهی فرمایید دو مرتبه به من بازگردد!“

ایشان فرمودند: ”دست من تهی است!“

میرزا رجبعلی مایوسانه مراجعت کرد و کربلا و کاظمین و سامراء را زیارت نموده، دوباره به نجف اشرف آمد. روزی با عده‌ای از رفقا در خدمت مرحوم قاضی نشسته بودیم یک مرتبه سرش را داخل کرد و گفت: ”آقای قاضی با شما عرضی داشتم، خواهش می‌کنم تشریف آورید بیرون عرض کنم!“

آقای قاضی تشریف بردند بیرون، چند کلمه صحبت نموده از آنجا رفت.

آقای قاضی در اطاق آمدند و رنگ چهره ایشان برافروخته شده بود، ولی کسی از ما جرأت استفسار نداشت؛ چون ایشان بسیار با ابّهت بودند. شب بعد که از این منزل به منزل دیگرشان می‌رفتند، بنده در راه در خدمت ایشان می‌رفتم، گفتند:

”دیروز میرزا رجبعلی گفت: شما تقاضای مرا ندادید، من خدمت حضرت ولی عصر رسیدم و حاجت خود را گرفتم. و گفت که: امام زمان فرمودند که: به قاضی بگو من با شما کار دارم پیش من بیایید!“^۱

گفتم: بگو قاضی نمی‌آید!“^۲

۱- مطلع انوار، ج ۲، ص ۸۶.

۲- همان مصدر، ص ۳۳.

بعء گفتند:

«این داستان مانند داستان شیخ احمد احسائی است که روزی به شاگردان خود می‌گفت: هر وقت به حرم مشرف می‌شوم و به حضرت سلام می‌کنم، حضرت بلند جواب سلام مرا می‌دهند که اگر شما هم باشید می‌شنوید، یک مرتبه با من بیایید تا بفهمید! روزی شاگردان با شیخ به حرم مطهر مشرف شدند، شیخ سلام کرد بعد رو کرد به شاگردان و گفت: جواب شنیدید؟ گفتند: نه! دو مرتبه سلام کرد و گفت: شنیدید؟ گفتند: نه! پس شاگردان و خود او دانستند که شیخ در این موضوع اشتباه کرده است.»^۱

لزوم توجه سالک به حقیقت استاد

علامه طهرانی می‌فرمودند:

«یک روز در جلسه ذکر مرحوم قاضی یکی از شاگردان ایشان تعدادی از عکس‌های مرحوم قاضی را به مجلس آورد، ناگهان شاگردان ایشان به سوی آن شخص رفتند و در گرفتن عکس‌ها از آن شخص شروع به دعوا کردند، آن شخص از مکان خود برخاست و به اطاق مجاور رفت، و همه شاگردان، مرحوم قاضی را رها کرده و به آن اطاق رفتند!

در این حال مرحوم قاضی با خنده فرمودند: «من را رها کرده‌اند و سراغ عکس من می‌روند!»

این عمل به سبب توقف در صورت استاد و بازماندن از حقیقت اوست.^۲

علت ایجاد توقعات سالک پس از پیدایش برخی حالات در راه عرفان

علامه طباطبایی فرمودند:

۱- همان مصدر، ص ۸۷.

۲- نرم‌افزار آوای ملکوت، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۲۷.

«در ایامی که در نجف اشرف برای تحصیل مشرف بودم و در نزد حضرت آیه الحق مرحوم آقای حاج میرزا علی قاضی - رضوان الله علیه - تردد داشتم، روزی در حالتی که تنها در خدمت آن مرحوم بودم از باب گله و شکایت از حالاتم مطلبی عرض نمودم، و آن استاد جوابی فرمود بسیار دلنشین، به طوری که حقیقتاً حظّ بردم.

سؤال این بود: چرا سالک پس از آنکه مدتی کار کرد و در رشته عرفان قدم نهاد و حالاتی پیدا نمود و مکاشفاتی در او به وقوع پیوست، توقعش زیاد می شود و دوست دارد مثلاً ملائکه بر او نازل شوند و جبرائیل امین را ببیند و خلاصه از دقائق و اسرار آگاه شود، و اینها همه دلالت بر ضعف در سلوک دارد و ناشی از خامی و ناپختگی است؟

مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - پس از استماع این سخنان فرمود: «آقا جان من! این درخواست از غریبه نیست، خودش از خودش می خواهد! چه اشکال دارد که کسی در مقام یک رنگی و صفا از خودش چیزی بخواهد، تمنّایی داشته باشد، گله و شکوه ای بنماید؟! اتفاقاً این درخواست و شکایت بسیار هم به جا و خوب است؛ چون راز و نیاز و خواهش بعضی از مراتب وجود است از حقیقت خود؛ منك و إليك، منه و إليه.»^۱

آفت شهرت و ضرر آن در راه سیر و سلوک

در روز ۲۸ ذوالقعدة الحرام ۱۴۰۱ هجریه قمریه، در پشت سر حضرت امام رضا علیه السلام در حرم مطهر نشسته بودیم که: علامه انصاری لاهیجی - آدام الله بقائه - از مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - نقل کردند که:

۱- مطلع انوار، ج ۲، ص ۲۵۰.

«وقتی از اهل تبریز خدمت ایشان جمعی به نجف اشرف مشرف شدند، و مرحوم قاضی از احوال یکی از شاگردان خود که به تبریز رفته بود سؤال کرد؛ گفتند: در میان مردم شهرتی بسزا یافته است.

مرحوم قاضی از این کلام ملول و مکدر شده و فرمودند:

«شهرت بسیار ضرر دارد، و شخص مشهور به بلاهایی مبتلا می‌گردد! خصوصاً شخص سالک؛ که هرچه منعزل‌تر باشد، وصولش به مقصود بهتر است، و در صورت اشتهاار دچار بلیه می‌شود.»^۱ و^۲

۱- همان مصدر، ص ۶۶.

۲- جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به *الکافی*، ج ۶، ص ۴۴۵؛ *کنز العمال*، ص ۵۹۳۶ و ۵۹۴۹؛ *آیین رستگاری*، ص ۱۴۱.

سيرة عملی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شیفتگی مرحوم قاضی نسبت به حضرت أباعبدالله الحسین علیه السّلام

[مرحوم حداد] می فرمودند:

«[مرحوم قاضی] در این اواخر عمر یک‌گونه حالت تحیّر و شیفتگی و بی‌قراری مخصوص نسبت به حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام داشت. هر روز هنگام طلوع آفتاب و به خصوص وقت غروب آفتاب گریه می‌کرد، و در ایام عزاداری سراسیمه و سر برهنه، واله بود. روزی که قمه‌زن‌ها در حال قمه‌زدن از کوچه او عبور می‌کردند، با شتاب از منزل بیرون می‌آید و در برابر در می‌ایستد و سر خود را بلند کرده، آماده می‌سازد که تا شاید یک قمه از قمه‌های آنان به سرش اصابت کند.»

حضرت آقای حاج سیّد هاشم حدّاد - روحی فداه - می فرمودند:

«مرحوم قاضی برای زیارت حضرت أباعبدالله الحسین علیه السّلام زیاد از نجف اشرف به کربلای معلّی می‌آمدند، و با سایر زوّار عرب در کوچه و بازار می‌آمیختند. هیچ‌گاه دیده نشد که در مسافرخانه و فندقی بروند، بلکه به مساجد و مدارس می‌رفتند و چه بسا کنار خیابان روی خاک می‌خوابیدند. بسیاری از اوقات

که در صحن مطهر جا برای توقّف بود، در خود صحن بیتوته می نمودند و تا به صبح به زیارت و نماز و دعا مشغول بودند؛ و احياناً هم روی سنگ فرشِ صحن، عباى خود را بر روی خود کشیده، می خوابیدند.»
مرحوم قاضی می فرمود:

«من در تمام نقاط صحن مطهر خوابیده‌ام؛ در تمام مدّت عمر که بدین جا مشرفّ بوده‌ام هر شب را در نقطه‌ای بیتوته کرده و خوابیده‌ام به طوری که جایی به قدر وسعت بدن من یافت نمی شود که در آن نخوابیده باشم.»^۱

توسّل به حضرت صاحب الزّمان در همهّ حالات و سکنات

«حضرت آقا خیلی در گفتارشان و در قیام و قعودشان و به طور کلی در مواقع تغییر از حالتی به حالت دیگر، خصوص کلمه "یا صاحب الزّمان" را بر زبان جاری می کردند.

یک روز یک نفر از ایشان پرسید: آیا شما خدمت حضرت ولیّ عصر ارواحنا فداه مشرفّ شده اید؟!

فرمودند: "کور است هر چشمی که صبح از خواب بیدار شود و در اولین نظر نگاهش به امام زمان نیفتد!"

أقول (علامه طهرانی): چقدر این جمله شبیه است به کلام مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی - قدس الله تربته - که چون از ایشان سؤال شد: چه وقت انسان حضور صاحب الزّمان می رسد؟!

فرمودند: «در وقتی که حضور و غیبتش برای انسان تفاوت نداشته باشد.»^۲

۱- مطلع انوار، ج ۲، ص ۶۲.

۲- روح مجرد، ص ۵۱۳.

تواضع و فروتنی مرحوم قاضی

ایشان که آیه الله و مرجع تقلید است، به جای رفتن به مسافرخانه یا منزل کسی، در صحن و کنار مردها و زنان و بچه‌های عرب که برخی از آنها هم خیلی کثیف بودند، می‌خوابیدند!

زیرا کسی که به حضرت سیدالشهداء به نظره توحیدی نگاه کند، همان خضوع و خشوع و تواضعی که نسبت به آن حضرت دارد، طبعاً نسبت به زوار و نسبت به سنگ و در حرم و خاک کربلا هم همین ادب و تواضع را دارد. این نظره و دیدگاه سبب شد که مرحوم قاضی به آن مقامات برسد، و یک قرن بگذرد و کسی مثل ایشان نیاید. چون این جهات و نکات را تا این اندازه رعایت کردند، خدا هم به آنها عنایت می‌کند:

﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾^۱.

نحوه تکلم مرحوم قاضی با شاگردان خود پیرامون مطالب توحیدی

[علامه طهرانی]: «آیا مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - در مجالس خود با شاگردان و رفقای خصوصی، هیچ از این مقوله‌های توحیدی تکلم می‌کردند و مذاکره‌ای داشته‌اند؟»

مرحوم قاضی بسیار مرد عجیبی بوده‌اند؛ چون یک کوه استوار، جان‌دار، و پر ظرفیت و پر استعداد. بعضی از شاگردهایشان مثلاً پس از ده دوازده سال که نزد ایشان رفت و آمد می‌نموده‌اند، از توحید سر در نیاورده‌اند، و چیزی از توحید حق تعالی دستگیرشان نشده است؛ و نمی‌دانم آیا ایشان با آنها مباحثات می‌کرده‌اند و

۱- سوره الجمعة (۶۲) آیه ۴.

۲- نرم‌افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانی‌های علامه طهرانی، احترام به بزرگان.

پایه پای آنها قدم می‌نهادند؟ تا بالأخره آنها به همین عوالم کثرات مشغول بوده، تا آن آیت حق رحلت کرده‌اند.

ولی بعضی از شاگردها به عکس، خیلی زود از معارف الهیه و از اسماء و صفات و توحید ذات حق، علم و معرفت پیدا می‌کرده‌اند.

علامه طباطبایی: «آری، مرحوم قاضی با بعضی از شاگردهای خود که نسبتاً قابل اعتماد بودند از این رقم سخن‌ها می‌گفته‌اند. مرحوم قاضی راستی عجیب مردی بود، و با هر یک از شاگردها به مقتضای استعداد و حالات او رفتار می‌کرد. اشخاص هم مختلف بودند؛ بعضی‌ها از حیث رشد، زودتر رشد پیدا می‌کردند؛ و بعضی‌ها این‌طور نبودند و رشدشان به تأخیر می‌افتاد.

معمولاً ایشان در حال عادی یک ده بیست روزی در دسترس بودند، و مثلاً رفقا می‌آمدند و می‌رفتند، و مذاکراتی داشتند، و صحبت‌هایی می‌شد؛ و آن‌وقت دفعتهً ایشان نیست می‌شدند، و یک چند روزی اصلاً نبودند و پیدا نمی‌شدند؛ نه در خانه، و نه در مدرسه، و نه در مسجد، و نه در کوفه، و نه در سهله؛ ابدأً از ایشان خبری نبود، و عیالاتشان هم نمی‌دانستند کجا می‌رفتند، چه می‌کردند؛ هیچ‌کس خبر نداشت!

رفقا در این روزها در هر جا که احتمال می‌دادند، مرحوم قاضی را نمی‌جستند، و اصلاً هیچ نبودند؛ بعد از چند روزی باز پیدا می‌شدند و درس و جلسه‌های خصوصی را در منزل و مدرسه دائر داشتند. و همین‌جور از غرائب و عجائب بسیار داشتند؛ حالات غریب و عجیب داشتند.»^۱

اهتمام بی‌اندازه مرحوم قاضی نسبت به عبادت و تهجد

آقای حاج شیخ عباس قوچانی - وصی آن مرحوم که مدّت سیزده سال کسب فیوضات از محضر آن مرحوم نموده است - می‌فرمود:

«مرحوم قاضی یک حجره در مسجد کوفه داشت و یک حجره در مسجد سهله، و با آنکه چهار عیال داشت غالباً در مسجد کوفه و یا مسجد سهله بود و بسیاری از شب‌ها را در آنجا بیتوته می‌کرد و به تهجد و تلاوت قرآن و شب زنده داری می‌گذرانید، و غالباً هم مسافت میان نجف و کوفه و یا سهله را پیاده می‌پیمود، و در بین راه غرق ذکر خدا بود؛ و گهگاهی هم این راه را با واگن اسبی که روی ریل حرکت می‌کرد و میان کوفه و نجف دایر بود طی می‌نمود.

و برای رفتن به کوفه که یکی دو روز ممکن بود به طول انجامد، قند و چای و جیگاره، گذشته از نان و دوغ که غذای معمولی او بود، لازم بود.^۱

مرحوم علامه طهرانی می‌فرماید:

«مرحوم قاضی - رحمة الله علیه - چهار زن داشت در چهار منزل، و تمام این زن‌ها هم خودشان خانه داشتند و مرحوم آقا هیچ نداشت، هیچ هیچ! و مع ذلک بسیاری از شب‌ها مرحوم قاضی، که مردی هشتاد یا بین هفتاد و هشتاد ساله بود - که فوت ایشان در هشتاد و یک سالگی اتفاق افتاده است - در حجره‌ای از حجره‌های مسجد کوفه یا مسجد سهله که در وسط بیابان واقعند، تنها و غریب که نه چراغی است و نه کسی، و غیر از بعضی از شب‌ها حتی یک نفر تا صبح آنجا نیست، به عبادت و تهجد مشغول بود.»^۲

کیفیت سحر خیزی و نماز شب مرحوم قاضی

ایشان (آقای حاج سید هاشم حداد) در اول غروب پس از نماز مغرب مقدار مختصری به عنوان شام آنچه را که از منزل مجاور - یعنی منزل سر کوچه که عیالاتشان آنجا بودند - می‌آوردند، تناول نموده و پس از ادای نماز عشاء می‌خوابیدند. ساعتی

۱- مطلع انوار، ج ۲، ص ۵۲.

۲- آیین رستگاری، ص ۱۷۰.

می‌گذشت بیدار می‌شدند و از بام به زیر می‌آمدند و تجدید وضو نموده، بالا می‌آمدند و چند رکعت نماز با صدای خوش و آهنگ دلنشین قرآن از سوره‌های طویل می‌خواندند؛ و بعداً قدری همین‌طور متفکراً رو به قبله می‌نشستند، و سپس می‌خوابیدند. باز بیدار می‌شدند و چند رکعت نماز دیگر به همین منوال می‌خواندند؛ و چون شب‌ها کوتاه بود لهذا دیگر وقتی به اذان صبح باقی نمی‌ماند. و چه بسا در این حال یا در دفعه اول که بیدار می‌شدند می‌فرمودند: «سید محمد حسین، چای یا آب گرمی بیاور!» حقیر پایین می‌رفتم و روی چراغ فتیله نفتی چای درست می‌کردم و فوراً می‌آوردم.

می‌فرمودند: «مرحوم آقا (یعنی مرحوم قاضی) خودش این‌طور بود و به ما هم این‌طور دستور داده بود که: ”در میان شب چون برای نماز شب برمی‌خیزید چیز مختصری تناول کنید - مثل چای یا دوغ یا یک خوشه انگور یا چیز مختصر دیگری - که بدن شما از کسالت بیرون آید و نشاط برای عبادت داشته باشید.“»

بنابراین بنده (علامه طهرانی) هرچه ایشان (مرحوم حداد) میل داشتند، گاه آب جوش و یا چای و یا دوغ و یا خیار برایشان به بام می‌بردم، چون در آن فصل هنوز انگور نرسیده بود.^۱

مرحوم علامه طهرانی می‌فرمایند:

«مرحوم قاضی اول شب می‌خوابیدند، بعد نماز می‌خواندند و بعد می‌خوابیدند و باز نماز می‌خواندند؛ همین‌طور تا دو ساعت به اذان که دیگر نمی‌خوابیدند.»^۲

حکایتی در توکل مرحوم قاضی به خداوند

مرحوم قاضی - رحمة الله علیه - روزی از بازار بزرگ نجف عبور می‌نمودند،

۱- روح مجرد، ص ۷۷.

۲- نرم افزار کیمیای سعادت، سخنرانی حضرت علامه طهرانی در روز جمعه ۲۱ جمادی‌الثانی سال ۱۴۱۵ ه. ق.

یکی از اهل علم و دوستان ایشان برخورد به ایشان نمود و عرض کرد: کجا می‌روید؟
فرمودند: «به کوفه!»

اتفاقاً با اینکه هیچ وقت از ایشان سؤال نمی‌کرد، پرسید: آیا برای رفتن به
کوفه پول دارید؟ فرمودند: «ندارم!»

من گفتم: پس چگونه می‌روید؟ فرمودند: «از قدرت خدا دور نیست!»
من یک مرتبه در دلم خطور کرد که این سید دیوانه است، چطور با نداشتن
پول به کوفه می‌توان رفت؟! و اتفاقاً پیش خود هم هیچ پول نداشتم تا اقلاً به عنوان
قرض به ایشان بدهم. یک مرتبه ایشان صورت خود را به طرف بنده نموده و با
حالت غضب به من نگاه کردند!

با هم رفتیم تا اواخر بازار، ناگهان یک مرد عربی پیش آمد و دست ایشان را
بوسید و یک ربع دینار به ایشان داد! ایشان فرمودند:

«دیدی گفتم از قدرت خدا دور نیست!»

پس ایشان چای و قند و جیگاره خریده و مرا به کوفه دعوت کرد، من عذر
خواسته و از خدمتشان مرخص شدم.^۱

اخلاص عمل

روزی عدّه‌ای از تبریز مبلغی را در اختیار مرحوم قاضی قرار دادند، ایشان
هم دستور دادند تا با آن وجه برای زواری که به مسجد کوفه می‌آمدند و در آنجا
بیتوته می‌کردند، دستشویی و حمام و وسایل راحتی در مسجد بنا کنند.
هنگام اتمام این بنا ایشان مشاهده نمودند که در بالای آن کاشی‌کاری
نموده‌اند که: این بنا به همّت و اهتمام حضرت آیه الله حاج سید علی قاضی به اتمام
رسید در سنه

۱- مطلع انوار، ج ۲، ص ۸۴.

اما این مرد، مرد الهی است، دنبال هوای نفس و اسم و رسم نیست؛ نه اینکه بدش می آید، بلکه از آن فرار می کند. لذا آن چنان غضب و عصبانیت بر ایشان غلبه کرد که نردبان برداشتند، به بالا رفتند، با تیشه کوبیدند و تمام کاشی هایی که اسم ایشان روی آن بود را خرد کردند و بر زمین ریختند. سپس خندیدند و حالت شعف پیدا نمودند!

این حالت تظاهر نبوده است، بلکه حالشان این طور بوده است؛ اگر به ایشان می گفتند آن کاشی ها را یک نفر کنده است، ایشان قطعاً خوشحال می شدند و می فرمودند: خدا خیرش دهد!

علت عصبانیت ایشان این است که در جایی که محراب امیرالمؤمنین علیه السلام، مجسمه خلوص و مظهر نازله اسماء و صفات الهی در آنجاست، اصلاً می خواهد در مقابل آن اسمی از خودش نباشد! می فرماید: اصلاً من چه کسی هستم که باید اسمم را در مسجد کوفه بگذارید؟!

این را می گویند **اخلاص عمل**. ایشان تا این حد مراعات می کردند! اینها نکته هایی است که عرفا به ما یاد داده اند، و در جای دیگری پیدا نمی شود. ممکن است بعضی ها به حسب ظاهر بگویند اسم من نباشد، ولی در باطن این طور نیست؛ اگر در حسینیه یا مسجدی که به اهتمام و سعی و بذل توجه او بنا شده باشد، بنویسند شخص دیگری آن را ساخته است، آیا باز هم تفاوتی نمی کند؟! باید واقعاً برایش فرقی نداشته باشد.^۱

مرحوم قاضی از نقطه نظر عمل آیتی عجیب بود

مرحوم قاضی از نقطه نظر عمل آیتی عجیب بود. اهل نجف و بالأخص اهل علم از او داستان هایی دارند. در نهایت تهیدستی زندگی می نمود با عائله سنگین، و

۱- نرم افزار آوای ملکوت، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۱۲۸.

چنان غرق توکل و تسلیم و تفویض و توحید بود که این عائله به قدر ذره‌ای او را از مسیر خارج نمی‌کرد.

یکی از رفقای نجفی ما که فعلاً از اعلام نجف است برای من می‌گفت:

«من یک روز به دکان سبزی فروشی رفته بودم، دیدم مرحوم قاضی خم شده و مشغول کاهو سوا کردن است؛ ولی به‌عکس معهود، کاهوهای پلاسیده و آنهایی که دارای برگ‌های خشن و بزرگ هستند برمی‌دارد.

من کاملاً متوجه بودم؛ تا مرحوم قاضی کاهوها را به صاحب دکان داد و ترازو کرد، و مرحوم قاضی آنها را در زیر عبا گرفت و روانه شد. من که در آن وقت طلبه جوانی بودم و مرحوم قاضی مرد مسن و پیرمردی بود، به دنبالش رفتم و عرض کردم: آقا من سؤالی دارم! شما به‌عکس همه، چرا این کاهوهای غیر مطلوب را سوا کردید؟! »

مرحوم قاضی فرمود: «آقا جان من! این مرد فروشنده، شخص بی‌بضاعت و فقیری است، و من گاه‌گاهی به او مساعدت می‌کنم؛ و نمی‌خواهم چیزی به او بلاعوض داده باشم تا اولاً: آن عزت و شرف آبرو از بین برود؛ و ثانیاً: خدای ناخواسته عادت کند به مجانی گرفتن، و در کسب هم ضعیف شود.

و برای ما فرقی ندارد کاهوی لطیف و نازک بخوریم یا از این کاهوها؛ و من می‌دانستم که اینها بالأخره خریداری ندارد، و ظهر که دکان خود را می‌بندد به بیرون خواهد ریخت، لذا برای عدم تضرر او مبادرت به خریدن کردم.»^۱

اعراض و دوری از اهل دنیا

باز شاگردی دیگر از شاگردان مرحوم قاضی می‌گفت:

«روزی من با آن بزرگ‌مرد به مسجد سهله رفته بودیم؛ مرحوم قاضی در بعضی از مقامات (مقام حضرت ابراهیم علیه السّلام) نماز می‌خواند، در حال قنوت

که کف دست‌ها را به سوی آسمان بلند کرده بود یکی از اعراب مُعیدی یک فلس در کف دست ایشان نهاد. ایشان که نماز را تمام کردند آن فلس را محترم شمرده و محفوظ داشتند و رو کردند به من و فرمودند:

”خداوند بعضی اوقات موهبت‌های به ظاهر حقیر به انسان می‌رساند که بعداً به واسطه آن مشکلاتی را مرتفع می‌سازد. کارهای خداوند همه از روی مصلحت است، خواه فکر ما برسد یا نرسد.“

آن شاگرد می‌گفت: «من در خدمت مرحوم قاضی از مسجد سهله به مسجد کوفه آمدم، مرحوم قاضی خواست تجدید وضو نماید، از داخل مسجد کوفه به طرف مشرق - که خارج از مسجد است و در آنجا وسایل نظافت و شیرهای آب قرار دارد - همین‌که خواستیم عبور کنیم مرحوم قاضی چشمش افتاد به یکی از اعلام و معروفین نجف که در خارج مسجد از آب لوله مشغول وضو گرفتن بود. از همان‌جا برگشت و در خارج مسجد در قسمت شمالی، جنب در مسجد که آب‌ها را داخل در لوله‌هنگ‌ها نموده و برای تجدید وضو و تطهیر مردم آماده کرده و قیمت هر کدام یک فلس بود، مرحوم قاضی آن فلس را داد و یک لوله‌هنگ آب خرید و با آن وضو گرفت و داخل مسجد شد و به سوی حجره خود رفت تا به نماز و اورادش مشغول شود. مرحوم قاضی به من فرمود:

”آن شخص را که دیدی، می‌دانی که از اعلام و معاریف نجف است و اگر من آنجا می‌رفتم طبعاً باید با او سخن بگویم و سلام و علیک و ... این گفتارهای بی‌مورد و تعارفات رسمی غالباً در مواقع غیر لازم و ضروری صورت می‌گیرد، و بالتّیجه حال توجه و حضور را در عبادت پایین می‌آورد؛ من با آن فلس رفع محذور نمودم و از برخورد و ابتلای با سخنان بیهوده و بلافایده‌ای که وقت و حال و نشاط عبادت را می‌رباید، خود را خلاص نمودم. حالا فهمیدی که آن فلس یک موهبت و إعطای عظیم الهی بود که در آنجا من حیث لا نَحْتَسِب داده شد تا در اینجا

موفقیت و حال و وقت و نشاط عبادی ما را تضمین نماید؟!»^۱

عملکرد مرحوم قاضی در رعایت احترام نسبت به عمامه

مرحوم قاضی عمامه خود را هر وقت می‌خواستند به سر بگذارند، دو دستی برمی‌داشتند و می‌بوسیدند و بر سر می‌گذازدند؛ و هم‌چنین در وقت خواب هرگاه از سر می‌خواستند بردارند، دو دستی برمی‌داشتند و می‌بوسیدند و در کناری می‌نهادند و می‌فرمودند:

«حرمت عمامه واجب است، عمامه تاج رسول الله است، عمامه تاج فرشتگان است.»^{۲ و ۳}

تأکید مرحوم قاضی بر رعایت احترام و تجلیل نسبت به سادات حتی اگر طفل باشند

مرحوم حدّاد می‌فرمودند:

«روزی که مرحوم قاضی از نجف به کربلا آمدند، پس از چند لحظه‌ای توقف در منزل، بیرون رفتند. من هم در خدمتشان رفتم. چند قدمی که رفته بودیم یکی از اطفال من به دنبال من دوید و با من می‌آمد، من به آن مرحوم عرض کردم: اجازه بدهید من این... را منزل بگذارم و بیایم!

ناگهان مرحوم قاضی ایستاد و عصای خود را به زمین کوفت و چهره‌اش

۱- *مطلع انوار*، ج ۲، ص ۵۳.

۲- *الکافی*، ج ۶، ص ۴۶۱؛ *بحار الأنوار*، ج ۴۲، ص ۶۹. جهت اطلاع بیشتر پیرامون اهمیت و فضیلت عمامه رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۹، ص ۲۸۳ الی ۲۹۳.

۳- *مطلع انوار*، ج ۲، ص ۴۸؛ نرم افزار *کیمیای سعادت*، متن سخنرانی‌های مرحوم علامه طهرانی، احترام به بزرگان.

سرخ شد به طوری که رگ‌های گردن و پیشانی برآمد و گفت:

”نشُد! نشُد! سید هاشم چه گفتی؟!“

عرض کردم: این بچه مزاحم است، گفتم او را در منزل بگذارم و بیایم!

فرمودند: ”این چه تعبیری بود که نمودی؟!“

عرض کردم: بچه خود من است و این کنایه از پستی خود من بود.

فرمودند: ”دیگر حق این گونه تعبیر را نداری! خودت و اطفال همه سادات

و اولاد رسول خدایید. اهانت به بچه سید، اهانت به رسول الله است!“

خود مرحوم قاضی همیشه فرزندان خود را با عنوان آقا صدا می‌زدند:

آقا سید مهدی، آقا سید تقی، آقا سید محمد حسن، و می‌فرمودند:

”ایشان اولاد رسول خدایند، غایه الأمر با فاصله بیشتری؛ تکریم و تجلیل از

آنها فرض است گرچه اولاد من باشند.“^۱

مرحوم قاضی: «پاره شود شکمی که چهار بچه سید بزاید و علویّه نشود»

و ایضاً حضرت آقای حاج سید هاشم می‌فرمود:

«هر وقت مرحوم قاضی به کربلا می‌آمد، در منزل ما وارد می‌شد و پیوسته به

مادر ما علویّه خطاب می‌کرد، با آنکه مادر ما سیده نبود؛ یک روز به محضرشان

عرض کرد:

شما به ما علویّه می‌گویید با آنکه من سیده نیستم، آیا این از باب تجلیل و

تبیجیل است؟! من که قابل نیستم عنوان علویّه بر من گفته شود.

مرحوم قاضی با شدت و تندی فرمودند:

۱- مطلع انوار، ج ۲، ص ۴۸.

۲- جهت اطلاع بیشتر پیرامون لزوم احترام و تجلیل نسبت به سادات و اولاد رسول الله رجوع

شود به النخصال، شیخ صدوق، ص ۱۹۶؛ جامع الأخبار، ص ۱۴۰.

«پاره شود شکمی که چهار بچه سید بزاید و علویّه نشود!»^۱

اهتمام مرحوم قاضی نسبت به مجالس روضه

آقا سید محمد حسن قاضی می گفتند:

«پدرم بسیار مرد متواضعی بود و نسبت به زوار که به منزل او می رفتند نهایت احترام را داشت و گفتگو می کرد، و در مجالس روضه که در منزل خود می گرفت و مردم در روی حصیر می نشستند، خودش دم درِ اطاق و یا حیاط روی زمین می نشست پهلوی کفش ها به طوری که تمام بدنش در روی زمین بود، و با دست خودش یکایک کفش های واردین را جفت می کرد و همه را مرتب می کرد در جلوی پای آنها بدون استثناء، و با همه با مرحمت و ملاحظت و مهر رفتار می کرد، و به مجلس روضه فوق العاده اهمیت می داد.»^۲

مرحوم قاضی بسیار به وادی السلام نجف برای زیارت اهل قبور می رفت

از مرحوم آیه الحقّ آیه الله العظمی حاج میرزا علی آقا قاضی - رضوان الله علیه - افراد بسیاری از تلامذه ایشان نقل کردند که:

«ایشان بسیار در وادی السلام نجف برای زیارت اهل قبور می رفت، و زیارتش دو و سه و چهار ساعت به طول می انجامید و در گوشه ای می نشست به حال سکوت؛ شاگردها خسته می شده و برمی گشتند و با خود می گفتند: استاد چه عوالمی دارد که این طور به حال سکوت می ماند و خسته نمی شود.»

۱- مطلع انوار، ج ۲، ص ۴۷.

۲- همان مصدر، ص ۹۹.

۳- جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به کتاب حاضر، ص ۳۳۹؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۵۱۱.

عالمی بود در طهران، بسیار بزرگوار و متقی و حقاً مرد خوبی بود، مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد تقی آملی - رحمة الله علیه -، ایشان از شاگردان سلسله اول مرحوم قاضی در قسمت اخلاق و عرفان بوده‌اند.

از قول ایشان نقل شد که:

«من مدّت‌ها می‌دیدم که مرحوم قاضی دو سه ساعت در وادی السّلام می‌نشینند. با خود می‌گفتم: انسان باید زیارت کند و برگردد و به قرائت فاتحه‌ای روح مردگان را شاد کند؛ کارهای لازم‌تر هم هست که باید به آنها پرداخت. این اشکال در دل من بود اما به احدی ابراز نکردم، حتّی به صمیمی‌ترین رفیق خود از شاگردان استاد.

مدّت‌ها گذشت و من هر روز برای استفاده از محضر استاد به خدمتش می‌رفتم، تا آنکه از نجف اشرف عازم بر مراجعت به ایران شدم، ولیکن در مصلحت بودن این سفر تردید داشتم؛ این نیت هم در ذهن من بود و کسی از آن مطلع نبود. شبی بود می‌خواستم بخوابم؛ در آن اطاقی که بودم در طاقچه پایین پای من کتاب بود، کتاب‌های علمی و دینی؛ در وقت خواب طبعاً پای من به سوی کتاب‌ها کشیده می‌شد. با خود گفتم برخیزم و جای خواب خود را تغییر دهم، یا نه لازم نیست؛ چون کتاب‌ها درست مقابل پای من نیست و بالاتر قرار گرفته، این هتک احترام به کتاب نیست.

در این تردید و گفتگوی با خود بالأخره بنا بر آن گذاشتم که هتک نیست و خوابیدم.

صبح که به محضر استاد مرحوم قاضی رفتم و سلام کردم، فرمود:

«علیکم السّلام، صلاح نیست شما به ایران بروید! و پا دراز کردن به سوی کتاب‌ها هم هتک احترام است.»

بی اختیار هول زده گفتم: آقا شما از کجا فهمیده‌اید؟ از کجا فهمیده‌اید؟

فرمود: «از وادی السّلام فهمیده‌ام!»^۱ و^۲

تأکید مرحوم قاضی مبنی بر عدم پوشیدن لباس سیاه

حاج شیخ عباس [قوچانی] - رحمة الله علیه - می فرمودند:
«مرحوم قاضی همیشه لباس سفید رنگ می پوشیدند و به شاگردان خود نیز توصیه می نمودند تا لباس سیاه نپوشند. یک روز که خدمتشان رسیدم در تن من قبای قهوه‌ای رنگ بود.

فرمودند: «چرا لباس سیاه پوشیده‌ای؟!»

عرض کردم: این که سیاه نیست!

با تندى فرمودند: «سیاه نیست؟!»

چون در شرع مقدّس، پوشیدن لباس تیره‌رنگ به مثابه سیاه‌رنگ، مکروه است و لباس‌های سفید و کم رنگ مستحبّ است؛ لباس سیاه لباس اهل جهنّم است و لباس سپید لباس فرشتگان است.^{۳، ۴}

اوصاف ظاهری مرحوم قاضی و ضرب‌المثل بودن نظافت ایشان

مرحوم قاضی به دلیل موقعیتشان در آن موقع، چیزی از مصارف ضروری داخلی برایشان مهیا نبود، و در منزل خود فقط حصیر داشتند؛ اما وقتی بیرون

۱- معاد شناسی، ج ۲، ص ۲۶۶.

۲- جهت اطلاع بیشتر پیرامون اهمیت زیارت اهل قبور و تأثیرات آن رجوع شود به معاد شناسی، ج ۳، ص ۲۳۳؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۵۶.

۳- مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۶.

۴- جهت اطلاع بیشتر پیرامون شدت کراهت پوشیدن لباس سیاه رجوع شود به الکافی، ج ۳، ص ۴۰۳؛ علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۴۸؛ تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۲۱۳؛ مفتاح الفلاح، ص ۳۷۳؛ نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۴۹۸؛ وظیفه فرد مسلمان، ص ۶۵، تعلیقه؛ رساله نکاحیه، ص ۱۸۴.

می آمدند، زیباترین و شیک ترین و تمیزترین لباس ها را می پوشیدند، عبا و قباى ایشان در میان اجتماع به طوری بود که همه افراد از نقطه نظر تمیزی و ظرافت و جمال ظاهری ایشان را به یکدیگر نشان می دادند.

ایشان می خواهد بیان کند که من زاهد نیستم، ظاهرسازی نمی کنم و نمی خواهم به وسیله رفت و آمد و اعمال زاهدانه خود، جذب قلوب نمایم و افراد را به سمت خود بکشانم.^۱

به قدری عمامه مرحوم قاضی و پیراهن و قبایشان نظیف و تمیز بود که در این نیم قرن که در نجف اشرف بودند ابداً خالی و یا لکی و یا چرکی در آن مشاهده نشد، و در نظافت ضرب المثل بودند؛^۲ ولی جوراب نمی پوشیدند و لباسشان در زمستان و تابستان به رنگ سپید بود، و در گرمای تابستان تکمه های پیراهن و قبا را باز می گذاردند. مرحوم رضوان مقام آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی - قدس سره - می فرمود: مرحوم قاضی فرمود:

«امروز آقا سید محسن حکیم در بازار که می رفتم به من گفت: "سزاوار است حضرت عالی تکمه های خود را در ملاء عام ببندید!"
اگر باز این کلام را تکرار کرد به او می گویم: "چه دلیل شرعی دارید؟!"^۳

حکایتی در شدت اهتمام مرحوم قاضی نسبت به رعایت بهداشت

[مرحوم حداد] فرمودند: «یک روز که [مرحوم قاضی] به کربلا مشرف شده بودند، در دکان من تشریف آوردند. من هم برای ایشان دوغ درست کرده و در آن

۱- نرم افزار آوای ملکوت، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۱۳۱.

۲- جهت اطلاع بیشتر پیرامون اهمیت نظافت در اسلام رجوع شود به مکارم الأخلاق، ص ۱۱۷؛

دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۰۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۰۱.

۳- مطلع انوار، ج ۲، ص ۴۹.

یخ ریختم، چون با انگشت بهم زدم تا تقدیم حضورشان کنم، از خوردن استنکاف نموده و فرمودند: «با انگشت بهم نزنید!»^۱

گرچه دست ایشان به حسب ظاهر تمیز است، ولی به آهن و چوب و این طرف و آن طرف خورده و طبعاً کثیف و آلوده به میکروب شده است. اما این توصیه استاد به شاگردش فقط از نقطه نظر بهداشت نیست، بلکه یک مسأله تربیتی است؛ یعنی کسی که سالک بهترین و برترین راهها در همه افقها و جوانب و از همه حیثیتها، و شاگرد یک چنین مکتب و مرام عالی و راقی است، باید عملش به عنوان یک فرد منطقی باشد؛ نه اینکه عمل ایشان را هر شخص عادی ببیند، از لحاظ مسائل بهداشتی محکوم نماید؛ و این نحوه عمل نباید در مکتب عرفان باشد.^۲

۱- روح مجرد، ص ۱۱۰.

۲- نرم افزار آوای ملکوت، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۶۹.

دستور العملها

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

توسّل به سیدالشّهداء و ائمه اطهار علیهم السّلام کلید راه سیر و سلوک

مرحوم قاضی، چنین مرد بزرگی به دوستان خود می فرمودند که:
«از توسّل به ائمه بالأخص سیدالشّهداء غافل نشوید که کلید راه در این توسّل
است، و بدون این فایده‌ای ندارد.»^۱

دستورات آیه الحق مرحوم قاضی در ماه‌های رجب و شعبان و رمضان المبارک

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

این کتاب [صفحات من تاریخ الأعلام] مربوط به حالات مرحوم قاضی
- رحمة الله علیه - می باشد که آقازاده ایشان آقای سید محمد حسن نوشته‌اند. البتّه
دو تا کتاب نوشته‌اند: یکی راجع به حالات مرحوم قاضی و یکی هم برای
شاگردانشان. در این کتابی که راجع به مرحوم قاضی است، یک‌جا دستورات مرحوم
قاضی به شاگردانشان درباره ماه رجب و شعبان و رمضان می باشد؛ دستورات مربوط

۱- نرم افزار آوای ملکوت، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۱۶۹.

به سال ۱۳۵۷ هجری قمری است؛ یعنی نه سال به فوت ایشان، چون مرحوم قاضی سال ۶۶ فوت کردند.

مرحوم آیه الله حاج سید علی قاضی در وصیتی که به شاگردان خود در سه ماه رجب و شعبان و رمضان دارد، می فرماید:

”الحمد لله رب العالمين، و الصلاة و السلام على الرسول المبین و وزيره الوصي الأمين و أبنائها الخلفاء الراشدين و الذرية الطاهرين و الخلف الصالح و الماء المعين صلى الله و سلم عليهم أجمعين.“

«حمد مختص ذات اقدس پروردگار عالمیان است. و صلوات و سلام خدا و فرشتگان مقرب و همه جهانیان، بر فرستاده آشکار او، و بر وزیر و وصی امین آن حضرت، امیرالمؤمنین؛ و بر فرزندان آن دو بزرگوار که خلفای راشدین و راه یافتگان و راهنمایان به حق و صراط مستقیم، و ذریه طاهرین آنان می باشند باد. و درود و سلام بر خلف صالح و جانشین به حق و شایسته آنها باد که آب گوارا بر کام تشنه امت و شیعیان می باشند، صلی الله و سلم علیهم أجمعین، درود و سلام خداوند بر همه آنان باد.»

- | | |
|---|--|
| ۱. تَبَّه! فَقَدْ وَافَتْكُمْ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ | تَيَقُّظْ لَكِي تَزَادَ فِي الزَّادِ وَ اغْتَنِمِ |
| ۲. فُقْمٌ فِي لِيَالِهَا وَ صُمْ مِنْ نَهَايَا | لِشُكْرِ إِلَهٍ تَمَّ فِي لُطْفِهِ وَ عَمَّ |
| ۳. وَ لَا تَهَجَعَنَّ فِي اللَّيْلِ إِلَّا أَقْلَهُ، | تَهَجَّدْ؛ وَ كَمْ صَبَّ مِنَ اللَّيْلِ لَمْ يَنْمِ |
| ۴. وَ رَتَّلْ كِتَابَ الْحَقِّ وَ اقْرَأْهُ مَا كَثَا | بِأَحْسَنِ صَوْتٍ نَوْرُهُ يُشْرِقُ الظُّلْمَ |
| ۵. فَلَمْ تُحِظْ بَلْ لَمْ يُحِظْ بِمِثْلِهِ، | وَ أَخْطَأَ مَنْ غَيْرَ الَّذِي قُلْتَهُ زَعَمَ |
| ۶. وَ سَلَّمَ عَلَى أَصْلِ الْقُرْآنِ وَ فَصَلِهِ | بَقِيَّةِ آلِ اللَّهِ، كُنْ عَبْدَهُ السَّلَمَ |
| ۷. فَمَنْ دَانَ لِلرَّحْمَنِ فِي غَيْرِ حُبِّهِمْ | فَقَدْ ضَلَّ فِي إِنْكَارِهِ أَعْظَمَ النِّعَمِ |
| ۸. فَحُبُّهُمْ حُبُّ الْإِلَهِ اسْتَعِدَّ بِهِ | هُمُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى، فَبِالْعُرْوَةِ اعْتَصِمِ |

۹. فَلَاتُكِّ بِاللَّاهِي عَنِ الْقَوْلِ وَاعْتَبِرْ معانیه کی ترقیٰ إلى أرفع القمم
 ۱۰. عَلَيْكَ بِذِكْرِ اللَّهِ فِي كُلِّ حَالَةٍ و لا تن فيه، لا تقل كيف ذا و كم!
 ۱۱. فَهَذَا حَمِي الرَّحْمَنِ فَادْخُلْ مُرَاعِيَا لِحُرْمَاتِهِ فِيهَا عَظْمُهُ وَالتَّزِمِ
 ۱۲. فَمَنْ يَعْتَصِمَ بِاللَّهِ يَهْدِ صِرَاطَهُ فَإِنْ قُلْتَ رَبِّي اللَّهُ يَا صَاحِبَ فَاسْتَقِمَّ!

۱. «آگاه و متوجه باش! که ماه‌های حرام (رجب و شعبان و رمضان که در نزد اهل عرفان ماه‌های حرامند) از راه رسید؛ بیدار باش! تا اینکه برای مسافرت خویش توشه برداری، و این فرصت را از دست مده و غنیمت بشمار!

۲. شب‌های آن را به بیداری و روزهای آن را به روزه گرفتن سپری نما، به شکرانه اینکه خداوند لطف خویش را عام و شامل همگان فرموده است.

۳. و شب را جز به مقدار کمی استراحت و خواب سپری مکن؛ و نماز شب را به نحو تهجد و بیدار و خواب بجای آور (یعنی چند رکعتی نماز بخوان و مقداری بخواب و سپس بیدار شو، و به همین ترتیب عمل نماز تا نافله شب پایان پذیرد)؛ و چه بسیارند عاشقانی که هرگز در شب نمی‌خوابند!

۴. و کتاب حق را تلاوت نماز و آن را با بهترین صوت و زیباترین نغمه و آرام آرام قرائت کن؛ چرا که ظلمت‌ها و کدورت‌ها را تبدیل به نور و روشنایی می‌نماید.

۵. پس تو بهره‌مند نشدی، بلکه هیچ‌کس از چیزی به مانند قرآن بهره نبرده است! و هر کس غیر از گفته مرا بگوید سخت در اشتباه فرو رفته، مرتکب خطا گردیده و گمان او گمان باطلی خواهد بود!

۶. و سلام بفرست بر اصل قرآن و فصل آن (که مقصود محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین هستند) که آنان باقیمانگان آل الله می‌باشند، و در برابر آنان عبد محض و تسلیم و بدون اراده باش!

۷. هر کسی که در غیر حب آنها خود را در ذمه خداوند رحمان درآورد و به

اندازه ذره‌ای از محبت غیر آنها در دل راه دهد، او محققاً گمراه شده و منکر نعمت ولایت آنان گردیده؛ و در این انکار خود نعمت‌های پروردگارش را از دست داده است.

۸. پس محبت به آنها محبت به خداوند است، و در این صورت تو خود را در پناه حبّ خداوند درآور؛ [ایشان ریسمان مستحکم الهی هستند، پس به این ریسمان چنگ بزن].

۹. و درباره قرآن کوتاهی مکن، و آن را از روی لهو و لعب قرائت منمای و در معانی آن دقت کن تا به واسطه دقت در قرآن به بالاترین ذروه از قلیل مجد و شرف نائل آیی.

۱۰. و در هر حال بر تو باد به ذکر و یاد خدا؛ و مبدا کوتاهی کنی در قرائت قرآن و ذکر پروردگار! و هیچ‌گاه در این مورد عذر نیاور که: چگونه و چه مقدار به یاد او باشم. (یعنی اشتغال به امور دنیوی و تراکم شواغل و مشاغل تو باعث نشود که در این دو مهم سستی و تکاهل ورزی و آن را به عنوان عذر برای خویش تلقی نمایی.)

۱۱. این ماه‌ها (رجب و شعبان و رمضان) قرقگاه‌های خداوند است؛ پس در این قرقگاه داخل شو، اما حرمت آن را پاس بدار و آنها را معظّم داشته، ملتزم به رعایت آداب آن باش.

۱۲. پس هر کسی که به خداوند معتصم شود (دست به دامان رحمت و جمال و جلال او دراز نماید و به ریسمان او چنگ بزند) خود را در صراط او می‌یابد. و اگر گفتی "ربّی الله"، ای گوینده، روی این کلام ایستادگی نمای و دست از آن بردار!

"قَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: ﴿وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱.

۱-سوره آل عمران (۳) ذیل آیه ۱۰۱.

و قال: ﴿وَأَسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتُ...﴾^۱.

و قال جلَّ جلاله العَظیم: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ
الْمَلَائِكَةُ...﴾^۲.

«خداوند عزیز می‌فرماید: ﴿و هر کسی که اعتصام به خدا پیدا کند، به‌راستی
در صراط مستقیم و راه راست هدایت شده است.﴾»

و نیز فرموده است: ﴿به آنچه که مأموریت یافتی پایداری و استقامت نما!﴾
و نیز پروردگار که دارای جلال و مجد و عظمت است، می‌فرماید:
﴿به‌راستی آن کسانی که بدین معنی اقرار نمودند که: ”پروردگار ما الله است“، و پس
از این اقرار و اعتراف، استقامت و پایداری را پیشه خود ساختند، ملائکه پروردگار
بر آنها فرود می‌آیند...﴾»

”انْتَبِهُوا إِخْوَانِي الْأَعْرَةَ - وَفَقَّكُمْ اللَّهُ لِطَاعَتِهِ - فَقَدْ دَخَلْنَا فِي حِمِّي الْأَشْهُرِ الْحُرْمِ،
فَمَا أَعْظَمَ نِعَمَ الْبَارِي عَلَيْنَا وَآتَمَّ!

فالواجب علينا قبل كل شيء التَّوْبَةُ بِشُرُوطِهَا اللَّازِمَةِ وَصَلَوَاتِهَا الْمَعْلُومَةِ، ثُمَّ
الاحتیاء من الكبائر والصغائر بقدر القوة.“

«هان ای برادران عزیز و گرامی‌ام - که خدای شما را در طاعت خود موفق
بدارد - آگاه باشید! متوجه و هشیار باشید که ما در قرقگاه داخل شده‌ایم، و
همان‌گونه که در زمین‌های حرم باید از محرّمات اجتناب نمود و ارتکاب یک
سلسله اعمالی که در غیر حرم جرم نیست در آنجا جرم محسوب می‌شود، در این
ماه‌ها هم که قرقگاه زمانی محسوب می‌شود چنین است و باید با هشیاری و
مواظبت در آن وارد شد؛ و به همان نحو که در قرقگاه مکانی که حرم است، انسان

۱- سوره الشوری (۴۲) قسمتی از آیه ۱۵.

۲- سوره فصلت (۴۱) صدر آیه ۳۰.

به کعبه نزدیک می‌شود، در این ماه‌ها هم که قرقرگاه زمانی است، انسان به مقام قرب خداوند می‌رسد. پس چقدر نعمت‌های پروردگار بر ما بزرگ و تمام است! و او هر گونه نعمتی را بر ما تمام نموده است!

پس حال که چنین است، قبل از هر چیز آنچه که بر ما واجب و لازم است، توبه‌ای است که دارای شرایط لازمه و نمازهای معلومه است؛ (مقصود همان دستور توبه‌ای است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در ماه ذوالقعدة الحرام داده‌اند و در کتب ادعیه مثل *مفاتیح الجنان* آمده و چهار رکعت نماز دارد.)^۱ و پس از توبه، واجب‌ترین چیز بر ما پرهیز از گناهان صغیره و کبیره است تا جایی که توان و قدرت و استطاعت داریم.»

”فَلَيْلَةَ الْجُمُعَةِ أَوْ يَوْمَ الْأَحَدِ تُصَلُّونَ صَلَاةَ التَّوْبَةِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ أَوْ نَهَارَهَا؛ ثُمَّ تُعِيدُونَهَا يَوْمَ الْأَحَدِ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي مِنَ الشَّهْرِ. ثُمَّ تَلْتَزِمُونَ الْمِرَاقِبَةَ الصَّغْرَى وَالْكُبْرَى وَالْمُحَاسِبَةَ وَالْمُعَابَةَ بِهَا هُوَ أُخْرَى. فَإِنَّ فِيهَا تَذْكَرَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَتَذَكَّرَ أَوْ يَحْشَى.“

«پس (ای برادران عزیز) دستور توبه را در شب جمعه اول ماه (رجب) یا روز جمعه، و یا روز یکشنبه آن، انجام داده نماز توبه را بخوانید؛ سپس آنها را در روز یکشنبه دوم همان ماه تکرار و اعاده نمایید.

سپس ملتزم شوید به مراقبه، چه مراقبه صغری (باز داشتن نفس از آنچه که

۱- *مفاتیح الجنان*، اعمال ماه ذی‌القعدة:

«و كَيْفِيَّةَ أَنْ چنان است که در روز یکشنبه غسل کند و وضو بگیرد و چهار رکعت نماز گزارد؛ در هر رکعت حمد یک مرتبه، و ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ سه مرتبه، و معوذتین یک مرتبه، پس استغفار کند هفتاد مرتبه و ختم کند استغفار را به «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»، پس بگوید: «يَا عَزِيزُ يَا غَفَّارُ، اِغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَ ذُنُوبَ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ، فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ.» فقیر گوید: ظاهر آن است که این استغفار مذکور و دعای بعد را، بعد از نماز باید بجا آورد.» (محقق)

خداوند بدان راضی نیست) و چه مراقبه کبری (نگاه داشتن دل از آنچه محبوب نمی‌پسندد).

و نیز خود را وادار به محاسبه (حساب کشیدن از نفس) و معاتبه (سرزنش نمودن در صورت لغزش) و معاقبه (تنبیه نمودن نفس در صورت ارتکاب خلاف) به آن چیزی که شایسته و سزاوار است نمایید.

پس برآستی هر کسی که در صدد متذکر شدن به ذکر حق و در مقام خشیت از ذات اقدس حضرت حق متعال بوده باشد می‌تواند از راه مراقبه و محاسبه و معاتبه و معاقبه متذکر گردد.»

”ثُمَّ أَقْبِلُوا بِقُلُوبِكُمْ وَ دَاوُوا أَمْرَاضَ ذُنُوبِكُمْ وَ هَوِّنُوا بِالْإِسْتِغْفَارِ خُطُوبَ عُيُوبِكُمْ. وَ إِيَّاكُمْ وَ هَتَاكَ الْحُرْمَاتِ! فَإِنَّ مَنْ هَتَاكَ وَ إِنْ لَمْ يَهْتِكِ الْكَرِيمُ عَلَيْهِ فَهُوَ مَهْتُوكٌ. وَ أَنَّى يُرْجَى النِّجَاةُ لِقَلْبٍ ارْتَبَكَتْ فِيهِ الشُّكُوكُ، حَتَّى يَسْلُكَ سَبِيلَ الْمُتَّقِينَ وَ يَشْرَبَ مِنَ الْمَاءِ الْمَعِينِ مَعَ الْمُحْسِنِينَ؟! وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى نَفْسِي وَ أَنْفُسِكُمْ وَ هُوَ خَيْرٌ مُعِينٌ.“

«پس از این مرحله، با دل‌های خود به خداوند رو آورده، بیماری‌های گناهانتان را معالجه و مداوا نمایید و به وسیله استغفار، بزرگی و سنگینی عیوب خود را کاهش دهید.

و بپرهیزید از اینکه حریم الهی را بشکنید و پرده‌های حجاب را بالا زده، حرمت حرم را هتک نمایید!

زیرا به‌راستی چنین شخصی در نظام تکوین بی‌آبرو و مهتوک است؛ گرچه خداوند کریم از روی کرمش، به‌حسب ظاهر آبروی او را حفظ نماید؛ و همین جزای اوست و نیازی به مجازات پروردگار ندارد!

و کجا امید نجات است برای دلی که شبهات وارد آن شده، در او نفوذ نموده است؟! (یعنی یکی از واجبات و لوازم حتمیه سلوک الی الله، یقین داشتن به مبدأ و

معاد و حقانیت طریق و شیخ و استاد است؛ و در صورت پیدایش کمترین شک و تردیدی سالک خودبه‌خود از حرکت باز می‌ماند. بنابراین محال است با وجود شک، سالک از مه‌لکه نجات پیدا نماید.) و چنین شخصی هرگز نمی‌تواند در راه متقین قدم بردارد، و هیچ‌گاه قدرت ندارد به مقام محسنین راه یابد و با آنان از چشمه آب گوارا بنوشد.

و خداوند تنها محلّ اتکای من و شما است و او بهترین یار و یاور می‌باشد.»

و اما دستورالعمل این سه ماه:

«۱. عَلَیْكُمْ بِالْفَرَائِضِ فِي أَحْسَنِ أَوْقَاتِهَا وَ هِيَ مَعَ نَوَافِلِهَا الْإِحْدَى وَالْخَمْسِينَ. فَإِنْ لَمْ تَتِمَّ كُنُوا فَبِأَرْبَعٍ وَأَرْبَعِينَ. وَإِنْ مَنَعَتْكُمْ شَوَاعِلُ الدُّنْيَا، فَلَا أَقْلَ مِنْ صَلَاةِ الْأَوَّابِينَ.

۲. وَ أَمَّا نَوَافِلُ اللَّيْلِ فَلَا مَحِيصَ مِنْهَا عِنْدَ الْمُؤْمِنِينَ! وَ الْعَجَبُ مَن يَرُومُ مَرْتَبَةً مِنَ الْكَمَالِ وَ هُوَ لَا يَقُومُ اللَّيَالِ! وَ مَا سَمِعْنَا أَحَدًا نَالَ مَرْتَبَةً مِنْهُ إِلَّا بِقِيَامِهَا.»

«۱. بر شما باد به اینکه نمازهای فریضة خود را با نوافل آن که مجموعاً پنجاه و یک رکعت است،^۱ در بهترین اوقاتشان انجام دهید.

و اگر نتوانستید چهل و چهار رکعت آن را بجا بیاورید.^۲ چنانچه باز هم شواغل دنیا شما را بازداشت، حتماً نافله ظهر را که به او «صلاة اوابین» می‌گویند، انجام دهید.

۱- زیرا نمازهای واجب هفده رکعت است و هر یک از آنها دارای نوافل می‌باشند؛ بدین ترتیب: دو رکعت نافله صبح که وقت آن قبل از نماز صبح است، و هشت رکعت نافله ظهر و هشت رکعت نافله عصر که قبل از ظهر و عصر خوانده می‌شوند، و چهار رکعت نافله مغرب که وقتش بعد از فریضة مغرب است، و یک رکعت ایستاده و یا دو رکعت نشسته که یک رکعت حساب می‌شوند و وقتش بعد از نماز عشاء است؛ و مجموع آنها، بیست و سه رکعت می‌شوند و یازده رکعت آن‌هم نافله شب است که جمعاً سی و چهار رکعت می‌باشند. بدین ترتیب مجموع نوافل و فرائض، پنجاه و یک رکعت می‌شوند. (مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه)

۲- بدین صورت که چهار رکعت از عصر و دو رکعت از مغرب و وتیره - که مجموعاً هفت رکعت می‌باشد - حذف شود. (مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه)

و نماز ظهر را هم در وقت فضیلت انجام دهید که در قرآن بدان تأکید شده و مراد از ﴿الصَّلَاةَ الْوُسْطَى﴾^۱ همان نماز ظهر است.

۲. و اما در مورد نافله شب به خصوص باید بدانید که: انجام دادن آن در نظر مؤمنین و سالکان حضرت معبود از واجبات است و هیچ چاره‌ای جز ایتیان آن نیست! و تعجب است از کسانی که قصد رسیدن به مرتبه‌ای از مراتب کمال را داشته، ولی به قیام شب و انجام نوافل آن بی‌توجه هستند!

و ما هیچ‌گاه ندیده و نشنیده‌ایم که احدی به یک مرحله و مرتبه‌ای از کمال راه یافته باشد مگر به واسطه برپاداری نماز شب!

۳. و عَلَیْكُمْ بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ فِي اللَّيْلِ بِالصَّوْتِ الْحَسَنِ الْحَزِينِ، فَهُوَ شَرَابُ الْمُؤْمِنِينَ.

۴. و عَلَیْكُمْ بِالْتِمَامِ الْأُورَادِ الْمَعْتَادَةِ الَّتِي هِيَ بِيَدِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ. وَ السَّجْدَةِ الْمَعْهُودَةِ مِنْ ۵۰۰ إِلَى ۱۰۰۰.

۳. بر شما باد به قرائت قرآن کریم در نافله‌های شب که انسان را حرکت داده، سیر او را سریع می‌نماید و برای او بسیار مفید است. تغنی به قرآن، انسان را به خدا نزدیک می‌کند! به‌خلاف غنای محرم که آدمی را به لهو می‌کشاند. پس تا می‌توانید در شب‌ها قرائت قرآن کنید، چرا که قرائت قرآن شراب مؤمنین است.

۴. بر شما باد اینکه: به انجام دادن اوراد و اذکاری که هر یک از شما به عنوان دستور در دست دارید، ملتزم و متعهد باشید.

و بر شما باد به مداومت سجده یونسیه و گفتن ذکر یونسیه: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۲ در سجده از پانصد تا هزار مرتبه.

۱- سوره البقرة (۲) قسمتی از آیه ۲۳۸.

۲- سوره الانبیاء (۲۱) ذیل آیه ۸۷.

۵. و زیارة المشهد المعظم الأعظم كل يوم. و إتيان المساجد المعظمة ما أمكن، و كذا سائر المساجد. فإن المؤمن في المسجد كالسمكة في الماء.

۶. و لا تتركوا بعد الصلوات المفروضات تسيحة الصديقة صلوات الله عليها، فإنها من الذكر الكبير. و لا أقل في كل مجلس دورة.

۵. بر شما باد به زیارت مشهد اعظم (که مراد همان حرم مطهر امیرالمؤمنین و قبر نورانی آن بزرگوار است). و نیز سایر مشاهد مشرفه اهل بیت علیهم السلام و مساجد معظمه مانند: مسجد الحرام، مسجد النبى، مسجد کوفه، مسجد سهله و به طور کلی هر مسجدی از مساجد؛ زیرا مؤمن در مسجد، همانند ماهی است در آب دریا!

۶. و هیچ‌گاه پس از نمازهای واجب خود، تسیحات حضرت صدیقه صلوات الله علیها را ترک ننمایید؛ زیرا این تسیحات، یکی از انواع "ذکر کبیر" شمرده شده است. [لا اقل بعد از هر نماز یک دوره این تسیحات را بخوانید!]

۷. و من اللّازم المهمّ الدعاء لفرج الحجة صلوات الله عليه في قنوت الوتر؛ بل في كل يوم و في جميع الدعوات.

۸. و قراءة الجامعة في يوم الجمعة، أعني الجامعة المعروفة المشروحة.

۹. و لا تكون التلاوة أقل من جزء.

۷. یکی از وظایف مهم و لازم برای سالک إلى الله، دعا برای فرج حضرت حجت صلوات الله علیه در قنوت «وتر» است؛ بلکه باید در هر روز و در همه اوقات و همه دعاها، برای فرج آن بزرگوار دعا نمود.

۸. و یکی دیگر از وظایف لازم و مهم، قرائت زیارت جامعه، معروف به "جامعه کبیره" در روز جمعه است.

۹. لازم است که قرائت قرآن حتماً کمتر از یک جزء نباشد.

« ۱۰. و أَكثِرُوا مِنْ زِيَارَةِ الْإِخْوَانِ الْأَبْرَارِ؛ فَإِنَّهُمْ الْإِخْوَانُ فِي الطَّرِيقِ، وَ الرَّفِيقُ فِي الْمَضِيقِ.

۱۱. و زيارة القبور في النهار عبثاً، و لا تزوروا ليلاً.

ما لنا... و لِلدُّنْيَا؟! قَدْ غَرَّتْنَا! وَ شَغَلْتَنَا وَ اسْتَهْوَتْنا وَ كَيْسَتْ لَنَا!!

فَطُوبَى لِرِجَالٍ أَبْدَانُهُمْ فِي النَّاسُوتِ وَ قُلُوبُهُمْ فِي اللَّاهُوتِ... أَوْلَئِكَ الْأَقْلُونَ عَدَدًا... وَ الْأَكْثَرُونَ مَدَدًا... أَقُولُ مَا تَسْمَعُونَ، وَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ.

« ۱۰. تا می‌توانید بسیار به دیدار و زیارت برادران نیکوکار خود بشتابید؛ چرا که به‌راستی آنها برادرانی هستند واقعی که در تمام مسیر، همراه انسانند و با رفاقت خویش، آدمی را از کریه‌های نفس و تنگناها و عقبات آن عبور می‌دهند!

۱۱. به زیارت اهل قبور ملتزم باشید، ولی نه به‌صورت مداوم و همه روزه (مثلاً در هفته، یک روز انجام بگیرد)؛ و نباید زیارت قبور در شب واقع گردد.

ما را با دنیا چه کار؟! به‌راستی دنیا ما را فریب داده، به پستی و ذلت کشانید! ما را از مقام عزت و رفعت پایین آورد! و دنیا پست‌تر از آن است که برای ما هدف قرار گیرد! پس آن را برای اهل دنیا واگذارید!!

پس به به! خوشا به حال آن مردانی که بدن‌های آنان در این عالم خاکی است ولی قلوبشان در عالم لاهوت، یعنی در عالم احدیت و واحدیت و عزّ پروردگار در پرواز می‌باشد!

و این افراد، اگرچه از نظر تعداد بسیار کم هستند، ولیکن از نظر قوت و مدد و از جهت واقعیّت و اصالت و حقیقت دارای اکثریت می‌باشند.

من می‌گویم آنچه را که شما می‌شنوید، و از ذات اقدس حضرت حق طلب مغفرت می‌نمایم. «(۱۳۵۷ ه. ق)

این دستوراتی است که مرحوم قاضی به شاگردان خود داده است، و رفقا این دستورات را در این سه ماه انجام می‌دهند؛ البته این اعمال را در حدّ امکان، هر

کسی که نمی‌تواند هر روز را روزه بگیرد، حتّی‌الإمكان ۵ روز از رجب و ۱۰ روز از شعبان را بگیرد؛ خلاصه به حسب ملاحظه مزاج و قوّه و حال و استعداد بگیرد. و قراءة القرآن در شب علی حدّ القدرة.

اگر می‌توانی نخواب؛ و اگر کسی نمی‌تواند همه شب را نخوابد، صب باشد (صب یعنی جگر سوخته، بیدار خوابی کند، شب زود بخوابد و سعی کند بیدار خواب کند طوری که بدن استراحت خود را بگیرد).

مرحوم قاضی اوّل شب می‌خوابیدند، بعد نماز می‌خواندند و بعد می‌خوابیدند و باز نماز می‌خواندند؛ همین‌طور تا دو ساعت به اذان که دیگر نمی‌خوابیدند. مرحوم آخوند ۳ ساعت به اذان صبح بیدار بودند.

اگر نافله شب را بجا نیاورید، فایده ندارد و عرفان معنی ندارد؛ عرفان به عمل است نه به گفتن!

اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد

عمل به روایت عنوان بصری یکی از مهم‌ترین دستورات مرحوم قاضی بوده است

استاد بزرگ و عارف بی‌بدیل قرن، [مرحوم قاضی] برای گذشتن از نفس اماره، و خواهش‌های مادی و طبعی و شهوی و غضبی که غالباً از کینه و حرص و شهوت و غضب و زیاده‌روی در تلذّذات برمی‌خیزد، روایت عنوان بصری را دستور می‌دادند به شاگردان و تلامذه و مریدان سیر و سلوک إلى الله تا آن را بنویسند و بدان عمل کنند؛ یعنی یک دستور اساسی و مهمّ، عمل طبق مضمون این روایت بود. و علاوه بر این می‌فرموده‌اند:

«باید آن را در جیب خود داشته باشند و هفته‌ای یکی دوبار آن را مطالعه

نمایند.»

این روایت، بسیار مهم است و حاوی مطالب جامعی در بیان کیفیت معاشرت و خلوت، و کیفیت و مقدار غذا، و کیفیت تحصیل علم، و کیفیت حلم و مقدار شکیبایی و بردباری و تحمل شدائد در برابر گفتار هرزه‌گویان، و بالأخره مقام عبودیت و تسلیم و رضا، و وصول به اعلی ذروه عرفان و قلّه توحید است. فلهمذا شاگردان خود را بدون التزام به مضمون این روایت نمی‌پذیرفته‌اند.^۱

۱- روح مجرد، ص ۱۷۶.

۲- روح مجرد، ص ۱۷۷.

«این روایت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است، و مجلسی در بحار الأنوار ذکر نموده است؛ و چون دستورالعمل جامعی است که از ناحیه آن امام همام نقل شده است، ما در اینجا عین الفاظ و عبارات روایت و به دنبال آن ترجمه‌اش را بدون اندک تصرف ذکر می‌نماییم تا محبین و عاشقین سلوک إلى الله از آن متمتع گردند:

أَقُولُ: وَجَدْتُ بِحَطِّ شَيْخِنَا الْبَهَائِيِّ - قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ - مَا هَذَا لَفْظُهُ:

قَالَ الشَّيْخُ شَمْسُ الدِّينِ مُحَمَّدُ بْنُ مَكِّيٍّ: نَقَلْتُ مِنْ حَطِّ الشَّيْخِ أَحْمَدَ الْفَرَاهَانِيِّ - رَحِمَهُ اللَّهُ - عَنْ عُنْوَانِ الْبَصْرِيِّ؛ وَكَانَ شَيْخًا كَبِيرًا قَدْ أَقَى عَلَيْهِ أَرْبَعٌ وَتِسْعُونَ سَنَةً.

قَالَ: كُنْتُ أَتَخَلَّفُ إِلَى مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ سِنِينَ. فَلَمَّا قَدِمَ جَعْفَرُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَدِينَةَ اخْتَلَفْتُ إِلَيْهِ، وَأَحْبَبْتُ أَنْ أَخْذَ عَنْهُ كَمَا أَخَذْتُ عَنْ مَالِكٍ.

«می‌گویم: من به خط شیخ ما: بهاء الدین عاملی - قدس الله روحه - چیزی را بدین عبارت یافتم: شیخ شمس الدین محمد بن مکی (شهید اول) گفت: من نقل می‌کنم از خط شیخ احمد فراهانی - رحمه الله - از عنوان بصری؛ و وی پیرمردی فرتوت بود که از عمرش نود و چهار سال سپری می‌گشت.

او گفت: حال من این‌طور بود که به نزد مالک بن انس رفت و آمد داشتم. چون جعفر صادق علیه السلام به مدینه آمد، من به نزد او رفت و آمد کردم، و دوست داشتم همان‌طوری که از مالک تحصیل علم کرده‌ام، از او نیز تحصیل علم نمایم.»

فَقَالَ لِي يَوْمًا: إِنِّي رَجُلٌ مَطْلُوبٌ وَمَعَ ذَلِكَ لِي أَوْرَادٌ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، فَلَا تَشْغَلْنِي عَنْ وَرْدِي! وَخُذْ عَنِ مَالِكٍ وَاخْتَلِفْ إِلَيْهِ كَمَا كُنْتَ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ.

«پس روزی آن حضرت به من گفت: من مردی هستم مورد طلب دستگاه حکومتی (آزاد نیستم و وقتم در اختیار خودم نیست، و جاسوسان و مفتش‌ان مرا مورد نظر و تحت مراقبه دارند.) و علاوه بر این، من در هر ساعت از ساعات شبانه روز، اُراد و اذکاری دارم که بدان‌ها مشغولم. تو مرا از وردم و ذکرم باز مدارا! و علومت را که می‌خواهی، از مالک بگیر و در نزد او رفت و آمد داشته باش، هم‌چنان‌که سابقاً حالت این‌طور بود که به سوی وی رفت و آمد داشتی.»

فَاغْتَمَمْتُ مِنْ ذَلِكَ وَ خَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ، وَ قُلْتُ فِي نَفْسِي: لَوْ تَفَرَّسَ فِيَّ خَيْرًا لَمَا زَجَرَنِي عَنِ الْإِخْتِلَافِ إِلَيْهِ وَ الْأَخْذِ عَنْهُ.

فَدَخَلْتُ مَسْجِدَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ؛ ثُمَّ رَجَعْتُ مِنَ الْغَدِ إِلَى الرَّوَضَةِ وَ صَلَّيْتُ فِيهَا رَكْعَتَيْنِ وَ قُلْتُ: أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ! أَنْ تَعْطِفَ عَلَيَّ قَلْبَ جَعْفَرٍ، وَ تَرْزُقَنِي مِنْ عِلْمِهِ مَا أَهْتَدِي بِهِ إِلَى صِرَاطِكَ الْمُسْتَقِيمِ!

«پس من از این جریان غمگین گشتم و از نزد وی بیرون شدم، و با خود گفتم: اگر حضرت در من مقدار خیری جزئی را هم تفرس می‌نمود، هر‌آینه مرا از رفت و آمد به سوی خودش و تحصیل علم از محضرش منع و طرد نمی‌کرد.

پس داخل مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله شدم و بر آن حضرت سلام کردم. سپس فردای آن روز به سوی روضه برگشتم و در آنجا دو رکعت نماز گزاردم و عرض کردم: ای خدا! ای خدا! من از تو می‌خواهم تا قلب جعفر را به من متمایل فرمایی، و از علمش به مقداری روزی من نمایی تا بتوانم بدان، به سوی راه مستقیم و استوارت راه یابم!»

وَ رَجَعْتُ إِلَى دَارِي مُعْتَمِتًا، وَ لَمْ أَخْتَلِفْ إِلَى مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ لِمَا أُشْرِبَ قَلْبِي مِنْ حُبِّ جَعْفَرٍ. فَمَا خَرَجْتُ مِنْ دَارِي إِلَّا إِلَى الصَّلَاةِ الْمَكْتُوبَةِ، حَتَّى عَيْلَ صَبْرِي؛ فَلَمَّا ضَاقَ صَدْرِي تَنَعَّلْتُ وَ تَرَدَّيْتُ وَ قَصَدْتُ جَعْفَرًا، وَ كَانَ بَعْدَ مَا صَلَّيْتُ الْعَصْرَ.

«و با حال اندوه و غصه به خانهم باز گشتم؛ و به جهت آنکه دلم از محبت جعفر اشراب گردیده بود، دیگر نزد مالک بن انس نرفتم. بنابراین از منزلم خارج نشدم مگر برای نماز واجب (که باید در مسجد با امام جماعت بجای آورم) تا به جایی که صبرم تمام شد.

در این حال که سینه‌ام گرفته بود، و حوصله‌ام به پایان رسیده بود، نعلین خود را پوشیدم و ردای خود را بر دوش افکندم و قصد زیارت و دیدار جعفر را کردم؛ و این هنگامی بود که نماز عصر را

بجا آورده بودم.»

﴿ فَلَمَّا حَضَرْتُ بَابَ دَارِهِ اسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ، فَخَرَجَ خَادِمٌ لَهُ فَقَالَ: مَا حَاجَتُكَ؟! فَقُلْتُ: السَّلَامُ عَلَى الشَّرِيفِ.﴾

فَقَالَ: هُوَ قَائِمٌ فِي مُصَلَّاهُ. فَجَلَسْتُ بِحِذَاءِ بَابِهِ، فَمَا لَبِثْتُ إِلَّا يَسِيرًا إِذْ خَرَجَ خَادِمٌ فَقَالَ: ادْخُلْ عَلَى بَرِكَةِ اللَّهِ. فَدَخَلْتُ وَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ. فَرَدَّ السَّلَامَ وَقَالَ: اجْلِسْ! غَفَرَ اللَّهُ لَكَ!

«پس چون به در خانه حضرت رسیدم، إذن دخول خواستم برای زیارت و دیدار حضرت. در این حال خادمی از حضرت بیرون آمد و گفت: چه حاجت داری؟! گفتم: سلام کنم بر شریف.

خادم گفت: او در محل نماز خویش به نماز ایستاده است. پس من مقابل در منزل حضرت نشستم. در این حال فقط به مقدار مختصری درنگ نمودم که خادمی آمد و گفت: به درون بیا تو بر برکت خداوندی (که به تو عنایت کند). من داخل شدم و بر حضرت سلام نمودم. حضرت سلام مرا پاسخ گفتند و فرمودند: بنشین! خداوندت بیامرزد!»

فَجَلَسْتُ، فَأَطْرَقَ مَلِيًّا، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ: أَبُو مَنْ؟

قُلْتُ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ!

قَالَ: كَبَّتَ اللَّهُ كُنْيَتَكَ وَوَقَّفَكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! مَا مَسَأَلْتُكَ؟

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَوْ لَمْ يَكُنْ لِي مِنْ زِيَارَتِهِ وَالتَّسْلِيمِ غَيْرُ هَذَا الدُّعَاءِ لَكَانَ كَثِيرًا.

«پس من نشستم، و حضرت قدری به حال تفکر سر به زیر انداختند و سپس سر خود را بلند نمودند و گفتند: کنیه‌ات چیست؟

گفتم: ابو عبدالله (پدر بنده خدا)!

حضرت گفتند: خداوند کنیه‌ات را ثابت گرداند و تو را موفق بدارد ای ابو عبدالله! حاجتت چیست؟

من در این لحظه با خود گفتم: اگر برای من از این دیدار و سلامی که بر حضرت کردم غیر از همین دعای حضرت هیچ چیز دگری نباشد، هرآینه بسیار است.»

ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ: مَا مَسَأَلْتُكَ؟

فَقُلْتُ: سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَعْطِفَ قَلْبَكَ عَلَيَّ، وَ يَرْزُقَنِي مِنْ عِلْمِكَ، وَ أَرْجُو أَنْ اللَّهَ تَعَالَى أَجَابَنِي فِي الشَّرِيفِ مَا سَأَلْتُهُ.

فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ؛ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ. ﴿

﴿ فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ، وَاطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ، وَاسْتَفْهِمِ اللَّهَ يُفْهِمُكَ! ﴾

«سپس حضرت سر خود را بلند نمود و گفت: چه می‌خواهی؟

عرض کردم: از خداوند مسألت نمودم تا دلت را بر من منعطف فرماید، و از علمت به من روزی کند. و از خداوند امید دارم که آنچه را که درباره حضرت شریف تو درخواست نمودم به من عنایت نماید.

حضرت فرمود: ای ابا عبدالله! علم به آموختن نیست؛ علم فقط نوری است که در دل کسی که خداوند تبارک و تعالی اراده هدایت او را نموده است واقع می‌شود. پس اگر علم می‌خواهی، باید در اولین مرحله در نزد خودت حقیقت عبودیت را بطلبی؛ و به واسطه عمل کردن به علم، طالب علم باشی؛ و از خداوند بپرسی و استفهام نمایی تا خدایت تو را جواب دهد و بفهماند.»

قُلْتُ: يَا شَرِيفُ! فَقَالَ: قُلْ: يَا اَبَا عَبْدِ اللَّهِ!

قُلْتُ: يَا اَبَا عَبْدِ اللَّهِ! مَا حَقِيقَةُ الْعُبُودِيَّةِ؟

قَالَ: ثَلَاثَةٌ اَشْيَاءٌ: اَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيهَا حَوَالَةَ اللَّهِ مُلْكًا، لِاَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مُلْكٌ، يَرَوْنَ الْهَالَ مَالَ اللَّهِ، يَصْعَوْنَهُ حَيْثُ اَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ؛ وَ لَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا؛ وَ جُمْلَةُ اَسْتِغَالِهِ فِيهَا اَمْرُهُ تَعَالَى بِهِ وَ تَهَاهُ عَنْهُ.

فَاِذَا لَمْ يَرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيهَا حَوَالَةَ اللَّهِ تَعَالَى مُلْكًا، هَانَ عَلَيْهِ الْاِنْفَاقُ فِيهَا اَمْرُهُ اللَّهُ تَعَالَى اَنْ يُنْفِقَ فِيهِ؛ وَ اِذَا فَوَّضَ الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَيَّ مُدَبِّرِهِ، هَانَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا؛ وَ اِذَا اَسْتِغَالَ الْعَبْدُ بِهَا اَمْرُهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ تَهَاهُ، لَا يَتَفَرَّغُ مِنْهَا اِلَى الْوَجْهِ وَ الْمُبَاهَاةِ مَعَ النَّاسِ.

فَاِذَا اَكْرَمَ اللَّهُ الْعَبْدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثَةِ، هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا وَ اِبْلِسُ وَ الْخَلْقُ، وَ لَا يَطْلُبُ الدُّنْيَا تَكَاتُرًا وَ تَفَاخُرًا، وَ لَا يَطْلُبُ مَا عِنْدَ النَّاسِ عِزًّا وَ عُلُوًّا، وَ لَا يَدْعُ اَيَّامَهُ باطِلًا.

فَهَذَا اَوَّلُ دَرَجَةِ التَّقَى؛ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى:

﴿ تِلْكَ اَلْاٰخِرَةُ لَجْعَلْهَا لِلَّذِيْنَ لَا يُرِيْدُوْنَ عُلُوًّا فِي الْاَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَاَلْعٰقِبَةُ لِلْمُتَّقِيْنَ ﴾. (سوره القصص ۲۸) آیه ۸۳.

«گفتم: ای شریف! گفت: بگو: ای پدر بنده خدا (ابا عبدالله)!

گفتم: ای ابا عبدالله! حقیقت عبودیت کدام است؟

گفت: سه چیز است: اینکه بنده خدا برای خودش درباره آنچه را که خدا به وی سپرده است ←

﴿ملکیتی نبیند؛ چرا که بندگان دارای ملک نمی‌باشند، همهٔ اموال را مال خدا می‌بینند، و در آنجایی که خداوند ایشان را امر نموده است که بنهند، می‌گذارند؛ و اینکه بندهٔ خدا برای خودش مصلحت‌اندیشی و تدبیر نکند؛ و تمام مشغولیّاتش در آن منحصر شود که خداوند او را بدان امر نموده است و یا از آن نهی فرموده است.

بنابراین، اگر بندهٔ خدا برای خودش ملکیتی را در آنچه که خدا به او سپرده است نبیند، انفاق نمودن در آنچه خداوند تعالی بدان امر کرده است بر او آسان می‌شود. و چون بندهٔ خدا تدبیر امور خود را به مدبّرش بسپارد، مصائب و مشکلات دنیا بر وی آسان می‌گردد. و زمانی که اشتغال ورزد به آنچه را که خداوند به وی امر کرده و نهی نموده است، دیگر فراغتی از آن دو امر نمی‌یابد تا مجال و فرصتی برای خودنمایی و فخریه نمودن با مردم پیدا نماید. پس چون خداوند، بندهٔ خود را به این سه چیز گرامی بدارد، دنیا و ابلیس و خلاق بر وی سهل و آسان می‌گردد؛ و دنبال دنیا به جهت زیاده‌اندوزی و فخریه و مباحات با مردم نمی‌رود، و آنچه را که از جاه و جلال و منصب و مال در دست مردم می‌نگرد، آنها را به جهت عزّت و علوّ درجهٔ خویشتن طلب نمی‌نماید، و روزهای خود را به بطالت و بیهوده رها نمی‌کند. و این است اولین پله از نردبان تقوا؛ خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید:

﴿آن سرای آخرت را ما قرار می‌دهیم برای کسانی که در زمین اراده بلندمنشی ندارند، و دنبال فساد نمی‌گردند؛ و تمام مراتب پیروزی و سعادت در پایان کار، انحصاراً برای مردمان با تقوا است.﴾

قُلْتُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! أَوْصِنِي!

قَالَ: أَوْصِيكَ بِتِسْعَةِ أَشْيَاءَ، فَإِنَّهَا وَصِيَّتِي لِمُرِيدِي الطَّرِيقِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، وَاللَّهُ أَسْأَلُ أَنْ يُوفِّقَكَ لِاسْتِعْمَالِهِ.

ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي رِيَاضَةِ النَّفْسِ، وَثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي الْجِلْمِ، وَثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي الْعِلْمِ. فَاحْفَظْهَا، وَإِيَّاكَ وَالتَّهَؤُنَّ بِهَا!
قَالَ عُنْوَانٌ: فَفَرَعْتُ قَلْبِي لَهُ.

«گفتم: ای ابا عبدالله! به من سفارش و توصیه‌ای فرما!

گفت: من تو را به نه چیز وصیت و سفارش می‌نمایم؛ زیرا که آنها سفارش و وصیت من است به اراده کنندگان و پویندگان راه خداوند تعالی. و از خداوند مسألت می‌نمایم تا تو را در عمل به آنها توفیق مرحمت فرماید.

سه تا از آن نه امر درباره تربیت و تأدیب نفس است، و سه تا از آنها درباره حلم و بردباری است، و سه تا از آنها درباره علم و دانش است. پس ای عنوان آنها را به خاطرت بسپار، و مبادا در عمل به آنها از تو سستی و تکاهل سرزند!

عنوان گفت: من دلم و اندیشه‌ام را فارغ و خالی نمودم تا آنچه را که حضرت می‌فرماید بگیرم و اخذ کنم و بدان عمل نمایم.»

فَقَالَ: أَمَّا اللَّوَاتِي فِي الرِّيَاضَةِ: فَإِيَّاكَ أَنْ تَأْكُلَ مَا لَا تَشْتَهِيهِ، فَإِنَّهُ يورِثُ الْحِمَاةَ وَ الْبَلَّةَ؛ وَ لَا تَأْكُلْ إِلَّا عِنْدَ الْجُوعِ؛ وَ إِذَا أَكَلْتَ فَكُلْ حَلَالًا وَ سَمَّ اللَّهِ وَ اذْكُرْ حَدِيثَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «مَا مَلَأَ أَدَمِيَّ وَعَاءًا شَرًّا مِنْ بَطْنِيهِ؛ فَإِنْ كَانَ وَ لَا بُدَّ فَنُلْتُ لِطَعَامِهِ وَ ثُلْتُ لِشَرَابِهِ وَ ثُلْتُ لِنَفْسِيهِ.»

«پس حضرت فرمود: اما آن چیزهایی که راجع به تأدیب نفس است آنکه: مبادا چیزی را بخوری که بدان اشتها نداری، چرا که در انسان ایجاد حماقت و نادانی می‌کند؛ و چیزی مخور مگر آنگاه که گرسنه باشی؛ و چون خواستی چیزی بخوری از حلال بخور و نام خدا را ببر و به خاطر آور حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله را که فرمود:

«هیچ وقت آدمی ظرفی را بدتر از شکمش پر نکرده است. بناءً علی هذا اگر به قدری گرسنه شد که ناچار از تناول غذا گردید، پس به مقدار ثلث شکم خود را برای طعامش بگذارد، و ثلث آن را برای آبش، و ثلث آن را برای نفسش.»

وَ أَمَّا اللَّوَاتِي فِي الْحِلْمِ: فَمَنْ قَالَ لَكَ: إِنْ قُلْتَ وَاحِدَةً سَمِعْتَ عَشْرًا، فَقُلْ: إِنْ قُلْتَ عَشْرًا لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً!

وَ مَنْ شَتَمَكَ فَقُلْ لَهُ: إِنْ كُنْتُ صَادِقًا فِيمَا تَقُولُ فَأَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَغْفِرَ لِي؛ وَ إِنْ كُنْتُ كَاذِبًا فِيمَا تَقُولُ فَاللَّهُ أَسْأَلُ أَنْ يَغْفِرَ لَكَ.

وَ مَنْ وَعَدَكَ بِالْحَقِّ، فَعِدْهُ بِالنَّصِيحَةِ وَ الرَّعَاءِ.

«و اما آن سه چیزی که راجع به بردباری و صبر است: پس کسی که به تو بگوید: اگر یک کلمه بگویی ده تا می‌شنوی، به او بگو: اگر ده کلمه بگویی یکی هم نمی‌شنوی!

و کسی که تو را شتم و سب کند و ناسزا گوید، به وی بگو: اگر در آنچه می‌گویی راست می‌گویی، من از خدا می‌خواهم تا از من درگذرد؛ و اگر در آنچه می‌گویی دروغ می‌گویی، پس من از خدا می‌خواهم تا از تو درگذرد.

و اگر کسی تو را بیم دهد که به تو فحش خواهم داد و ناسزا خواهم گفت، تو او را مزده بده که من درباره تو خیر خواه می‌باشم و مراعات تو را می‌نمایم.»

تعالیم مرحوم قاضی برگرفته از فرمایشات امام صادق علیه السلام است

با توجه دقیق به مطالبی که در این حدیث مبارک المراد و عظیم المَفاد [عنوان بصری] وارد است، معلوم می شود که: در چه اوج بلندی تعلیمات آیه الحق و العرفان و سند التَّحقیق و الإیقان و عماد البصیره و البرهان، حاج سید علی قاضی - قَدَسَ اللهُ تَرَبَّتَهُ الزَّكِيَّةَ - استوار بوده است.

درست در راه إعراض از غرض ورزی و حسّ انتقام جویی، و کسر صولت نفس اماره، و پیدا شدن دریچه و روزنه به عالم معنا و تجرّد و ملکوت، و بالأخره برای عرفان ذات حق تعالی، و اندکاک هستی مجازی عاریتی در هستی مطلق و

﴿وَأَمَّا اللَّوَايِ فِي الْعِلْمِ: فَاسْأَلِ الْعُلَمَاءَ مَا جَهِلْتَ، وَإِيَّاكَ أَنْ تَسْأَلَهُمْ تَعَنُّتًا وَتَجَرِبَةً؛ وَإِيَّاكَ أَنْ تَعْمَلَ بِرَأْيِكَ شَيْئًا، وَخُذْ بِالْإِحْتِيَاظِ فِي جَمِيعِ مَا تَمُجِّدُ إِلَيْهِ سَبِيلًا؛ وَاهْرُبْ مِنَ الْفِتْيَا هَرَبَكَ مِنَ الْأَسَدِ، وَلا تَجْعَلْ رَقَبَتَكَ لِلنَّاسِ حِسْرًا! قُمْ عَنِّي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! فَقَدْ نَصَحْتُ لَكَ؛ وَلا تُفْسِدْ عَلَيَّ وَرَدِي؛ فَإِنِّي أَمْرٌ ذُنُوبٌ بِنَفْسِي. وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنَ اتَّبَعِ الْهُدَى.﴾

«و اما آن سه چیزی که راجع به علم است: پس، از علما بپرس آنچه را که نمی دانی؛ و مبادا چیزی را از آنها بپرسی تا ایشان را به لغزش افکنی و برای آزمایش و امتحان بپرسی. و مبادا که از روی رأی خودت به کاری دست زنی؛ و در جمیع اموری که راهی به احتیاط و محافظت از وقوع در خلاف امر داری، احتیاط را پیشه خود ساز. و از فتوا دادن بپرهیز همان طور که از شیر درنده فرار می کنی؛ و گردن خود را جسر و پل عبور برای مردم قرار نده.

ای پدر بنده خدا (أبا عبدالله) دیگر برخیز از نزد من! چرا که تحقیقاً برای تو خیر خواهی کردم؛ و ذکر و ورد مرا بر من فاسد مکن، زیرا که من مردی هستم که روی گذشت عمر و ساعات زندگی حساب دارم، و نگرانم از آنکه مقداری از آن بیهوده تلف شود. و تمام مراتب سلام و سلامت خداوند برای آن کسی باد که از هدایت پیروی می کند، و متابعت از پیمودن طریق مستقیم می نماید.»

وجود بحت و صرف سرمدی و ازلّی و ابدی و لایتناهی ذات اقدسش، این دستورات را می‌داده است.^۱

مرحوم قاضی علاوه بر ذکر، مراقبه را هم لازم می‌شمردند

مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - بارها می‌فرمودند که:

«ذکر تنها همهٔ مطلب نیست، مراقبه باید باشد تا اینکه ذکر بتواند تأثیر کند.»^۲
ولی ما آن مراقبه را کنار می‌گذاریم و به دنبال ذکر و یک چیز غیر عادی می‌گردیم، دنبال مطلب عجیب و غریب می‌گردیم؛ مثلاً یک تصرفی، یک امری از جانب غیبی، یک دستی، یک عنایتی، یک مشیّتی به نحوی باید انجام شود؛ مطلب این‌طور باید باشد. می‌گویند: سلوک بدون این مطالب نتیجه و فایده‌ای ندارد، و لازم نیست انسان به این مسائل ترتیب اثر بدهد.

آن کسانی که به امثال مرحوم قاضی و اولیای خدا اعتراض وارد می‌کنند و آن مطالب مزخرف و بیهوده را می‌گویند، به کدام یک از اعمال مرحوم قاضی می‌توانند اعتراض وارد کنند؟! ایشان به قدری فرد متعبدی بود که معاندین ایشان می‌گفتند: ریا می‌کند! جلوی مردم جانماز آب می‌کشد! مگر می‌شود کسی این‌قدر متعبد باشد!

اگر نمی‌خواهیم عمل کنیم، عمل نکنیم، چرا آبروی دیگران را ببریم که آبروی خود را برده‌ایم؟! چرا دیگران را از آن مرتبه به پایین تنازل بدهیم چون خودمان متنازل هستیم و عمل نمی‌کنیم، و نمی‌خواهیم عمل کنیم و ترتیب اثر بدهیم، و می‌خواهیم مطالب را به همین کیفیت روزمره بگذرانیم.^۳

۱- روح مجرد، ص ۱۸۶؛ امام‌شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۳۷۸، تعلیقه.

۲- جهت اطلاع بیشتر پیرامون لزوم مراقبه و عدم کفایت ذکر رجوع شود به آیین‌رستگاری، ص ۱۵۸.

۳- نرم افزار آوای ملکوت، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۱۴۶.

عملی که انسان با انجام آن به خیر دنیا و آخرت نائل می‌شود

استاد علامه طباطبایی می‌فرمودند:

«چون به نجف اشرف برای تحصیل مشرف شدم، از نقطه نظر قرابت و خویشاوندی و رحمت گاه‌گاهی به محضر مرحوم قاضی شرفیاب می‌شدم؛ تا یک روز در مدرسه‌ای ایستاده بودم که مرحوم قاضی از آنجا عبور می‌کردند، چون به من رسیدند دست خود را روی شانه من گذاردند و گفتند: «ای فرزند! دنیا می‌خواهی نماز شب بخوان؛ و آخرت می‌خواهی نماز شب بخوان!»^۱»^۲

[مرحوم علامه طهرانی می‌فرمایند]:

«اولین دستور مرحوم قاضی - رحمة الله علیه - به شاگردانش نماز شب و نوافل بود! حالا می‌شود انسان تصور کند که طلبه‌ای سالک باشد و اصلاً نماز شب هم نخواند؟! و بگوید که: خُب دیگر ما از این مراحل گذشتیم، و یا اینکه به درس مشغول می‌شویم و درس هم اهمیّتش از این مسائل زیادتر است، یا امشب کسل بودیم حالا بیدار نشدیم، فردا شب چنین و چنان...»^۳

توصیه مرحوم قاضی برای کسب نشاط در هنگام قیام برای نماز شب

مرحوم حدّاد می‌فرمودند:

«مرحوم آقا (مرحوم قاضی) خودش این‌طور بود و به ما هم این‌طور دستور داده بود که: "در میان شب چون برای نماز شب برمی‌خیزید چیز مختصری تناول کنید، مثل چای یا دوغ یا یک خوشه انگور، یا چیز مختصر دیگری، که بدن شما از

۱- مهر تابان، ص ۲۵.

۲- جهت اطلاع بیشتر پیرامون اهمیّت نماز شب رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۸۳؛ ج ۸۷، ص ۱۵۸؛ معانی الأخبار، ص ۳۴۲؛ علل الشرایع، ج ۲، ص ۶۵.

۳- آئین رسنگاری، ص ۱۷۴.

کسالت بیرون آید و نشاط برای عبادت داشته باشید.^۱»

مرحوم قاضی چرا می‌فرمودند: «وقتی که سحر می‌خواهید برای نماز بلند شوید، یک چیزی بخورید؟» چون بدن را از بی‌حالی دریاورید، بدن نشاط پیدا کند. ذکری که انسان می‌گوید، در حالت غلبهٔ گرسنگی و حال ضعف فایده ندارد. شما همین‌طور مثل یک ضبطنی که برای خودش می‌گردد، فقط مدام ذکر را تکرار کرده‌اید؛ این فایده ندارد.

باید نفس و روح با ذکر حرکت کند و با آن معنایی که ذکر آن را مدام در نفس تکرار می‌کند، بالا برود. وقتی که گرسنگی غلبه کند، شما دیگر نمی‌توانید آن معنا را در ذهن و در نفس خود قرار دهید، و دیگر آن ذکر در نفس تمکن پیدا نمی‌کند که بتواند آن را جدا کند و حرکت بدهد و به جلو برود. شما یک لفظی را فقط مدام تکرار کرده‌اید.

لذا بزرگان می‌فرمودند که: باید انسان در حال توجه ذکر بگوید، در حال توجه و نشاط! بفهمد و درک کند چه می‌گوید. اگر بتواند صد مرتبه با نشاط بگوید، بهتر است از دویست مرتبه با کسالت و بی‌حالی که بعد بگوید: خُب بالآخره گفتیم! باید خود را به حال بیاورد، خود را باید به توجه بیاورد تا اینکه این ذکر در او تأثیر داشته باشد. مانند نمازی که آدم از سر بی‌حالی و چرت و کسالت بلند می‌شود و می‌گوید: دو رکعت نماز بخوانیم و دوباره بخوابیم، خب این یک نماز؛ یک نمازی هم که وقتی بلند می‌شود، سر حال است و رکوع و سجودش چطور است و سایر مسائل؛ آیا این دو نماز یکی است؟! این‌طور نیست.^۲

۱- روح مجرد، ص ۷۷.

۲- جهت اطلاع بیشتر پیرامون اهمیت کسب نشاط در اتیان عبادات رجوع شود به *فروع کافی*، ج ۳، ص ۴۵۴؛ *میزان الحکمة*، ج ۱۰، ص ۱۹۴.

۳- مجموعه سخنرانی در شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۱۹۹.

دوام طهارت از جمله دستورات حتمیه برای سالک

دوام طهارت^۱ از دستورات حتمیه مرحوم قاضی به شاگردان خود بود؛ خود آن مرحوم نیز لحظه‌ای بدون وضو و یا بدون غسل نمی‌ماند.^۲

چون آب شیرین در آن زمان در نجف کمیاب و گران قیمت بود و از کوفه با مشک حمل می‌نمودند، ایشان می‌فرموده است:

«چون آب شور برای چشم مضر است، من در هنگام وضو فقط صورت خود را با آب شیرین می‌شویم و دست‌های خود را با آب چاه.»

در آن زمان، یک حمام در منزل کسی نبود. حمام‌ها عمومی و حمام نجف منحصر به دو حمام بود: حمام قیصریه و حمام علی آقا؛ و شب‌ها حمام‌ها بسته بود. مرحوم قاضی در وقت نیاز به غسل در منزل غسل می‌نمود و در اوقاتی که هوا سرد بود، در اطاق در بسته لُنگی را بر روی زمین اطاق و یا به روی حصیر آن پهن می‌کرد و بر روی آن می‌ایستاد و پس از رفع عین نجاست از بدن، فقط با چندین مُشت آب که بر روی سر و صورت و بدن خود می‌ریخت و آن را به همه جای بدن سرایت می‌داد، غسل می‌کرد؛ و فقط مقداری از لنگ گسترده، تر می‌شد و سپس آن را جمع می‌نمود.

مرحوم آقا حاج شیخ عباس [قوچانی] می‌فرمودند:

«روزی مرحوم قاضی سخت سرما خورده بود؛ چون از علت سؤال شد، فرمود: "دیشب در منزل فلان بوده‌ام و هوا سرد بود و پس از احتیاج به غسل، در

۱- رساله لبّ اللباب، ص ۱۳۰: «و آن عبارت است از: دوام وضو و اغسال واجبه و غسل جمعه و سایر اغسال مستحبّه حتّی الامکان.»

۲- جهت اطلاع بیشتر پیرامون اهمیت دوام طهارت رجوع شود به *أمالی*، شیخ مفید، ص ۶۰؛ *کنز العمال*، ج ۹، ص ۲۷۶ (ح ۲۵۹۹۹) و ۲۸۸ (ح ۲۶۰۴۲) و ۲۹۳ (ح ۲۶۰۶۵ و ۲۶۰۶۶)؛ *بحار الأنوار*، ج ۷۷، ص ۳۰۱.

اطاق غسل کردم و سرما خوردم.“^۱

تأکید مرحوم قاضی بر حفظ و عدم افشای سر

[مرحوم حدّاد فرمودند]:

«مرحوم آقا (مرحوم قاضی) روزی به من گفتند: ”سید هاشم! سرّ را فاش مکن که گرفتار می‌شوی! روزی می‌رسد که از اطراف و اکناف بیایند و عتبهٔ درت را بیوسند.“^۲

سخن مرحوم قاضی مبنی بر نماز خواندن در مساجد مختلف

جناب مستطاب آقای حاج شیخ علامه انصاری لاهیجی - دام بقاء - که از شاگردان مرحوم قاضی هستند، فرمودند:

«مرحوم [قاضی] می‌فرمودند: ”در یک مسجد همیشه نماز نخوانید، به مساجد دیگر نیز بروید، و هر جا دیدید حال پیدا کردید آنجا نماز بخوانید، و هر جا که دیدید حال پیدا نکردید مکان خود را تغییر دهید و از این مسجد به مسجد دیگر انتقال یابید! و خلاصه آنکه توقّف در یک مکان بی‌مورد است و باید دائماً دنبال حال بود و از هر جا به جای دیگر منتقل شد، و هر جا حال بهتر بود آنجا را انتخاب نمود؛ اگر در مسجد کوفه نشد به مسجد سهله بروید و اگر در سهله نشد به مسجد کوفه بروید، و هکذا.“^۳

۱- مطلع انوار، ج ۲، ص ۶۱.

۲- روح مجرد، ص ۴۶۲.

۳- جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مسأله رجوع شود به رساله لبّ اللباب، ص ۱۳۱؛ رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۶۳؛ روح مجرد، ص ۵۹۴؛ آیین رسنگاری، ص ۸۱.

۴- مطلع انوار، ج ۲، ص ۶۵؛ معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۳۶.

۵- جهت اطلاع بیشتر پیرامون اهمّیت نماز خواندن در مساجد رجوع شود به انوار الملکوت، ج ۱، نور ملکوت مسجد.

توصیه مرحوم قاضی نسبت به زیارت دو مکان مقدّس در عتبات عالیات

مرحوم قاضی به شاگردان خود می فرمودند:

«دو مکان را در اعتاب مقدّسه غنیمت بدانید. اوّل: محراب شهادت امیرالمؤمنین علیه السّلام در مسجد کوفه؛ دوم: مقام امام صادق علیه السّلام در کربلا (که در پشت شریعه است). این دو جا را غنیمت بدانید و مغتنم بشمارید.»^۱

مرحوم آقا (علامه طهرانی) حکایتی از مرحوم آیه الله حاج سید هادی تبریزی - که ایشان از علمای کاظمین و خیلی مرد معروفی بودند، و مدّتی هم از تلامذّه مرحوم قاضی، رضوان الله علیه، بودند - نقل می کردند. مرحوم قاضی در دستورالعملی که به ایشان دادند، فرمودند که:

«دو چیز را خیلی مغتنم بدان؛ اوّل: محراب نافله امیرالمؤمنین علیه السّلام در مسجد کوفه.»

محرابی که الآن در مسجد کوفه به شکل ضریح مانندی وجود دارد، محرابی است که نماز جماعت را حضرت در آن محراب اقامه می کردند. قبل از اینکه نماز جماعت بخوانند، نوافل خودشان را در محرابی که در سمت چپ آن محراب اصلی قرار گرفته و تقریباً حدود بیست متر با آن فاصله دارد و الآن هم مشخص است، می خواندند. نماز شب و نافله صبح را حضرت در آنجا می خواندند، سپس می آمدند در همین محراب اصلی و نماز صبح را اقامه می کردند. شمشیر ابن ملجم در شب نوزدهم در این محراب نوافل بر فرق آن حضرت فرود آمد؛ یعنی هنوز حضرت نماز صبح را نخوانده بودند و از نماز شب فارغ شده و مشغول نافله صبح بودند که این قضیه اتفاق افتاد.

مرحوم قاضی می فرمودند: «محراب نافله حضرت را خیلی مغتنم بدانید،

۱- نرم افزار آوای ملکوت، شرح دعای ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۲۹، جلسه ۳.

آثاری در اینجا مترتب و مشهود است. دوّم: زیارت اهل قبور در بین الطلوعین. «
و می‌فرمودند: «وقتی اهل قبور را در بین الطلوعین زیارت می‌کنی، فاتحه‌ای
بخوان و بعد به کناری برو و بنشین و بدون اینکه قرآن یا چیز دیگری بخوانی،
سکوت کن، این سکوت برای تو خیلی مفید است، و تفکّر کن در احوال قبر و
قیامت و اعتباری بودن دنیا و مسائلی که می‌گذرد و در گذران است.»
و می‌فرمودند: «رفتن به قبرستان در بعد از ظهر و یا هنگام شب خیلی مفید
نیست. صبح بین الطلوعین این کار را انجام بدهید!»^۱

توصیه و تأکید به زیارت اهل قبور

بزرگان پیوسته شاگردان خود را به زیارت اهل قبور و نیز دیدن آثار گذشتگان
جهت عبرت، تشویق و ترغیب می‌کردند.
مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - به شاگردانش توصیه می‌فرمود به زیارت
اهل قبور بروند، و پس از قرائت فاتحه، در گوشه‌ای بنشینند و ساعتی را به سکوت
و خلوت و تفکّر در مآل و عاقبت امر و مرگ بگذرانند، و می‌فرمودند:
«این شیوه تأثیر خوبی در قطع تعلّقات و توجّه نفس به مبدأ هستی دارد، و از
التفات به کثرات مانع می‌گردد.»^۲

مرحوم آقا (علامه طهرانی) به ما توصیه می‌کردند که هر وقت از بیمارستانی
می‌گذرید، برای مریضان حمد به نیت شفا بخوانید؛ و هر وقت از قبرستان
می‌گذرید، برای امواتی که در آنجا دفن شده‌اند حمد و قل هو الله بخوانید. در
هنگام سفر اگر به روستا یا شهری رسیدید که دارای قبرستانی است، یک حمد و
قل هو الله برای همه آنها باید بخوانید. خودشان هم می‌خواندند. این مطلب را

۱- همان مصدر، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۲۲.

۲- حیات جاوید، ص ۹۳.

مرحوم علامه طباطبایی به ایشان گفته بودند و از جمله دستورات مرحوم قاضی بوده است.

ببینید این بزرگان چقدر مسائل اخلاقی را در نظر می‌گرفتند: حالا که داری می‌روی، خب یک فاتحه‌ای بخوان تا ثوابی هم به دیگری برسد! چرا بخل می‌کنی؟! این که دیگر نمونه ندارد! این که دیگر دست در جیب کردن ندارد! یک قل هو الله بخوان، یک حمد بخوان، اجازه بده آنها هم به یک برکت و فیضی برسند.^۱

دستور مرحوم قاضی در کیفیت غذا خوردن

مرحوم قاضی - رحمة الله علیه - به شاگردانش دستور می‌داده غذا برای تفکّه نخورید!

یک وقتی که به آیه الله خویی - ابقاه الله إن شاء الله - دستور داده بودند (چون ایشان هم مدتی از آقای قاضی دستور گرفته بودند)^۲ و گفته بودند که: «شما غذا را به تفکّه و تفنّن نخورید!» و ایشان فکر کرده بودند حالا باید چه کار بکنیم؟ غذا باید بخوریم مثلاً برنج باید بخوریم و خورشت هم باید بخوریم، برای اینکه از تفکّه و تفنّن بگذریم این کار را می‌کنیم که برنج را علی‌جده می‌خوریم و خورشتش را علی‌جده؛ که هم قوه به بدن برسد و هم اینکه آن جنبه تفکّه و لذّت و اینها تا اندازه‌ای پایین بیاید.

البته زیاده روی هم در اینجا خوب نیست؛ پس: «خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا»^۳

در هفته دو یا سه بار دستور داده شده که انسان گوشت بخورد، ولی زیادتر خوب نیست و فکر انسان خسته می‌شود، نمی‌تواند کار کند؛ فکرش خسته شد روح خسته می‌شود، و لذا همین‌طور می‌ماند. این شمشیری که باید در راه خدا کار کند آن

۱- مجموعه سخنرانی در شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۲۰۰.

۲- جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب حاضر ص ۳۰، ۱۰۰ و ۳۰۵.

۳- الکافی، ج ۱، ص ۵۴۰.

شمشیر تعطیل می‌شود و در یک جایی می‌افتد و زنگ می‌زند و کم‌کم گند می‌شود؛ آن‌وقت شمشیر بر آن به صورت یک قطعه آهن زنگ زده بی‌خاصیت درمی‌آید.^۱

مرحوم استاد قاضی - رضوان الله علیه - روایتی غریب دربارهٔ جوع بیان می‌فرمود و محصلش آنکه:

«در زمان انبیاء سلف، سه نفر رفیق گذرشان به دیار غربت افتاد، شب فرار سید، هر یک برای تحصیل غذا به نقطه‌ای متفرق شدند، لیکن با یکدیگر میعاد نهادند که فردا در وقت معین در آن میعادگاه یکدیگر را ملاقات کنند. یکی از آنها میهمان بود، و دیگری به میهمانی شخصی درآمد، و چون سوئی جایی نداشت با خود گفت: به مسجد می‌روم و میهمان خدا می‌شوم، و تا صبح در آنجا بسر برد و همچنان گرسنه باقی بود. صبحدم در میعاد خود هر سه نفر حضور یافتند و هر یک سرگذشت خود را بیان کردند.

از جانب خدای تعالی به نبی آن زمان وحی رسید که:

”به آن میهمان ما بگو: ما میهمانی این میهمان عزیز را قبول کردیم و خود میزبان او شدیم و برای او در صدد تهیهٔ بهترین غذاها برآمدیم، لکن در خزانهٔ غیب خود تفحص کردیم بهتر از گرسنگی غذایی را برای وی نیافتیم.“^۲

جمعیت خاطر از مهم‌ترین مسائل در راه تربیت و سیر و سلوک

روزی مرحوم قاضی با شاگردانشان نشستند، صحبت راجع به این بود که سالک باید خود را از تشمت و پراکندگی حفظ کند، و باید به خود مشغول باشد. نباید توجه دل را به این طرف و به آن طرف بسپارد که اینجا چه شد، آنجا چه شد، اینجا چه قضیه‌ای اتفاق افتاد؛ زیرا مسائل و قضایا اتفاق می‌افتد، دست ما هم نیست. اینجا

۱- آیین رستگاری، ص ۱۵۹.

۲- رساله لب اللباب، ص ۱۲۹.

دعوا شد، آنجا درگیری شد، در آن خیابان تصادف شد، در آن شهر باران بارید، در آن شهر برف آمد؛ به ما چه مربوط است که برف و باران، اینجا و آنجا آمد و در خیابان تصادف شد! آیا اطلاع ما بر این مسائل، مطلبی را به ما اضافه می‌کند؟! نفعی می‌بریم؟! عیب ندارد، ولی آیا بهتر نیست حال که نفعی ندارد، ذهن خود را هم مشغول نکنیم؟! انسان عاقل باید به دنبال چیزی برود که از آن منتفع شود.

سپس ایشان راجع به سکوت صحبت می‌کردند که: «در بسیاری از موارد در سکوت برای انسان حالتی پیدا می‌شود که در غیر از این موقع امکان ندارد پیدا شود.» چند لحظه تأمل کردند، یک مرتبه از بیرون صدای ضربه بسیار آهسته‌ای آمد. مرحوم قاضی فرمودند: «این صدا برای سالک ضرر دارد.» یعنی همین صدای بسیار آهسته!

یعنی ممکن است انسان در یک وضعیتی قرار بگیرد که آنچنان باید مستغرق در خودش باشد که به کمترین التفاتی، نفس او از گرفتن آن نور و جاذبه محروم می‌ماند؛ زیرا مطلب بسیار دقیق است و دیگر هم نمی‌آید، یا شاید به این زودی نیاید. حالا چه برسد به اینکه انسان یک عمل خلاف انجام بدهد! انسان بیاید غیبت کس دیگری را بکند، انسان بیاید تهمت بزند، انسان بیاید یک ساعت از وقت خودش را به حرف‌های لاطانات بگذراند. اینها که اصلاً قابل مقایسه با آن صدای بسیار آهسته نیست! بلکه قضیه از این حرف‌ها می‌گذرد!

ضرر مسافرت برای سالک

مرحوم قاضی می‌فرمودند - بقیه بزرگان هم دارند - که: «اصلاً مسافرت برای سالک مضر است، و باید به حد اقل و ضرورت اکتفا کند؛ زیرا آن دورانی که انسان مسافرت می‌کند، خواهی نخواهی آن سکون و طمأنینه‌اش از

دست می‌رود، مضافاً به اینکه در دوران مسافرت کسبی نمی‌کند و جلو نمی‌رود، بلکه عندالمراجعه باید مدّت‌ها زحمت بکشد تا آن حالات از دست رفته برگردد.^۲ او

لزوم تحت‌الحنک انداختن در هنگام نماز

مرحوم علامه طباطبایی می‌فرمودند:

«مرحوم قاضی به ما دستور می‌دادند حتماً در نماز تحت‌الحنک بیندازیم. بعد از اینکه مرحوم قاضی از دنیا رفتند، یک شب من فراموش کردم تحت‌الحنک را باز کنم و همین‌طور عمامه را بر سرم گذاشتم و مشغول نماز مغرب شدم. همین‌که آمدم بگویم الله اکبر، یک دفعه دیدم در اتاق باز شد و مرحوم قاضی وارد شد. من شروع کردم به نماز، در وسط‌های حمد بودم که آمدند و تحت‌الحنک عمامه من را باز کردند و رفتند.»^۳ او

ذکر برخی از دستورات مرحوم آیه الله میرزا علی آقا قاضی

۱. عمل به روایت «عنوان بصری» و مطالعه آن در هر چند روز.
۲. نوافل لیلیه و نهاریه.
۳. سجده با ذکر یونسیه (حدّ اقلّ چهارصد مرتبه)، و قرائت مسبّحات عند النّوم.
۴. اوراد مخصوصه (اربعینیات) بر حسب مقتضای حال، به دستور خود آن

۱- آیین رستگاری، ص ۱۵۹.

۲- جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مسأله رجوع شود به نرم افزار کیمیای سعادت، مجموعه مصاحبات در ارتباط با شخصیت مرحوم حدّاد، «مسأله جمعیت خاطر از مهم‌ترین مسائل در راه تربیت و سیر و سلوک».

۳- نرم افزار آوای ملکوت، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۱۴۶.

۴- جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مسأله رجوع شود به من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۰۳؛ تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۲۱۵؛ ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۳۶۱؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۸، ص ۲۵۲.

مرحوم یا آقای حاج شیخ عباس وصی آن مرحوم.^۱

«یا طَهْرُ، یا طاهرٌ، یا طَهْرُ، یا طَيِّهُورٌ، یا طَيِّهاَرُ»

حضرت آقای طباطبایی - مدّ ظلّه السّامی - نقل فرمودند از مرحوم آیه الحق حاج میرزا علی آقا قاضی - رضوان الله علیه - که ایشان فرمودند:
«برای من چنین منکشف شده است که:

مَنْ قَالَ لَيْلَةَ ثَلَاثٍ وَعَشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ سَاجِدًا، مِائَتِينَ وَخَمْسَةَ وَعَشْرِينَ مَرَّةً: "يَا طَهْرُ، يَا طاهرٌ، يَا طَهْرُ، يَا طَيِّهُورٌ، يَا طَيِّهاَرُ" نَزَلَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَطَهَّرَتْهُ تَطْهِيرًا^۲»^۳

دعایی را که مرحوم قاضی به شاگردان خود دستور داده بودند تا در قنوت نمازهایشان بخوانند

دعایی است که مرحوم قاضی - رحمة الله علیه - به آقای حاج شیخ عباس قوچانی - دامت برکاته - دستور داده‌اند:

۱. اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حُبَّكَ وَحُبَّ مَا تُحِبُّهُ، وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ، وَالْعَمَلَ الَّذِي يُبَلِّغُنِي إِلَى حُبِّكَ، وَاجْعَلْ حُبَّكَ أَحَبَّ الْأَشْيَاءِ إِلَيَّ.^۴

۱- مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۱۴.

۲- همان مصدر.

۳- رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم ذیل شرح دعایی منقول از سید بحر العلوم، ص ۲۰۰، تعلیقہ: «دیهار و دیهور مبالغه دهر است، و مراد از دهر خدا است؛ كما ورد فی الروایة: "لَا تَسْبُوا الدَّهْرَ، فَإِنَّ الدَّهْرَ هُوَ اللَّهُ." لذا نتیجه می‌شود: طیهار و طیهور هم مبالغه در طهارت را می‌رساند.»

۴- الله شناسی، ج ۱، ص ۲۲۴، تعلیقہ:

۲. اللَّهُمَّ نَوِّرْ ظَاهِرِي بِطَاعَتِكَ، وَ بَاطِنِي بِمَحَبَّتِكَ، وَ قَلْبِي بِمَعْرِفَتِكَ، وَ رُوحِي بِمُشَاهَدَتِكَ، وَ سِرِّي بِاسْتِقْلَالِ اتِّصَالِ حَضْرَتِكَ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ.^۱
۳. اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا، وَ فِي سَمْعِي نُورًا، وَ فِي بَصَرِي نُورًا، وَ فِي لِسَانِي نُورًا، وَ فِي يَدَيَّ نُورًا، وَ فِي رِجْلَيَّ نُورًا، وَ فِي جَمِيعِ جَوَارِحِي نُورًا، يَا نُورَ الْأَنْوَارِ.^۲
۴. اللَّهُمَّ ارْنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ.^۳
۵. اللَّهُمَّ كُنْ وَجْهِي فِي كُلِّ وَجْهٍ، وَ مَقْصِدِي فِي كُلِّ قَصْدٍ، وَ غَايَتِي فِي كُلِّ سَعْيٍ، وَ مَلْجَأِي وَ مَلَاذِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ وَ هَمٍّ، وَ وَكِيلِي فِي كُلِّ أَمْرٍ، وَ تَوَلَّئِي تَوَلَّيَ عِنَايَةٍ وَ مَحَبَّةٍ فِي كُلِّ حَالٍ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.^۴

﴿از جمله فقرات دعایی است که در قنوت نمازهای فریضه و نافله خوانده می‌شود و اول فقره آن این است: "اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حُبَّكَ وَ حُبَّ مَا تُحِبُّهُ وَ حُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَ الْعَمَلُ الَّذِي يُبَلِّغُنِي إِلَى حُبِّكَ وَ اجْعَلْ حُبَّكَ أَحَبَّ الْأَشْيَاءِ إِلَيَّ."﴾

همه این دعا را در بحرالمعارف، ص ۳۰۹ - قسمتی را از حضرت رسول و قسمتی را از امیرالمؤمنین علیهما الصلوة و السلام - آورده است؛ و نیز در مجموعه مطبوعه‌ای کوچک از حاج ملا محمد جعفر کبودر آهنگی قسمتی از آن موجود است.

آیت عظمای حق مرحوم حاج میرزا سید علی آقا قاضی - تغمده الله برضوانه - به شاگردان خود دستور می‌داده‌اند این دعا را در قنوت نمازهایشان بخوانند.

۱- لبّ اللباب، ص ۱۲، تعلیقه: «از جمله فقرات دعای منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام که حاج مولا جعفر کبودر آهنگی آن را شرح کرده و در کتاب کوچک جیبی طبع شده است.»

۲- إقبال الأعمال، ص ۷۲: الله شناسی، ج ۱، ص ۶۲، به نقل از رساله عشقی و عقلی، با قدری اختلاف.

۳- معادشناسی، ج ۵، ص ۱۰۷، تعلیقه: «دعای امیرالمؤمنین با شرح آن به قلم حاج ملا محمد جعفر کبودر آهنگی که در کتاب کوچک جیبی طبع شده است.»

۴- مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۱۳.

دعایی که مرحوم قاضی به برخی از شاگردان خویش دستور داده بودند

«اللَّهُمَّ يَا مَنْ احْتَجَبَ بِشُعَاعِ نُورِهِ عَنِ نَوَاطِرِ خَلْقِهِ، يَا مَنْ تَسَرَّبَلَ بِالْجَلَالِ وَالْعِظَمَةِ، وَ اشْتَهَرَ بِالتَّجَبُّرِ فِي قُدْسِهِ، يَا مَنْ تَعَالَى بِالْجَلَالِ وَالْكِبْرِيَاءِ وَالْعِظَمَةِ فِي تَفَرُّدِ مَجْدِهِ، يَا مَنْ انْقَادَتْ لَهُ الْأُمُورُ بِأَرْزَمَتِهَا طَوْعًا لِأَمْرِهِ، يَا مَنْ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ مُجِيبَاتٍ لِدَعْوَتِهِ، يَا مَنْ زَيَّنَ السَّمَاءَ بِالنُّجُومِ الطَّالِعَةِ وَجَعَلَهَا هَادِيَةً لِخَلْقِهِ، يَا مَنْ أَنْارَ الْقَمَرَ الْمُنِيرَ فِي سَوَادِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ بِلُطْفِهِ، يَا مَنْ أَنْارَ الشَّمْسَ الْمُنِيرَةَ وَجَعَلَهَا مَعَاشًا لِخَلْقِهِ، وَجَعَلَهَا مُفَرِّقَةً بَيْنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، يَا مَنْ اسْتَوْجَبَ الشُّكْرَ بِنَشْرِ سَحَابٍ نَعِيمِهِ.

أَسْأَلُكَ بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ، وَ مُتَهَيِّ الرِّحْمَةِ مِنْ كِتَابِكَ، وَ بِكُلِّ اسْمٍ سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ، أَوْ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ، وَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ أَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ، أَوْ أَبْيَنْتَهُ فِي قُلُوبِ الصَّافِينَ الْخَافِينَ حَوْلَ عَرْشِكَ، فَتَرَاجَعَتِ الْقُلُوبُ إِلَى الصُّدُورِ عَنِ الْبَيَانِ بِإِخْلَاصِ الْوَحْدَانِيَّةِ وَتَحْقِيقِ الْفِرْدَانِيَّةِ، مُقَرَّةً لَكَ بِالْعُبُودِيَّةِ وَأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ.

وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَ بِهِ لِلْكَلِيمِ عَلَى الْجَبَلِ الْعَظِيمِ، فَلَمَّا بَدَأَ شُعَاعُ نُورِ الْحُجُبِ مِنْ بَهَاءِ الْعِظَمَةِ خَرَّتِ الْجِبَالُ مُتَدَكِّدَةً لِعِظَمَتِكَ وَجَلَالِكَ وَهَيْبَتِكَ، وَخَوْفًا مِنْ سَطَوَتِكَ رَاهِبَةً مِنْكَ.

فَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، فَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، فَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ.

وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي فَتَقَّتْ بِهِ رَتَقَ عَظِيمِ جُفُونِ عِيُونِ النَّاطِرِينَ، الَّذِي بِهِ تَدْبِيرُ حِكْمَتِكَ، وَ شَوَاهِدُ حُجَجِ أَنْبِيَائِكَ، يَعْرِفُونَكَ بِفِطْنِ الْقُلُوبِ، وَ أَنْتَ فِي عَوَامِضِ مُسَرَّاتِ سَرِيرَاتِ الْغُيُوبِ.

أَسْأَلُكَ بِعِزَّةِ ذَلِكَ الْاسْمِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تَصْرِفَ عَنِّي جَمِيعَ الْآفَاتِ وَالْعَاهَاتِ وَالْأَعْرَاضِ وَالْأَمْرَاضِ وَالْحَطَايَا وَالذُّنُوبَ وَالشُّكَّ وَ الشَّرَّ وَالْكَفْرَ وَالشُّقَاقَ وَ النِّفَاقَ وَ الْغَضَبَ وَ الْجَهْلَ وَ الْمَقْتِ وَ الضَّلَالَةَ وَ الْعُسْرَ وَ

الصَّيْقِ وَالْفَسَادِ وَ حُلُولِ النَّقْمَةِ وَ شَمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ وَ غَلَبَةِ الرَّجَالِ؛ إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ،
لَطِيفٌ لِمَا تَشَاءُ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.»^۱

این دعا را با عین همین الفاظ، حقیر (علامه طهرانی) از زبان مبارک مرحوم حاج سید هاشم ضبط نمودم. و چون از بعضی از شاگردان دیگر مرحوم قاضی شنیده شده است، معلوم می‌شود اصلش از مرحوم قاضی بوده است.^۲

استغفاری که مرحوم قاضی به شاگردان خود دستور می‌دادند

استغفاری را که مرحوم قاضی - قدس الله سره - به شاگردان خود دستور می‌داده‌اند و میان آنها معروف و مشهور بوده است، این است:

«أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مِنْ جَمِيعِ ظُلْمِي وَ جُرْمِي وَ إِسْرَافِي عَلَى نَفْسِي
وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ.»^{۳و۴}

دو دستور برای دفع شر دشمن از شخص

حضرت آقای حاج سید هاشم حداد فرمودند: «مرحوم قاضی - قدس الله روحه - فرمودند:

۱- این دعا با مختصر اختلافی در لفظ، در *مُهَجِّجِ الدَّعَوَاتِ*، مرحوم سید ابن طاووس، ص ۱۰۸ موجود است که آن را از محمد بن حنفیه از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ روایت نموده است، و برای آن آثار و خواص عجیبی را نقل کرده است. و نیز در *تاسع عشر بحار الأنوار*، طبع کمپانی، ص ۱۸۳ از محمد بن حنفیه از رسول اکرم صلوات الله و سلامه علیه روایت نموده است. و أيضاً شیخ بهاء الدین عاملی در *کشکول*، طبع سنگی، در ص ۳۰۳ و ۳۰۴ آورده است.

۲- *روح مجرد*، ص ۵۱۰.

۳- *وسائل الشیعه*، ج ۷، ص ۲۲۵.

۴- *مطلع انوار*، ج ۲، ص ۱۱۵.

”خواندن آیات: ﴿كَهَيْعَصَ﴾^۱، ﴿حَمَّ * عَسَقَ﴾^۲، ﴿وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا﴾^۳ برای دفع دشمن بسیار مفید است.“^۴
و خود آقای حدّاد فرمودند:

«چنان که روی نگین انگشتر عقیق زرد یا سرخ نوشته گردد و انسان همراه داشته باشد خوب است.»
و ایضاً فرمودند:

«چنانچه در روی یک نگین عقیق نوشته گردد: ﴿إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾^۵ و در روی دیگرش نوشته شود: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾
﴿وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا﴾^۶ ﴿كَهَيْعَصَ﴾^۷ ﴿حَمَّ * عَسَقَ﴾^۸
و در انگشتری نموده در دست شود، خوب است.»
و ایضاً حضرت آقای حاج سید هاشم حدّاد فرمودند: «مرحوم قاضی - قدس الله روحه - گفته‌اند:

”هر کس در مقابل دشمن انگشت‌های دست خود را به ترتیب یکی پس از دیگری ببندد و در مقابل بستن هر انگشت یک حرف از حروفات: ﴿كَهَيْعَصَ﴾^۹ ﴿حَمَّ * عَسَقَ﴾^{۱۰} را بگوید به طوری که وقتی که همه را گفت، تمام انگشتان بسته شود و سپس در مقابل دشمن باز کند، شرّ دشمن از او دفع خواهد شد.“^{۱۱}

۱- سوره مریم (۱۹) آیه ۱.

۲- سوره الشوری (۴۲) آیه ۱ و ۲.

۳- سوره طه (۲۰) آیه ۱۱۱.

۴- عدّه الداعی، ص ۲۹۴؛ مصباح الکفعمی، ص ۲۳۲.

۵- سوره النمل (۲۷) آیه ۳۰.

۶- مطلع انوار، ج ۲، ص ۶۴.

دستور العمل مرحوم قاضی برای رفع مشکلات دنیوی و اخروی

جناب مستطاب آقای حاج شیخ علامه انصاری لاهیجی - دام بقاء - که از شاگردان مرحوم قاضی هستند، فرمودند:

«روزی از ایشان پرسیدم که: در مواقع اضطرار و گرفتاری چه در امور دنیوی و چه در امور اخروی، و در بن بست کارها به چه ذکر مشغول شوم تا گشایش یابم؟ در جواب فرمودند:

”پس از پنج مرتبه صلوات و آیه الکرسی، در دل خود - بدون آوردن به زبان - بسیار بگو: **اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِي دِرْعِكَ الْحَصِينَةِ الَّتِي تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ تَشَاءُ**،^۱ تا **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** گشایش یابد.“^۲

علامه انصاری فرمودند:

«من در مواقع گرفتاری‌های صعب و مشکلات لاینحل به این دستور عمل کردم و نتیجه‌های عجیب گرفتم.»^۳

۱- *الکافی*، ج ۲، ص ۵۳۴؛ *کامل الزیارات*، ص ۳۹۴؛ *کشف الغطاء*، ج ۲، ص ۳۰۶ با قدری اختلاف. *معاد شناسی*، ج ۷، ص ۲۳۷:

«بار پروردگار من! مرا در حصن و پناهگاه خود و در جوشن و زره محکم خود قرار بده! در آن‌چنان جوشنی که کسانی را که بخواهی قرار می‌دهی.»

۲- *معاد شناسی*، ج ۷، ص ۲۳۷.

۳- *مطلع انوار*، ج ۲، ص ۶۵.

بزرگان از منظر مرحوم قاضی
رضوان الله علیه

بسم الله الرحمن الرحيم

دیدگاه مرحوم قاضی راجع به ملاّی رومی

مرحوم قاضی ملاّی رومی را عارفی رفیع‌المرتبه می‌دانستند، و به اشعار وی استشهاد می‌نمودند، و او را از شیعیان خالص امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌شمردند.^۱

اشتیاق مرحوم قاضی به قرائت مثنوی

[علامه طهرانی] می‌فرمودند که:

«مرحوم آقای حدّاد از مرحوم قاضی - رضوان الله علیهم - نقل کردند که: "من هشت بار تمام، از اوّل تا آخر مثنوی را مطالعه نمودم؛ و هر بار معنایی متمایز از معنا و مفهوم مطالعه قبلی برایم حاصل می‌گشت."^۲

رسیدن به توحید جز از طریق ولایت کلیّه ائمّه معصومین امکان پذیر نمی‌باشد

مرحوم آیه الله عارف بی‌بدیل، حاج میرزا علی آقای قاضی - رحمة الله علیه -

۱- روح مجرد، ص ۳۴۳.

۲- مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۱۷، تعلیقه.

می فرموده است:

«محال است کسی به درجه توحید و عرفان برسد و مقامات و کمالات توحیدی را پیدا نماید، و قضیه ولایت بر او منکشف نگردد.»^۱
و می فرمودند: «وصول به توحید فقط از ولایت است؛ و ولایت و توحید یک حقیقت می باشند.»

بنابراین بزرگان از معروفین و مشهورین از عرفاء که از اهل سنت بوده اند، یا تقیه می کرده اند و در باطن شیعی بوده اند، و یا به کمال نرسیده اند.^۲
مرحوم قاضی - قدس الله نفسه - فرموده اند:

«وصول به مقام توحید و سیر صحیح إلى الله و عرفان ذات احدیت عز اسمه بدون ولایت امامان شیعه و خلفای به حق از علی بن ابی طالب و فرزندان او از بتول عذراء صلوات الله علیهم محال است.»

این امر درباره ابن فارض مشهود، و درباره بسیاری دیگر از عرفای عالی قدر همچون محیی الدین عربی، و ملا محمد رومی و فرید الدین عطار نیشابوری و أمثالهم به ثبوت و تحقق رسیده است.

و حاصل مطلب آن است که: از ارتباط دقیق معانی فتوحات با اشعار ابن فارض، و با در نظر گرفتن آنکه محیی الدین عربی استاد ابن فارض مصری بوده است و در راه و طریق و سلوک، گفتارشان هماهنگ بلکه مشابه و متحد است، و نتیجه سلوک ابن فارض رسیدن به ولای اهل بیت عصمت بوده است؛ این نتیجه و ثمره را می توان در سلوک و راه محیی الدین مشاهده نمود.^۳

۱- توحید علمی و عینی، ص ۴۰.

۲- روح مجرد، ص ۳۴۳.

۳- همان مصدر، ص ۳۴۷.

کلام مرحوم قاضی در تشیع برخی از عرفا

[مرحوم قاضی] معتقد بوده‌اند که:

«بزرگانی که نامشان در کتب عرفان ثبت است و آنها را واصل و فانی می‌شمردند، و از اهل ولایت نبوده‌اند، بلکه از عامّه به شمار می‌آیند؛ یا واصل نبوده‌اند و ادّعی این معنی را می‌نموده‌اند، و یا تحقیقاً ولایت را ادراک کرده‌اند؛ ولی بر حسب مصلحت زمان‌های شدت و حکام و سلاطین جور که از عامّه بوده‌اند، تقیه می‌کرده، و ابراز نمی‌نموده‌اند؛ مانند شیخ سلیمان قندوزی حنفی صاحب *ینابیع المودّة*، و مانند سید علی همدانی صاحب کتاب *مودّة القربی*، و مانند مولا محمد رومی بلخی صاحب کتاب *مثنوی*.

اما شیخ فرید الدین عطار بدون شک شیعه بوده است؛ ولیکن چون در زمان سلجوقیان می‌زیسته، و آنها عامّی مذهب بوده‌اند، به ناچار در بعضی از کتب خود بر آن نهج مشی فرموده است.^{۲۱}»

۱- توحید علمی و عینی، ص ۴۰.

۲- روح مجرد، ص ۳۴۸:

«حقّ در خارج یکی است؛ زیرا به معنی اصل هستی و تحقّق وجود است. و معلوم است که حقیقت وجود و موجود لا یتغیّر و لا یتبدّل است. و در مقابل آن، باطل است که به معنی غیر اصیل و غیر متحقّق و معدوم می‌باشد.

عرفای غیر شیعه در طول تاریخ، یا عارف نبوده‌اند و یا از ترس عامّه تقیه می‌نموده‌اند (ت)

تمام افرادی که در عالم، اراده سیر و سلوک به سوی خدا و حقیقه الحقایق و أصل الوجود و علّة‌العلل و مبدأ هستی و منتهای هستی را دارند، چه مسلمان و چه غیر مسلمان، از یهود و نصاری و مجوس و تابع بودا و کنفوسیوس، و مسلمان هم چه شیعه و یا غیر شیعه از اصناف و انواع مذاهب حادثه در اسلام، از دو حال خارج نیستند:

اول: آنان که در نیتشان پاک نیستند، و در سیر و سلوک راه اخلاص و تقرّب را نمی‌پیمایند؛ بلکه ←

﴿ به جهت دواعی نفسانیه وارد در سلوک می‌شوند. این گروه ابداً به مقصود نمی‌رسند، و در طی راه به کشف و کرامتی و یا تقویت نفس و تأثیر در مواد کائنات و یا اخبار از ضمائر و بواطن و یا تحصیل کیمیا و امثالها قناعت می‌ورزند، و بالأخره دفنشان در همین مراحل مختلفه هر کدام بر حسب خودش می‌باشد.

دوم: جماعتی هستند که قصدشان فقط وصول به حقیقت است، و غرض دیگری را با این نیت مشوب نمی‌سازند. در این صورت اگر مسلمان و تابع حضرت خاتم الانبیاء و المرسلین و شیعه و پیرو حضرت سید الاوصیاء امیرالمؤمنین علیهما افضل صلوات الله و ملائکته المقربین باشند، در این راه می‌روند و به مقصود می‌رسند؛ زیرا که راه منحصر است، و بقیه طرق منفی و مطرود هستند.

و اگر مسلمان نباشند و یا شیعه نباشند، حتماً از مستضعفین خواهند بود؛ زیرا که بر حسب فرض، غلی و غشی ندارند، و درباره اسلام و تشیع دستشان و تحقیقشان به جای مثبتی نرسیده است؛ و گروه جزو اول محسوب می‌شوند که حالشان معلوم شد.

این افراد را خداوند دستگیری می‌فرماید؛ و از مراتب و درجات، از راه همان ولایت تکوینیه که خودشان هم مطلع نیستند عبور می‌دهد، و بالأخره وارد در حرم الهی و حریم کبریایی می‌گردند و فناء در ذات حق را پیدا می‌نمایند. و چون دانستیم که: حق واحد است، و راه او مستقیم و شریعت او صحیح است؛ این افراد مستضعف که غرض و مرضی ندارند، خودشان در طی طریق و یا در نهایت آن، به حقیقت توحید و اسلام و تشیع می‌رسند و در می‌یابند؛ زیرا که وصول به توحید بدون اسلام محال است، و اسلام بدون تشیع مفهومی بیش نیست و حقیقتی ندارد.

اینانند که با نور کشف و شهود در می‌یابند که: ولایت متن نبوت است، و نبوت و ولایت راه و طریق توحید است. فلهدا اگر هزار قسم و یا دلیل هم برای آنان اقامه کنند که: علی علیه السلام خلیفه رسول خدا نبود، و پیغمبر برای خود خلیفه‌ای را معین نکرد و وصی را قرار نداد، قبول نمی‌کنند و نمی‌توانند قبول کنند؛ چون که در برابر خود، خدا را و جمیع حقایق را بالشهود و العیان نه بالخبر و السماع ادراک می‌کنند.

کسی که خدا را یافت همه چیز را یافته است، در این صورت آیا متصور است که به توحید برسد و نبوت و ولایت را که حقیقت و عین آنند نیابد؟! این امر، امر معقول نیست.

بنابراین، جمیع عرفای غیر اسلام و یا عرفای مسلمان غیر شیعه که نامشان در تواریخ مسطور است؛ یا در باطن مسلمان و شیعه بوده‌اند، غایب الامر به واسطه عدم مساعدت محیط، به واسطه حکومت‌ها و قضات جائره و عوام الناس کالانعام - که چه بسیار از بزرگان از عرفا را به واسطه ﴿

◀ عدم کتمان سرّ و ابراز امور پنهانی، به قتل و غارت و نهب و سوزاندن و به دار کشیدن محکوم کرده‌اند - از ابراز این حقیقت خودداری نموده‌اند؛ زیرا هیچ عاقلی که بر خودش مطلب مکشوف شده است، راضی ندارد آن را افشا کند و خود را طعمهٔ سگان درنده و گرگان آدمیخوار قرار بدهد؛ و یا به مقصد و مقصود نرسیده‌اند و ادّعی عرفان و وصول را دارند، و با کشف امری، خود را فرعون کرده، مردم را به سجده خود فراخوانده‌اند.

محبی‌الدین عربی و ابن‌فارض و ملاّ محمد بلخی صاحب مثنوی و عطار و امثالهم که در تراجم و احوال، حالشان ثبت و ضبط است، بدون شک در ابتدای امر خود سنّی مذهب بوده‌اند؛ زیرا در حکومت سنّی مذهب و شهر سنّی نشین و خاندان سنّی آیین و حاکم و مفتی و قاضی و امام جماعت و مؤدّن تا برسد به بقال و عطار و خاکروب‌بر سنّی نشو و نما یافته‌اند. مدرسه و مکتبشان سنّی بوده و کتابخانه و کتاب‌هایشان مملوّ از کتب عامه بوده و حتّی یک جلد کتاب شیعه در تمام شهر ایشان یافت نمی‌شده است.

ولی چون روز به روز در راه سیر و تعالی قدم زدند، و با دیدهٔ انصاف و قلب پاک به جهان شریعت نگریستند، کم‌کم بالشّهود و الوجدان حقایق را دریافتند، و پردهٔ تعصّب و حمیت جاهلی را دریدند، و از مخلصین موحّدین و از فدویین شیعیان در محبّت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام شدند. غایهٔ الامر اسم شیعه و ابراز بغض و عداوت با خلفای غاصب نه تنها برای آنها در آن زمان محال بود، امروز هم شما می‌بینید در بسیاری از کشورهای سنّی نشین مطلب از این قرار است.

امروز هم در هر گوشه از مدینه، خانهٔ رسول الله و بیت فاطمه و محلّ گسترش جهاد و علوم امیرالمؤمنین علیهم‌السلام، اگر کسی در اذان خود و یا غیر اذان علناً بگوید: اَشْهَدُ اَنَّ عَلِيًّا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ وِلِيًّا اللّٰه، خونس را می‌ریزند، و قبائل و طوائف خونس و گوشتش را برای تبرک می‌برند، و نمی‌گذارند جسد او باقی بماند تا آنکه وی را دفن کنند؛ ولی اگر یک ساعت تمام از عاتشه تمجید و تعریف کند - با آن سوابق شوم و تاریخ سیاه او - دور او جمع می‌شوند و نقل می‌پاشند و هلله می‌کنند!

بنابراین، آنچه را که این بزرگان در کتب خود آورده‌اند، بر ما واجب نیست که بدون چون و چرا بپذیریم، بلکه باید با عقل و سنّت صحیحه و گفتار ائمهٔ حقّه تطبیق کنیم. آنچه را که درست است می‌پذیریم و استفاده می‌کنیم، و اگر احیاناً در کتاب‌هایشان چیزی نادرست به نظر آمد قبول نمی‌نمائیم، و آن را حمل بر تقیه و امثالها می‌کنیم؛ همان‌طور که دأب و دیدن ما در جمیع کتب حتّی کتب شیعه از این قرار است.

دیدگاه مرحوم قاضی نسبت به محیی‌الدین عربی و کتاب فتوحات مکیه

حضرت آقا حاج سید هاشم حدّاد - قدّس الله روحه - می‌فرمودند: «مرحوم آقا (آقای قاضی) به محیی‌الدین عربی و کتاب فتوحات مکیه وی بسیار توجه داشتند، و می‌فرموده‌اند:

”محیی‌الدین از کاملین است، و در فتوحات او شواهد و ادله‌ای فراوان است که او شیعه بوده است؛ و مطالبی که مناقض با اصول مسلمة اهل سنت است، بسیار است. محیی‌الدین کتاب فتوحات را در مکه مکرمه نوشت، و سپس تمام اوراق آن را بر روی سقف کعبه پهن کرد و گذاشت یک سال بماند تا به واسطه باریدن باران، مطالب باطله‌ای اگر در آن است، شسته شود و محو گردد، و حق از باطل مشخص شود. پس از یک سال باریدن باران‌های پیاپی و متناوب، وقتی که اوراق گسترده را جمع نمود، مشاهده کرد که حتی یک کلمه هم از آن شسته نشده و محو نگردیده است.“

حضرت آقا حاج سید هاشم می‌فرمودند:

«مرحوم قاضی ایضاً یک دوره از فتوحات مکیه را به زبان ترکی داشتند که بعضاً آن را هم ملاحظه و مطالعه می‌نمودند.»

حضرت آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی - قدّس الله روحه - می‌فرمودند:

«من هر روز قبل از ظهرها به مدّت دو ساعت به محضر مرحوم قاضی می‌رفتم، و این ساعتی بود که جمیع شیفتگان و شاگردان ایشان به حضورشان شرفیاب می‌شدند. و در این سنوات اخیر من برای ایشان کتاب فتوحات را می‌خواندم و ایشان استماع می‌نمودند؛ و احیاناً اگر مردی غریب وارد می‌شد، من از ادامه قرائت

☞ در محاضرات محیی‌الدین بسیاری از مطالب، خلاف عقیده ماست؛ آنها را قبول نمی‌کنیم؛ آنچه موافق تاریخ صحیح است و منافاتی با اصول ما ندارد، البته می‌پذیریم. و مطلب درباره فتوحات او و سایر کتاب‌های او نیز از همین قبیل است.»

آن خودداری می کردم، و مرحوم قاضی از مطالب دیگر سخن به میان می آوردند.»^۲

فتوحات محیی الدین به منزله شرح تائیه ابن فارض است

علامه طباطبایی، رضوان الله علیه:

«ابن فارض انصافاً در رقاء و علو درجه شعری و رسانیدن مطالب عرفانی بیداد می کند و حقاً می توان گفت که ابن فارض در عرفان و شعر عرب، به مثابه حافظ شیرازی در عرفان و شعر فارسی است. ابن فارض در عرفان و شعر عرب بی مانند است؛ همان طور که حافظ شیرازی در عرفان و شعر پارسی مانند ندارد. فقط اشعار تائیه ابن فارض بین هفتصد بیت و هزار است، و انصافاً عالی و راقی سروده است.

مرحوم استاد ما حاج میرزا علی آقا قاضی - رضوان الله علیه - می فرمود:

«ابن فارض شاگرد محیی الدین بوده است، روزی محیی الدین به ابن فارض گفت: شما شرحی برای قصیده تائیه خود بنویسید!

ابن فارض در جواب می گوید: شیخنا! این فتوحات مکیه شما شرح تائیه ابن فارض است.»^۳

کلام مرحوم قاضی مبنی بر تشیع ابن فارض مصری

ابن فارض می گوید:

- ۱- روح مجرد، ص ۳۴۲.
- ۲- جهت اطلاع بیشتر پیرامون شخصیت والای محیی الدین عربی - رضوان الله علیه - رجوع شود به روح مجرد، ص ۳۰۹؛ افق وحی، ص ۶۵۶ و ۶۸۳؛ اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۳۱۲؛ مطلع انوار، ج ۳، بخش محیی الدین عربی؛ ج ۵، بخش فلسفه و عرفان.
- ۳- مهر تابان، ص ۲۶۳؛ روح مجرد، ص ۳۴۷.

عَلَيْكَ بِهَا صِرْفًا، وَإِنْ شِئْتَ مَزَجَهَا فَعَدْلُكَ عَنِ ظَلَمِ الْحَبِيبِ هُوَ الظُّلْمُ^۱

ظلم (با فتحة ظاء) به معنی آب دهان است، و معنی این بیت این طور می شود:
 «بر تو باد به ذات و نفس محبوبه، و عدم تجاوز و تنازل از آن به چیز دیگری!
 و اگر احیاناً خواستی از ذات و نفس او تنازل کنی و آن ذات صرف و نفس مجرد و
 نور او را به چیز دیگری مخلوط و ممزوج نمایی، متوجه باش که در این صورت فقط
 به آب دهان او تجاوز کن و آن را با ذات محبوبه درهم بیامیز! و مبادا غیر از آب دهان
 وی به چیزی غیر آن توجه نمایی که این ستمی است بزرگ! بلکه یگانه ظلم.»

مرحوم قاضی می فرموده است:

«مراد از «ظلم الحبيب» آل محمد می باشند که در این بیت دعوت به توحید
 محض است، و استغراق در ذات احدیت و عدم تنازل از آن به هر چیز دیگری که فرض
 شود و تصور گردد. اما آل محمد علیهم السلام در این تعبیر عرفانی راقی و کنایه بدیع
 سلوکی به منزله ظلم الحبيب (یعنی آب دهان محبوبه که شیرین تر و خوش گوارتر و
 آرام بخش تر از هر چیز است) می باشند، و از ذات محبوبه گذشته هیچ چیز به حلاوت
 آن نیست. در این صورت، در مقام کثرت و تنازل از آن وحدت حقیقیه فقط به آل
 محمد علیهم السلام تجاوز کن، و با آنان بیامیز که در هیچ یک از نشأت عالم وجود از
 ملک و ملکوت به مثابه آنان موجودی آرام بخش تر، و به مانند ایشان از جهت سعه
 ولایت و گسترش آیت و اقریبیت به ذات احدیت، چیزی نیست.»

مکیدن لبان و نوشیدن آب دهان محبوبه، از لحاظ قرب و فناء و اندکاک در
 هستی ذات و نفس محبوبه، بزرگترین و قوی ترین چیزی است که اتحاد با خود
 محبوبه را می رساند، و در صورت مزج و خلط وی با چیز دیگر از خود محبوبه
 حکایت می کند.

۱- دیوان ابن فارض، میمه، ص ۱۴۳.

و در این تشبیه و استعاره بدیعه عرفانیه، آل محمد علیهم السلام را با حضرت ذات احدیت و فناء و اندکاک در آن ذات ما لا اسم له و لا رسم له چنان متحد و واحد قرار داده است که اقرب از آن متصور نیست؛ بنابراین «ظلم الحبيب» که در مقام بقاء بعد از فناء لازم و برای سالک ضروری است، غیر از عترت حضرت ختمی مرتبت و آل محمد نخواهد بود.

شاهد بر این معنی، این عارف بزرگ در یائیه خود می‌گوید:

ذَهَبَ الْعُمْرُ ضَيَاعًا وَ انْقَضَى بَاطِلًا إِذْ لَمْ أَفْزُ مِنْكُمْ بِشَيْءٍ
غَيْرِ مَا أُوْلِيْتُ مِنْ عِقْدِي وَلَا عِتْرَةَ الْمَبْعُوثِ حَقًّا مِنْ قُصَيٍّ^۱

«عمر من ضایع شد و به باطل گذشت؛ چرا که به من از حقیقت شما هیچ چیز نرسیده است و بدان کامیاب نشده‌ام، غیر از عقد و گره ولایت عترت برانگیخته شده به حق از اولاد قُصَیَّ (عترت و خاندان محمد بن عبدالله [صلی الله علیه و آله و سلم]... [ابن قُصَیَّ] که آن به من عنایت شده است.»

یعنی نتیجه یک عمر سیر و سلوک الی الله، وصول به ولایت عترت طاهره، و گره خوردن و عقد و لاء ایشان است که به طور منحه و بخشش به من إعطاء شده، و من از آن کامیاب و فائز گردیده‌ام.

از اینجا اولاً: به دست می‌آید که: سیر و سلوک صحیح و بی‌غش و خالص از شوائب نفس اماره، بالأخره سالک را به عترت طیبه می‌رساند و از انوار جمالیّه و جلالیه ایشان در کشف حجب بهره‌مند می‌سازد، و ابن‌فارض که مسلماً از عامه بوده و مذهب سنت را داشته است و حتی کینه و نامش أبو حَفْصِ عُمَرَ است، در پایان کار و آخر عمر از شربت معین ولایت سیراب، و از آب دهان محبوب ازل، سرشار و شاداب گردیده است.

۱- همان مصدر، یائیه، ص ۲۵.

و ثانیاً: همان طور که مرحوم قاضی - قدس الله نفسه - فرموده‌اند: «وصول به مقام توحید، و سیر صحیح إلى الله و عرفان ذات احدیت عز اسمه بدون ولایت امامان شیعه، و خلفای راشدین از اولاد علی بن ابی طالب و بتول عذراء صلوات الله علیهما محال است.»

این امر درباره ابن فارض مشهود، و درباره بسیاری دیگر از عرفای عالی قدر، همچون محیی الدین عربی، و ملا محمد رومی، و فرید الدین عطار نیشابوری، و أمثالهم، به ثبوت و تحقق پیوسته است.^۱

افضلیت ابن فارض مصری بر حافظ شیراز و ذکر شاهدی بر این امر

مرحوم قاضی - رحمة الله علیه - حافظ شیراز را عارفی کامل می دانستند، و اشعار مختلف آن را شرح منازل و مراحل سلوک تفسیر می نمودند.

معتقد بودند که: ابن فارض مصری از وی اکمل است؛ و از دیوان حافظ و اشعار ابن فارض در «نظم السلوک» (تائیه کبری) و غیره بر این مطلب شواهدی ذکر می نموده‌اند؛ از جمله می فرمودند:

«در تمثیل و بیان أصالت عشق و تیمان و محبت خداوندی حافظ می گوید:
عشق تو در وجودم و مهر تو در دلم

با شیر اندرون شد و با جان به در شود^۲

و همین محبت و عشق را ابن فارض بدین عبارت بازگو می کند:

و عِنْدِي مِنْهَا نَشْوَةٌ قَبْلَ نَشَأْتِي مَعِيَ أَبَدًا تَبَقَى وَإِنْ بَلَى الْعَظْمُ^۳
یعنی: «عشق و مستی من از شراب او پیش از خلقت و ایجاد من است، و

۱- روح مجرد، ص ۳۴۴؛ مطلع انوار، ج ۲، ص ۵۸.

۲- دیوان حافظ، با تصحیح دکتر رشید عیوضی و دکتر اکبر بهروز، ص ۲۳۵.

۳- دیوان ابن فارض، میمیه، ص ۱۴۳.

همین طور *إلى الأبد* باقی خواهد ماند گرچه استخوانم پیوسد.». حافظ ابتدای عشق را *بدو* خلقت مادی و طبیعی گرفته، و انتهایش را مرگ طبیعی می‌داند، اما ابن‌فارض ابتدایش را قبل از خلقت (به هزار و هزاران سال یا بی‌نهایت پیش) و ختمش را *ابداً* تصور نمی‌کند، بلکه می‌گوید: این محبت *أصلاً* خاتمه ندارد و *إلى الأبد* (به هزار و هزاران سال یا بی‌نهایت پس) باقی خواهد ماند. و *حقاً* ابن‌فارض در این بیت معنی تجرد از زمان و مکان را برای نفس آدمی، و ابدیت و ازلیت را برای وی در سیر مدارج نزول و صعود، در این نکته گنجانیده است، که شعر حافظ بدین ذروه نرسیده است.^۱

لزوم حفظ تائیه کبرای ابن‌فارض

مرحوم قاضی بارها می‌فرمود: «کسی که تائیه کبرای ابن‌فارض را از حفظ کند عاشق پروردگار خواهد شد و این مسأله، دست از سر او بر نمی‌دارد تا او را به منزل برساند.»^۲

دیدگاه مرحوم قاضی راجع به سعدی شیراز

مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - سعدی شیرازی را اهل حال و سلوک نمی‌دانستند، بلکه وی را دانشمندی حکیم تعبیر می‌نمودند و می‌فرمودند: «اشعار او *مما لا يُذكر اسمُ الله عليه*^۳ است. ^۴ آری یک غزل دارد که انصافاً خوب سروده است و آن این است:

۱- روح مجرد، ص ۳۳۴.

۲- مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۱۷.

۳- اقتباس از سوره الأنعام (۶) قسمتی از آیه ۱۲۱.

۴- جهت اطلاع بیشتر پیرامون شخصیت سعدی شیراز رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱۳، ص ۸۳؛ *معاد شناسی*، ج ۹، ص ۲۳۵؛ *نور ملکوت قرآن*، ج ۴، ص ۱۸۵؛ *حریم قدس*، ص ۸۹؛ *افق وحی*، ص ۵۲.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
 عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
 به غنیمت شمّرای دوست دم عیسی صبح
 تا دل مرده مگر زنده کنی کاین دم از اوست
 نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل
 آنچه در سرّ سویدای بنی آدم از اوست
 به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است
 به ارادت بیرم درد که درمان هم از اوست
 زخم خونین اگر به نشود به باشد
 خنک آن زخم که هر لحظه مرا مرهم از اوست
 غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد
 ساقیا باده بده شادی آن کین غم از اوست
 پادشاهی و گدایی بر ما یکسان است
 که برین در همه را پشت عبادت خم از اوست
 سعدیا گر بکند سیل فنا خانه دل
 دل قوی دار که بنیاد بقا محکم از اوست^۱

مرحوم کشمیری به مقام توحید حق تعالی نرسیده بود

مرحوم قاضی می فرمود:

«حاج سید مرتضی کشمیری به مقام توحید حق تعالی و عرفان محض ذات احدیت نرسیده بود. تمام کمالاتشان در اطوار عوالم و کرامات و مجاهده با نفس و

۱- کلیات سعدی، بخش مواعظ سعدی، غزلیات عرفانی، ص ۱۱۸.

۲- مطلع انوار، ج ۲، ص ۵۶.

امثالها دور می‌زد. و ما با ایشان، دست به عصا راه می‌رفتیم که از طرفی آزرده خاطر نشود و از طرفی مصاحبت و صحبت و آداب ایشان برای ما بسیار نافع بود.»
و می‌فرمود:

«آقا حاج سیّد مرتضی با سخنان اهل توحید مثل شخاطه (کبریت) بود که فوراً آتش می‌گرفت و تاب تحمل نمی‌آورد.»^۱

بیانی اجمالی از سرگذشت مرحوم کشمیری و نحوه سلوک ایشان

امّا آیه الله حاج سیّد مرتضی کشمیری - قدّس الله سرّه - مرحوم قاضی با ایشان مدّت ده سال مرآوده داشته است.

مرحوم صاحب *اعیان الشیعه* در جلد ۴۸، صفحه ۵۳ و ۵۴، از طبع دوّم، تحت شماره ۱۰۹۴۷ گوید:

«او در ۱۳ شوال سنه ۱۳۲۳ در کاظمین رحلت کرد و جنازه‌اش را به کربلا آورده و در حجره سوّم سمت راست کسی که از در معروف به زینبیه خارج می‌شود دفن کردند.»

آیه الله کشمیری در فنون عدیده، از تفسیر و حدیث و فقه و اصول و ادبیات و غیرها متضلع بود، و امّا غالب بر امر ایشان زهد و کرامت و صبر و استقامت و بی‌اعتنایی به دنیا و فتح ابواب مکاشفات برزخیه و ریاضات شاقّه بوده است.

مرحوم قاضی از ادب او و مراعات نمودن مستحبات و آداب شرعیّه و توسّلات به ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین داستان‌هایی را نقل می‌نمود؛ می‌فرمود:

«مدّتی در کاظمین مریض بود و دخترش از او پرستاری می‌کرد، و او پیوسته شرمنده و خجل بود که دختری از دختران رسول الله و از ذریّه طیبّه بتول عذراء از او مراقبت می‌کند و زحمات او را تکفل می‌نماید.

به او می‌گفتند: «آخر این دخترِ خود شماست، غریبه نیست!»
 می‌فرمود: «دختر من باشد؛ این دخترِ من بودن، نسبت او را از رسول الله
 بر نمی‌دارد! دختر رسول خدا به خدمت من قیام کرده است!»^۱

زهد و قناعت در زندگی آقا سید مرتضی کشمیری

روزی مرحوم قاضی فرمودند:

«یک موقع، غذا را در بیت آن مرحوم صرف کردم. موقع غذا فقط به قدر دو
 نعلبکی برنج پخته آوردند، یکی را او نزد خود گذارد و یکی را نزد من نهاد؛
 خودش فقط همان مقدار غذایش بود که خورد و سیر شد! اما برای من آن مقدار
 کفایت نمی‌کرد، آن را خدمت آن مرحوم صرف کردم و چون از نزد او بیرون شدم،
 غذای معمولی خود را مصرف نمودم.»^۲

دستمال متبرک و هدیه آقا سید مرتضی کشمیری به مرحوم قاضی

حضرت عارف عالی‌قدر آقای حاج سید هاشم حدّاد که از مبرّزترین و
 قدیمی‌ترین و محبوب‌ترین شاگردان مرحوم قاضی است، می‌فرمود:
 «شاید بیست سال و یا متجاوز از آن، از رحلت مرحوم حاج سید مرتضی
 کشمیری - رضوان الله علیه - می‌گذشت که یک روز مرحوم قاضی دستمالی
 ابریشمی را از جیب خود بیرون آوردند و بوسیدند و به من نشان دادند، و دو مرتبه
 آن را تا کرده و در جیبشان نهادند و فرمودند: «این دستمال را مرحوم حاج سید
 مرتضی کشمیری به من هدیه داده است.»

عرض کردم: عجب! گویا ابداً شما این دستمال را استعمال ننموده‌اید و پس

۱- همان مصدر، ص ۴۶.

۲- همان مصدر.

از این سالیان متمادی نو و تازه است!

فرمودند: «این هدیه، هدیه آقا حاج سید مرتضی است، من از آن تبرک می‌جویم! این دستمال خیلی محترم است.»^۱

سخنی از مرحوم قاضی راجع به مرحوم سید عبدالغفار مازندرانی

حضرت آقای حدّاد می‌فرمودند: حضرت آقا (یعنی آقای قاضی) یک روز به من گفتند: «آقا سید عبدالغفار با من کم و بیش روابط دوستانه داشت؛ اما اینک با تمام قوا به مخالفت برخاسته است. و من همیشه در راه و گذر به او سلام می‌کردم، و اخیراً که سلام می‌کنم، جواب سلام مرا نمی‌دهد؛ و من از این به بعد تصمیم دارم که دیگر به او سلام نکنم.»

عین این جریان را حضرت آقای قوچانی نقل کردند و اضافه کردند که: «آقا سید عبدالغفار اهل توحید نبوده است؛ فقط به ادعیه و اذکار و توسّلات و زهد اکتفا نموده بود.»^۲

۱- همان مصدر، ص ۴۷.

۲- روح مجرد، ص ۴۳.

۳- جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به *سرّ الفتح*، ص ۱۲۰.

مواعظ و دیدگاهها

بسم الله الرحمن الرحيم

دیدگاه اولیای الهی نسبت به فقه و احکام شرعی

در مکتب بزرگان دیدگاهی که نسبت به احکام و تکالیف اعمال می‌شود، دیدگاه عالم معنا و عالم غیب و عالم نور و عالم بهاء و عالم بهجت است؛ و بر این اساس احکام شکل می‌گیرد.

مرحوم قاضی می‌فرماید: «در هر جای از منزل نماز نخوانید، جایی را انتخاب کنید که از همه جا ساکت‌تر باشد. اطاقی را انتخاب کنید که احساس کنید حالتان در آن بهتر از بقیه است. اگر در این اطاق نماز می‌خوانید و می‌بینید آن حال را ندارید، این اطاق را عوض کنید و جای دیگری بروید؛ می‌بینید آنجا حال ندارید، بروید جای دیگر. از نماز در جای وسیع که همه چیز در جلوی چشم انسان است، پرهیز کنید، سعی کنید که امور جانبی شما را از حالت توجه باز ندارد.»

مرحوم قاضی هم فقیه و مجتهد و عالم بود، ایشان هم همین درس‌های رایج حوزه و همین کتاب‌ها را خوانده بود؛ پس چرا ما این سخنان را در راه و روش دیگران نمی‌یابیم؟!

دلیلش این است که دیدگاه مرحوم قاضی نسبت به احکام، دیدگاه عالم غیب

است؛ دیدگاه ما نسبت به احکام، دیدگاه مادی است، صرف انجام ظاهری تکالیف است، دیدگاه ربّانی است؛ یعنی انجام بده و برو، همین که سه رکعت خواندی، وضویت هم درست بود، رو به قبله هم ایستاده بودی، تکلیفت را انجام دادی! حالا تلویزیون هم روشن باشد اشکالی ندارد، آن دارد اخبارش را می‌گوید! شما ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ و ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ را درست بگو، دیگر به بقیه چیزها کاری نداشته باش؛ ان شاء الله آن دنیا هم که خدا نعمات خود را برای شما آماده کرده است!

این دیدگاه می‌شود دیدگاه مادی. مراد مادی‌گرایی اصطلاحی و الحاد نیست؛ بلکه توجه، توجه به عالم غیب نیست؛ التفات، التفات آن سویه نیست، این سویه است؛ رعایت، رعایت مادی است.^۱

ارتباط وثیق فقه حقیقی و شرع واقعی با مسائل فلسفی و عرفانی

اگر فردی نسبت به مسائل فقهی خیلی مسلط باشد، احکام را بداند، مراجع و مدارج مسائل را تشخیص دهد، اقوال فقهاء را خوب بررسی کرده باشد، سیر تاریخ فقهی را اطلاع داشته باشد که در تاریخ فقه چه اطواری بر این مسأله گذشته و چه فتوایی نسبت به آن نقضاً و ابراماً، نفیاً و اثباتاً داده شده، قائلین به آن را از فقها و علما کاملاً مطلع باشد؛ اما هر قدر هم متضلع باشد، نسبت به مسائل فلسفی و حکمی جاهل است و نمی‌تواند نسبت به آنها اظهار نظر کند! زیرا مسائل فلسفی و حکمی یک قاعده و قانون خاص خود دارد، و مسائل فقهی هم قاعده و قانون خاص به خود را دارد.

گرچه فقه حقیقی و شرع واقعی قطعاً ارتباط وثیقی با مسائل فلسفی و عرفانی دارد! اما نه این فقه اصطلاحی امروزی؛ بلکه آن فقهی که دارای ذخیره ارزشمند فلسفه و حکمت است، مانند مرحوم علامه طباطبایی، مرحوم قاضی،

۱- نرم افزار آوای ملکوت، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۱۷۷.

مرحوم علامه طهرانی، ملاً حسینقلی همدانی و سایر اولیای الهی؛ استنباط آنها با استنباط افرادی که نسبت به مسائل فلسفی و حکمی یا تفسیری اطلاع ندارند، خیلی تفاوت دارد؛ بینش آنها نسبت به مسائل اسلامی و نگرش آنها نسبت به مبانی و کلیات فقهی و مدارج و ملاکات، کاملاً متمایز و متفاوت است.

این یک مسأله بسیار بدیهی و واضح است؛ بنابراین کسی که نسبت به مسائل و احکام فقهی خبرویتی و تضلع دارد، اگر پنجاه سال هم کنار یک حکیم و فیلسوف بنشیند، نمی تواند نسبت به مسائل فلسفی اطلاع پیدا کند، قاعده علیت را نمی فهمد، قوه و فعل را نمی تواند درک کند، اصالت الوجود و ماهیت را نمی تواند بفهمد، وحدت وجود را نمی تواند درک کند!^۱

مرحوم قاضی: «نعم الرَّجُلُ أَنْ يَكُونَ فَقِيهًا صَوْفِيًّا!»

روزی در مجلسی عظیم که بسیاری از مراجع و علمای فقه و حدیث از جمله مرحوم آیه الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی و آقا ضیاءالدین عراقی و غیرهما بودند و کلام در میانشان ردّ و بدل بود، مرحوم قاضی با صدای بلند به طوری که همه بشنوند فرمود:

«نعم الرَّجُلُ أَنْ يَكُونَ فَقِيهًا صَوْفِيًّا!»

و این [کلام] مانند یک ضرب‌المثل، از کلمات مرحوم قاضی به جای ماند. فقیه یعنی عالم به شریعت و احکام، و صوفی یعنی عالم به راه‌های نفس‌آماره و طریق جلوگیری از دام‌های شیطان و مبارز و مجاهد با مشتبهات نفسانی برای رضای خاطر ربّ محمود و پروردگار منان ذوالطّول و الإحسان.^۲

۱- همان مصدر، شرح دعای ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۲۴، جلسه ۴.

۲- مطلع انوار، ج ۲، ص ۵۴.

مرحوم قاضی نماز مغرب را به مجرد استتار قرص خورشید می خواندند

مرحوم قاضی نماز مغرب را در اول غروب آفتاب یعنی به مجرد استتار قرص خورشید، طبق نظر و فتوای خودشان به جماعت می خواندند.^۱
 علامه طباطبایی می فرمودند:

«مرحوم قاضی از مجتهدین عظام بود، ولی مقید بودند که در منزل خود درس بگویند؛ و دوره‌هایی از فقه درس داده‌اند. و نماز جماعت را نیز برای شاگردان خود در منزل اقامه می نمودند، و نماز ایشان بسیار باطمینان بود و طول می کشید. و پس از نماز مغرب که در اول استتار شمس تحت الأفق اقامه می کردند، تا وقت عشاء به تعقیبات مغرب می پرداختند، و قدری طول می کشید.

در ماه مبارک رمضان شاگردان برای ادراک نماز مغرب به جماعت ایشان می رفتند؛ و چون بعضی تا ذهاب حُمره مشرقیه از سمت الرأس مبادرت به نماز نمی کردند، لذا از ایشان تقاضا می کردند که قدری صبر کنند؛ و ایشان هم صبر می کردند، ولی سماور روشن بود و مرحوم قاضی به مجرد استتار قرص، افطار می کرده‌اند.

در دهه اول و دوم ماه رمضان، مجالس تعلیم و انس در شب‌ها بود؛ در حدود چهار ساعت از شب گذشته شاگردان به محضر ایشان می رفتند و دو ساعت مجلس طول می کشید. ولی در دهه سوم، مجلس تعطیل بود و مرحوم قاضی دیگر تا آخر ماه رمضان دیده نمی شدند؛ و هرچه شاگردان به دنبال ایشان می گشتند، در نجف، در مسجد کوفه، در مسجد سهله، و یا در کربلا، ابداً اثری از ایشان نبود. و این رویه مرحوم قاضی در همه سال بود تا زمان رحلت.^۲

۱- توحید علمی و عینی، ص ۲۳۰.

۲- مهر تابان، ص ۲۶.

لزوم اطاعت از استاد عارف کامل حتّی در امور شرعیّه

روزی در خدمت مرحوم والد (علامه طهرانی) - قدّس الله سرّه - به حضور مرحوم علامه طباطبایی - رضوان الله علیه - در مشهد مقدّس رضوی علیه و علی آباءه ألف صلاة و تحیّة مشرف شدیم. مجلس خصوصی بود و شخص دیگری حضور نداشت. صحبت از کیفیت اطاعت و انقیاد شاگرد از استاد سلوکی و اخلاقی خود بود. مرحوم والد - قدّس سرّه - در مقام اثبات و تأکید این نکته بودند که سالک وقتی دست ارادت و تسلیم به استاد کامل و عارف واصل می‌دهد، یعنی تمام افکار و مبانی اعتقادی و عملی خود را به او تفویض نموده و از ابتداء و صفر می‌خواهد رأی او و نظر او و دستور او را جایگزین مطالب گذشته خود بنماید، و هیچ رأی و نظری را بر خلاف نظر و اعتقاد استاد خود به حساب نیاورد و آن را مصاب نداند، و کلام او را عین حقّ و متن واقع بشمرد و غیر او را مردود و غیر قابل اعتماد بدانند؛ بر این اساس حکایتی را مطرح کردند:

«شنیده شده است که در زمان مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - هنگام نماز مغرب، شاگردان ایشان در منزل ایشان اجتماع می‌کردند (چون در ماه رمضان بنای ایشان بر این بوده است که نماز مغرب و عشاء را به اتفاق شاگردان و ارادتمندان سلوکی خود برگزار می‌کردند) و چون مرحوم قاضی وقت نماز مغرب را فقط استتار قرص تحت الأفق می‌دانستند، همان وقت افطار می‌کردند و نماز هم می‌خواندند. ولی از آنجا که مرجع معروف در آن وقت مرحوم آیه الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی بودند و ایشان احتیاطاً با تأخیر تا ذهاب حمرة مشرقیه نماز را بجای نمی‌آوردند، و بسیاری از شاگردان مرحوم قاضی مقلد مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی بودند؛ لذا از ایشان درخواست می‌کردند وقت نماز مغرب را تا ذهاب حمرة مشرقیه به تأخیر اندازند تا آنها هم بتوانند به ایشان اقتداء کنند.

مرحوم قاضی که می‌دیدند مطلب به این شکل است اوّل افطاری خود را

تناول می‌کردند، ولی به جهت استجابت تقاضای رفقا و تلامذه خود نماز مغرب را به تأخیر می‌انداختند و در اوّل وقت خود نمی‌خواندند! و این روش همین‌طور استمرار داشت.»

مرحوم والد - قدّس سرّه - از مرحوم علامّه - قدّس سرّه - سؤال نمودند: «این عمل چه معنایی دارد؟! و چطور ممکن است فردی به شخصی همچو مرحوم قاضی به عنوان یک عارف کامل و خبیر و بصیر که خود معترف است به مراتب کمال و علم شهودی و غیر متعارف او، و خود او ایشان را بارها و بارها تجربه و امتحان نموده است، باز می‌آید و از فرد دیگری تقلید می‌نماید و حتی از ایشان درخواست می‌کند که طبق فتوای خود عمل نکند و نماز خود را به تأخیر اندازد؟! این دو طرز تفکر چگونه با هم جور در می‌آید؟!»

مرحوم علامّه - رضوان الله علیه - پاسخ دادند: «این مطلب ایرادی ندارد، زیرا مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی مجتهد بودند و تقلید از مجتهد بلامانع است؛ و اگر فردی از شخصی تقلید نمود دیگر نمی‌شود در جزئیات تخصیص و استثناء قائل شود و بعضی را از او و بعضی را سر خود از دیگری تقلید نماید، مگر اینکه اعلمیّت شخص ثالث برای او احراز شود.»

مرحوم والد - قدّس سرّه - در اینجا سکوت کردند و چیزی نفرمودند. اکنون این حقیر ناچیز که خوشه‌چین خرمن این بزرگواران بر طبق محدودیّت فهم و کمال نقص وجودی خویش است، معترف است که حقّ با مرحوم والد - رضوان الله علیه - بوده است، و پاسخ مرحوم علامّه طباطبایی - قدّس سرّه - ناتمام است؛ زیرا:

اولاً: گرچه مرحوم آقا سید ابوالحسن مجتهد است و تقلید از او برای عوام ایراد و اشکالی ندارد، ولی شاگردان مرحوم قاضی که خود از فضلاء و اهل ادراک و بصیرت بودند می‌بایست این نکته را بفهمند که ملاک اعلمیّت در وجوب تقلید از

مقلد صرفاً تجمع محفوظات و تدریس بیشتر و سنّ زیاده نیست؛ بلکه اعلمیت عبارت از ملکه قدسی است که توسط آن فرد می‌تواند حقیقت حکم الله را با اتصال به مبدأ وحی و مرتبه تنزیل به دست آورد، که این مرتبه فوق مرتبه عدالت است و بزرگان از فقهاء و علمای ربّانی نسبت به این نکته هشدار داده‌اند و آن را ملکه‌ای مافوق تصوّرات بشری می‌دانند،^۱ و شخص با تأییدات ربّانی و اختصاصات سبحانی قادر است پا به این عرصه بگذارد و از این نعمت عظمی بهره‌مند گردد، و با این وصف است که مصداق حدیث والای حضرت صادق علیه السّلام واقع می‌شود که فرمود:

فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِتًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا
لَأَمْرِ مَوْلَاهُ، فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقْلَدُوهُ.^۲

«و اما هر فردی که از فقهاء دارای صیانت نفس و کفّ نفس بوده باشد و بتواند دین خود را از دسترس شیطان و نفس اماره دور نگه دارد و مخالفت و ترک هواهای نفسانی را بکند و اوامر مولا را آن‌طور که باید و شاید اتیان نماید، در این صورت بر عوام واجب است که از او تقلید نمایند.»

بر این اساس، ملاک وجوب تقلید از اعلم - که همان سعه بیشتر در تلقی احکام الهی است و اطلاع مضاعف بر مبانی شرع - در این شخص متحقق است نه در فرد دیگر، و مسلم است در این مرحله شخصیتی همچو عارف بی‌بدیل و عظیم الشان و استاد الكلّ فی الكلّ مرحوم آیه الله العظمی حاج سید علی قاضی - رضوان الله علیه - شخص منحصر به فرد و مصداق غیر قابل تردید این فقرات عالیة المضامین خواهند بود، و در مقام مقایسه با افراد و شخصیت‌های دیگر قیاس

۱- جهت اطلاع بر ادله و توضیح و تبیین آن، رجوع شود به ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۸۱ الی ۱۲۱.

۲- الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۸.

مع الفارق و خروج تخصصی خواهد بود. و با این وصف چگونه ممکن است که اینان ایشان را رها کرده و از دیگری تقلید کرده باشند! این مسأله به طور مسلم با اصول و مبانی موضوعه و مفروغه در تضادّ و تنافی صد در صد می‌باشد، و جای هیچ‌گونه عذر و بهانه‌ای نمی‌باشد.

و ثانیاً: بر فرض که تقلید از غیر ایشان با وجود حضور و حیات ایشان جایز باشد، آخر ای عزیز من در وقتی که استاد تو که دارد تو را به سمت حق رهبری می‌کند و از آتش دوزخ می‌رهاند و به سرمزل معبود و حریم مقصود می‌رساند، آیا ممکن است خیر و صلاح و مآل و عاقبت تو را ندیده بگیرد و تو را امر به نماز در وقت استتار قرص کند، در حالی که خود او که مجتهد است می‌داند نماز در غیر وقت خواندن حرام و باطل است و موجب عقاب اخروی و قضای دنیوی است؛ آیا او اینها را نمی‌داند؟!!

اگر این فرد استاد است و کامل است و عارف است و به واقع بصیر است و صلاح هر فرد را مانند روز می‌بیند و مضارّ او را تشخیص می‌دهد، چطور صلاح او را در اینجا ندانست و او را امر به مسأله حرام نمود و از او تکلیفی بر خلاف رضای الهی خواست؟! آیا او نمی‌داند که نماز قبل از وقت روح ندارد و نور ندارد و حیات ندارد؟! او که از تمام زوایای قلب شاگرد اطلاع دارد و خبر می‌دهد و تمام افکار و نیات آنان را همچو آفتاب برای آنها بر ملاء می‌سازد، از این مسأله بی‌اطلاع است؟!!

حالا ما کاری به اجتهاد و یا اعلمیّت این یا آن نداریم؛ صحبت ما در اینجا بر اساس کشف واقع است. صحبت در این است که آیا واقعاً مرحوم قاضی نماز مغرب را صرفاً بر اساس مطالعه و غور در ادلّه ظاهریّه بجای می‌آورد، بدون هیچ‌گونه اطلاع بر حاقّ واقع و نفس‌الامر؟ اگر چنین باشد که واویلا است! و در این صورت بین او و بقیّه که هیچ چیزی نمی‌دانند جز یک سری ادلّه و ترکیب و مزج آنها با یکدیگر، چه تفاوت است؟! دیگر نه از عالم بالا خبر دارند، نه از تغییر و تحولات در کیفیّت نزول و صعود ملائکه خبر دارند، و نه از تبدل مشیّت حقّ در

عالم تکوین که به موجب آن تبدل در کیفیت و کمیت صلوات خمس به وجود می‌آید؛ از تمام این احوال غیر از مرحوم قاضی کی خبر دارد؟! روزی مرحوم والد - رضوان الله علیه - می‌فرمودند:

«یکی از رفقا و دوستان سلوکی ایشان که قبل از اذان صبح در حرم مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام به عبادت و ذکر مشغول بوده است، قبل از اینکه صدای اذان صبح برخیزد به دوستان می‌گوید: "نماز صبح شد، برخیزیم و نماز بخوانیم!" آنها گفتند: "هنوز اذان نگفته‌اند." ایشان می‌گوید: "وقت نماز شده است؛ زیرا من الآن دیدم ملائکه شب که موکل بر اعمال بندگان هستند و عبادات آنها را بالا می‌برند، آنها رفتند و به جای آنها ملائکه روز آمدند و جای آنها را گرفتند؛ و از اینجا من فهمیدم که طلوع فجر صادق شده است."»

طبیعی است که قطعاً سایر افراد اطلاعی بر این مسائل ندارند و دستشان از این حقایق خالی است. حال آیا این مطلب از دیدگان نافذ و حقیقت‌بین مرحوم قاضی مخفی بوده است؟ اگر این چنین بوده است، پس برای چه یک چنین فردی را به عنوان استاد سلوک و حرکت به سوی خدا برگزیده‌اند؟! و دیگر فرق بین ایشان و سایر افراد در چه چیزی می‌باشد؟! اگر ایشان بر اساس مدرکات ظاهری عمل کنند و بر همان اساس به شاگردانشان دستور دهند و غیر از همین مبانی ظاهری و اعتقادات بدویّه چیز دیگری را ندانند، پس چرا این افراد به سراغ ایشان بروند؟! بروند نزد همان مرجع، که هم از او تقلید کنند و هم از دستورات دیگر و برنامه‌های دیگر او، و اختیار و اراده خود را بدو تفویض نمایند!

فرق بین مرحوم قاضی و دیگران در اعلمیتِ ظاهری نیست

فرق بین قاضی و دیگران در دروس علمی و کتب فقهی و تفسیری و رجالی نیست، و ملاک برتری و فضیلت در او اعلمیتِ ظاهری در این علوم نیست؛ زیرا

این اعلمیّت در هر عصری جبراً موجود است، و به قاعده اشرف بالأخره یک نفر در بین یک جماعت بر دیگران تفضیل دارد، و این که مسأله مهمّی نیست. حال یکی اندکی پایین‌تر و یکی اندکی بالاتر، این مطلب چندان تأثیری در کردار و اعمال مکلفین به وجود نمی‌آورد. و این مسأله تا آنجا سهل و غیر قابل‌اهتمام است که بسیاری از فقهاء در وجوب تقلید از اعلم تشکیک کرده‌اند، و یا ملاک تقوا و ضبط و بصیرت در امور ظاهری را بر مسأله اعلمیّت ترجیح داده‌اند. و تازه این مسأله به تشخیص خود مقلّد مربوط می‌شود، یک مقلّد فردی را اعلم تشخیص می‌دهد و فرد دیگر شخص دیگری را و فرد ثالث شخص ثالث و همین‌طور ... تا جایی که امروزه مشاهده می‌کنیم ده‌ها نفر هر کدام خود را نسبت به دیگری اعلم و تقلید از خود را ارجح و اولی بر تقلید از غیر می‌دانند؛ در حالی که در عالم واقع و متن نفس‌الامر یکی از اینها بر دیگران ترجیح دارد. و همین‌طور مطلب رو به تنزّل می‌گذارد تا به آن فرد آخر برسد که او هم خود را از دیگران اعلم می‌داند!!

بر این اساس دیگر مسأله اعلمیّت و افضلیّتی این چنین چه امتیازی محسوب می‌شود و چه ارزش مضاعف و غیر متعارف به وجود می‌آورد؟! اعلمیّتی که با دو سال تدریس اضافی حاصل شود و چند اصطلاح را بیشتر توضیح دهد و در بیان مطالب طلیق اللسان و گویاتر باشد، آیا اعلمیّت است؟ تازه اگر اعلمیّت بر این امور استوار باشد، نه بر پایه اشاعات و تبلیغات و مجاری غیر علمی و غیر منطقی، که در آن صورت مسأله صورت دیگری پیدا خواهد نمود!

فرق بین مرحوم قاضی با دیگران فرق بین شخص بینا و بصیر است در شب تار و ظلمانی که در دست او چراغ قرار دارد و دقیقاً راه را از چاه بازمی‌شناسد و طریق مستقیم را از راه‌های انحرافی و خطرناک و مهالک تشخیص می‌دهد و خود و دیگران را به سلامت و صحّت به منزل مقصود می‌رساند، و بین شخص اعمی و کور که با عصایی در دست می‌خواهد خود را از این مهالک و چاه‌ها و درّه‌ها و طوفان و

صاعقه و گردبادها و گرداب‌ها نجات دهد، و با این وضع حرکت می‌کند و دیگران را به حرکت درمی‌آورد؛ و خدا می‌داند که نتیجهٔ این قیام و اقدام به کجا خواهد رسید!

باری فرق بین حضرت قاضی با دیگران فرق بین خورشید با شب تار است، نه بین خورشید و ماه و یا بین ماه و ستارگان. قاضی می‌بیند و دیگران نمی‌بینند، قاضی لمس می‌کند و دیگران در تخیل و وهم بسر می‌برند، قاضی حقیقت را با جان خود مسّ و با قلب خود مشاهده می‌کند و دیگران تیری در شب تار می‌پراندند، قاضی به حق متحقق گشته است و اصالت یافته است و بقیّه در اعتباریّات و تصوّرات منغمزند.

البته این مسأله به این صورت نیست که در میان بزرگان افرادی یافت نشوند که خود را در مقام تهذیب و تزکیه قرار نداده‌اند و تا حدّ وسع و همّت و توان، خود را به مرام و مقصد و غایت اولیای الهی و عرفای بالله نزدیک نکرده باشند؛ این مطلب مربوط است به آن دسته از افراد که سهم خود را از تدریس و تدرّس و اشتغال به علوم اهل بیت علیهم السّلام صرفاً غایات و مقاصد ظاهریّه قرار داده‌اند و عمر خود را مصروف این هدف ساخته‌اند و سرمایه‌های وجودی و خدادادی را به هدر داده‌اند و تباه نموده‌اند.

در این صورت شاگردان حضرت قاضی چطور به این نکته روشن و واضح توجهی ننموده‌اند و از ایشان تقاضای تأخیر نموده‌اند؟!

ثالثاً: چطور یک شاگرد باید به خود اجازه دهد که از استادش تقاضای تأخیر در نماز را بکند و او را از پرداختن به عبادت و ذکر و مناجات با حضرت حقّ، به صرف توفیق ادراک جماعت با او مانع گردد؟! او چه حقّی دارد که استادش را از اقامه نماز در اوّل وقت ولو اینکه بر خلاف فتوای او و یا مقلّدش باشد منع کند؟! اگر می‌خواهد با او در اوّل وقت نماز بخواند؛ و اگر نمی‌خواهد، نخواند و بگذارد استادش نماز خودش را بخواند، و او پس از گذشت مدّت زمانی در وقت دلخواه خود نماز را بخواند؛ تا به واسطه حُجُب و حیا و شرم، استاد در محظور قرار نگیرد

و نخواهد اجابت این فرد را رد کند، که در این صورت نیز تبعاتی را به دنبال آورد؛ آیا این طرز عمل با استاد صحیح است؟!

این مطلب به نظر این حقیر کمال بی ادبی و بی تربیتی نسبت به ساحت مقدّس ولیّ خدا تلقّی می‌شود، و خدا از این مسأله نخواهد گذشت.

ما خیال می‌کنیم با تقاضای تأخیر صلاة، ادراک فیض نماز جماعت را، آن‌هم به امامت یک ولیّ خدا، نموده‌ایم؛ ولی از این نکته غافلیم که آنچه را از سعادت و رشد و ادراک مطلب و ارتقاء فکر از دست داده‌ایم، هزارها برابر ثواب و اجری است که به واسطه اقتداء به یک ولیّ خدا به دست آورده‌ایم! و این نکته از اسرار و رموز مسأله تربیت و تزکیه و سلوک است و باید سالکان راه خدا و پویندگان طریق فلاح و سعادت از آن غفلت نورزند و خدای ناکرده همچو گاو نه من شیر ده، همه زحمات و مراقبه‌های خود را به یک خطا و لغزش باطل نسانند.

و ما خود در زمان حیات مرحوم حدّاد و حضرت والد - قدّس الله سرهما - از این مسائل بسیار دیده‌ایم، که چگونه برخی از تلامذه مقدّس‌نمای خشک مغز و متحجّر از ایشان این چنین تقاضاهایی را می‌نمودند و آنان را در محذور شرم و حیا قرار می‌دادند؛ و ما چقدر از این مسأله رنج می‌بردیم، و وقتی در مقام اقدام و اعتراض برمی‌آمدیم، از طرف مرحوم والد دعوت به سکوت و آرامش می‌شدیم و صرف نظر می‌کردیم.^۱

مجلس ذکر مرحوم قاضی بهترین مجلس در تمام عالم

روزی مرحوم قاضی در جلسه‌ای خطاب به شاگردان خود فرمودند: «من در تمام دنیا گردش کردم و مانند این مجلس نیافتم!»
مرحوم قاضی راست و درست می‌گوید؛ زیرا آن هیمنه و اشراف و روح

۱- اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۸۹.

معنویتی که در جلسه مرحوم قاضی است، به آن رتبه و مقام و درجه در جای دیگری وجود ندارد. ممکن است مجالس خوب دیگری مانند روضه و هیأت و سینه زنی و مسجد و مجالس افراد خوبی هم باشند؛ اما مجلسی که یک ولی الهی، ولی فانی باقی بامرالله و بالله و فی الله، متصدی آن باشد و اداره تربیتی عده‌ای را بر اساس رساندن و رسیدن به همان مبدائی که ما فوق آن مبدأ متصور نیست، به دست بگیرد، کجا پیدا می‌شود؟! مجالس و مطالب زیاد است؛ اما بحث در چگونگی آنهاست. مطالبی که مطرح می‌شود از چه نفسی بیرون می‌آید و با چه انگیزه‌هایی و با چه صفات و غرایزی ترکیب شده و بیان می‌شود؟!^۱

خرده گرفتن مرحوم قاضی از علمایی که پیوسته به علوم ظاهری مشغول می‌باشند

[مرحوم قاضی] به علمایی که پیوسته به نوشتن کتب ظاهری و بحث‌های بلاطائل و مفصل اصول فقه می‌پرداختند، و بالتبّیجه دستشان از معرفت تهی می‌ماند، خرده می‌گرفت و در نزد شاگردان خود، این طریقه را تقبیح می‌نمود.^۲

جناب محترم صدیق ارجمند آیه الله آقای حاج سید عزالدین زنجانی - دام عمره - در روز ۲۲ ربیع الثانی سال ۱۴۰۲ در ضمن مذاکرات از استاد گرامی حضرت علامه طباطبایی - طاب ثراه - که سه ماه و چهار روز از ارتحالشان می‌گذشت، فرمودند:

«مرحوم والد من آقای حاج سید محمود امام جمعه نقل کردند که: اوقاتی که من در نجف اشرف تحصیل می‌کردم، یک شب در خواب دیدم که سراسر یقه لباس من و جلوی یقه تا محل دگمه‌های قبای من مملو از شپش شده است. از خواب بیدار شدم، (مرحوم والد به قدری در نظافت اهتمام داشتند که از نقطه نظر نظافت و پاکی بدن و

۱- نرم افزار آوای ملکوت، شرح دعای ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۲۴، جلسه ۱.

۲- مطلع انوار، ج ۲، ص ۵۴.

دندان‌ها و لباس ضرب‌المثل بودند) و متحیر بودم که تعبیر این رؤیا چیست؟ تا همان روز برای تعبیر این خواب به محضر مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - رسیدم، و تا آن روز خدمتشان نرسیده بودم. چون خواب را برای ایشان حکایت کردم، فرمودند:

«شما به علم اصول زیاد اشتغال دارید!»^۱

انتقاد علمای اهل ظاهر از شیوه و سلوک اولیای الهی

روزی در همان زمان سابق مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - در طهران با عده‌ای از علمای نجف نشستند. آنها آمده بودند تا راجع به مرحوم قاضی و حالات ایشان و بعضی از مسائل، اشکال و انتقاد مطرح کنند.

مرحوم علامه رو کردند به آنها و گفتند: «شما از یک هم‌چنین فردی چه می‌گویید؟! آیا در راه و سلوک و مکتب ایشان ایرادی بود؟ شما نسبت به راه و مکتب و کیفیت عمل او در آنجا یک ایراد بیان کنید! زیارت هر روزش قطع نمی‌شد، درس‌هایش قطع نمی‌شد، نماز و مراقبه‌اش به این کیفیت بود. شما چه ایرادی نسبت به ایشان پیدا کردید که از او انتقاد می‌کنید؟!»

آنها گفتند که: «ما اهل درسیم، ایشان می‌گویند که باید نماز شب بخوانید، ذکر بگویید، ورد بگویید؛ اما ما درس و مطالعه و شاگرد داریم، نماز شب و ذکر برای انسان‌های بی‌کار است!»

ایشان گفتند: «مگر ذکر گفتن چقدر طول می‌کشد؟ ما داریم چه کسی را گول می‌زنیم؟! مگر ایشان هم مدرّس نبود و درس نمی‌داد و مطالعه نمی‌کرد؟! شما از ساعت ده شب تا سه صبح، پنج ساعت می‌نشینید و قلیان می‌کشید و قهوه می‌خورید به حساب نمی‌آورید؛ ولی وقتی که ایشان می‌گوید نیم ساعت برای نماز شب بلند شوید، این مسأله شاقّ است؟! اما آن پنج ساعت قلیان کشیدن برای

۱- همان مصدر، ج ۱، ص ۱۵۷.

آدم‌های درس‌خوانی است که فردا باید پاسخ شاگردان را بدهند! خدا را هم می‌توانیم گول بزنی؟! ملائکه‌اش را هم می‌توانیم گول بزنی؟! یا نه، امام سجّاد علیه السّلام می‌فرماید: ”در کتاب زیور داوود نوشته شده است که: تا به چیزی که می‌دانی عمل نکنی، از چیزی که نمی‌دانی سؤال نکن.“

ما واقعاً به آنچه که می‌دانیم عمل می‌کنیم؟! که حالا به دنبال مطالب و مسائل دیگر می‌گردیم؟!«

این را می‌گویند یک زندگی منطقی و عقلانی. اگر انسان واقعاً بخواهد نگاه کند، از نظر عقلانی و منطقی نمی‌توانیم بهتر از زندگی اولیای خدا، زندگی دیگری که بر پایه عقل و منطق است پیدا کنیم! اما ما خود را در این دنیا فراموش کرده‌ایم.^۱

شیخ احمد احسائی خدا را پوچ و بدون اثر معرفی می کند

وصیّ مرحوم قاضی، مرحوم حضرت آیه الله حاج شیخ عبّاس قوچانی - اعلی الله درجته - می‌فرمودند:

«یک روز به حضرت آقا (استاد قاضی) عرض کردم: در عقیده شیخیّه چه اشکالی است؟! آنها هم اهل عبادتند و اهل ولایتند؛ به خصوص نسبت به امامان علیهم السّلام مانند خود ما بسیار اظهار محبّت و اخلاص می‌کنند، و فقهبانان هم فقه شیعه است، و کتب اخبار را معتبر می‌دانند و به روایات ما عمل می‌نمایند؛ خلاصه هر چه می‌خواهیم بگردیم و اشکالی در آنها از جهت اخلاق و عمل پیدا کنیم نمی‌یابیم! مرحوم قاضی فرمودند: ”فردا شرح زیارت [جامعه کبیره] شیخ احمد احسائی را بیاور!“ من فردا شرح زیارت [جامعه کبیره] او را خدمت آن مرحوم بردم. فرمودند: ”بخوان!“ من قریب یک‌ساعت از آن قرائت کردم.

۱- نرم افزار آوای ملکوت، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۱۱۳.

فرمودند: "بس است! حالا برای شما ظاهر شد که اشکال آنها در چیست؟! اشکال آنها در عقیده‌شان می‌باشد. این شیخ در این کتاب می‌خواهد اثبات بکند که: ذات خدا دارای اسم و رسمی نیست؛ و آن مافوق اسماء و صفات اوست؛ و آنچه در عالم متحقق می‌گردد، با اسماء و صفات تحقق می‌پذیرد؛ و آنها مبدأ خلقت عالم و آدم و موثر در تدبیر شئون این عالم می‌باشند در بقاء و ادامه حیات.

آن خدا اتّحادی با اسماء و صفات ندارد، و اینها مستقلاً کار می‌کنند. و عبادت انسان به سوی اسماء و صفات خداوند صورت می‌گیرد، نه به سوی ذات او که در وصف نمی‌آید و در وهم نمی‌گنجد. بنابراین، شیخ احسائی خدا را مفهومی پوچ و بدون اثر، خارج از اسماء و صفات می‌داند؛ و این عین شرک است.

اما عارف می‌گوید: ذات خداوند بالاتر از توصیف و برتر از تخیل و توهم، سیطره و هیمنه بر اسماء و صفات دارد؛ و جمیع اسماء و صفات بدون حدود و جودی خودشان و بدون تعینات و تقیدات، در ذات اقدس او موجود می‌باشند. و همه صفات و اسماء به ذات برمی‌گردد، و مقصود و مبدأ و منتها ذات است؛ غایة الامر از راه اسماء و صفات. و ما در ﴿وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾^۱ اشاره به همان ذات می‌کنیم، گرچه برای ما معلوم نباشد.^۲

۱- سوره الأنعام (۶) قسمتی از آیه ۷۹.

۲- روح مجرد، ص ۴۲۷.

۳- شیخ احمد احسائی بنیان‌گذار مکتب شیخیه است. وی در سال ۱۱۶۶ هـ. ق در منطقه احساء در عربستان سعودی به دنیا آمد.

پس از آموختن قرآن نزد پدرش، ادبیات عرب و مقدمات علوم دینی را در احساء فرا گرفت. در سال ۱۱۸۶ هـ. ق به کربلا و نجف رفت و در درس آقا محمد باقر وحید بهبهانی، سید علی طباطبایی، میرزا مهدی شهرستانی، سید مهدی بحر العلوم و شیخ جعفر کاشف الغطاء حاضر می‌شد.

مرحوم علامه طهرانی در تشریح عقاید او در کتاب ارزشمند *الله شناسی*، ج ۳، ص ۳۵۶

انتقاد مرحوم قاضی نسبت به جمیع علوم سرگرم کننده و بی نتیجه و اتلاف کننده عمر

مرحوم آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی می فرمودند:

«مرحوم قاضی نسبت به جمیع علوم سرگرم کننده و بی نتیجه و اتلاف کننده عمر سخت انتقاد می نمودند؛ و دو نفر از مشاهیر آن زمان را اسم می بردند که

﴿او (شیخ احمد احسائی) مبدأ و ریشه دو فرقه شیخیه کریم خانیه و بایه بهائیه، با تنزیه صرف حق تعالی، در دام تفویض بحث گرفتار آمده است.

شیخ احمد احسائی صریحاً قائل است که صفات حق تعالی از علم و اراده و قدرت و سمع و بصر و سائر صفات کمالیه وی همه حادثند و مخلوق، و ابداً ربطی و ارتباطی با ذات اقدس او ندارند. و حقیقت آنها همان اسماء حسنی هستند که امامان دوازده گانه شیعه بوده، و جمیع عبادات و افعال و مقاصد مردم و سایر مخلوقات برای آنهاست و بدانها منتهی می گردد. خداوند قدیم، با اسماء و صفات خود مربوط نمی باشد. ذات او بحت و بسیط، و اسماء و صفات کمالیه او از ممکنات و حادثات هستند.

عرفان انسان به خدا مستحیل است، و غایت عبادت خلایق در عبودیتشان همان اسماء و صفات عینیه هستند که آنها از حوادث بوده و قدیم نیستند. و غیر از خود ذات حق تعالی قدیمی وجود ندارد؛ و آن نیز به واسطه قدمت و عدم تناهی و تجرد، از جمیع ما سوی که اهم آنها صفات کمالیه و اسماء جمالیه و جلالیه اوست، منعزل؛ و موجودات هم از وی منعزل می باشند.

بنابراین، اصل عالم غیر ذات بحت و بسیط - که خشک و خالی از همه صفات و اسماء است، و در نتیجه و اثر فاقد جمیع آنها و متصف به نقیض آنها، چون: جهل و عجز و کری و کوری و فقدان و نارسایی است - چیز دیگری متصور نمی باشد.

این گفتار شیخ در جمیع کلمات او، در شرح خود بر عرشیه ملا صدرای حکیم، و نیز در شرح زیارت جامعه کبیره، و در کتاب جوامع الکلم که در پاسخ افراد بسیاری از سؤالاتشان تحریر یافته است، و در شرح رساله علمیه در رد ملا محمد محسن فیض کاشانی به طور وافر و کثیر موجود و مشاهده می گردد.»

سرانجام شیخ احمد احسائی در ۲۱ ذی القعدة ۱۲۴۱ ه. ق درگذشت. (محقق)

چگونه با این استعداد قوی و تعب و رنج مداوم، خود را به بحث و کتابت چه مسائلی مشغول کرده‌اند، و این لیاقت و پشتکار را در علوم حقیقیه الهیه صرف نموده‌اند؟!»^۱

مفید بودن اختراعات و اکتشافات اخیر برای اهل عرفان

و ایضاً [مرحوم قاضی] می‌فرمودند:

«این اختراعات و اکتشافات اخیر برای اهل عرفان است؛ زیرا آنانند که گل سرسبد جهان خلقت می‌باشند، و بقیه مردم و بالأخص سازندگان آنها در حکم بهائم و همج رَعاع هستند. این اختراعات را در امور شهویه و دنییه و فانیه مصرف می‌کنند، و از عالم حیات و هستی حقیقی متمتع نمی‌گردند؛ اما اولیای خدا از آنها در راه وصول به کمال، حدّ اکثر استفاده را می‌نمایند.

تمام رنج و زحمت فلان مخترع برای یک ساعت راحت یافتن و خلوت یک مرد الهی با خدای خویشتن است. ما از این اختراعات، از قبیل سیاره و کشتی بخار و طیاره و أمثالها، در راه و روش و در هدف خود بهترین استفاده را می‌نماییم.»^۲ و^۳

این علمومی که برای بشر پیدا می‌شود، این علوم مظاهر اسماء کلّیه الهیه است که این مظاهر اسماء کلّیه به این شکل در نفس بشر جا باز می‌کند. خود اصل این علم امری است مفید برای ترقّی بشر و برای رسیدن به نتیجه بهتر.

یک وقت مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - در مجلسشان نشستند، یکی از شاگردانشان آمد و گفت که: آقا! اخیراً یک ماده‌ای آوردند - آن موقع قیر و

۱- مطلع انوار، ج ۲، ص ۷۳.

۲- همان مصدر.

۳- جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مسأله رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۱۰ الی ۳۲۲؛ رساله لبّ اللباب، ص ۱۲؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۴؛ حریم قدس، ص ۸۴.

نفت و اینها نبود - و با آن سطح خیابان را یک کاری می‌کنند که وقتی آب بریزیم، در زمین فرو نمی‌رود (منظور آسفالت بود). و یک وسایلی هست که بدون چهارپا روی این مواد حرکت می‌کند و راه می‌رود.

ایشان فرموده بودند: «اینها برای سالک خوب است.»

یعنی سالک برای رسیدن به امورش وقت و فرصت کم دارد، این وسایل موجب می‌شود که سالک بتواند بهتر از وقتش استفاده کند و بیشتر به مطالب مهم‌تر بپردازد.

به قول مرحوم آقا (علامه طهرانی)، می‌فرمودند:

«سابقاً افراد با شتر و اسب و الاغ و کجاوه به مشهد و زیارت امام رضا علیه السلام می‌رفتند و چند ماه در راه بودند و چه بسا با خطراتی مواجه می‌شدند. حال این مدت زمان را انسان در بین راه باشد بهتر است یا در کنار امام رضا علیه السلام؟ پس این وسایل امروزه برای سالک مفید است.»^۱

سخنی حکیمانه از مرحوم قاضی

[علامه انصاری لاهیجی] گفتند: «مرحوم قاضی می‌فرمود:

”مَنْ كَانَ هَمُّهُ اللَّهُ، كَفَاهُ اللَّهُ فِي جَمِيعِ هُمُومِهِ.“^۲

کیفیت قیام حضرت مهدی علیه السلام

حضرت علامه طباطبایی - مدّ ظلّه - در روز چهاردهم شهر شعبان ۱۴۰۱ فرمودند که: «در روایت است که چون حضرت قائم ظهور کنند، اوّل دعوت خود

۱- نرم افزار آوای ملکوت، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۲۹.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۲۴۶، با قدری اختلاف.

۳- معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۳۶؛ مطلع انوار، ج ۲، ص ۶۵.

را از مکه آغاز می‌کنند، بدین طریق که بین رکن و مقام، پشت به کعبه نموده و اعلان می‌فرمایند و از خواص آن حضرت سیصد و شصت نفر در حضور آن حضرت مجتمع می‌گردند؛ مرحوم استاد ما قاضی - رحمه الله - می‌فرمود که:

”در این حال حضرت به آنها مطلبی می‌گویند که همه آنها در اقطار عالم متفرق و منتشر می‌گردند؛ و چون همه آنها دارای طی الارض هستند تمام عالم را تفحص می‌کنند و می‌فهمند که غیر از آن حضرت کسی دارای مقام ولایت مطلقه الهیه و مأمور به ظهور و قیام و حاوی همه گنجینه‌های اسرار الهی و صاحب الامر نیست؛ در این حال همه به مکه مراجعت می‌کنند و به آن حضرت تسلیم می‌شوند و بیعت می‌نمایند.“

مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - می‌فرمود: ”من می‌دانم آن کلمه‌ای را که حضرت به آنها می‌فرمایند و همه از دور آن حضرت متفرق می‌شوند، چیست!“

حضرت علامه طباطبایی فرمودند که: «من در روایت دیده‌ام که حضرت صادق علیه السلام می‌فرمایند: ”من آن کلمه را می‌دانم.“»^۱

کلام مرحوم قاضی پیرامون دلالت شش آیه اول سوره طه بر طی الارض

علامه طباطبایی فرمودند:

«برادر ما مرحوم آقا سید محمد حسن الهی قاضی یک روز به وسیله شاگردی که داشت، و او احضار ارواح می‌نمود - نه با آینه، و نه با میز سه گوش؛ بلکه دستی به چشم خود می‌کشید و فوراً احضار می‌کرد - از روح مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی - رضوان الله علیه - راجع به طی الارض سؤال کرده بود.

مرحوم قاضی - رحمه الله علیه - جواب داده بودند که:

”طی الارض شش آیه از اول سوره طه است.“

۱- مهرتابان، ص ۳۳۲؛ مطلع انوار، ج ۲، ص ۲۱۸.

﴿طه﴾ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ * إِلَّا تَذَكُّرَةً لِّمَن يَخْشَىٰ * تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَىٰ * الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ * لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ * وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَىٰ * اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾^۱.

تلمیذ (علامه طهرانی): مراد از این آیات چیست؟ آیا مرحوم قاضی خواسته‌اند به طور رمز صحبت کنند؛ و مثلاً بگویند: طیّ الأرض با اتّصاف به صفات الهیه حاصل می‌شود؟

علامه: «نه، برادر ما مردی باهوش و چیز فهم بود؛ و طوری مطلب را بیان می‌کرد، مثل آنکه دستورالعمل برای طیّ الأرض را خودش از این آیات فهمیده است. و این آیات بسیار عجیب است، به خصوص آیه ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾؛ چون این آیه تمام اسماء را در وجود مقدّس حضرت حقّ جمع می‌کند، و مانند جامعیت این آیه در قرآن کریم نداریم.»^۲

کیفیت سیر قالیچه حضرت سلیمان در فضا

علامه طباطبایی فرمودند:

- ۱- سوره طه (۲۰) آیات ۱ الی ۸. *مهر تابان*، ص ۳۷۰، تعلیقه: «ای پیغمبر * ما قرآن را بر تو فرو فرستادیم تا تو به زحمت و رنج بیفتی * مگر برای یادآوری برای کسی که از خدا می‌ترسد * قرآن، پایین فرستادنی از کسی است که زمین و آسمان‌های بالا را آفریده است * خداوند رحمن بر عرش خود قرار گرفت * از برای خداست آنچه در آسمان‌هاست و آنچه در زمین است و آنچه در ما بین آسمان و زمین و آنچه در زیر خاک است * و اگر صدای خود را در گفتار بلند کنی، پس خدا می‌داند سخن مخفی و پنهان‌تر از آن را * الله است که هیچ معبودی جز او نیست، از برای اوست اسماء حسنی.»
- ۲- *مهر تابان*، ص ۳۷۱؛ *مطلع انوار*، ج ۲، ص ۲۵۹، با قدری اختلاف.

«برادر ما (مرحوم الهی) به وسیلهٔ شاگردش از حضرت قاضی - رحمة الله علیه - سؤال کرده بود که آیا قالیچهٔ حضرت سلیمان که حضرت روی آن می‌نشست و به مشرق و مغرب عالم می‌رفت، روی اسباب ظاهریه و چیز ساخته شده‌ای بود یا از مبدعات الهیه بود و هیچ‌گونه با اسباب ظاهریه ربطی نداشت؟

آن شاگرد چون از مرحوم قاضی - رحمة الله علیه - سؤال می‌کند، ایشان فرموده بودند: "فعلاً چیزی در نظرم نمی‌آید، ولیکن یکی از موجوداتی که در زمان حضرت سلیمان بودند و در این کار تصدی داشتند الآن زنده‌اند، می‌روم و از او می‌پرسم."

در این حال مرحوم قاضی روانه شدند و مقداری راه رفتند تا آنکه منظرهٔ کوهی نمایان شد، چون به دامنهٔ کوه رسیدند یک شبی در وسط کوه که شباهت به انسان داشت دیده شد. مرحوم قاضی از آن شیخ سؤال کرده و مقداری با هم گفتگو کردند که آن شاگرد از مکالماتشان هیچ نفهمید. ولی چون مرحوم قاضی برگشتند، گفتند:

"می‌گوید: از مبدعات الهیه بوده و هیچ‌گونه اسباب ظاهریه در آن دخالتی نداشته است."^۱

استخراجات و رموز حروف و اعداد، نزد مرحوم قاضی

در باب اسرار حروف، بسیاری از علمای راستین مطالب شگفت‌آوری بیان فرموده‌اند؛ و از آن استخراجات بدیعه و اخبار از غیب و اطلاع بر ضمائر می‌نمایند. مرحوم قاضی در این فن سرآمد روزگار بوده‌اند، و آقازادهٔ اکبرشان مرحوم سید مهدی قاضی - رحمة الله علیه - که اخیراً در بلدهٔ طیبهٔ قم رحل اقامت افکندند و در آنجا هم به رحمت جاودانی پیوستند، در این علم استاد منحصر به فرد بودند.

ایشان در خطّ نسخ نیز استاد منحصر بود، و کتیبه‌های اطراف کفشداری

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و مدرسه آیه الله بروجردی و غیرهما به خط ایشان است. پس از تبعید و اخراج از عراق و توطّن در قم، کراراً و مراراً حقیر (علامه طهرانی) خدمتشان رسیده‌ام و مراتب صفا برقرار بود. و خودشان از اکتشافات حروف و اسرار اعداد داستان‌های شنیدنی داشتند؛ حتی می‌فرمودند:

«خود من هم در این فنّ ابتکاراتی دارم، و از من بالاتر و عالم‌تر پدرم مرحوم قاضی بود؛ چرا که در بعضی از استخراجات بسیار مشکل که فرو می‌ماندم و بالأخره با توسّلات به امیرالمؤمنین علیه السلام و ختومات موفق به حلّ آن می‌شدم، چون به محضر پدرم شرفیاب می‌شدم و وی را از این اکتشاف و رمز حلّ آن می‌خواستم آگاه بنمایم، معلوم می‌شد که پدرم قبل از من به این مسئله رسیده است و قبل از من آن را حلّ کرده است.»

ایشان آماده بودند تا آنچه را که از این علوم دارند به حقیر تعلیم کنند، ولی حقیر برای خودم نفعی در آن ندیدم و لذا از قبول آن و صرف وقت در این‌گونه امور امتناع کردم؛ زیرا هر چند که چه بسا علوم حقیقی و واقعی باشد، ولی صرف وقت کردن برای آن در صورتی که برای انسان نه ضرورتی ایجاب می‌کند و نه مَحْمَدَتی، صحیح نبود. صرف وقت در این امور جلوگیری از فراغت فکر و حال برای امور اهمّ از آن می‌کرد؛ و ما به قدری از معارفِ الهیه احتیاج داریم و هرچه در آن کار کنیم از قرآن و تفسیر قرآن و راه توحید حقّ متعال تازه به جایی نرسیده‌ایم، تا چه رسد وقت خود را صرف در امری بنماییم که اهمّ از آن بسیار موجود است و دست ما بدان نرسیده است.

قبل از تشرّف حقیر به نجف اشرف، پس از فوت مرحوم والد که مدّت قلیلی ناچار برای اصلاح و تنظیم امورشان مجبور بودم در طهران درنگ کنم، در نزد یکی از خویشاوندان سببی، مرحوم آقا میرزا ابوتراب عرفان که حقّاً مردی دانشمند بود و در جفر و رمل خودش محقّق و صاحب تألیف بود و می‌گفت: «در جفر کتابی نوشته‌ام

به قدر شرح لمعه»، قریب یک ماه علم رمل را خواندم و جزواتی هم نوشتم. و آن مرحوم هم به قدری به حقیر علاقه‌مند شده بود که دست بر نمی‌داشت، و چون اولاد ذکور نداشت، می‌خواست در آخر عمری علومش را به حقیر بیاموزد. ولی حقیر حسّ کردم که علاوه بر تضييع وقت، برای بنده ایجاد کدورت روحی می‌نمود. بنابراین آن درس را ترک نمودم، و هرچه زودتر امور را اصلاح و برای عتبه بوسی باب علم به نجف اشرف مشرف شدم.^۱

سفید شدن موی سر دختر افندی از مشاهده عذاب قبر مادر

حضرت استاد علامه طباطبایی - مَدَّ ظَلُّهُ الْعَالِی - نقل کردند از مرحوم آیه الحق، عارف عظیم الشان، آقای حاج میرزا علی آقا قاضی - رضوان الله علیه - که می‌فرموده است:

«در نجف اشرف در نزدیکی منزل ما، مادر یکی از دخترهای افندی‌ها فوت کرد.^۲ این دختر در مرگ مادر بسیار ضجّه می‌کرد و جداً متألّم و ناراحت بود، و با تشییع‌کنندگان تا قبر مادر آمد و آن قدر ناله کرد که تمام جمعیت مشیّعین را منقلب نمود. تا وقتی که قبر را آماده کردند و خواستند مادر را در قبر گذارند. فریاد می‌زد که من از مادرم جدا نمی‌شوم؛ هرچه خواستند او را آرام کنند، مفید واقع نشد. دیدند اگر بخواهند اجباراً دختر را جدا کنند، بدون شکّ جان خواهد سپرد. بالأخره بنا شد مادر را در قبر بخوابانند و دختر هم پهلوئی بدن مادر در قبر بماند، ولی روی قبر را از خاک انباشته نکنند و فقط روی آن را از تخته‌ای بپوشانند و سوراخی هم

۱- روح مجرد، ص ۵۱۵.

۲- منظور از افندی‌ها سنی‌های عثمانی بودند که از طرف دولت عثمانی در آن هنگام که عراق در تحت تصرف آنها بود به مشاغل حکومتی اشتغال داشتند، و بعد از جنگ بین الملل اول که دولت کفر بر مسلمین غلبه کرد و کشور عثمانی را تجزیه نمود، عراق از تحت قیمومت عثمانی خارج شد.

بگذارند تا دختر نمیرد، و هر وقت خواست از آن دریچه و سوراخ بیرون آید. دختر در شب اول قبر، پهلوی مادر خوابید. فردا آمدند و سرپوش را برداشتند که ببینند بر سر دختر چه آمده است، دیدند تمام موهای سرش سفید شده است. گفتند: چرا این طور شده است؟

گفت: هنگام شب، من که پهلوی مادرم خوابیده بودم، دیدم دو نفر از ملائکه آمدند و در دو طرف ایستادند و یک شخص محترمی هم آمد و در وسط ایستاد. آن دو فرشته مشغول سؤال از عقائد او شدند و او جواب می داد؛ سؤال از توحید نمودند، جواب داد: خدای من واحد است. و سؤال از نبوت کردند، جواب داد: پیغمبر من محمد بن عبدالله است. سؤال کردند: امامت کیست؟

آن مرد محترم که در وسط ایستاده بود گفت: «لَسْتُ لَهُ بِإِمَامٍ؛ من امام او نیستم.» در این حال آن دو فرشته چنان گرز بر سر مادرم زدند که آتش به آسمان زبانه می کشید. من از وحشت و دهشت این واقعه به این حال که می بینید درآمده‌ام.»
مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - می فرمود: «چون تمام طائفة دختر، سنی مذهب بودند و این واقعه طبق عقائد شیعه واقع شد، آن دختر شیعه شد و تمام طائفة او که از افندی‌ها بودند همگی به برکت این دختر شیعه شدند.»^۱

استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد

یک روز مرحوم علامه طهرانی می فرمودند: «مرحوم آیه الله خویی - رحمة الله علیه - سابقاً پیش مرحوم قاضی رفت و آمد داشته است، و مسأله هم از اینجا شروع شد که: روزی حضرت آیه الله بهجت - سلمه الله - (که ایشان فعلاً در قید حیات است و شاگرد مرحوم آقای خویی بوده‌اند) در مجلس بحث صحبت پیرامون

۱- معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۰۳؛ مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۹۶، با قدری اختلاف.

این بوده که: آیا متکلم می‌تواند از یک کلام واحد، دو تعبیر و دو مفهوم را اراده کند، یا هر کلامی فقط یک معنا دارد؟ مثلاً فرض کنید که من به یک نفر می‌گویم: شما یک شیر بیاورید. حالا این شیر هم به شیر آب گفته می‌شود و هم به شیر خوردنی. در جایی که قرینه باشد، حرفی نیست؛ اما اگر متکلم بخواهد هر دو معنا را اراده کند، آیا می‌تواند با یک عبارت این دو معنا را برساند یا نه؟ یعنی هم می‌خواهد به آن شخص بگوید: یک شیر بیاور و شیر مطبخ و یا دستشویی را که خراب است درست کن، و هم یک ظرف شیر یا یک شیشه شیر بیاور.

غالباً می‌گویند: نمی‌تواند، بلکه باید قرینه‌ای بیاورد تا مرادش مشخص شود. آیه الله خوئی هم طبق همین موضوع متداول و مبنای متعارف، استدلال کردند که شخص نمی‌تواند این دو مفهوم را از یک لفظ اراده کند.

آقای بهجت که با مرحوم قاضی ارتباط داشتند، شب در جلسه این مسأله را با مرحوم قاضی در میان می‌گذارند که امروز ما در مجلس یک هم‌چنین قضیه‌ای داشتیم و ...

مرحوم قاضی می‌فرمایند که: "این مسأله نسبت به نفوس ضعیفه همین‌طور است؛ افرادی که نفس آنها ضعیف است و قدرت و احاطه بر نفس و مدرکات خودشان ندارند و نمی‌توانند آن مدرکاتشان را در اختیار خودشان قرار بدهند، اینها طبعاً در مقام تلفظ و خطاب و صحبت قادر نیستند دو معنا را در آن واحد و با هم به لحاظ واحد در یک لفظ بیاورند. اما آن نفوسی که قادر هستند بر اینکه نفس خود را در اختیار داشته باشند، می‌توانند در آن واحد، نفس را در دو مفهوم به کار گیرند، بلکه در سه مفهوم یا چهار مفهوم و یا بیشتر می‌توانند به کار گیرند."

چون الفاظ مشترک داریم، چه در عربی و چه در لغات دیگر. در انگلیسی هم لفظ مشترک و الفاظی که دارای معنای مختلف باشند، بسیار زیاد است، و انسان باید مفهوم آن لفظ را از قرائن متوجه شود. البته این از نقاط ضعف یک لغت است؛ ولی در عربی فقط بعضی از لغات خاص است. لغتی از نقطه نظر فرهنگ غنی‌تر

است که بتواند مفهوم‌های متعدّد را با الفاظ متعدّد بیان کند.

علی ایّ حال، ایشان فردا این مطلب را به آقای خوبی نقل می‌کنند که: ”در این مسأله گاهی بحث را نسبت به همین نفوس ضعیفه مطرح می‌کنید که عموم افراد این‌طور هستند، ما این را قبول داریم؛ اما اینکه به عنوان اصل قضیه و یک پدیده واقعی و کلی مطرح کنید که اصلاً مستحیل و محال است، نمی‌پذیریم؛ زیرا اگر آن نفس، نفس قوی باشد، مطلب این‌طور نیست و می‌تواند اراده کند.“

ایشان می‌گویند: ”این حرف از خودت نیست، این را از چه کسی و از کجا نقل و بیان می‌کنی؟“

ایشان می‌گویند که: ”ما این مطلب را از آقای قاضی شنیدیم.“

ایشان خیلی خوشوقت می‌شوند و از ایشان درخواست می‌کنند که: ”من می‌خواهم ایشان را ببینم. اگر می‌شود ما یک وقتی قرار می‌دهیم و ایشان بیایند در منزل ما تا ملاقاتی با ایشان داشته باشیم.“

آقای بهجت - حفظه الله - خدمت مرحوم قاضی می‌روند و می‌گویند که: ”آقای خوبی طالب ملاقات با شما هستند و مشتاقند که شما را ببینند. ولی آقای خوبی در بین صحبتشان گفتند:

من می‌خواهم ایشان را ببینم، ولی این حرف‌هایی که می‌زنند و مطالبی که هست، ما را مانع شده که توفیق زیارت ایشان را پیدا کنیم؛ بالأخره مطالبی که هست، تا حالا مانع بوده.“

مرحوم قاضی کلام بسیار متینی به آقای بهجت می‌گویند که: ”به ایشان بگو: اولاً رسم و دیدن علما و اهل تحقیق این نیست که مطلب را ندیده و نشنیده قضاوت کنند. شما می‌گویید ما راجع به شما حرف‌هایی شنیدیم؛ من که خودم حیّ و حاضر نشستم، پس چرا شما پشت سر ما این حرف را می‌زنی؟! اگر من مرده بودم، آن موقع هم نباید بگویی؛ بلکه باید از افرادی که مطّلع هستند و ارتباط دارند، تحقیق کنی. نباید بگویی ما حرف‌هایی شنیدیم و این حرف‌هایی که شنیدیم باعث می‌شود ما

توانیم برویم؛ زیرا این بستن دریچهٔ حق است بروی خود انسان! وقتی من هنوز نشسته‌ام و در اینجا حضور دارم، بیا از خود من بشنو! این روش و دیدن بزرگان تحقیق نیست که به صرف شنیدن، خود را از یک حقی محروم کنند و بازدارند.

ثانیاً اینکه من تا به حال در خانه‌ام را به روی کسی نبستم که شما تقاضای ملاقات کرده باشید و اینجا پاسخ رد شنیده باشید. انسان باید تحقیق و تفحص کند، دیگر هرچه به نظرش رسید، بالأخره انسان باید تحقیق را انجام بدهد؛ بعداً هرچه شد، شد.

و **ثالثاً** اگر ایشان با ما کار دارند، در منزل ما باز است. ما با ایشان کاری نداریم و ما مشکلی نداریم. اگر می‌خواهند، بسیار خوب بفرمایید، در منزل باز است، در بزنند و بفرمایند داخل!

و علی ای حال، مرحوم آیه الله خویی به منزل مرحوم قاضی می‌روند و از ایشان بهره‌مند می‌شوند. اما علی ای حال این بهره‌مندی و این نعمت الهی ادامه نمی‌یابد و ایشان بعد از مدتی ترک می‌کنند.^۱

مرحوم قاضی سورهٔ حمد را با قرائت ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ می‌خواندند

حضرت استاد علامه (طباطبایی) - رضوان الله علیه - و استاد ایشان عارف بالله که قرن‌ها زمان از آوردن مثل او عاجز بوده است، مرحوم آیه الله حاج میرزا علی قاضی - قدس الله سره - نیز ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ قرائت می‌نموده‌اند.^{۲، ۳}

۱- نرم‌افزار *آوای ملکوت*، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۳۳.

۲- *نور ملکوت قرآن*، ج ۴، ص ۴۷۴؛ *مهرتابان*، ص ۴۰۵.

۳- جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مسأله رجوع شود به *نور ملکوت قرآن*، ج ۴، ص ۴۷۱؛ *مطلع انوار*، ج ۶، ص ۵۹۹ الی ۶۰۴.

تصحیح دو عبارت از زیارت عاشوراء

مرحوم قدوسی می فرمود:

«علامه طباطبایی در ایام محرم و صفر زیارت عاشورایش ترک نمی شود، و به زیارت جامعه اهتمام دارد و معتقد است از معتمدترین نسخه استفاده کند.»
می فرمود: «من مقیدم در زیارت عاشوراء، از نسخه مرحوم آیه الله قاضی (استاد علامه طباطبایی) استفاده کنم.»

نسخه زیارت عاشورای مرحوم قاضی بدین صورت بوده که: در جملات
"فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَ أَكْرَمَنِي بِكَ أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكَ"، "بِكَ" را خط زده بودند و "أَكْرَمَنِي" را، متصل کرده بودند به "أَنْ يَرْزُقَنِي"؛ و نیز در جمله "أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِي مَعَ إِمَامٍ هَدِيٍّ"، نسخه "مَعَ إِمَامٍ هَدِيٍّ" را برگزیده بودند.^۱

نظر مرحوم قاضی راجع به رساله سیر و سلوک بحر العلوم

[علامه طباطبایی می فرمودند]:

«استاد بزرگ ما آیه الحق مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی - رضوان الله علیه - تمام این رساله را به طور قطع و یقین از مرحوم سید مهدی بحر العلوم می دانسته اند.»
این حقیر (علامه طهرانی) روزی در خدمت استاد علامه طباطبایی - مُدَّ ظَلُّهُ - عرض کردم: حقیر با وجودی که کتب اخلاق و سیر و سلوک و عرفان را بسیار مطالعه نموده ام، هیچ کتابی مانند این رساله جامع و شامل و متین و اصولی و مفید و روان و در عین حال مختصر و موجز به طوری که می توان در جیب گذارد و در سفر و حضر از آن بهره مند شد، نیافتم. ایشان از این سخن تعجب کردند و فرمودند:

۱- جنگ ۲۳، ص ۳۰۲.

«این نظیر عبارتی است که من از مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - شنیدم که ایشان می‌فرمودند:

«کتابی بدین پاکیزگی و پر مطلبی در عرفان نوشته نشده است!»

حضرت آیه الله آقای حاج شیخ عباس قوچانی که وصی مرحوم قاضی هستند، می‌گویند:

«مرحوم قاضی به این رساله عنایت بسیار داشته، ولی کراراً می‌فرموده است که من اجازه بجا آوردن اوراد و اذکاری را که در این رساله آورده است به کسی نمی‌دهم.»^۱

۱- رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۷.

۲- علامه آیه الله سید محمد مهدی بحر العلوم در شب عید فطر سال ۱۱۵۵ هـ. ق چشم به دنیا گشود. ایشان پس از هجرت به آستان مقدس علوی، سطوح عالی حوزوی را نزد پدر خود و مرحوم وحید بهبهانی فراگرفت، و نیز در درس شیخ یوسف بحرانی (صاحب حلائق) حضور یافت، و از هر سه استاد بزرگ اجازه اجتهاد گرفت.

ایشان به سبب مقامات معنوی و کمالات عرفانی خود، فوق العاده مورد احترام علمای شیعه است. در علو شأن و منزلت او همین بس که مرحوم آیه الله شیخ جعفر کاشف الغطاء با تحت الحنک عمامت خود، غبار نعلین او را پاک می‌کرد.

ایشان از معدود افرادی می‌باشد که به طور مسلم کراراً تشرّف حضور حضرت حجّة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه را ادراک نموده است و مورد تفقد حضرت قرار گرفته است.

از جمله مهم‌ترین آثار ایشان در زمینه سیر و سلوک و عرفان، کتاب ارزشمند رساله سیر و سلوک بحر العلوم است که حاوی مطالبی بس شگرف و عالی می‌باشد.

مرحوم علامه طهرانی در امام شناسی، ج ۵، ص ۱۸۲ می‌فرمایند:

«علامه بحر العلوم - قدس الله نفسه - عمری را در مجاهده با نفس اماره و تزکیه سرّ و تطهیر نفس، برای عرفان الهی و وصول به مقام معرفت و فناء و اندکاک در ذات حضرت حق به سر آورد؛ و از

رساله سیر و سلوک او مقام او در مراحل و منازل عرفان مشهود است ...

از آن مرحوم حکایت کرده‌اند که: روزی چون إذن دخول برای تشرّف به حرم مبارک حضرت ←

عدم صحّت انتساب تفسیر منسوب به محیی الدین عربی

حضرت استاد گرامی ما، آیه الله علامه سید محمد حسین طباطبایی - رضوان الله علیه - می فرمودند:

«مرحوم آیه الحقّ و سند العرفان، حاج میرزا علی قاضی - رضوان الله علیه - می گفتند که: "این تفسیر متعلّق به ملاّ عبدالرزاق کاشانی است؛ زیرا که عبارات و اصطلاحاتش بعینها عبارات و اصطلاحات اوست، و نسبتش به محیی الدین عربی غلط است." - انتهى.

و أنا (علامه طهرانی) أقول: در هر جا که در تفسیر روح البیان مطلبی از ملاّ عبدالرزاق کاشانی نقل می کند، بعینه عبارت آن، همان عبارت این تفسیر است. بنابراین گفتار مرحوم قاضی در غایت ایتقان است، شاهد و از باب نمونه آنچه را که در روح البیان از کاشانی در تفسیر آیه: ﴿وَلَا تَتَمَنَّوْاْ مَا فَضَّلَ اللهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلٰی

سیدالشهداء علیه السلام را خوانده؛ همین که می خواست داخل شود ایستاد، و خیره به گوشه حرم مطهر می نگریست؛ و مدتی به همین منوال بود و با خود این بیت را زمزمه می کرد: چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن به رُخت نظاره کردن سخن خدا شنیدن بعداً از علت توقّفش پرسیدند، در پاسخ گفت: "حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه در زاویه حرم مطهر نشسته بودند و مشغول تلاوت قرآن بودند."»

علما و دانشمندان بسیاری از محضر درس ایشان استفاده کرده و به مقامات والایی رسیده اند که برخی از آنان عبارتند از: شیخ جعفر کاشف الغطاء (صاحب کتاب کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء)، سید محمد جواد عاملی (صاحب موسوعه بزرگ فقهی مفتاح الکرامه)، شیخ محمد تقی اصفهانی، شیخ احمد نراقی (صاحب مستند الشیعه فی احکام الشریعة).

ایشان سرانجام در ماه رجب سال ۱۲۱۲ ه. ق، در سن ۵۷ سالگی، جهان فانی را وداع، و ندای حق را لبیک گفت و به سوی محبوب خود شتافت، و در جوار مولایش در حرم مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام به خاک سپرده شد؛ رحمة الله علیه. (محقق)

بَعْضٍ نقل کرده است، حرفاً به حرف با این تفسیر تفاوتی ندارد؛ فراجع^{۲، ۳}.

تلفظ صحیح دو کلمه عبری توسط مرحوم قاضی

حضرت استاد علامه طباطبایی - مدّ ظلّه - فرمودند که:

«مرحوم آیه‌الحقّ حاج میرزا علی آقا قاضی - رضوان الله علیه - فرمودند که:
"این عبارت باید این طور تلفظ شود: اَهِیَا شَرَّ اَهِیَا."^۴

و علامه طباطبایی فرمودند که: «این دو کلمه عبری است و عربی آن "یا حَنَّانُ یا مَنَّانُ" است.»^۵

۱- سوره النساء (۴) صدر آیه ۳۲.

۲- تفسیر روح البیان، ج ۲، ص ۲۳۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون عدم صحّت این انتساب رجوع شود به کشکول شیخ بهایی، ج ۲، ص ۳۴۸؛ منیه المرید، ص ۳۸۸؛ مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۷۷.
۳- امام شناسی، ج ۱۱، ص ۵۵، تعلیقه.

۴- رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۲۰۰، تعلیقه.

۵- جنگ ۱۳، ص ۱۱۱: در زنبیل مرحوم حاج فرهاد میرزا در ص ۱۱۸ و ۱۱۹ گفته است:
«فائدة: لفظ "إِهِيَّةُ إِشْرُ إِهِيَّةُ" صحیح است.

از جمله اشتباهات که در دعوات مبارکات است یکی در عبارت "أَهِيَّا شَرَّاهِيَّا" است و این کلام عبری است؛ و صحیح آن "إِهِيَّةُ إِشْرُ إِهِيَّةُ" است که در تورات مسطور است و از اسماء الله است، یعنی: "بود و هست و خواهد بود".

و کُتَاب، همزه "إِشْرُ" را به آخر کلمه "إِهِيَّةُ" اول الحاق کرده "أَهِيَّا" خوانده‌اند، و الف دیگر بر کلمه اخیره ملحق کرده با کلمه اخيره مرکب کرده "شَرَّاهِيَّا" گفته‌اند؛ و اسمی که مطابق واقع نیست به تحریف "أَهِيَّا شَرَّاهِيَّا" خوانده‌اند.

و اگر بگویند: یحتمل که از عبری به عربی نقل کرده معرّب شده باشد؛ در این کلام تغییر حرفی و تصحیفی نشده است که معرّب شود، بلکه کلمه وسط که "إِشْرُ" باشد یک جزو او را به کلمه اولی ←

اهتمام مرحوم قاضی نسبت به انجیل برنابا و توصیه ایشان به خواندن آن

مرحوم قاضی، استاد علامه آیه الله طباطبایی - رضوان الله علیهما - بدین انجیل [برنابا] عنایت داشته است، و خواندن آن را به شاگردان سلوکی و عرفانی خود توصیه می نموده است.^۱ ^۲

◀ ملحق کرده اند و یک جزو او را به کلمه ثانیه ملصق نموده اند. و هر که به عین انصاف نگاه کند، تصدیق این بنده حقیر را خواهد کرد. و در قاموس در ماده "سَرَه" می گوید:

"إِهْيَا، (بکسر الهمزة) أَشْرَاهِيَا (بفتح الهمزة والشين) يونانيَّة، أي: الأزلِيُّ الَّذِي لَمْ يَزَلْ. وليس هذا مَوْضِعُهُ، لكن الآن النَّاسُ يَغْلُطُونَ وَيَقُولُونَ: إِهْيَا شَرَاهِيَا، وَهُوَ خَطَأٌ عَلَى مَا يَزْعُمُهُ أَحْبَابُ الْيَهُودِ."* - انتهى. و صاحب قاموس در معنی لغت درست آمده است، ولی در دو جا اشتباه کرده: یکی آنکه نوشته یونانی است. این کلام عبرانی است، و اگر یونانی باشد به أحبارِ یهود چه مناسبت دارد که بر این کلام خطا بگیرند. بلکه راه خطا آن بوده که این "إِهْيَا إَشْرَاهِيَّة" است؛ وقتی که عربان "أَهْيَا شَرَاهِيَا" می گفتند، أحبارِ یهود خطا می گرفته اند. یکی آنکه "أَشْرَاهِيَا" را بفتح الهمزة و الشين گرفته و این لفظ مرکب را مفرد دانسته، و حال آنکه دو کلمه است. و در آخر کلمه "إِهْيَا" نیز الف دیگر گرفته که یکی زیاد است. «

*. القاموس المحيط، ج ۳، ص ۳۸۱.

۱- نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۲۹۱.

۲- معاد شناسی، ج ۹، ص ۱۶۳، تعلیقه:

«انجیل برنابا در سنه ۱۷۰۹ مسیحی توسط یکی از مستشارهای پادشاه پروس به نام کریمر که در آمستردام اقامت داشت، کشف شد. اصل این نسخه به زبان و خط ایتالیایی بوده و بسیار کهنه و قدیمی است، و غیر از نسخه ایتالیایی، نسخه اسپانیایی که از روی آن نوشته شده است و آن نیز بسیار قدیمی است، به دست آمده است. نسخه ایتالیایی را به زبان انگلیسی ترجمه کرده اند و اسم این انجیل به عبارت انگلیسی چنین است:

True Gos Pel of Jesus Called Christ

(یعنی: انجیل راست عیسی مسمی به مسیح)

در ۱۵ مارس سنه ۱۹۰۸ میلادی دکتر خلیل سعادت آن را به عربی ترجمه کرده؛ و در شهر ربیع

↪ الأول سنه ۱۳۴۱ هجری قمری ترجمه آن از انگلیسی به فارسی توسط مرحوم سردار حیدر قلی کابلی پایان یافت؛ و در ۱۳۱۱ هجری شمسی مطابق با ۱۳۵۰ هجری قمری در مطبعة سعادت کرمانشاه به طبع رسید.

باری، چون این انجیل با آیات قرآن درباره بشارت حضرت عیسی به قدوم حضرت محمد علیهما الصلاة والسلام مطابقت دارد و از بهترین انجیل است - بر خلاف انجیل اربعه (لوقا، متی، یوحنا، مرقس) -، ظهور آن در اروپا و در کلیساهای انگلستان غوغا و هیاهویی برپا کرد و چون تصدیق به آن مساوق با تصدیق به خاتمیت رسول الله بود، نخواستند آن را بپذیرند و لذا آن را رسمی نشمردند.*

*. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۲۷۷؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۴۱ الی ۳۴۶.

اشعار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ابیاتی از قصیده غدیریہ مرحوم قاضی

سید الفقهاء و المجتهدین، رکن العرفاء و الموحّدین، آیه الله المعظمّ حاج میرزا سید علی قاضی - اعلی الله درجته السّامیه - قصیده غدیریّه ای دارند بسیار شیوا که آن را در سنه ۱۳۵۶ هجریّه قمریّه به نظم آورده و مطلعش این است:

خُذْ يَا وَلِيَّ غَدَاةَ الْعِيدِ وَالطَّرَبِ قَصِيدَةً هِيَ لِلْأَعْدَاءِ كَالشُّهْبِ
این قصیده را آقازاده ارشد و ارجمندشان سید الفضلاء العظام، فخر السّادات و العرفاء العظام، حاج سید محمد حسن قاضی طباطبایی شرح نموده اند و در دو مجلد، یکی در احوالات شخص آن فقید، و دیگری در احوالات شاگردان و معاصرین و وابستگان به ایشان، تحریر نموده و اینک در تحت طبع می باشد. این قصیده را در مجلّدی که راجع به خود ایشان است آورده اند.

چون مرحوم منشی: آیه الحق قاضی می رسند به این ابیات که در آن لفظ امام

استعمال شده است:

أَلَا إِنَّ مَنْ يَوْمَ السَّقِيفَةِ عَمَمُوا إِمَامٌ أَهْدَى سَيْفًا مُقِيمَ الرِّوَاتِبِ
أَلَا إِنَّ مَنْ يَوْمَ السَّقِيفَةِ ثَمَّ بِالْـ نَقِيعَ الْإِمَامِ الْمُجْتَبَى فِي الْمَشَارِبِ

آقازاده گرامی، شارح قصیده، در شرح لفظ امام مطلبی دارند.^۱

در عین غرق بودن در معارف الهی، گاهی اشعار پر محتوایی نیز می‌خوانند

[مرحوم حداد]:

«مرحوم قاضی هر وقت به کربلا مشرف می‌شد و در کلبه حقیر نزول اجلال می‌فرمود، علاوه بر آنکه چنان غرق دریای خروشان معارف بود، مع ذلک گه گاهی از اشعار آبدار برای من می‌خواند. از جمله این اشعار را خواند که در استعمال الفاظ مشترکه وارد است:

يا خَلِيَّ البَالِ قَدْ بَلَبَلْتَ بِالْبِلْبَالِ بِالْ
 بِالنَّوَى زَلَزَلْتَنِي وَالْعَقْلُ فِي الزَّلْزَالِ زَالٌ
 يا رَشِيْقَ القَدِّ قَدْ قَوَّسْتَ قَدِي فاستَيْمِ
 فِي الهَوَى فافْرُغْ قَلْبِي شاغِلُ الأشْغالِ غَالٌ
 يا أَسِيْلَ الحَدِّ حَدَّ الدَّمْعِ حَدِّي فِي النَّوَى
 عَبَّرْتِي وَدُقُّ وَعَيْنِي مِنْكَ يا ذا الخِمالِ خالٌ
 كَمْ تُسَقِّي زُمْرَةَ العُشاقِ عَساقِ الجَوَى
 كَمْ تُسوقُ الحَتْفَ مِنْ ساقِ عَنِ الحَلْخالِ خالٌ
 تا آخر ابیات؛^۲ و از اینجا معلوم می‌شود که مرحوم قاضی تمام این قصیده شیوا را از حفظ داشته است.

و از جمله این اشعار را:

يا مَنْ بِمُحَيِّاهُ جَلَى الكَوْنِ وَ زانَهُ
 العالَمُ فِي الحَيْرَةِ لا يُدْرِكُ شانَهُ
 أخْفاكَ ظُهُورُ لَكَ عَنْهُمْ وَ أبانَهُ
 ای تیر غمت را دل عشاق نشانه

عالم به تو مشغول و تو غائب ز میانه

۱- امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۱۶، تعلیقه. جهت اطلاع بیشتر به همین مصدر مراجعه شود.

۲- از قصیده معروفه به «طنطرانیه» است که با معانی سبع و اشعار دیگری در یک مجموعه، طبع سنگی و تجلید شده است، و این قصیده در بالای صفحات آن مجموعه موجود می‌باشد، و سراینده آن را رشید و طواط نام برده که با آن صدر را مدح می‌کند. اما در چندین کتاب دیگر من جمله: الکنی و الالتاب و كشف الطنون، سراینده آن را أبونصر معین الدین احمد بن عبدالرزاق طنطرانی دانسته‌اند که در آن خواجه نظام الملک را مدح می‌نماید. (محقق)

إِيَّاكَ تَطَلَّبْتُ وَذِكْرَكَ هَوَيْتُ مِنْ كُلِّ حَدِيثٍ بِأَسَانِيدٍ رَوَيْتُ
 إِنْ كَانَ إِلَى الْكَعْبَةِ وَالْبَيْتِ آتَيْتُ مَقْصُودٍ مِنْ أَزْكَعِهِ وَبِتَخَانِهِ تَوَيْتُ

مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه

إِنْ فِي عَرَافَاتٍ وَمِنَاهَا جَسَدِي دَاؤُ أَوْ مَشَعْرَهَا مَا لِسَوَاكَ خَلَدِي دَاؤُ
 مَنْ مِثْلِي مَنْ حَجَّ إِلَى الْكَعْبَةِ وَالِدَاؤُ حَاجِي بِهِ رَهْ كَعْبِهِ وَ مِنْ طَالِبِ دِيدَارِ

او خانه همی جوید و من صاحب خانه

قَدْ كَلَّ لِسَانِي صِفَةَ الدَّارِ بِتَجْرِيدِ فِي فَضْلِ صِفَاتٍ وَ لَقَدْ طَالَ بِتَحْمِيدِ
 مِنْ مُقَلَّةِ قَلْبِي فَأَرَى نَوْرَكَ تَوْحِيدِ چُونِ دَرِ هَمِهْ جَا عَكْسِ رَخِ يَارِ تَوَانِ دِيدِ

دیوانه منم من که روم خانه به خانه

لَا مَطْلَبَ إِلَّا وَ بِأَيْدِيكَ مُشِيدِ لَا مُفْضِلَ إِلَّا وَ بِنِعْمَاكَ مُقَيَّدِ
 لَا مُفْضِلَ إِيَّاكَ وَ لَا غَيْرَكَ ذُو الْيَدِ هَرِ كَسِ بِهْ زِبَانِي صِفَتِ حَمْدِ تُوْ كَوِيدِ

بلبل به نوا خوانی و قمری به ترانه

لَا مَطْلَبَ لِي غَيْرُكَ لَا وَ الَّذِي يُوْجِدُ إِنْ أَتَمُّ أَوْ أَشِيْمُّ أَوْ أُعْرِقُ أَنْجِدُ
 لِلْفَوْزِ إِلَى وَصْلِكَ يَا مَنْ هُوَ مُنْجِدُ گِهْ مَعْتَكِفِ دِيرِمِ وَ گِهْ سَاكِنِ مَسْجِدِ

یعنی که تو را می‌طلبم خانه به خانه^۱

و از جمله این رباعی را می‌خواندند:

أَقُولُ زَيْدٌ وَ زَيْدٌ لَسْتُ أَعْرِفُهُ وَ إِنَّمَا هُوَ قَوْلٌ أَنْتَ مَعْنَاهُ
 وَ كَمْ ذَكَرْتُ حَدِيثًا لَا اكْتِرَاثَ بِهِ حَتَّى يُجْرُّ إِلَى ذِكْرِكَ ذِكْرَاهُ^۲

۱- از جمله ابیات مخمسی است در استقبال غزل منسوب به هلالی یا خیالی که شیخ بهاء الدین عاملی نیز در اشعار مشهوره خود به استقبال آن رفته است. (محقق)

۲- «من کلمه زید را بر زبان می‌آورم، در حالی که من هیچ‌گاه زید را نشناختم؛ و این کلمه گفتاری است که تو معنا و مفهوم و مراد از آن هستی!»

و از جمله این بیت را:

كَبُرَتْ هِمَّةُ عَبْدٍ طَمَعَتْ فِي أَنْ يَرَاكَ أَوْ مَا حَسِبُ لِعَيْنِ أَنْ تَرَى مَنْ قَد رَاكَ^۱

و می فرمودند: این بیت در معنا و مفاد، نظیر بیت ابن فارض است که می گوید:

أَبْقَى لِي مُقْلَةً لَعَلَّيَ يَوْمًا قَبْلَ مَوْتِي أُرَى بِهَا مَنْ رَاكَ^۲

و از جمله این ابیات را:

و مَا فِي الْخَلْقِ أَشَقَى مِنْ مُحِبِّ وَإِنْ وَجَدَ الْهَوَى حُلُوَ الْمَذَاقِ

تَرَاهُ بَاكِيًا فِي كُلِّ حِينٍ مَخَافَةَ فُرْقَانَةٍ أَوْ لِاشْتِيَاقِ

و يَبْكِي إِنْ نَأَوْ شَوْقًا إِلَيْهِ وَيَبْكِي إِنْ دَنَوْا خَوْفَ الْفِرَاقِ^۳

دو بیت شعر از طرف مرحوم قاضی به مرحوم شیخ محمد تقی لاری

مرحوم آقای حاج میرزا علی قاضی - رضوان الله علیه - به آقای آقا شیخ

محمد تقی لاری فرموده اند:

سررشته دولت ای برادر به کف آر وین عمر گرامی به خسارت مسپار

یعنی همه جا با همه کس در همه کار پیدا و نهفته چشم دل جانب یار^۴

☞ و چه بسیار مطالب و حکایاتی را ذکر کرده ام که ابدأ بدانها اعتنا نداشته ام؛ و منظور و مقصودم از ذکر

آنها این بوده است که ذکر آنها مرا به ذکر تو بکشاند و منجر به گفتگو و سخن از تو گردد.

۱- «بزرگ است همت و توانایی بنده ای که طمع در آن بندد که تو را ببیند! آیا این مقدار برای

دیدگان بنده کفایت نمی کند که ببیند کسی را که وی تو را دیده است؟!»

۲- «باقی بگذار برای من تخم چشم را، به امید آنکه روزی پیش از مردنم بینم با آن، آن کس را

که تو را دیده است.» این بیت از جمله غزلی است از ابن فارض که اوّلش این است:

تَه دَلَالًا فَأَنْتَ أَهْلٌ لِذَاكَ وَتَحَكَّمْ فَالْحُسْنُ قَدْ أَعْطَاكَ

۳- روح مجرد، ص ۵۰۱.

۴- جنگ ۳، ص ۱۰۶.

فروماندن شیخ کاظم اُزری از انشاد شعر در صحن موسی بن جعفر علیهما السّلام

مرحوم آقای حاج میرزا علی آقای قاضی فرمودند که:

«شیخ کاظم اُزری در صحن موسی بن جعفر علیه السّلام بامدادان می‌خواست شعری بگوید؛ از گفتن فروماند، هرچه کرد نتوانست. حیاری در صحن مطهر گردش می‌کرد که ناگاه شمس طلوع کرد؛ در اینجا غریزه او باز شد و گفت:

لَمِنَ الشَّمْسِ فِي قَبَابٍ قَبَاهَا شَفَّ جِسْمُ الدُّجَى بِنُورِ ضِيَاهَا
وَلَمِنَ هَذِهِ الْمَطِيَّةِ تَهْدَى حَىُّ أَحْيَاءِهَا وَحَىُّ سَرَاهَا^۳»

أقول: در معنای این دو بیت اُزری، لغات مراجعه شده ذکر می‌شود:

قَبَّة: بناءٌ سَقْفُهُ مُسْتَدِيرٌ مُقَعَّرٌ، جِ قَبَابٌ وَقُبْبٌ؛ قَبَا يَقْبُو قَبَاً، الشَّيْءُ: قَوْسُهُ.

شَفَّ - شُفُوفاً وَ شَفِيفاً وَ شَفَقاً الشَّيْءُ: رَقَّ فَظَهَرَ مَا وَرَاءَهُ، فَهُوَ شَفِيفٌ وَ

شَفَّافٌ.^۴

۱-خ ل: بروح

۲-خ ل: المطايا.

۳-دیوان شعر الأزرية، ص ۱۱۵.

۴-مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۳۴.

ارتحال، وصیت نامه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرض استسقاء سبب رحلت مرحوم قاضی

حضرت مغفور له آقا حاج شیخ عباس می فرمودند:

«مرحوم قاضی به مرض استسقاء رحلت نمودند و مرض ایشان هم مدتی طول کشید؛ گویا از همه جهات مرگ و موقع و مدفن خود مطلع بودند. برای ایشان طبیب قدیمی که به نام سید ابوالحسن مشهور بود را آفازادگان می آورند و معالجاتش سودی نداشت، و بعضی از اوقات قرص‌هایی را می داد که آفازادگان با اصرار و ابرامی می خواستند آنها را به مرحوم قاضی بخوراند، ایشان می فرمود: "فایده‌ای در اینها نیست، من باید حرکت کنم، اراده حتمیه حضرت حق در رفتن است!"

چون قرص‌ها را به دست او می دادند و اصرار در خوردن می نمودند، مرحوم قاضی به قرص‌های کف دست خود نظری می کرد و با لبخند می فرمود: "شما می گوئید اینها أجل را تغییر می دهد؟! آنگاه آنها را در دهان می انداخت و می فرمود: "این هم برای خاطر شما!"^۱

۱- مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۰۰.

احوال مرحوم قاضی در هنگام رحلت

نامه جناب مستطاب آقای حاج سید محمد حسن قاضی - آقازاده مرحوم عارف وحید عصر آیه الله حاج میرزا علی قاضی تبریزی - تَعَمَّدهُ اللهُ بِجُوحَةِ جَنَّاتِهِ - پس از رحلت مرحوم قاضی - که در ۶ ربیع الأول ۱۳۶۶ هجریه قمریه، در نجف اشرف بوده است - به حجّه الإسلام و المسلمین آقا حاج میرزا علی اکبر مرندی در مرند . و در این نامه شرح احوال آن بزرگ‌مرد عرفان و توحید، در آخرین روز و شب رحلت بازگو گردیده است. این نامه را جناب آقای حسینی که حامل آن بوده است با یک صفحه نامه به حضور حجّه الإسلام مرندی که از شاگردان مرحوم قاضی بوده است، ارسال داشته و ما در اینجا عین عبارات آن نامه را می‌آوریم:^۱

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

النَّجَفُ الْأَشْرَفُ

۶۶/۱۰/۲۰

پس از أداء مراسم^۲ یگانگی و صمیمیت... محترماً معروض می‌دارد
..... والد مرحوم سال گذشته یعنی ۱۳۶۵ ه در حدود ماه رجب گاهی که در کوفه تشریف داشتند بنده را طلبیده، امر فرمودند که حرکت کنم بایران نظر به اینکه استخاره دستور داده و ناخوشی بنده هم مخوف بود... در آن فرصه بنده موقراً از دست نداده و از ایشان سؤال کردم بعبارتی که الحال در نظرم نیست که آیا ممکن

۱- در اینجا حقیر سید محمد حسین حسینی طهرانی - عفی عنه - که عین نامه را نقل نموده‌ام، سعی شده است املاء و جمله‌بندی‌ها و عبارات و حتی عین کلمات و حروف آورده شود تا بدین وسیله امانت در حکایت به نحو اتمّ مراعات شده باشد؛ فقط در اولِ ثلثِ اخیرِ نامه که به طور سهوالقلم «شگرف» آمده بود به «شگفت» تصحیح شد.

۲- المرسوم: مفع، المكتوب و یختصّ بها یکتبه الولاة، ج مراسم و مراسم.

است چیزی از سرنوشت خود در آتیه بما خبر بدهند...

لابد سرکار هم مقصود بنده را از این کلمه دانستید که چیست...

ایشان در جواب بدون تأمل فرمودند... ربیع... ربیع، موعدا ما است...

بنده از شنیدن این کلمه خیلی مضطرب و چنان لرزه در اندامم افتاد که نتوانستم

هیچ گونه توضیحی درباره ربیع که او ربیع فصلی است یا ربیع شهری... بکنم...

فقط فهمیدم که موعدی هست و لابد باید هم باشد و او هم ربیع است. شاید

هم از جمله احتمالات بنده این بود که شاید آن موعدا معهود ربیع است نه بعنوان

ظرفیت بلکه بعنوان صفتیت...

مع القصه، هر گونه لفظی از این قبیل لرزه در اندام بنده ایجاد می نمود... و

با کمال التفات شبها و روزها را می شمردم؛ و ربیعا بر هر یک از آنها منطبق

می نمودم...

راستی می دانید چطور و بچه زودی و بنحویکه هیچ انسان کمترین حسّی هم

در او رخ ندهد شبهای دراز این عمر عزیز می گذرد، روزها مثل لمح البصری در

گذر و انقضاء است؛ مگر اینکه انسان بسرّ این غفلت و بحاقّ این سرگیجی پی ببرد.

حاشا... نمیدانم بر واقعه سابق الذّکر چه گذشت و چه قدر گذشت، ظاهراً

پنجمه یا شش ماه یا بیشتر، درست نمیدانم حسابش در دست نیست، حضرت قبله

گاهی ناخوش شدند و ناخوشیشان سخت شد و بنده هم باین جهت بایران رفتم

اکتفا بیغداد و در همانجا معالجه نمودم...

حضرت آقا در اثر بعض قضا یا... و بامر استخاره از منزل آسید جواد که

لابد در نظر دارید که در خیابان اول شهر نو است به منزل بنده که در خیابان چهارم

شهر مزبور است منتقل شدند و چنانکه میدانید این منزل بیش از یکغرفه چیزی

ندارد... حضرت آقا با شش نفر از همشیره‌های بنده مع والده و اخوی آسید کاظم

همگی در انطاق می خوابیدند...

بنده مأمور شدم که شبها در منزل نباشم نظر بضیق مکان ... ربیعهم داخل شد! آقا هم در اشدّ ادوار ناخوشی ... ساعات صحو ایشان در ایام اخیره منحصر بلحظاتی بود که در استماع از خواندجات آشیخ عبّاس قوچانی یا بنماز خواندن نشستنی یا بصرف قدر خیلی کم از خوراک چاشت یا شام صرف میشد، اما بقیّه اوقات در حالات غیر اعتیادت و در خواب ... متواصل ...

تمام افراد خانواده گرد ایشان جمع بودند و هیچ کس جرأت کلام و حساب نداشت ... گاهی که در اواسط شبها بیدار میشدند بخواندن قرآن با صوت بلند یا بخواندن مثنوی چنانکه معهودتان هست مشغول میشدند ...

شاید بین الطلوعین روز پنجم ماه ربیع الأوّل بود که بنده از مدرسه، قاصد خانه شدم، علی العادة نان و پنیر گرفته بودم. در راه دیدم هوا رنگهای جدیدی بخود میگیرد، ألوان ناملائمی در او پیدا میشود، گویی که مقدمه عَجّه است از آن عَجّه‌ها که در خاطر دارید ...

هر طور بود خود را بخانه رساندم ... آسمان تیره‌گون شده بود ... دل‌های همه افراد عائله در طپش افتاده بود ... شاید حسّ میکردند که این عَجّه بطور مخصوصی است که تأثیرش در چشم و گوش و دهان انسان کما اینکه عادة عَجّه‌های نجف است که مبالغی خیلی زیاد خاک وارد شهر میکند تا مگر هر فردی حظّ خود را بنوبت از او بگیرد ... بلی تأثیرش در دلست ...

باطاق مرحوم وارد شدم، از احوال ایشان جويا شدم، گفتند ایشان خلاف العادة نشستند! در اثر باد و تندی هوا صدای درها بلند شد، سؤال کردند که چیست؟ عرض کرده شد که باد است، عَجّه بلند شده ...

بمحض اینکه اینکلمه بگوش ایشان رسید از حالی بحال دیگر شدند، بنده را صدا کرده که جای ایشانرا راحت کرده و رخت‌خواب ایشان را رو بقبله انداخته و خود ایشان مشغول بقران خواندن ... مدتی گذشت صدا کردند بچه که بیایند و درها

را محکم به بندند و از برای درها بر خلاف عادت پرده بسازند آنهم پردهای ضخیم ... یکی از بچه‌ها علی العاده چراغ روشن نمودند، ایشان بتندی فرمودند که اطاق پر از نور است شماها کورید؟! زمینها را ... باحترام لگد بزیند! همه بروید بیرون کسی در اطاق باقی نماند ... بلی بلی باشد تاریک ... همه لرزان و ترسان از اطاق بیرون و درها را بسته ... و پشت درها گوش میدادند، کمی صدا بگوش این و آن میرسید ولی کسی جرأت ندارد که بگوید چه خبر است و چرا آقا درها را بسته ... آقا گفته که هر وقت گفتم درها را باز کنید ...^۱

همه افراد فامیل گرد آمدند و هیچ‌کس نمی‌داند که به چه داعی امروز بر خلاف عاده در را آقا بسته ... هر روز می‌آمدند و مدتی ساکت نشسته آنگاه می‌رفتند. همین قضیه باعث اطمینان می‌شد ... اما امروز، خیر؛ طوری دیگر است ... این قضیه یعنی بستن درهای اطاق و عجب بعد از طلوع آفتاب، به یک ساعت بود ... شاید عجب تا ظهر بیش نماند، هر چند آفتاب طلوع نکرد و هوا تیره‌گون بود ... ولی بادهای تند ایستاد و هوا ساکن شد ...

ولی آقا تا حدود ساعت یازده عصر ... در را بروی خود بسته بودند، و هر ساعت یکی از دخترها یا پسرها یا رفقا حمله میکرد که در را باز کند ولی والده امتناع میکردند نظر باینکه ایشان مأمور بودند که درها را بسته، باز نکنند. ... نماز مغرب میخواندیم که صدای کف آقا بلند شد، همگی باطاق حمله‌ور شدیم ... لابد میدانید که چند نفر هستیم ... در حدود سی یا چهل نفر زن و بچه و بزرگ ...

عجب! آقا خیلی خوب هستند و خلاف المعتاد هم نشسته‌اند (چه اینکه در آیام اخیر نمیتوانستند به تنهایی بخوابند یا بنشینند الا با معونه دیگری ...)

۱- جهت اطلاع بیشتر پیرامون این ملاقات حضرت آقای قاضی که با امام عصر حضرت بقیة الله الأعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده است، رجوع شود به ص ۱۴۴.

مرحوم، با ملاحظت زیادی یک یک افراد فامیل را مرخص کردند و همگی بحالی خوش و خوشوقتی تمام که آقا حالشان خیلی خوب است، همگی بمنزلهای خود رجوع نمودند.

... مراجعت متعلقین فامیل در حدود یک و نیم بعد از غروب بود ...

بنده در اطاق نزد مرحوم شام خوردم ... بایشان که قرآن میخواندند بصورت معهود خود ... عرض کردم که شام حاضر است؛ ایشان فرمودند که میل ندارم یا اینکه اصلاً نمیخورم ...

مسبقو هستید که هر گونه امری از ایشان در منزل مطاع و مسموع بود ... به بنده فرمودند که برو همانجا که هر شب میرفتم، بنده از اطاق بیرون شدم مشغول بعضی کارها؛ شاید نیم ساعت طول نکشید که آمدند و خبر دادند که آقا شما را میخواهد ... بنده بصورت خیلی معتاد رفتم نزد ایشان ...

خیلی بشگفت^۱ در آمدم که در آقا چیز دیگری مشاهده نمودم ... دیدم آقا ... همان طوری که قبل از نیم ساعت قرآن میخواندند ... الحال هم میخوانند ولی چشمها بسته و سر بزیر انداخته ...

آقا کاری دارید؟ فرمایشی هست؟ بلی میخوابم رو بقبله!

بلی بخوابید ... بمعونت همشیره‌ها (چه اینکه ایشان در مرض اخیر خیلی بدین شده بودند^۲ ... چه اینکه مرضشان مرض آب بود).

آقا را نشاندم.. بعداً جای ایشانرا درست کردیم... ثانیاً ایشانرا خوابانیده بعداً ایشان به بنده اشاره کردند که برو بخواب... بنده از خانه بیرون آمده چند قدم

۱- در نسخه اصل «شگرف» آمده بود و چون مسلماً سهوالقلم بوده است تصحیح شد.

۲- بدین: یعنی فربه و سنگین و چاق؛ چون مرض مرحوم قاضی استسقاء بود و این مرض موجب می شود که آب از بدن خارج نمی شود و در بدن می ماند، فلهدذا بدن فربه و چاق می شود. (سید محمد حسین حسینی طهرانی)

هم در کوچه راه رفتم... صدای بچه آمد که بیا، آقا تو را می خواهد... باز گشتم...

آقا! محمد است آمد...!

مرا بغل بگیر بنشان خیلی با آرامی و آهستگی، بدن مرا اذیت نده تمام اعضای من درد میکنند... آقا اعضای شما چرا درد میکند؟

خدا میخواهد، منکه نمی دانم...

آنوقت بنده، با کمال تائی آقا را در بغل خود، یعنی سرشانرا بر دوش خود نهاده و کمرشانرا روی پاهایم [زانو] و دست خود را یعنی راست خود را پشت سر ایشان و هر دو مقابل قبله نشسته ایشان سوره... ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا﴾^۱ را خواندند... پس از آن بعضی از سوره های کوچک مثل توحید و نصر و حمد، این سه را خوب در نظر دارم باقی را، نظر باینکه تدریجاً صدای ایشان آهسته میشد بنظر نیاوردم.

آنگاه شنیدم که شهادتین میگویند بصدای خیلی آهسته، ولی خوب سر خود را یا دهان خود را نزدیک گوش بنده آورده... و...

بنده، عرض کردم آقا خیلی هراسانم و مضطربم، گفتند (با خیلی زحمت): نه، هراسان مباش، برو بخواب...؛

گفتم اگر راحتید همین طور باشید، فرمودند نه میخوابم رو بقبله...

در این اثناء آسید کاظم، اخوی آمدند... بمعونت ایشان آقا را خوابانیدیم... آنوقت به بنده، تأکید کردند که برو بخواب... و بکاظم امر کردند در خانه را به بند... ولی دیگر زبان نبود... زبان بسته شد همه اش اشاره بندی بود...

... اخوی، آسید کاظم می گوید که پس از یک دو ساعت آقا شروع بخواندن قرآن نمودند... بعد از آن، از حدود ساعت سه و نیم تا نزدیک اذان، نظر باینکه

۱- سوره الزلزلة (۹۹) آیه ۱.

نزدیک مرحوم دراز کشیده بودم چندین بار آقا باشاره فهماندند مرا که، مرا بنشان!
بنده بمعونت والده نشاندم... فضولۀ یکمرتبه سؤال کردم که آقا، خیلی
هراسانید... می‌خواهید؛ می‌نشینید... قرآن، زیاد قرائت می‌نمائید؟؟؟
آقا چهره خندانی بخود گرفته با لبخندی خیلی شیرین فرمودند... این
میخواهد بیرون برود... و اشاره بسینه خود کردند...

کاظم می‌گوید من این حرف‌ها خیلی به آهسته و بی‌اهمیت تلقی کردم...
والده و همشیره بزرگ، خسته شده در گوشه‌ای از اطاق...
همینطور که نزدیک آقا بودم و به ملامح صورت ایشان نظر میکردم که شاید
اشاره بکاری بکنند... چیزی باذان نمانده بود... حال ایشان مثل اول شب و همه
روز معتاد بود... سوی اینکه بفصاحت تمام، قرآن نمی‌خواندند بلکه مثل نیم
خواب آلوده....

آب طلبیدند... نیم استکان آشامیدند. آنگاه نگاه کردم دیدم که صورت
ایشان خیلی درخشان و نورانی شده بطوریکه همشیره و والده را صدا کردم... آنها
هم آمدند؛ هر سه در اضطراب افتادیم... صدای آقا... آقا که سؤال از علت و
سبب این روشنائی بنمایند...

خون در بدنشان از جریان افتاد و لرزه به اندام...
آقا جواب نمیدهند شاید خواب باشند... امشب، خیلی برایشان سخت گذشته
است یکی گفت نزدیک برویم... نه، ناراحت میشوند... نه بینیم...
چطورند... طور غریبی است... نور عجیبی است... به... آقا نفس ندارند... بنده
هم قدری پاهای ایشانرا دراز کردم... دهانشانرا نگاه کردم دیدم بسته... چشمهایشان
دیدم بخوبی بسته... دستها بجای خود، بخوبی نهاده شده...
صدائیست که از ته دل با هزار درد و حسرت و افسوس از دودمان این
بیچاره فلک زده مفلوک، بفلک میرسد... چنان از وضع زندگی خود ناراضی و بر
سرنوشت خود گریان و نالان هستم که خداوند متعال داناست و بس...

همانطور که فرموده‌اند خدا از مصالح بندگان خود با خبرتر و داناترست... بلکه اوست که بر مصالح و مفاسد داناست و بس... اما بنده بیچاره تا بتواند اینمعنی را بنفس خود ارتزاق نماید... سالها باید.

... بالجمله اینکه از تمام رفقا دلگیرم... خاصه از سرکار و رفقای سرکار در تبریز... و در سیستان... که این همه مدت میگذرد... بنده را لایق... دو کلمه کاغذ نمی بینید....

از ایزد متعال دوام سعادت تمام مسلمانها را از خدا خواستارم.

محمد حسن القاضی

راجع به قصیده غدیریّه... خود بنده، خیال دارم که سال آینده بیایم بایران و مجموعه‌ایکه از ایشان باقی مانده به مساعدت رفقا چاپ نمایم تا اینکه ذکری از ایشان باشد. مرجو اینکه هرگونه مساعدت در این باب دارند کوتاهی نورزند... در حدود رجب ۱۳۶۷ ه در ایران هستم. زیاده تصدیع خواطر نمی‌دهم جز اینکه از دعای خیر فراموش نشوم.»^۱

مطالب منقول از آقای حاج سید محمد حسن قاضی درباره فوت والد

صبح روز دوشنبه نوزدهم شهر شوآل المکرم ۱۴۰۵ هجریه قمریه که جناب محترم سرور معظم آقای حاج سید محمد حسن قاضی، فرزند ارجمند مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی، در بنده منزل در مشهد تشریف آوردند، از جمله گفتارشان این بود که:

«روز قبل از رحلت مرحوم قاضی، در وقت عصر که خدمتشان بودم زیر بغل ایشان را گرفتم و بردم برای تطهیر، و چون آوردم قدرت بر حرکت نداشتند و قدری سرشان را در روی سینه من گذاردند و مقدار زیادی قرآن خواندند و پس از

آن دعا خواندند و دعای عدیله را خواندند که مجموعاً قریب یک ساعت طول کشید. و چون شب فرا رسید و من خواستم نزد ایشان بمانم، گفتند: ”به منزل خود برو (چون در منزل مسکونی مرحوم قاضی غیر از یک اطاق نبود) و فردا صبح در اوّل وقت زود بیا!“ من به منزل رفتم و در اوّل طلوع فجر که از منزل آمدم، دیدم ایشان رحلت کرده‌اند.

مرحوم حاج آقا یحیی عبادی سجّادی که از اعلام علمای اخیار و از معاریف ابرار طهران بود و مرد شریف و سیدی بزرگوار و پیرمرد بود، در آن ایام به زیارت اعتبار عالیات مشرف شده و زیارت نجف را هم کاملاً کرده و در کربلا، عازم طهران بود؛ قبل از اذان صبح در حرم مطهر نشسته و به توجه و دعا مشغول بود که به او از باطن گفته شد: ”برخیز برو به نجف که آقای حاج میرزا علی قاضی فوت کرده است و متصدی تمام امور ایشان بشو، از تشییع و تغسیل و تکفین و تدفین و غیرها!“ و البته ایشان هیچ نسبتی حتّی نسبت بر خورد و ملاقات با مرحوم قاضی نداشته است و رابطه‌ای برقرار نبوده است.

ایشان با اینکه عازم حرکت به کاظمین و مراجعت به ایران بود، همان وقت از حرم مطهر حضرت أباعبدالله الحسین علیه السّلام عازم نجف می‌شود، و چون وارد نجف می‌شود و از منزل ایشان سؤال می‌کند، گفته می‌شود: ایشان فوت کرده است. به منزل مرحوم قاضی وارد می‌شود و جنازه روی زمین بوده است.

ایشان مراسم تشییع را به عمل می‌آورد تا وادی السّلام، و در غسل‌خانه آنجا غسل می‌دهند، و مرحوم آقای سید محمد تقی طالقانی - رضوان الله علیه - (آقازاده مرحوم آقای حاج سید احمد آقا طالقانی) را که مقیم مدینه شده و اینک برای زیارت و تجدید عهد به نجف آمده بود، مأمور تغسیل ایشان می‌کند. آقا سید محمد تقی نیز دو نفر را به انتخاب خود برای معاونت خود می‌برد و غسل‌ها را از غسل‌خانه بیرون کرده، خودش با معاونانش جنازه مرحوم قاضی را غسل می‌دهند و در وادی السّلام در عقب قبر پدر مرحوم قاضی به خاک می‌سپارند. و مرحوم

حاج آقا یحیی مجلس ترحیم برپا می‌کند و تا یک هفته تمام در نجف می‌ماند و شب هفتم ایشان را نیز برگزار می‌کند و سپس به ایران برمی‌گردد.^۱

مرقد شریف مرحوم قاضی در وادی السّلام نجف اشرف

[حضرت آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی:]

«قبر مرحوم آیه الله حاج میرزا علی قاضی درست بدون فاصله در پشت سر پدرشان آقا سید حسین واقع است، با آنکه میان وفات این دو بزرگوار پنجاه و دو سال فاصله است. مرحوم آقا سید حسین قاضی در سنه ۱۳۱۴ و آقازاده اکرمشان آقا سید علی در سنه ۱۳۶۶ رحلت می‌کنند.»^۲

عدم تجلیل از مرحوم قاضی پس از رحلت ایشان

مرحوم آیه الله حاج شیخ عباس وصی مرحوم قاضی می‌فرمودند:
«پس از رحلت مرحوم قاضی در نجف از ایشان تجلیلی به عمل نیامد. فقط یک مجلس ختم و فاتحه از طرف آیه الله العظمی حاج آقا حسین قمی طباطبایی گرفته شد.»^۳

هتک حرمت و اهانت نسبت به اولیای الهی

آفت دین‌زدگی و سوء استفاده از شرع در پیشبرد مقاصد دنیوی مختصّ به مکتب عامّه و علمای اهل تسنن نیست، بلکه در تاریخ تشیع نیز چنین ناهنجاری‌ها و انحرافات دیده می‌شود.

۱- همان مصدر، ص ۹۷.

۲- همان مصدر، ص ۱۰۱.

۳- همان مصدر، ص ۷۴.

اگر عالمان سترگ و بزرگان نامداری همچون: شهید اول و شهید ثانی و قاضی نورالله شوشتری به فتوای فقهای فاسد و فاسق اهل سنت، به دست تیغ و چوبه دار سپرده شدند؛ روحانی بزرگ و عالم جلیل، مرحوم شیخ فضل الله نوری نیز توسط همین علمای شیعه و فتوای بر اعدام او، بر سر دار رفت.

علامه بزرگوار، عارف بالله و فقیه نزیه، مرحوم سلطان محمد گنابادی - رضوان الله علیه - به فتوای چه کسی و توسط چه اشخاصی به دیار باقی شتافت و مرغ روحش به ملاّ اعلی پرواز نمود؟!

قتل و اعدام بزرگان از عرفاء به بهانه تصوف، توسط کدام گروه و نحله‌ای تحقق پذیرفت؟!

هتک حرمت و اهانت و ایجاد انواع تزییقات بر عارف بالله و بأمر الله، آیه الله العظمی سید علی قاضی طباطبایی در نجف اشرف، به اشاره و تجویز چه کسانی انجام می شد؟!

تبعید و تهجیر علامه فقیه و فیلسوف نامدار، حضرت آیه الله سید حسن مسقطی از نجف اشرف، توسط چه مرجع دینی صورت پذیرفت؟!

اهانت و هتاک بی‌شرمانه نسبت به افتخار عالم اسلام، حضرت علامه والد، حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - اعلی الله مقامه - در کتاب‌های اخلاقی و تهذیب نفس، توسط کدام مرجع بی‌نزاکتی به وقوع پیوسته است؟!

تکفیر و تفسیق و حکم به ارتداد علماء و بزرگانی چون: مرحوم آیه الله انصاری و آیه الله دستغیب شیرازی، و نابغه دهر و علامه علی الإطلاق، مرحوم آخوند ملاّ حسینقلی همدانی - رضوان الله علیهم أجمعین - توسط چه گروه و اشخاصی انجام گرفت؟!

إعمال ظلم و جنایت بر آحاد رعیت به بهانهٔ عدم مقبولیت و گرایش به سمت و سوی خاص، به واسطهٔ چه افرادی انجام می‌گیرد؟

نکتهٔ اصلی در تمامی این فجایع و حوادث ناگوار، چه در قالب یهودیت و نصرانیت و یا تسنن و تشیع، فقط یک چیز است و بس؛ و آن نفس‌مداری و انانیت و فرعونیت است و بس. چه این خصلت شوم و شیطانی در لباس و زی علمای یهود و نصاری ظاهر شود، و یا در کسوت علماء و فقهای تسنن و تشیع، همه یکی است و هیچ فرقی در میان نیست.

آن روز به جرم حق‌خواهی و مطالبهٔ حق، درب خانهٔ دختر رسول خدا را به آتش کشیدند و فرزند جنین او را سقط نمودند و خود او را از هستی و دوام حیات محروم ساختند؛ و امروزه به همان جرم خون‌افراد بی‌گناه، سخاوتمندانه در معرض حراج و تاراج قرار می‌گیرد؛ هر دو یکی است!^۱

وصیت‌نامهٔ مرحوم قاضی رضوان الله علیه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي لا يبقى إلا وجهه ولا يدوم إلا ملكه

و الصلاة والسلام على خاتم النبيين الذي هو البحر والأمة الأطهار من عترته

جواريه وفلكه، صلى الله عليه وعليهم وسلم ما سلك سلكه ونسك نسكه

و بعد: وصیت از جمله سنن لازمه است، و بنده عاصی علی بن حسین الطباطبائی چندین مرتبه وصیت‌نامه نوشته است، و اینکه در این تاریخ که روز چهارشنبه دوازدهم ماه صفر سنه هزار و سیصد و شصت و پنج (۱۳۶۵) است،

ناسخ همه آنها است. و این وصیت‌نامه دو فصل است: یک فصل در امور دنیا، فصل دیگر در امور آخرت است.

مقدم داریم ذکر دنیا را چنان‌که حق تبارک و تعالی در خلقت و ذکر، آن را مقدم داشته است.

پس می‌گویم که: وصی و جانشین بنده در امور دنیا علویّه محترمه امّ ابیها دختر بزرگم که دیانت و عدالتش درست است؛ معزّی الیها وصی است که کارهای بنده را بعد از وفات به دستیاری نور چشمان: میرزا محمد تقی و میرزا مهدی - حفظهما الله - بجا بیاورد؛ هرچه علویّه بگوید، ایشان و غیر ایشان قبول نموده، اعتراض ننمایند... فصل دوم در امور آخرت است و عمده آنها توحید است؛ خدای تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾^۱.

و این مطلب حقیقتش به سهولت به دست نمی‌آید. و از اولادهای بنده کسی تا حال مستعدّ تعلیم آن ندیده‌ام، و از رفقاء هنوز وصی امور آخرتی معین نکرده است که شما را به پیروی او امر کنم. عجالتاً این شهادت را از بنده تحمّل نمایید.

أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، كما شهد الله لنفسه و ملائكتّه و أولوا العلم من خلقه، لا إله إلا هو العزيز الحكيم، إلهاً واحداً أحداً صمداً لم يتخذ صاحبةً و لا ولداً، لا شريك له في الوجود و لا في الألوهية و لا في العبودية.

و أشهد الله سبحانه و ملائكتّه و أنبيائه و سماءه و أرضه و من حصرني من خلقه و ما يرى أو ما لا يرى، و أشهدكم يا أهلي و إخواني على هذه الشهادة، بل كل من قرأ هذا الكتاب و بلغته شهادتي و كفى بالله شهيداً.

۱- سوره النساء (۴) صدر آیه ۴۸ و ۱۱۶.

و أشهد أنّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِهِ وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ، وَأَنَّ أَوْصِيَاءَهُ مِنْ عِتْرَتِهِ اثْنَى عَشَرَ رَجُلًا أَوْلَاهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَآخِرُهُمُ الْإِمَامُ الْمُتَنَزِّهُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَآنَهُ فِي هَذِهِ النَّشْأَةِ حَيَاتُهُ حَيَاةً جَسَدِيَّةً وَآنَهُ سَوْفَ يُظَهَّرُ وَيُظَهَّرُ دِينَ الْحَقِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

و أشهد أنّ الْبَعْثَ حَقٌّ وَ النَّشُورَ حَقٌّ وَ كُلُّ مَا جَاءَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ وَ قَالَهُ أَوْصِيَاؤُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ حَقٌّ لَا رَيْبَ فِيهِ. أسألُ اللَّهَ الْمَوْتَ عَلَى هَذِهِ الشَّهَادَةِ وَهُوَ حَسْبُنَا جَمِيعًا وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

اما وصیّت های دیگر: عمده آنها نماز است. نماز را بازاری نکنید، اول وقت بجا بیاورید و با خضوع و خشوع. اگر نماز را تحفظ کردید، همه چیزتان محفوظ می ماند. و تسبیحه صدیقه کبری سلام الله علیها، و آیه الکرسی در تعقیب نماز ترک نشود. آن اهمّ واجبات است. و در مستحبات ترک تعزیه داری و زیارت حضرت سیدالشهداء مسامحه ننماید.

و روضه هفتگی ولو دو سه نفر باشد، اسباب گشایش امور است؛ و اگر از اول عمر تا آخرش در خدمت آن بزرگوار از تعزیت و زیارت و غیرهما بجا بیاورید، هرگز حقّ آن بزرگوار اداء نمی شود. و اگر هفتگی ممکن نشد، دهه اول محرم ترک نشود.

دیگر آنکه: اگر این حرفها آهن سرد کوبیدن است، ولی بر بنده لازم است بگویم: اطاعت والدین، حسن خلق، ملازمت صدق، موافقت ظاهر با باطن، و ترک خدعه و حيله، و تقدّم در سلام و نیکویی کردن با هر برّ و فاجر مگر در جایی که خدا نهی کرده. اینها را که عرض کردم و امثال اینها را مواظبت ننماید.

الله که دل هیچ کس را نرنجانید.

تا توانی دلی به دست آور دل شکستن هنر نمی باشد

شهد بذلك سيّد هاشم هندي - شهد بذلك عباس هاتف القوچانی.
 بسم الله الرحمن الرحيم - هذه الورقة صحيحة معتبره و وصيته أعلى الله مقامه
 بما رقم في الورق تأييد محقق لدى الأحقر الجاني جمال الموسوي الكلبايگانی.
 بسم الله الرحمن الرحيم - قد صحّ ما سطر في الورق لدى الأحقر الجاني،
 الأحقر عبد النبيّ العراقي؛ صحيح است.
 البته در زیر وصیت‌نامه عبارتی غیر واضح مشاهده می‌شود که اسم آقای
 قوچانی در آن به چشم می‌خورد، ولی مشخص نیست که ایشان به عنوان وصی در
 آن مکتوب قید شده‌اند یا به عنوان و جهت دیگر؛ و الله العالم.^۱

۱- اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۵۱۰.

فهارس عامه

آیات

روایات

اشعار

اعلام

کتب

اماکن، قبائل و فرق

منابع و مصادر

فهرست آیات

الفتاحه (۳)

صفحه	رقم آیه	آیه
۳۰۸	۴	﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾
۲۸۲، ۱۹۳	۵	﴿إِنَّا لَنَعْبُدُ وَإِنَّا لَنَسْتَعِينُ﴾
۲۸۲	۷	﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾

البقرة (۲)

۱۷۷	۱۵۵ و ۱۵۶	﴿وَنَشِيرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ...﴾
۱۷۸	۱۵۶	﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ﴾
۲۳۳	۲۳۸	﴿الصَّلَاةِ الْوُسْطَى﴾

آل عمران (۳)

۲۲۸	۱۰۱	﴿وَمَنْ يَعْصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾
-----	-----	---

النساء (۴)

۳۱۱	۳۲	﴿وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾
-----	----	---

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ ٤٨ و ١١٦ ٣٣٨

(٦) الأنعام

﴿وَجَهَّتْ وَجْهِي لِلَّذِي فطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ ٧٩ ٢٩٦

﴿قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ﴾ ٩١ ٤٧

(٧) الأعراف

﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَئِيفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ...﴾ ٢٠١ ١٧٦

(١٠) يونس

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ ٦٢ ١١٦

(١٦) النحل

﴿وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ ٥٠ ١٨٠

(١٩) مريم

﴿كَهَيْعَصَ﴾ ١ ٢٥٩

(٢٠) طه

﴿طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى * إِلَّا تَذَكُّرًا...﴾ ٨ الى ١١ ٣٠١

﴿وَلَا تُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾ ١١٠ ١٧٠ (ت)

﴿وَعَنْتِ أَلْوَجُوهُ لِلَّيِّ الْقِيُومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا﴾ ١١١ ٢٥٩

الأنبياء (۲۱)

- ﴿بَلِّ عِبَادٌ مُّكْرُمُونَ﴾ ۲۶ ۱۸۱
 ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ ۸۷ ۲۳۳

النمل (۲۷)

- ﴿إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ ۳۰ ۲۵۹

القصص (۲۸)

- ﴿تِلْكَ آدَارُ الْأَخِرَّةِ جَعَلَهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ﴾ ۸۳ ۲۴۰(ت)

فُصِّلَتْ (۴۱)

- ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمْ...﴾ ۳۰ ۲۲۹
 ﴿سُتْرِيهِمْ أَأَيُّتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ...﴾ ۵۳ ۱۶۸(ت)

الشورى (۴۲)

- ﴿حَمَّ * عَبَسَ﴾ ۲۰و ۲۵۹
 ﴿وَأَسْتَقِمَّ كَمَا أَمَرْتَ...﴾ ۱۵ ۲۲۹

الذاريات (۵۱)

- ﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ * وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ ۲۰ و ۲۱ ۱۶۸(ت)

الحشر (۵۹)

- ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾ ۱۹ ۱۶۸(ت)

الجمعة (٦٢)

٢٠٧ ٤ ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾

التَّحْرِيم (٦٦)

١٨٠ ٦ ﴿وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾

القلم (٦٨)

١٤١ ٤ ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾

الطارق (٨٦)

١٥٥ ٨ ﴿إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ﴾

الزَّلْزَلَة (٩٩)

٣٣١ ١ ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا﴾

فهرست روایات

- ۲۵۷ ... أسألك بِاسْمِكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَ بِهِ لِلْكَالِمِ عَلَى الْجَبَلِ الْعَظِيمِ ...
- ۲۵۷ ... أسألك بِاسْمِكَ الَّذِي فَتَقْتَ بِهِ رَتَقَ عَظِيمٍ جُنُونَ عِيُونَ النَّاطِرِينَ ...
- ۲۵۷ ... أسألك بِعِزَّةِ ذَلِكَ الْاسْمِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ...
- ۲۵۷ ... أسألك بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ ...
- ۲۵۸ ... أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مِنْ جَمِيعِ ظُلْمِي وَجُرْمِي
- ۱۶۷ (ت) ... أَعْرَفُكُمْ بِنَفْسِهِ أَعْرَفُكُمْ بِرَبِّهِ
- ۲۴۲ (ت) ... أَمَا اللّٰوَاتِ فِي الرِّيَاضَةِ: فَإِيَّاكَ أَنْ تَأْكُلَ مَا لَا تَشْتَهِيهِ ...
- ۲۴۰ (ت) ... أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيهَا خَوَّلَهُ اللَّهُ مَلَكًا ...
- ۳۰۹ ... أَنْ يَرُزُقَنِي طَلَبَ ثَارِي مَعَ إِمَامٍ هَدَى
- ۲۳۷ (ت) ... إِنِّي رَجُلٌ مَطْلُوبٌ وَمَعَ ذَلِكَ لِي أَوْرَادٌ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ ...
- ۲۴۱ (ت) ... أَوْصِيكَ بِتِسْعَةِ أَشْيَاءَ، فَإِنَّهَا وَصِيَّتِي لِمُرِيدِي الطَّرِيقِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ...
- ۱۳۰ (ت) ... حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ وَلَطَفَ غَلِيظُهُ وَبَرَقَ لَهُ لَا مَعَ كَثِيرِ الْبَرَقِ
- ۲۵۱ ... خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا
- ۱۴۰ ... الْعَيْنُ تَدْمَعُ وَالْقَلْبُ يَحْزَنُ وَلَا نَقُولُ إِلَّا حَقًّا وَإِنَّا بِكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ
- ۲۴۰ (ت) ... فَإِذَا أَكْرَمَ اللَّهُ الْعَبْدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثَةِ ...
- ۳۰۹ ... فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَأَكْرَمَنِي أَنْ يَرُزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكِ
- ۲۸۷ ... فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِتًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ ...

- فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ ... (ت) ٢٤٠
- فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ التَّقَى ... (ت) ٢٤٠
- كُلُّ مَا مَيَّزْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ لَكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ
لَا تُسَبِّوْا الدَّهْرَ، فَإِنَّ الدَّهْرَ هُوَ اللَّهُ
لَا يُدَبِّرُ الْعَبْدَ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا
اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا، وَفِي سَمْعِي نُورًا ... ٢٥٦
- اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِي دَرْعِكَ الْحَصِينَةِ الَّتِي تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ تَشَاءُ
اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حُبَّكَ وَحُبَّ مَا تُحِبُّهُ وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ ... (ت) ٢٥٦، ٢٥٥
- اللَّهُمَّ ارْنِ الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ ٢٥٦
- اللَّهُمَّ كُنْ وَجْهَتِي فِي كُلِّ وَجْهِ ... ٢٥٦
- اللَّهُمَّ نَوِّرْ ظَاهِرِي بِطَاعَتِكَ، وَبَاطِنِي بِمَحَبَّتِكَ ... ٢٥٦
- اللَّهُمَّ يَا مَنْ احْتَجَبَ بِشُعَاعِ نَوْرِهِ عَنِ نَوَاطِرِ خَلْقِهِ، يَا مَنْ تَسَرَّبَلَ ... ٢٥٧
- لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ؛ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ... (ت) ٢٣٩
- مَا مَلَأَ آدَمِيٌّ وَعَاءًا شَرًّا مِنْ بَطْنِهِ ... (ت) ٢٤٢
- المعرفةُ بالنفسِ أنفعُ المعرفةِ
مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ (ت) ١٦٨
- هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ، وَبَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ، ... ٢٥
- وَأَمَّا اللَّوَاتِقُ فِي الْحِلْمِ: فَمَنْ قَالَ لَكَ: إِنْ قُلْتَ وَاحِدَةً سَمِعْتَ عَشْرًا ... (ت) ٢٤٢
- وَأَمَّا اللَّوَاتِقُ فِي الْعِلْمِ: فَاسْأَلِ الْعُلَمَاءَ مَا جَهِلْتَ، ... (ت) ٢٤٣
- وَجُمْلَةُ اسْتِغَالِهِ فِيهَا أَمْرُهُ تَعَالَى بِهِ وَتَهَاؤُهُ عَنْهُ ... (ت) ٢٤٠
- وَأُخِذَ بِالِإِحْتِيَاطِ فِي جَمِيعِ مَا تَجَدُّ إِلَيْهِ سَبِيلًا ١٨١
- وَلَكِنْ شَيْطَانِي أَسْلَمَ بِيَدِي ١٨٠

- ٢٧١ غَيْرَ مَا أُولَيْتُ مِنْ عِقْدِي وَلَا
- ٢٢٦ فَحُبُّهُمْ حُبُّ الْإِلَهِ اسْتَعِدُّ بِهِ
- ٢٢٦ فَقُمْ فِي لِيَالِهَا وَصُمْ مِنْ نَهَايَهَا
- ٢٢٧ فَلَاتُكِّ بِاللَّاهِي عَنِ الْقَوْلِ وَاعْتَبِرْ
- ٢٢٦ فَلَمْ تُحْظَ بَلْ لَمْ يُحْظَ بِمِثْلِهِ
- ٢٢٦ فَمَنْ دَانَ لِلرَّحْمَنِ فِي غَيْرِ حُبِّهِمْ
- ٢٢٧ فَمَنْ يَعْتَصِمُ بِاللَّهِ يَهْدِ صِرَاطَهُ
- ٢٢٧ فَهَذَا حِمَى الرَّحْمَنِ فَادْخُلْ مُرَاعِيَا
- ٣١٩ قَدْ كَلَّ لِسَانِي صِفَةَ الدَّارِ بِتَجْرِيدِ
- ٣٢٠ كَثُرَتْ هِمَّةُ عَبْدٍ طَمَعَتْ فِي أَنْ يَرَاكَ
- ٣١٨ كَمْ تُسْقَى زُمْرَةَ الْعَسَّاقِ عَسَّاقِ الْجَوَى
- ٣١٩ لَا مَطْلَبَ إِلَّا وَبِأَيْدِيكَ مُشِيدٌ
- ٣١٩ لَا مَطْلَبَ لِي غَيْرُكَ لَا وَالَّذِي يُوْجِدُ
- ٣١٩ لَا مُفْضِلَ إِلَّاكَ وَلَا غَيْرَكَ ذُو الْيَدِ
- ٣١٩ لِلْفُوزِ إِلَى وَصْلِكَ يَا مَنْ هُوَ مُنْجِدٌ
- ٣٢١ لَمِنْ الشَّمْسِ فِي قِبَابِ قِبَاهَا
- ٣١٩ مَنْ مِثْلِي مَنْ حَجَّ إِلَى الْكَعْبَةِ وَالدَّارِ
- ٣١٩ مِنْ مُقَلَّةِ قَلْبِي فَأَرَى نوركَ تَوْحِيدِ
- ٢٢٦ وَرَتَّلْ كِتَابَ الْحَقِّ وَاقْرَأْهُ مَا كَثُرًا
- ٢٢٦ وَسَلِّمْ عَلَى أَصْلِ الْقُرْآنِ وَفَصْلِهِ
- ٢٧٢ وَعِنْدِي مِنْهَا نَشْوَةٌ قَبْلَ نَشَاتِي
- ٣١٩ وَكَمْ ذَكَرْتُ حَدِيثًا لَا اكْتِرَاتَ بِهِ
- ٢٢٦ وَلَا تَهَجَعُنْ فِي اللَّيْلِ إِلَّا أَقَلَّهُ

- ۳۲۱ و لَمِنْ هَذِهِ الْمَطِيَّةِ تَهْدِي
- ۳۲۰ و مَا فِي الْخَلْقِ أَشَقَى مِنْ مُحِبِّ
- ۳۲۰ و يَبْكِي إِنْ نَأَوْا شَوْقًا إِلَيْهِ
- ۳۱۸ يَا أَسِيلَ الْحَدِّ حَدَّ الدَّمْعِ خَدَى فِي النَّوَى
- ۳۱۸ يَا خَلَى الْبَالِ قَدْ بَلْبَلْتَ بِالْبَلْبَالِ بَالُ
- ۳۱۸ يَا رَشِيْقَ الْقَدِّ قَدْ قَوَّسْتَ قَدَى فَاسْتَقِمَّ
- ۳۱۸ يَا مَنْ بِمُحَيَّاهُ جَلَى الْكُونَ وَ زَانَهُ

کلمات مشهوره

- ۱۹۴ أَنَا حَيٌّ عِنْدَ حَيٍّ، لَمْ يُجَاسِبْنِي بِشَيْءٍ
- ۱۰۳ جَلَّ جَنَابُ الْحَقِّ عَنِ أَنْ يَكُونَ شَرِيْعَةً لِكُلِّ وَارِدٍ
- ۲۸۳ نَعَمْ الرَّجُلُ أَنْ يَكُونَ فَقِيْهًا صَوْفِيًّا
- ۲۵۵ يَا طَهْرُ، يَا طَاهِرُ، يَا طَهْرُ، يَا طَيْهَرُ، يَا طَيْهَارُ

فهرست اشعار فارسی و کلمات مشهوره

۱۴۲	أبوالفضل كعبةً اولياء است
۳۱۸	ای تیر غمت را دل عشاق نشانه
۲۷۴	به جهان خرّم از آنم که جهان خرّم از اوست
۲۷۴	به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است
۲۷۴	به غنیمت شمّر ای دوست دم عیسی صبح
۲۷۴	پادشاهی و گدایی بر ما یکسان است
۳۳۹	تا توانی دلی به دست آور
۳۱۱ (ت)	چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن
۳۱۹	چون در همه جا عکس رخ یار توان دید
۳۱۹	حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار
۱۴۶، ۱۴۷	در هر چه بنگرم تو پدیدار بوده‌ای
۲۷۴	زخم خونین اگر به نشود به باشد
۳۲۰	سررشته دولت ای برادر به کف آر
۲۷۴	سعدیا گر بکند سیل فنا خانه دل
۲۷۲	عشق تو در وجودم و مهر تو در دلم
۲۷۴	غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد
۳۱۹	گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد

۳۱۹	مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو
۲۷۴	نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل
۳۱۹	هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید
۴۰	هر کسی از ظنّ خود شد یار من
۱۴۷	همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست
۳۲۰	یعنی همه جا با همه کس در همه کار

فهرست اعلام

(الف) أسماء أنبياء و أولياء صلوات الله عليهم أجمعين

- حضرت محمد، رسول الله، رسول خدا،
 نبی، پیامبر، پیغمبر، الرسول المبين، خاتم
 الانبياء و المرسلين، محمد بن عبدالله صلى
 الله عليه و آله و سلم: ٧٤(ت)، ٨٨، ٩٧،
 ١٠٣، ١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٦٣، ١٦٧(ت)،
 ١٨٠، ١٨٦، ١٩٣، ٢١٥، ٢١٦، ٢٢٦، ٢٢٧،
 ٢٣٠، ٢٤٢، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٦٦، ٢٧٦،
 ٣٠١، ٣٠٥، ٣١٤(ت)، ٣٣٧، ٣٣٩
- حضرت أمير المؤمنين، علي، علي بن
 أبي طالب، مولى الموحدين، الوصى الامين،
 سيد الاوصياء عليه السلام: ٢٥، ٥٥، ٥٦،
 ٦٠(ت)، ٨٩، ٩٧، ١٣٠(ت)، ١٦٧(ت)،
 ١٨٦، ١٩٣، ٢٢٦، ٢٥٦، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٦٦،
 ٢٦٧، ٢٧٢، ٣٠٣، ٣٣٩
- حضرت فاطمه، صديقه كبرى، بتول عذراء
 سلام الله عليها: ٨٢، ٢٣٤، ٢٦٤، ٢٧٢، ٢٧٥،
- ٣٣٩
- حضرت سيد الشهداء، امام حسين، اباعبدالله
 الحسين عليه السلام: ٧٢(ت)، ١٤٢، ١٥٦،
 ١٧٤، ٢٠٥، ٢٠٧، ٢٢٥
- حضرت امام سجاد عليه السلام: ٢٩٥
- حضرت امام باقر عليه السلام: ٢٨
- حضرت امام جعفر صادق، اباعبدالله عليه
 السلام: ٣٣، ٢٣٧، ٢٣٨، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٣،
 ٢٨٧، ٣٠٠
- حضرت امام رضا، ثامن الائمه، علي بن
 موسى الرضا عليهما السلام: ٥٦، ٦٤، ٦٦،
 ١٩١، ٢٩٩
- حضرت صاحب الامر، بقية الله الاعظم،
 ولي عصر، امام زمان، صاحب الزمان،
 حجت، قائم، حجة بن الحسن، مهدي،
 امام عصر، الإمام المنتظر عجل الله تعالى

انبیاء: ۲۵۲	فرجه: ۵۹ (ت)، ۹۶، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۳۴، ۲۹۹، ۳۱۰ (ت)، ۳۱۱ (ت)، ۳۲۹ (ت)، ۳۳۹
حضرت آدم علیه السلام: ۱۹۲	حضرات ائمه هداة، ائمه معصومین، ائمه طاهرین، ائمه اطهار، اهل بیت، آل محمد، عترت و خاندان محمد بن عبدالله، امامان شیعه، امامان دوازده گانه شیعه علیهم السلام:
حضرت عیسی علیه السلام: ۳۱۳ (ت)، ۳۱۴ (ت)	۲۸، ۸۵، ۱۰۳، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۳۱ (ت)، ۱۴۲، ۱۶۳، ۱۸۶، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۵۷، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۳۷
حضرت سلیمان علیه السلام: ۳۰۱، ۳۰۲	
ابالفضل العباس علیه السلام: ۱۴۱، ۱۴۲	
حضرت ابراهیم (فرزند پیامبر): ۱۴۰	
مادر حضرت موسی: ۸۲	

ب) سائر اعلام

ابلیس، شیطان: ۳۷، ۴۰، ۱۸۰، ۲۴۰، ۲۴۱
 ابن ترکه: ۱۹۲
 ابن فارض مصری (ابوحفص عمر): ۲۶۴،
 ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۳۲۰
 ابن فهد حلّی: ۱۹۲
 ابن ملجم: ۲۴۹
 ابوبکر زکریای رازی: ۱۳۰ (ت)
 احساسی (شیخ احمد): ۲۰۰، ۲۹۵، ۲۹۶ (ت)،
 ۲۹۷ (ت)
 احمد آبادی (حاج میرزا محمد): ۵۸ (ت)
 آخوند خراسانی ← خراسانی
 آخوند کاشی: ۱۲۲ (ت)
 آخوندی یزدی (حاج شیخ احمد)، کتابفروش
 معروف نجف: ۱۶۱
 ادیب: ۹۰
 ازری (شیخ کاظم): ۳۲۱
 آشتیانی (میرزا محمد حسن): ۱۲۸ (ت)
 اصطهباناتی شیرازی (میرزا محمد باقر):
 ۷۸ (ت)، ۱۰۵ (ت)
 اصفهانی (سید ابوالقاسم): ۷۲ (ت)
 اصفهانی (شیخ محمد تقی): ۳۱۱ (ت)
 اصفهانی (سید ابوالحسن): ۲۶، ۸۷ (ت)، ۹۳،
 ۹۴، ۹۵، ۹۹ (ت)، ۱۲۴ (ت)، ۱۲۸، ۱۲۹ (ت)،
 ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۶
 اصفهانی، کمپانی اصفهانی، غروی کمپانی
 (شیخ محمد حسین): ۷۱، ۷۵ (ت)، ۷۷، ۷۸،
 ۷۸ (ت)، ۷۹ (ت)، ۸۵ (ت)، ۸۷ (ت)، ۹۰ (ت)،
 ۹۹ (ت)

الهی طباطبایی (سید محمد حسن)، الهی
 قاضی، اخوی علامه طباطبایی: ۲۶، ۸۶،
 ۸۷ (ت)، ۹۰، ۹۹ (ت)، ۳۰۰، ۳۰۲
 امام جمعه (حاج سید محمود): ۲۹۳
 آملی (حاج شیخ محمد تقی)، صاحب حاشیه
 مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی: ۲۶،
 ۸۵، ۸۷، ۹۶، ۹۷، ۱۴۹، ۲۱۸
 انصاری (شیخ مرتضی)، مرحوم شیخ، شیخ
 اعظم: ۵۷، ۵۸، ۶۰ (ت)، ۶۱، ۷۰، ۷۱ (ت)
 انصاری لاهیجی، علامه لاهیجی: ۹۹، ۱۰۶،
 ۱۸۱، ۲۰۱، ۲۴۸، ۲۶۰، ۲۹۹
 انصاری همدانی (حاج شیخ محمد جواد):
 ۳۷، ۱۰۴، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۶۱، ۱۹۷،
 ۲۰۶، ۳۳۶
 ابروانی (شیخ علی): ۹۹ (ت)
 بادکوبه‌ای (سید حسین): ۸۷ (ت)، ۹۰ (ت)،
 ۹۹ (ت)
 بحر العلوم (علامه سید محمد مهدی): ۱۷۲،
 ۱۷۴، ۲۹۶ (ت)، ۳۰۹، ۳۱۰ (ت)
 بحرانی (شیخ یوسف)، صاحب حدائق:
 ۳۱۰ (ت)
 بروجردی (حاج شیخ علی محمد)، صاحب
 تقریرات مرحوم آقا ضیاء الدین عراقی:
 ۲۶، ۷۸، ۸۵، ۸۶ (ت)، ۸۷، ۱۴۹
 بروجردی (سید محمد حسین): ۸۶ (ت)، ۱۵۷
 بروجردی (میرزا محمود): ۸۰ (ت)
 بهاری (حاج شیخ محمد): ۵۸، ۶۲، ۷۲ (ت)،
 ۷۵ (ت)، ۷۹، ۷۹ (ت)، ۸۰ (ت)، ۱۸۹

بهجت فومنی رشتی (حاج شیخ محمد تقی):
 ۲۶ الی ۳۰، ۸۶، ۹۸، ۹۹، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷
 بیاتی همدانی (حاج محمد حسن): ۱۳۲،
 ۱۳۲(ت)، ۱۳۳
 پسر ارمنی: ۶۳، ۶۵
 تاجر دزفولی (حاج محمد طاهر): ۵۸ (ت)
 تبریزی (حاج سید هادی): ۲۴۹
 تبریزی (محمد بن حسین): ۵۱
 تبریزی (میرزا موسی)، صاحب حاشیه
 رسائل: ۴۶، ۵۵
 جابر بن یزید جعفی: ۲۸
 جبریل امین: ۲۰۱
 جلوه (میرزا ابوالحسن): ۱۲۸(ت)
 جهانگیر خان قشقای: ۱۲۲(ت)
 جولا (مولا قلی): ۵۶ الی ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۹، ۷۰
 حاج صمد دلال: ۱۵۸
 حافظ شیرازی: ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۳
 حائری (حاج شیخ عبدالکریم): ۱۳۰(ت)
 حائری (سید احمد): ۷۵(ت)
 حبّوبی (سید محمد سعید): ۵۸، ۷۲(ت)،
 ۱۸۹، ۱۸۹(ت)
 حدّاد (حاج سید هاشم): ۴۰، ۸۶، ۹۱، ۹۶،
 ۱۰۶ الی ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۴۵، ۱۵۶،
 ۱۵۸، ۱۹۴، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۶،
 ۲۲۰، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۶۸،
 ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۹۲، ۳۱۸
 حسن زاده آملی: ۱۸۸
 حسین ابوعمشه: ۱۵۸، ۱۵۸(ت)
 حسینی طباطبایی (حاج میرزا محمد): ۶۶(ت)

حسینی طهرانی (حاج سید محمد محسن):
 ۴۲، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۸۸
 حسینی طهرانی (علامه آیه‌الله حاج سید
 محمد حسین)، حضرت والد، مرحوم آقا،
 والد معظم: ۳۴، ۳۵، ۳۹، ۴۱، ۴۵، ۴۷(ت)،
 ۴۹، ۵۲، ۵۵، ۶۰، ۶۶(ت)، ۹۰(ت)، ۹۸، ۱۰۱
 الی ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۲۰،
 ۱۲۲(ت)، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۵،
 ۱۴۸، ۱۸۶، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۰،
 ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۳۲(ت)، ۲۴۵،
 ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۶،
 ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۶(ت)، ۲۹۹، ۳۰۱،
 ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۱۰(ت)، ۳۱۱، ۳۲۶(ت)،
 ۳۳۰(ت)، ۳۳۶
 حسینی: ۳۲۶
 حکمی یزدی (میرزا علی اکبر): ۱۲۸(ت)
 حکیم (سید محسن): ۲۲۰
 حلاج: ۱۱۷
 حلّی (شیخ حسین): ۱۵۵
 حوریّه: ۱۹۸
 خراسانی (ملا محمد کاظم)، آخوند
 خراسانی: ۲۵، ۴۶، ۵۵، ۷۰، ۷۵(ت)،
 ۷۸(ت)، ۱۰۵(ت)، ۱۲۸(ت)
 خلخالی (حاج سید آقا): ۱۳۰(ت)، ۱۴۸
 خلخالی (حاج سید علی): ۸۵، ۱۴۹
 خلخالی (حاج سید محمد): ۱۴۸
 خلخالی (سید محمد رضا): ۱۴۸
 خلیلی طهرانی (میرزا حسین): ۴۶، ۵۵،
 ۷۵(ت)

بهجت فومنی رشتی (حاج شیخ محمد تقی):
 ۲۶ الی ۳۰، ۸۶، ۹۸، ۹۹، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷
 بیاتی همدانی (حاج محمد حسن): ۱۳۲،
 ۱۳۲(ت)، ۱۳۳
 پسر ارمنی: ۶۳، ۶۵
 تاجر دزفولی (حاج محمد طاهر): ۵۸ (ت)
 تبریزی (حاج سید هادی): ۲۴۹
 تبریزی (محمد بن حسین): ۵۱
 تبریزی (میرزا موسی)، صاحب حاشیه
 رسائل: ۴۶، ۵۵
 جابر بن یزید جعفی: ۲۸
 جبریل امین: ۲۰۱
 جلوه (میرزا ابوالحسن): ۱۲۸(ت)
 جهانگیر خان قشقای: ۱۲۲(ت)
 جولا (مولا قلی): ۵۶ الی ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۹، ۷۰
 حاج صمد دلال: ۱۵۸
 حافظ شیرازی: ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۳
 حائری (حاج شیخ عبدالکریم): ۱۳۰(ت)
 حائری (سید احمد): ۷۵(ت)
 حبّوبی (سید محمد سعید): ۵۸، ۷۲(ت)،
 ۱۸۹، ۱۸۹(ت)
 حدّاد (حاج سید هاشم): ۴۰، ۸۶، ۹۱، ۹۶،
 ۱۰۶ الی ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۴۵، ۱۵۶،
 ۱۵۸، ۱۹۴، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۶،
 ۲۲۰، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۶۸،
 ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۹۲، ۳۱۸
 حسن زاده آملی: ۱۸۸
 حسین ابوعمشه: ۱۵۸، ۱۵۸(ت)
 حسینی طباطبایی (حاج میرزا محمد): ۶۶(ت)

- آیه الله خمینی، رهبر کبیر فقید (حاج آقا روح الله): ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۲۳، ۱۰۴، ۳۱۸ (ت)
 خواجه نظام الملک: ۳۱۸ (ت)
 خواجهوی (ملا اسماعیل): ۱۹۲
 خوانساری (سید ابوالقاسم): ۹۰ (ت)
 خوبی (حاج سید ابوالقاسم): ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۷۹ (ت)، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۲۷، ۲۵۱، ۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۵
 دختر افندی: ۳۰۴
 دستغیب شیرازی (سید عبدالحسین): ۳۳۶
 دولت آبادی (آقا سید آغا): ۷۲ (ت)
 رجبعلی (خیاط): ۱۹۹
 رشتی (میرزا حبیب الله): ۷۵ (ت)، ۱۲۸ (ت)
 رشید وطواط: ۳۱۸ (ت)
 رضا خان: ۱۲۸ (ت)
 زنجانی (حاج ملا آقا جان): ۱۹۰، ۱۹۱
 زنجانی (سید عزالدین): ۷۰، ۲۹۳
 سبزواری (حاج ملا هادی)، حاجی سبزواری: ۷۱ (ت)، ۱۸۳، ۱۹۲
 سعادت (خلیل): ۳۱۳ (ت)
 سعدی شیرازی: ۲۷۳
 سلطان آبادی (آخوند ملا فتحعلی): ۳۳
 سلماسی (شیخ زین العابدین): ۱۷۲
 سهلاوی (شیخ جواد): ۱۵۳، ۱۵۴
 سید ابوالحسن (طیب): ۱۶۳، ۳۲۵
 سید تقی (فرزند مرحوم قاضی): ۲۱۶، ۳۳۸
 سید جعفر (فرزند مرحوم قاضی): ۱۵۳
 سید جواد (فرزند مرحوم قاضی): ۳۲۷
 سید حسین (عاصی قزوینی): ۶۳
 سید محمود: ۱۲۱
 سیستانی (حاج میرزا ابراهیم): ۸۶، ۸۷
 شریانی (مولا محمد فاضل): ۴۶، ۵۵
 شریعتمدار رشتی (برادر قائم مقام رفیع): ۱۵۳
 شهرستانی (میرزا مهدی): ۲۹۶ (ت)
 شهید اول (شیخ شمس الدین محمد بن مکی شهید ثانی: ۳۳۶
 شهید قدوسی: ۳۰۹
 شوشتری (سید علی): ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۶۲، ۶۹، ۷۰، ۷۱ (ت)
 شوشتری (قاضی نور الله): ۳۳۶
 شیخ احمد فراهانی: ۲۳۷
 شیخ الشریعه اصفهانی: ۴۶، ۵۵، ۱۰۵ (ت)
 شیخ بهایی (بهاء الدین عاملی): ۲۳۷، ۲۵۸ (ت)، ۳۱۹ (ت)
 شیخ سلیمان قندوزی حنفی، صاحب ینابیع الموده: ۲۶۵
 شیخ شمس الدین محمد بن مکی، شهید اول: ۲۳۷، ۳۳۶
 شیخ علی (فرزند ملا حسینقلی همدانی): ۷۲ (ت)
 شیرازی (حاج سید رضی): ۱۸۴
 شیرازی (حاج سید عبدالهادی): ۳۶، ۱۰۵
 شیرازی (حاج میرزا محمد حسن)، مرحوم مجدد، میرزای بزرگ: ۶۰، ۶۰ (ت)، ۶۱، ۶۷، ۶۸، ۷۵ (ت)، ۱۲۸ (ت)
 شیرازی (میرزا علی)، فرزند میرزای شیرازی: ۱۰۵، ۱۲۶

عبادی سجّادی (حاج یحیی) ۳۳۴، ۳۳۵
 عراقی (آقا ضیاء‌الدین): ۸۵ (ت)، ۹۹ (ت)،
 ۲۸۳
 عراقی (عبدالنبی): ۳۴۰
 عرب (حاج سیّد علی): ۱۳۰ (ت)
 عرب (حاج میرزا ابراهیم): ۱۰۴، ۱۸۵، ۱۸۶
 عرفان (میرزا ابوتراب): ۳۰۳
 عزرائیل: ۱۵۶
 عطار نیشابوری (فرید الدین): ۲۶۴، ۲۶۵،
 ۲۶۷، ۲۷۲
 علویّه محترمه امّ أبیها (صبیه مرحوم قاضی):
 ۳۳۲
 عنوان بصری، ابو عبدالله: ۱۸۱، ۲۳۶، ۲۳۷،
 ۲۴۰، ۲۴۳
 فرهاد میرزا: ۳۱۲ (ت)
 فشارکی اصفهانی (سیّد محمد): ۷۸ (ت)
 فه‌ری زنجانی (حاج سیّد احمد): ۱۰۴
 فیض کاشانی (ملاً محمد محسن): ۲۹۷ (ت)
 قاسانی ← کاشانی
 قاضی طباطبایی (حاج سیّد محمد حسن)،
 فرزند مرحوم قاضی: ۴۶، ۶۹، ۹۵، ۱۴۴، ۲۱۶،
 ۲۱۷، ۲۲۵، ۳۱۷، ۳۲۶، ۳۳۱، ۳۳۳
 قاضی طباطبایی (سیّد کاظم)، فرزند مرحوم
 قاضی: ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۲
 قاضی طباطبایی (سیّد مهدی)، فرزند مرحوم
 قاضی: ۱۸۸، ۲۱۶، ۳۰۲، ۳۳۸
 قاضی طباطبایی تبریزی (علامه آیه‌الله العظمی
 حاج سیّد علی): اکثر صفحات
 قاضی طباطبایی تبریزی (میرزا سیّد حسین)،

شیرازی (میرزا محمد تقی): ۷۳ (ت)، ۷۴ (ت)،
 ۱۰۵ (ت)، ۱۲۸ (ت)، ۱۴۵
 شیرازی (میرزای کوچک): ۳۲
 شیطان ← ابلیس
 صاحب جواهر: ۶۵، ۶۷
 صدر (سیّد حسن): ۷۲ (ت)
 صدر: ۳۱۸ (ت)
 طالقانی (سیّد احمد): ۳۳۴
 طالقانی (سیّد محمد تقی): ۳۳۴
 طباطبایی (سیّد عبدالعزیز): ۱۲۷
 طباطبایی (سیّد علی): ۲۹۶ (ت)
 طباطبایی (علامه حاج سیّد محمد حسین)،
 استاد علامه: ۲۶، ۳۴، ۳۶، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۰،
 ۵۱، ۵۲، ۶۲، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۷۸، ۷۹،
 ۷۹ (ت)، ۸۱، ۸۶ الی ۹۱، ۹۶، ۹۹ (ت)، ۱۱۹،
 ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۸،
 ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۹۲، ۱۹۸،
 ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۹،
 ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۳، ۲۹۹، ۳۰۰،
 ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳
 طنطرنانی (أبونصر معین الدّین احمد
 عبدالرزاق): ۳۱۸ (ت)
 طهرانی (شیخ آغا بزرگ): ۴۶، ۵۵، ۷۵ (ت)،
 ۸۱
 طهرانی (شیخ عبدالحسین)، شیخ العراقین:
 ۷۱ (ت)
 عاملی (سیّد محمد جواد)، صاحب مفتاح
 الکرامة: ۳۱۱ (ت)
 عائشه: ۲۶۷

- ۹۰(ت)
 گلپایگانی (سید جمال الدین): ۷۶(ت)، ۱۲۱،
 ۱۲۲(ت)، ۳۴۰
 گنابادی (سلطان محمد): ۳۳۶
 لاری (شیخ محمد تقی): ۳۲۰
 لواسانی (حاج سید علی): ۷۳(ت)، ۱۸۴
 لواسانی (حاج سید محمد): ۷۳(ت)
 لواسانی (سید ابراهیم): ۷۳(ت)
 لواسانی (حاج میرزا ابوالقاسم)، وصی مرحوم
 کربلایی: ۷۳(ت)، ۷۴(ت)
 لوقا: ۳۱۴(ت)
 مازندرانی (سید عبدالغفار): ۲۷۷
 مالک بن انس: ۲۳۷، ۲۳۸
 مامقانی (حاج شیخ عبدالله): ۱۱۸
 مامقانی (شیخ محمد حسن): ۴۶، ۵۵
 متی: ۳۱۴(ت)
 مجلسی: ۲۳۷
 محمد بن حنفیه: ۲۵۸
 محیی الدین عربی: ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹،
 ۲۷۲، ۳۱۱
 مختاری (رضا): ۶۱
 مدرس (آقا علی): ۱۲۸(ت)
 مرحوم آخوند ← همدانی (ملاً حسینقلی)
 مرقس: ۳۱۴(ت)
 مرندی (حاج شیخ علی اکبر): ۲۶، ۸۷، ۹۹،
 ۳۲۶
 مسقطی (حاج سید حسن)، اصفهانی
 مسقطی: ۲۶، ۷۸، ۸۵(ت)، ۸۶، ۸۷، ۹۱
 الی ۹۶، ۱۰۸، ۱۹۰، ۳۳۶
- پدر مرحوم قاضی: ۴۶، ۵۵، ۶۰ الی ۶۳، ۶۷،
 ۶۸، ۷۶، ۸۱، ۳۳۵
 قاموسی (شیخ باقر): ۷۲(ت)
 قراجه داغی (سید محمد علی): ۴۶، ۵۵
 قزوینی (سید قریش): ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۶،
 ۶۷، ۷۶
 قسام (حاج شیخ علی): ۸۷
 قمی (حاج سید محمود): ۱۲۸(ت)
 قمی طباطبایی (حاج آقا حسین): ۱۲۷،
 ۱۲۸، ۱۲۸(ت)، ۱۲۹(ت)، ۳۳۵
 قوچانی ← هاتف قوچانی
 کابلی (سردار حیدر قلی): ۳۱۴(ت)
 کاشانی، قاسانی (ملاً عبدالرزاق): ۳۱۱
 کاشف الغطاء (شیخ جعفر)، صاحب کشف
 الغطاء: ۲۹۶(ت)، ۳۱۰(ت)، ۳۱۱(ت)
 کبودرآهنگی (حاج ملاً محمد جعفر): ۲۵۶
 کربلایی طهرانی (سید احمد): ۳۲، ۵۸، ۶۱،
 ۶۲، ۶۸، ۶۹، ۷۱ الی ۸۱، ۹۳، ۱۲۲(ت)، ۱۶۷،
 ۱۷۱، ۱۸۹
 کریمر (پادشاه پروس): ۳۱۳(ت)
 کشمیری (حاج سید احمد): ۸۶، ۸۷
 کشمیری (حاج سید مرتضی): ۲۶، ۶۱، ۸۰،
 ۸۱، ۸۲، ۲۷۴ الی ۲۷۷
 کشمیری (سید حسن): ۷۸
 کنایی: ۷۰
 کلانتر (سید محمد): ۱۲۳، ۱۲۴(ت)
 کماری (سید ابراهیم): ۱۵۵
 کوثر همدانی (حاج میرزا حسین): ۱۳۰(ت)
 کوه کمری (سید محمد حجت): ۷۹(ت)،

هاتف قوچانی (حاج شیخ عباس)، وصی
مرحوم قاضی: ۲۶، ۴۸، ۴۹، ۶۳، ۶۵، ۶۷،
۶۹، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۸۶، ۸۷، ۹۷ الی ۱۰۰، ۱۰۷،
۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۴۶، ۱۴۹،
۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۷،
۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۴ الی ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۸،
۲۱۹، ۲۲۰، ۲۴۷، ۲۵۵، ۲۶۸، ۲۷۷، ۲۹۵،
۲۹۷، ۳۱۰، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۵، ۳۴۰

هلالی (خیالی): ۳۱۹(ت)

همدانی (آخوند ملا حسینی)، مرحوم آخوند،
درجزینی همدانی: ۳۲، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۶۲،
۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳(ت)، ۷۵(ت)، ۷۶، ۷۹،
۸۰(ت)، ۸۱، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵،
۱۸۸، ۱۸۹، ۱۸۹(ت)، ۲۳۶، ۲۸۳، ۳۳۶

همدانی (سید علی): ۷۲(ت)

همدانی (سید علی)، صاحب مودة القربی:
۲۶۵

همدانی (شیخ آغا رضا): ۷۸(ت)، ۱۲۸(ت)
همدانی (ملا فتحعلی)، والد مرحوم انصاری:
۱۳۰(ت)

هندی (سید علی نقی): ۱۴۵، ۱۴۶

هندی رضوی (سید هاشم): ۱۴۵، ۳۴۰
وحید بهبهانی (آقا محمد باقر): ۲۹۶(ت)،
۳۱۰(ت)

یزدی (سید محمد کاظم): ۱۲۸(ت)، ۱۴۵

یوحنا: ۳۱۴(ت)

مطهری (حاج شیخ مرتضی): ۱۰۱، ۱۰۳،
۱۲۶، ۱۲۳

مطهری (شیخ محمد حسین)، پدر مرحوم
مطهری: ۱۲۶

مظفر (شیخ محمد رضا): ۷۹(ت)، ۱۰۵(ت)
معروف کرخی: ۵۶

ملا محمد رومی بلخی: ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵،
۲۷۲، ۲۶۷

ملاصدرای شیرازی: ۱۸۳، ۱۹۲

ملائکه: ۱۸۰، ۲۰۱، ۲۲۹، ۲۵۵، ۲۸۸، ۲۸۹،
۲۹۵، ۳۰۵، ۳۳۸

ملکی تبریزی (حاج میرزا جواد آقا): ۵۸،
۷۲(ت)، ۱۲۳، ۱۳۰(ت)

میرداماد: ۱۹۲

میرفندرسکی: ۱۹۲

میلانی (سید محمد هادی): ۱۲۹(ت)

ناصرالدین شاه قاجار: ۵۱، ۶۰(ت)

نابینی (شیخ محمد حسین): ۸۵(ت)، ۸۷(ت)،
۹۰(ت)، ۹۹(ت)

نجم آبادی (شیخ محمد علی): ۱۲۲(ت)

نجم آبادی (شیخ باقر): ۷۲(ت)

نخجوانی (امامقلی)، حاج محمد قلی خان:
۶۰، ۶۲ الی ۶۸، ۷۶

نراقی (شیخ احمد)، صاحب مستند الشیعه:
۳۱۱(ت)

نهاوندی (آخوند ملا علی): ۱۲۸(ت)

نوری (شیخ فضل الله): ۱۲۸(ت)، ۳۳۶

نوری (ملا علی): ۱۹۲

فهرست كتب

- | | |
|---|--|
| انوار الملكوت: ٢٤٨ | الإحتجاج: ٢٨٧ |
| آيين رستگارى: ١٠٠، ١٠٥، ١١٥، ١٧٣، | ارشاد مفيد: ٥١، ٥٢ |
| ١٧٤، ١٨٠، ١٨٢، ١٨٦، ١٩٨، ٢٠٢، ٢٠٩، | اسرار ملكوت: ٣٧، ٩٥، ٩٨، ١٠٣، ١٢٦، |
| ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٤٨، ٢٥٢، ٢٥٤ | ١٣٨، ١٧٣، ١٨٣، ١٩٦، ١٩٨، ٢١٧، ٢٦٩، |
| بحار الأنوار: ١٩١، ٢١٥، ٢١٩، ٢٣٧، ٢٤٥، | ٢٩٢، ٢٩٨، ٣٤٠ |
| ٢٤٧، ٢٥٨ | أسفار ⇨ الحكمة المتعاليه فى الأسفار |
| بحر المعارف: ٢٥٦ | الأربعة العقلية |
| بررسى هاى اسلامى: ١٢٠ | اصول فلسفه و روش رئاليسم: ٩٠ |
| پرواز روح ⇨ سرالفتوح ناظر بر پرواز | أعلام الشيعه: ٧٥ |
| روح | ايعان الشيعه: ٢٧٥ |
| تاريخ حكماء و عرفاء متأخر بر | افق وحى: ١٠٣، ١٩٨، ٢٦٩، ٢٧٣، ٣٣٦، |
| صدر المتألهين: ٦١، ٧٥ | إقبال الأعمال: ٢٥٦ |
| تائيئه (ابن فارض): ٢٦٩ | الله شناسى: ٦٩، ٧٨، ٩٥، ١٠٣، ١٤١، ١٧١، |
| ترجمه تفسير الميزان: ١٦٧ | ١٩١، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٩٦ |
| تفسير الصراط المستقيم: ١٩٤ | أمالى: ٢٤٧ |
| تفسير الميزان ⇨ الميزان فى تفسير القرآن | امام شناسى: ٩٩، ١٠٦، ١٣٨، ١٩١، ٢١٥، |
| تفسير آيه نور: ١٠٣، ١٧١، ١٩١ | ٢٤٤، ٢٧٣، ٣١٠، ٣١٢، ٣١٨، |
| تفسير روح البيان: ٣١١، ٣١٢ | انجيل برنابا: ٣١٣، ٣١٤ |

تهذيب الاحكام: ٢٥٤، ٢١٩
 توحيد علمي و عيني: ٧١، ٧٣، ٧٥ الى ٧٩،
 ٩٣، ١٠٣، ١٤٤، ١٩١، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٨٤
 ثواب الاعمال و عقاب الاعمال: ٢٥٤
 جامع الأخبار: ٢١٦
 جنگ: ٣٠٩، ٣١٢، ٣٢٠
 جوامع الكلم: ٢٩٧
 جواهر الكلام في شرح شرائع الاسلام:
 ٢٥٤
 حاشيه بر اسفار اربعه: ٩٠
 حاشيه بر كفاية الاصول: ٩٠
 حاشيه تذكرة الفقهاء: ١٢٤
 حاشيه شرح لمعه: ١٢٤
 حاشية رسائل (ميرزا موسى تبریزی): ٥٥
 حريم قدس: ١٧٣، ١٨٣، ٢٧٣، ٢٩٨
 الحكمة المتعاليه في الأسفار الأربعة
 العقلية: ٩٥، ٩٧، ١٨١، ١٧٣
 حيات جاويد: ٢٥٠، ٣٣٧
 الخصال: ٢١٦
 دراسات في اصول الفقه: ١٢٤
 دعائم الإسلام: ٢٢٠
 دهخدا: ٥٠
 ديوان ابن فارض: ٢٧٠، ٢٧١، ٢٧٢
 ديوان اوحدى مراغه‌ای: ١٤٧
 ديوان حافظ: ١٤٧، ٢٧٢
 ديوان شعر الأزريّة: ٣٢١
 ديوان عاصي قزوینی: ٦٢
 رسالة الولاية: ٩٠، ١٧١

رساله سير و سلوك منسوب به بحر العلوم:
 ٣٠٩، ١٤١، ١٧٢، ١٧٣، ١٧٦، ١٧٧، ١٩٨،
 ٢٤٨، ٢٥٥، ٣١٠، ٣١٢
 رساله عشق و عقل: ٢٥٦
 رساله نکاحیه: ٢١٩
 رساله لبّ اللباب در سير و سلوك أولى
 الألباب: ٥٨، ١٧٣، ١٧٤، ١٧٦، ١٧٩، ١٨٣،
 ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٥٢، ٢٥٦، ٢٩٨
 رسائل توحیدیه: ٩٠
 رسائل سبعة: ٩٠
 روح مجرد: ٨٦، ٩٢، ٩٥، ٩٦، ٩٨، ١٠٤،
 ١٠٦ الى ١٠٩، ١١١، ١١٧، ١١٨، ١٢٣،
 ١٢٦، ١٣٨، ١٥٩، ١٧٣، ١٨١، ١٩٢، ١٩٨،
 ٢٠٦، ٢١٠، ٢٢١، ٢٣٧، ٢٤٤، ٢٤٦، ٢٤٨،
 ٢٥٨، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٦٩، ٢٧٢، ٢٧٣،
 ٢٧٧، ٢٩٦، ٣٠٤، ٣٢٠
 زبور: ٢٩٥
 زنبيل: ٣١٢
 زندگانی و شخصیت شیخ انصاری: ٥٨
 سرالفتوح ناظر بر پرواز روح: ١٧٣، ١٩٠،
 ١٩٢، ١٩٣، ١٩٤، ٢٧٧
 سنن النبي: ٩٠
 سیمای فرزندگان: ٦١
 شرح الإشارات و التنبیّات: ١٠٣
 شرح رساله علمیه: ٢٩٧
 شرح زیارت شیخ احمد أحسائی: ٢٩٥،
 ٢٩٧
 شرح عرشیه: ٢٩٧

- شرح لمعه: ٣٠٤
- شرح منظومه سبزواری: ١٨٣، ٩٧
- شرح موجز دعای سمات: ٥٢
- شفا: ٩٥، ٨٧
- الشَّمس الطالعه: ٥٨
- شیعه در اسلام: ٩٠
- صحیفه سجّادیه: ١٢٢
- صفحات من تاریخ الأعلام: ٢٢٥
- طرائق الحقایق: ٧٠
- عده الداعی: ٢٥٩
- علل الشرايع: ٢٤٥، ٢١٩
- الغرر و الدرر آمدی: ١٦٧
- الفتوحات المکیّة: ١٢١، ٢٦٤، ١٩٤، ٢٦٨، ٢٦٩
- فروع کافی: ٢٤٦
- قاموس المحيط: ٣١٢، ٣١٣
- قرآن: ٤٧، ٥٢، ١١٨، ١١٩، ١٥٣ الى ١٥٦، ١٧٤، ١٧٧، ١٧٨، ١٩٣، ١٩٨، ٢١٠، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٦، ٢٥٠، ٣٠١، ٣٢٨
- الكافی: ٢٠٢، ٢١٥، ٢١٩، ٢٥١، ٢٦٠، ٢٩٩
- کامل الزیارات: ٢٦٠
- کشف الظّنون: ٣١٨
- کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغرّاء: ٢٦٠، ٣١١
- کشکول شیخ بهایی: ٢٥٨، ٣١٢
- کفایه الاصول: ١٢٤
- کلیّات سعدی: ٢٧٤
- کنز العمال: ٢٠٢، ٢٤٧
- الکنى و الالقاب: ٣١٨
- گنجینه دانشوران: ١٢٩
- مثنوی معنوی: ٣٣، ٤٠، ٢٦٣، ٢٦٧
- المحاضرات: ٢٦٨
- مستدرک الوسائل: ٢٢٠
- مستند الشيعة فى أحكام الشريعة: ٣١١
- مسکن الفؤاد: ١٤٠
- مصباح الشريعة: ٣٣
- مصباح الكفعمی: ٢٥٩
- مصباح الهدی فى شرح العروة الوثقى: ٩٧
- مطلع انوار: ٣٤، ٤٦ الى ٥٢، ٥٥، ٦٠، ٦٢، ٦٣، ٦٥، ٦٧ الى ٧١، ٧٥، ٧٦، ٧٩، ٨١، ٨٢، ٩٨، ١٠١، ١٠٣، ١٠٤، ١١٦، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٧، ١٢٨، ١٣٠، ١٣٣، ١٤٢، ١٤٥
- الى ١٥٣، ١٤٨ الى ١٥٦، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٠، ١٦٢، ١٦٤، ١٧١، ١٨١، ١٨٣، ١٨٤، ١٨٦، ١٨٧، ١٩٤، ١٩٩ الى ٢٠٢، ٢٠٦، ٢٠٩، ٢١١، ٢١٥، ٢١٦، ٢١٧، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٤٨، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦٣، ٢٦٩
- ٢٧٢ الى ٢٧٧، ٢٨٣، ٢٩٣، ٢٩٤، ٢٩٧، ٢٩٨
- الى ٣٠١، ٣٠٥، ٣٠٨، ٣١٢، ٣٢١، ٣٢٥، ٣٣٣، ٣٣٥
- معاد شناسی: ٩٠، ١٥٢، ١٨١، ٢١٩، ٢٤٨، ٢٥٦، ٢٦٠، ٢٧٣، ٢٩٩، ٣٠٥، ٣١٣
- معانی الأخبار: ٢٤٥
- معلقات سبع: ٣١٨
- مفاتیح الجنان: ٢٣٠

میزان الحکمة: ۲۴۶	مفتاح الفلاح: ۲۱۹
المیزان فی تفسیر القرآن: ۳۶، ۹۰، ۱۷۱، ۳۱۴، ۱۷۷	مفتاح الکرامة: ۳۱۱
مینودر: ۶۲	مکارم الأخلاق: ۲۲۰
نقباء البشر: ۴۷، ۵۵، ۷۱، ۸۱، ۱۲۸	من لا یحضره الفقیه: ۲۵۴
نهج البلاغة: ۲۵، ۱۳۲	منظومه سبزواری: ۹۷
نور ملکوت قرآن: ۹۱، ۲۱۹، ۲۷۳، ۲۹۸، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۰۸	منیة المرید: ۳۱۲
وسائل الشیعة: ۲۵۸	مُهَجَّ الدَّعَوَات: ۲۵۸
وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام: ۴۱، ۲۱۹	مه‌تابان: ۵۱، ۵۲، ۶۱، ۷۲، ۷۳، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۸۶ الی ۹۰، ۹۷، ۹۸، ۱۱۷ الی ۱۲۱، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۷۱، ۱۹۰، ۱۹۸، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۴۵، ۲۶۹، ۲۸۴، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۸
ولایت فقیه در حکومت اسلام: ۷۳، ۲۸۷	مه‌رفروزان: ۴۱، ۴۸، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۲

فهرست اماکن و قبائل و فرق

بالاسر قبر مطهر حضرت معصومه سلام الله
 علیها: ۹۰(ت)
 بروجرد: ۸۵(ت)، ۸۶(ت)
 بهار همدان: ۸۰(ت)
 بودا: ۲۶۵(ت)
 بیت الله الحرام: ۱۰۴، ۱۸۱
 بیت المقدس: ۶۶
 بیت فاطمه: ۲۶۷(ت)
 بیمارستان بغداد: ۱۲۸
 پروس: ۳۱۳(ت)
 تبریز: ۴۶، ۵۵، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸،
 ۶۹، ۸۷(ت)، ۹۱، ۹۹(ت)، ۱۲۱، ۲۰۲،
 ۲۱۱، ۳۳۳
 تشیع، شیعه، شیعیان، شیعی: ۳۱، ۳۲، ۵۹
 (ت)، ۸۹(ت)، ۱۶۷(ت)، ۲۶۳، ۲۶۴
 ۲۶۵(ت)، ۲۶۶(ت)، ۲۶۷(ت)، ۳۳۷
 تصوف، صوفیه، صوفی گری، متصوفه،
 صوفیان: ۲۹، ۵۶، ۶۵، ۱۰۲، ۱۱۵، ۱۵۶، ۱۸۳

احساء: ۲۹۶(ت)
 آذربایجان: ۶۰، ۱۲۰، ۱۵۵، ۱۸۲
 آرمنی: ۶۳، ۶۵
 آستان مقدس علوی: ۳۱۰(ت)
 اسلام: ۱۱۷، ۲۶۵(ت)
 اصفهان: ۵۸(ت)، ۱۲۲(ت)
 اصولیین: ۲۸
 اعتاب مقدسه، اعتاب عالیات: ۱۲۹، ۲۴۹،
 ۳۳۴
 اعراب معیدی: ۱۶۲، ۲۱۴
 افندی: ۳۰۴، ۳۰۴(ت)
 آمستردام: ۳۱۳(ت)
 ایران: ۴۱، ۸۹، ۱۰۴، ۱۸۲، ۱۹۰، ۲۱۸،
 ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۲۷
 بابیه بهائیه: ۲۹۷(ت)
 باختران: ۱۰۴
 بازار بزرگ نجف، بازار ساعات: ۱۶۲، ۲۱۰
 بازار: ۱۵۶

- تَوَیْرِیج: ۱۵۴
 جامعة النجف الديرية: ۱۲۴ (ت)
 حجره مرحوم سيد بحر العلوم: ۱۰۶
 حرم سيد الشهداء عليه السلام: ۳۱، ۱۰۰،
 ۱۲۹ (ت)، ۱۴۲، ۲۸۹، ۳۱۱ (ت)، ۳۳۴
 حرم مطهر (رضوى): ۲۰۱، ۶۶،
 حرم مطهر علوى، حرم مطهر على
 عليه السلام: ۷۹ (ت)، ۱۲۲ (ت)، ۱۲۴
 (ت)، ۲۳۴، ۳۱۱ (ت)
 حرم مطهر: ۳۳۴
 حکما: ۸۹ (ت)
 حمام على آقا: ۲۴۷
 حمام قصریه: ۲۴۷
 حمام نجف: ۲۴۷
 حوزة علمیه قم: ۳۶، ۱۳۰ (ت)
 حوزة علمیه نجف اشرف: ۲۶، ۳۲، ۳۵،
 ۳۶، ۸۰ (ت)، ۹۵، ۹۹ (ت)، ۱۰۵ (ت)،
 ۱۲۴ (ت)
 حوزة علمیه اصفهان: ۱۲۲ (ت)
 خراسان: ۶۴
 خیابان عباسیه: ۱۴۲
 دالان پشت مدرسه: ۱۰۰
 در شمالی (در صدر): ۱۵۶
 دراویش: ۱۱۵، ۱۸۳
 در جزین همدان: ۷۱ (ت)
 دروازه کوفه: ۱۶۲
- دزفول: ۵۹
 دمشق: ۱۰۴
 دولت عثمانی: ۳۰۴ (ت)
 ذکرت: ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰
 رکن: ۳۰۰
 روضه: ۲۳۸ (ت)
 زینبیه: ۲۷۵
 سادات طباطبایی: ۱۲۰
 سامرا: ۶۰، ۶۱، ۶۷، ۶۸، ۱۰۵ (ت)، ۱۲۴
 (ت)، ۱۲۸ (ت)، ۱۹۹
 سبزوار: ۷۱ (ت)
 سدره المنتهی: ۱۸۲
 سعید آباد گلپایگان: ۱۲۲ (ت)
 سلجوقیان: ۲۶۵
 سلسله ذهبیه: ۶۳
 سلسله سادات قاضی: ۱۲۰
 ستی، اهل سنت، تسنن، عامه: ۱۰۷،
 ۱۶۷ (ت)، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷ (ت)، ۲۶۸،
 ۲۷۱، ۳۰۴ (ت)، ۳۳۷
 سهله: ۲۰۸
 سور نجف: ۱۶۰
 سیستان: ۳۳۳
 شام: ۱۰۴
 شریعه حسینی: ۱۵۶
 شط فرات: ۱۸۵، ۱۸۶
 شمردت: ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰

شوشتر: ۵۶
 شیخیه کریم خانیه: ۲۹۷(ت)
 شیخیه، مکتب شیخیه: ۲۹۵، ۲۹۶(ت)
 شیراز: ۶۰(ت)، ۱۴۳
 صحرای لور: ۵۹
 صحن مدرسه هندی: ۹۵، ۹۶، ۱۰۰
 صحن مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه
 السلام: ۱۰۷، ۱۸۴
 صحن مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه
 السلام: ۷۶(ت)، ۹۲، ۹۳، ۱۰۷، ۱۸۹(ت)
 صحن مطهر: ۱۴۲، ۱۵۶، ۲۰۶
 صحن موسی بن جعفر علیهما السلام:
 ۳۲۱
 صفویه: ۸۹
 ضریح مطهر: ۱۶۰
 طهران: ۷۱(ت)، ۷۴(ت)، ۹۶، ۱۰۴
 ۱۲۸(ت)، ۱۹۹، ۲۱۸، ۳۰۳، ۳۳۴
 عامه ← سنی
 عثمانی: ۳۰۴(ت)
 عراق: ۱۲۸(ت)، ۳۰۳، ۳۰۴(ت)
 عرفا: ۲۹، ۳۳، ۳۹، ۴۸، ۱۹۲، ۲۱۲، ۲۶۴،
 ۲۶۶(ت)
 غسل خانه: ۳۳۴
 فرعونیت: ۳۳۷
 فیلسوفان: ۸۹(ت)
 قبر حضرت علی بن جعفر سلام الله
 علیهما: ۱۳۲(ت)
 قبر سید حسین قاضی: ۱۶۴

قبرستان قم: ۱۲۳
 قریه شوند: ۷۱(ت)
 قزوین: ۶۴، ۶۶
 قم: ۴۲، ۴۵، ۹۹، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۲۸،
 ۱۳۰(ت)، ۱۳۲(ت)، ۱۸۸، ۳۰۲، ۳۰۳
 قوچان: ۱۶۳
 کاظمین: ۷۹(ت)، ۱۰۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۹،
 ۲۴۹، ۲۷۵، ۳۳۴
 کتابخانه آقا میرزا حسین نوری: ۷۲(ت)
 کتابخانه حسینییه شوشتریها: ۷۲(ت)
 کربلای معلی: ۷۲(ت)، ۷۵(ت)، ۸۲، ۹۲،
 ۱۰۵(ت)، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۲۹(ت)، ۱۴۲،
 ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۰،
 ۱۸۹(ت)، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۵،
 ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۴۹، ۲۷۵، ۲۸۴، ۲۹۶(ت)،
 ۳۱۸، ۳۳۴
 کعبه: ۲۲۹
 کفشداری حضرت امیرالمؤمنین علیه
 السلام: ۳۰۲
 کلیساهای انگلستان: ۳۱۴(ت)
 کنفسیوس: ۲۶۵(ت)
 کوفه: ۱۰۵(ت)، ۱۳۲، ۱۸۵، ۱۸۹(ت)،
 ۲۰۸، ۲۱۱، ۳۲۶
 متشیخین: ۱۷۵
 مجوس، مجوسیت: ۲۶۵(ت)، ۱۸۱
 محراب امیرالمؤمنین: ۲۱۲
 محراب شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام:
 ۲۴۹

مشهد مقدّس: ۶۴، ۶۶، ۷۳(ت)، ۹۹،
 ۱۰۴، ۱۴۸، ۱۸۴، ۲۸۴، ۲۹۹، ۳۳۳
 مضع مبارک: ۱۵۶
 مطبوعه سعادت کرمانشاه: (ت) ۳۱۴
 مفسّران: ۸۹(ت)
 مقام امام زین العابدین علیه السّلام: ۱۵۶
 مقام امام صادق علیه السّلام: ۲۴۹
 مقام حضرت ابراهیم علیه السّلام: ۷۴،
 ۲۱۳
 مقام حضرت صاحب الزّمان (در مسجد
 سهله): ۹۶
 مقام حضرت مهدی عجلّ الله تعالی
 فرجه الشّریف: ۴۷
 مقام: ۳۰۰
 مقبره مرحوم سیّد محمّد کاظم یزدی: ۱۸۴
 مقبره میرزای بزرگ: ۱۰۵(ت)
 مکتب اهل ولاء: ۴۲
 مکتب تشیّع: ۸۹، ۸۹(ت)
 مکتب شیخیه ← شیخیه
 مکّه مکرمه: ۶۴، ۶۶، ۲۶۸، ۳۰۰
 منزل جدیده: ۱۶۰، ۱۴۴
 منزل مسکونی مرحوم قاضی: ۳۳۴
 منی: ۱۰۴
 موحدین: ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۶۷(ت)
 نجف اشرف: ۲۶، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۵۱، ۵۵،
 ۵۷، ۶۰(ت)، ۶۸، ۶۹، ۷۱(ت)، ۷۲، ۷۲(ت)،
 ۷۵(ت)، ۷۸(ت)، ۸۰(ت)، ۸۲، ۸۵، ۸۶،
 ۸۷(ت)، ۸۹، ۹۲ الی ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۹۹

محراب نافله امیرالمؤمنین علیه السّلام:
 ۲۴۹
 مدرسه بازار بین الحرمین: ۸۲
 مدرسه سیّد: ۹۹
 مدرسه آیه الله بروجردی: ۳۰۳
 مدرسه هندی بخارایی: ۱۳۸
 مدرسه هندی: ۵۰، ۹۵، ۱۰۶
 مدینه، المدینه: ۱۵۶، ۲۳۷(ت)، ۲۶۷(ت)،
 مرقد حضرت أباعبدالله الحسین
 علیه السّلام: ۸۲
 مرقد حضرت مولی الموحدین علی علیه
 السّلام: ۱۲۹(ت)
 مرند: ۹۹
 مسجد الحرام: ۲۳۴
 مسجد النّبی، مسجد رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلّم: ۲۳۴، ۲۳۸(ت)
 مسجد پیغمبر: ۱۳۱(ت)
 مسجد جامع: ۱۰۴، ۱۳۱(ت)، ۱۳۲(ت)
 مسجد سهله: ۹۶، ۱۳۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۰،
 ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۸۵، ۱۹۸، ۲۰۹،
 ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۳۴، ۲۴۸، ۲۸۴
 مسجد کوفه: ۹۶، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲،
 ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۹۸، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۳۴،
 ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۸۴
 مسجد گوهرشاد: ۱۲۸(ت)
 مسجد مدینه: ۲۸
 مسقط: ۹۴
 مسلمان: ۲۶۵(ت)، ۲۶۶(ت)

نصاری، نصرانیت: ۲۶۵(ت)، ۳۳۷	،۱۱۶، ۱۱۱، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۱، (ت)
نیشابور: ۱۹۱	،۱۲۰، ۱۲۲(ت)، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷
همدان: ۱۳۱(ت)، ۱۳۲(ت)، ۱۴۷	،۱۲۸(ت)، ۱۲۹(ت)، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲
هند: ۱۴۵، ۹۴	،۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵
وادی السّلام: ۴۷، ۵۷، ۶۹، ۱۶۳، ۱۶۴	،۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۸۳، ۱۸۷
۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۳۳۴، ۳۳۵	،۱۸۹(ت)، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۵
وهاپی‌ها: ۱۶۰	،۲۱۲ الی ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۴۵، ۲۴۷
یهود، یهودیّت: ۲۶۵(ت)، ۳۱۳(ت)، ۳۳۷	،۲۸۴، ۲۹۶(ت)، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۲۶، ۳۳۴
	۳۳۶، ۳۳۵
	نخجوان: ۶۳، ۶۶

فهرست منابع و مصادِر

القرآن الكريم: المدينة المنورة (خط عثمان طه).

نهج البلاغة: مع شرح الشيخ محمد عبده، دارالمعرفة للطباعة و النشر، بيروت، ٤ ج.

* * *

الاحتجاج: أبي منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي، تعليقات و ملاحظات سيّد محمد

باقر موسوي خراساني، نشر المرتضى، مطبعة سعيد، مشهد مقدس، سنة ١٤٠٣ هـ. ق، ٢ ج.

اسرار ملكوت: آية الله حاج سيّد محمد محسن حسيني طهراني، جلد ١: انتشارات شهريار، چاپ

اول، جمادى الثاني ١٤٢٥ هـ. ق؛ جلد ٢: انتشارات مكتب وحى، چاپ دوّم، ١٤٣٠ هـ. ق.

الاشارات و التنيهات: شيخ الرئيس أبي علي حسين بن عبدالله بن سينا مع شرحه للمحقق نصير

الدين محمد بن محمد بن الحسن الطوسي، دفتر نشر الكتاب، مطبعة آرمان، الطبع الثاني، سنة

١٤٠٣ هـ. ق، ٣ ج.

افق وحى: سيّد محمد محسن حسيني طهراني، انتشارات مكتب وحى، چاپ اول ١٤٣٠.

الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرّة في السنة: السيّد رضى الدين علي بن موسى بن جعفر

بن طاوس، المحقق: جواد القيومي الاصفهاني، مركز النشر التابع لمكتب الاعلام الإسلامى، ٣ ج،

الطبعة الثانية، ١٤١٨ هـ. ق.

الأمالي (للشيخ المفيد)، كنگره جهاني هزاره شيخ مفيد قم، چاپ: دوّم ١٤١٣.

امام شناسى: حضرت علامه آية الله العظمى حاج سيّد محمد حسين حسيني طهراني، انتشارات

حكمت، ١٨ ج، چاپ اول ١٤١٠ هـ. ق.

انوارالملكوت: علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني، ٢ ج، مكتب وحى، چاپ:

اول، ١٤٢٩ هـ. ق

آیین رستگاری: علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني، ناشر: مكتب وحى، چاپ اول ١٤٣٢.

بحار الأنوار: علامه شيخ محمد باقر مجلسي، ١١٠ ج، طبع دارالكتب الاسلاميه (مرتضى آخوندى) طهران، و طبع الوفاء بيروت.

ترجمه تفسير الميزان: حضرت علامه آية الله حاج سيد محمد حسين طباطبايي مترجم: سيد محمد باقر موسوي همداني، ٢٠ ج، جامعه مدرسين، قم.

تفسير آيه نور: علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني، ناشر مكتب وحى، چاپ اول ١٤٣٢.

تفسير روح البيان: الشيخ اسماعيل البروسوي. طبع دارالفكر بيروت.

تهذيب الأحكام: أبى جعفر محمد بن الحسن الطوسى (الشيخ الطوسى)، التحقيق: السيد حسن الخرسان، تصحيح الشيخ محمد الآخوندى، ١٠ ج، دارالكتب الاسلاميه، الطبعة الرابعة، ١٣٦٥ هـ. ش.

توحيد علمى و عينى در مكاتيب حكيمى و عرفانى: حضرت علامه آية الله العظمى حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني، انتشارات حكمت، چاپ اول، ١٤١٠ هـ. ق.

ثواب الأعمال و عقاب الأعمال: الصدوق أبى جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى، صححه و علق عليه، على اكبر الغفارى، الناشر: قم كنى نجفى و طهران مكتبة الصدوق.

جامع الأخبار: المؤلف من علماء القرن السابع، مقدمة و تصحيح الشيخ حسن المصطفوى، مركز نشر الكتاب، طهران. ١٣٨٢ هـ. ق.

جواهر الكلام فى شرح شرائع الاسلام: الشيخ محمد حسن النجفى، دار الكتب الاسلاميه.

حريم قدس: سيد محمد محسن حسيني طهراني، انتشارات مكتب وحى، چاپ اول ١٤٣٣.

حيات جاويد: سيد محمد محسن حسيني طهراني، انتشارات مكتب وحى، چاپ اول ١٤٣٢ قم.

الخصال: الصدوق أبى جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى، صححه و علق عليه على اكبر الغفارى، منشورات جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية: قم المقدسة.

دعائم الاسلام: قاضى أبى حنيفة النعمان بن محمد بن منصور بن أحمد بن حيون التميمى المغربى، تحقيق أصف بن على أصغر فيضى، طبع مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ٢ ج.

دهخدا: على اكبر دهخدا

ديوان ابن فارس، طبع دار صادر بيروت، سنة ١٣٨٢.

ديوان حافظ: مولانا شمس الدين محمد حافظ شيرازى، با تصحيح و اهتمام حسين پژمان،

كتابفروشى فروغى .

ديوان شعر الأزرية، با تحقيق شيخ جابر كاظمى، طبع دار الأضواء بيروت.

رسالة الولاية: علامه سيد محمد حسين طباطبايى .

رساله سير و سلوك منسوب به بحر العلوم: علامه آية الله العظمى سيد مهدي بن سيد مرتضى الطباطبايى النجفى، با مقدمه و شرح حضرت علامه آية الله العظمى حاج سيد محمد حسين حسيني طهرانى، چاپ هشتم ١٤٢٨ هـ . ق، ناشر نور ملكوت قرآن، مشهد مقدس .

رساله نكاحيه (كاهش جمعيت ضربه اى سهمگين بر پيكر مسلمين): علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهرانى، ناشر: علامه طباطبايى مشهد مقدس ١٤٢٥ هـ . ق، چاپ دوم .

رسالة لبّ اللباب در سير و سلوك أولى الألباب: حضرت علامه آية الله العظمى سيد محمد حسين حسيني طهرانى، ناشر انتشارات حكمت .

روح مجرد: حضرت علامه آية الله العظمى حاج سيد محمد حسين حسيني طهرانى، انتشارات علامه طباطبايى، مشهد مقدس، طبع هشتم، ١٤٢٥ هـ . ق .

زنبيل: مرحوم حاج فرهاد ميرزا .

زندگانی و شخصيت شيخ انصارى: شيخ مرتضى انصارى (سبط شيخ انصارى)، ناشر: حسين على نوبان، چاپ سوم، ١٤١٠ هـ . ق .

سر الفتوح ناظر بر پرواز روح: علامه آية الله سيد محمد حسين حسيني طهرانى، انتشارات مكتب وحى، چاپ اول ١٤٣٣ .

الصراط المستقيم الى مستحقى التقديم: الشيخ زين الدين أبى محمد على بن يونس العاملى النباطى البياضى، صححه و حققه و علق عليه محمد الباقر البهودى عنيت بنشره، المكتبة المرتضوية لاهياء الآثار الجعفرية، الطبعة الاولى ١٣٨٤ .

عدة الداعى و نجاح الساعى: احمد بن فهد حلى، تحقيق: احمد الموحدى القمى، الناشر: مكتبة الوجدانى - قم، ١ ج .

علل الشرائع: أبى جعفر الصدوق محمد بن على بن الحسين بن موسى بن بابويه القمى ، انتشارات مكتبة الداورى .

الفتوحات المكّية: أبى عبدالله محمد بن على المعروف بابن عربى الحاتمى الطائى، توزيع دارالجليل، بيروت، دار صادر، ٤ ج .

القاموس المحيط: محمد بن يعقوب فيروزآبادى .

- الكافي:** أبي جعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق الكليني، صحّحه وعلّق عليه على أكبر الغفّاري، دارالكتب الاسلامية، الطبعة الثالثة، ٨ ج، ١٣٨٨ هـ. ق.
- كامل الزيارات:** الشيخ أبي القاسم جعفر بن محمد بن قولوية، صحّحه وعلّق عليه العلامة الشيخ ميرزا عبدالحسين الاميني التبريزي، طبع المطبعة المرتضوية في النجف الأشرف، سنة ١٣٥٦.
- كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء:** شيخ جعفر كاشف الغطاء.
- كشكول شيخ بهايي:** الشيخ محمد بن الحسين بن عبد الصمد العاملی المعروف بالشيخ بهائي، مؤسسه اعلمی بيروت الطبعة السابعة.
- كليات سعدی،** طبع محمد علی فروغی، مطبعة بروخيم، قسمت مواعظ سعدی، غزليات عرفانی.
- كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال:** علاءالدین علی المتقی بن حسام الدین الهندي، التحقيق: الشيخ بكری حیانی، الشيخ صفوة السقا، مؤسسه الرسالة، بيروت، ١٤٠٩ هـ. ق.
- الله شناسی:** حضرت علامه آية الله العظمی حاج سيّد محمد حسين حسيني طهراني، ٣ ج، انتشارات علامه طباطبائي - مشهد مقدّس، طبع اول، جمادى الثانيه ١٤١٧ هـ. ق.
- مثنوى معنوی:** مولانا جلال الدین محمد بن محمد بن الحسين البلخي الرومي، بخط ميرخاني.
- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل:** الحاج ميرزا حسين النوري الطبري، تحقيق و نشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث، طبع اول، ١٤٠٨ هـ، ١٨ ج.
- مسكن الفؤاد عند فقد الأحبة و الأولاد:** الشهيد الثاني الشيخ زين الدین علی بن أحمد الجبلي العاملی، تحقيق مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث، الطبعة الأولى، ١٤٠٧ هـ.
- مصباح الشريعة و مفتاح الحقيقة:** المنسوب إلى الامام جعفر الصادق عليه السلام، ناشر: مؤسسه الاعلمی - بيروت، الطبعة الاولى ١٤٠٠ هـ، ١ ج.
- المصباح:** شيخ تقی الدین ابراهيم بن علی بن الحسن بن محمد بن صالح العاملی الكفعمی، منشورات الرضى، زاهدی.
- مطلع انوار:** (دوره مهذب و محقق مكتوبات خطی، مراسلات و مواعظ): علامه آية الله حاج سيّد محمد حسين حسيني طهراني، مقدمه و تعليقات: آية الله حاج سيّد محمد محسن حسيني طهراني، ١٤ ج، انتشارات مكتب وحی، چاپ اول ١٤٣١.
- معاد شناسی:** حضرت علامه آية الله العظمی حاج سيّد محمد حسين حسيني طهراني، ناشر: انتشارات علامه طباطبائي، مشهد مقدّس، طبع ششم، ١٤١٧ هـ. ق.
- مفاتيح الجنان:** شيخ عباس قمی

- مفتاح الفلاح في عمل اليوم و الليلة: الشيخ محمد بن الحسين بن عبد الصمد العاملي المعروف بالشيخ بهائي دار الأضواء بيروت، ١٤٠٥ هجري قمرى.
- مكارم الاخلاق: الطبرسى، ناشر: منشورات الشريف الرضى، الطبعة السادسة ١٣٩٢ هـ. ق، ج ١.
- من لا يحضره الفقيه: شيخ الصدوق أبى جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى، منشورات جامعة المدرسين فى الحوزة العلميه فى قم المقدسة، الطبعة الثالثة، ١٤١٣ هـ. ق.
- منية المرید: تحقيق رضا مختارى، چاپ دفتر تبليغات اسلامى حوزة علميه قم.
- مهج الدعوات: سيد على بن طاووس الحلى، دار الذخائر، قم، ١٤١١ هـ. ق.
- مهر تابان: علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني، انتشارات نور ملكوت قرآن و انتشارات علامه طباطبايى، طبع ٩، چاپ ١٤١٩ هـ. ق.
- مهر فروزان: سيد محمد محسن حسيني طهراني، انتشارات مكتب وحى، چاپ اول ١٤٣٢.
- ميزان الحكمة، ج ١٠، ص ١٩٤، چاپ دفتر تبليغات.
- الميزان فى تفسير القرآن: العلامة السيد محمد حسين الطباطبائي، الناشر مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ٢٠ ج.
- نقباء البشر فى القرن الرابع عشر: علامه شيخ آغا بزرگ طهراني.
- نور ملكوت قرآن: علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني، ٤ ج، انتشارات علامه طباطبائي، طبع اول ١٤١٦ هـ. ق.
- وسائل الشيعة (تفصيل وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة): الشيخ محمد بن الحسن الحر العاملي، تحقيق مؤسسة آل البيت عليه السلام لاهياء التراث، ٣٠ ج، الطبعة الأولى ١٤٠٩ هـ. ق.
- وظيفه فرد مسلمان در إحياء حكومت اسلام: حضرت علامه آية الله العظمى حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني.
- ولايت فقيهه در حكومت اسلام: حضرت علامه آية الله العظمى حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني، تنظيم و گردآوری جنابان حجج اسلام حاج شيخ محسن سعيديان و شيخ محمد حسين راجى، انتشارات علامه طباطبائي، مشهد مقدس، طبع اول، ١٤١٤ هـ. ق، ج ٤.

آثار منتشره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دوره علوم و مبانی اسلام و تشیع

- آثار منتشره حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - که تا کنون به زیور طبع آراسته گردیده، به شرح ذیل است:
- رساله طهارت انسان: بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان
- اربعین در فرهنگ شیعه
- اسرار ملکوت: شرح حدیث عنوان بصری از حضرت امام صادق علیه السلام
- حریم قدس: مقاله‌ای در سیر و سلوک إلى الله
- اجماع از منظر نقد و نظر: رساله اصولیه در عدم حجیت اجماع مطلقاً
- تعلیقه بر «رساله فی وجوب صلاة الجمعة تعیناً» از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
- مقدمه و ترجمه «أنوار الملکوت»: نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن و دعا از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
- افق وحی: نقد نظریه دکتر عبد الکریم سروش درباره وحی
- مقدمه و تعلیقات بر مطلع انوار (دوره مهذب و محقق مکتوبات خطی، مراسلات و مواعظ)؛ از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیة
- مقدمه و تصحیح تفسیر آیه نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
- مقدمه و تصحیح آئین رستگاری از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیة
- حیات جاوید: شرحی بر وصیت‌نامه امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبی علیه السلام در حاضرین

- گلشن اسرار: شرحی بر الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة
- مهر فروزان: نمایی اجمالی از شخصیت علمی و اخلاقی حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیة
- مقدمه و تزییلاتی بر سر الفتوح ناظر بر پرواز روح از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیة
- عنوان بصری
- مهر تابناک

کتاب در دست تألیف

- نفحات انس
- سیره صالحان
- اجتهاد و تقلید
- ارتداد در اسلام
- سالک آگاه
- نوروژ در جاهلیت و اسلام
- سیمای عاشورا

۱- تفسیر (قرآن - حدیث)

انوار الملکوت: این کتاب در ادامه سلسله مباحث «انوار الملکوت» می باشد که توسط مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - طی سخنرانی هایی در ماه مبارک رمضان ۱۳۹۰ هجری قمری در مسجد قائم طهران، ایراد شده و چکیده آن را در جنگ های خود ثبت نموده بودند. این دست نوشته ها بعد از رحلت ایشان، در دو جلد تنظیم، تحقیق، ترجمه و منتشر گردیده است.

تفسیر آیه نور: این کتاب حاصل بیانات گهربار حضرت علامه طهرانی - رضوان الله علیه - پیرامون تفسیر عرفانی، اخلاقی آیه مبارکه نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ در مسجد قائم طهران می باشد، که صوت آن پس از ویرایش و تصحیح به همراه مقدمه ای نفیس از فرزند بزرگوارشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - به زیور طبع آراسته گردیده است.

حیات جاوید: این کتاب شریف شرح و تفسیری است شیوا و رسا بر وصیت نامه معجز بیان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب به فرزندشان امام حسن مجتبی علیهما السلام

که در بازگشت از جنگ صفین در منطقه‌ای به نام حاضرین بیان فرمودند.

عنوان بصری: این مجموعه مشتمل بر متن سخنرانی‌هایی است که حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - تحت عنوان «شرح حدیث عنوان بصری» طی سالیان متمادی برای اعزه و احبه از شائقین مسلک و مکتب عرفان و توحید مرحوم علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - بیان فرمودند که شرح مبسوط آن تحت عنوان/سرار ملکوت به قلم خود ایشان تنظیم و تویب گردیده است.

۲- ادعیه و اخلاق

آیین رستگاری: این کتاب حاصل بیانات ارزشمند حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - پیرامون ارکان، آداب و امور لازمه سیر و سلوک الی الله است که برای یکی از اصدقای ایمانی خویش بیان فرموده‌اند، که صوت پیاده شده آن، به همراه مقدمه و تصحیحات فرزند بزرگوارشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - به زیور طبع آراسته گردیده است.

۳- عرفان و فلسفه

سرار ملکوت: این اثر شرحی است بر حدیث امام جعفر صادق علیه السلام به روایت «عنوان بصری» که عمل به مضامین آن از دیرباز مد نظر علمای بزرگ عرفان و اخلاق بوده است که تاکنون سه مجلد از آن به انتشار رسیده است. این مجموعه بهترین مبین و معرف افکار و مبانی سلوکی مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - می‌باشد.

حریم قدس: مقاله‌ای است که توسط حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - به عنوان مقدمه‌ای بر ترجمه فرانسوی کتاب شریف «لب الباب در سیر و سلوک اولی الألباب» تألیف حضرت علامه طهرانی - قدس الله سره - نگارش یافته است.

سرّ الفتوح ناظر بر پرواز روح: این کتاب مقاله‌ای است ناظر بر کتاب پرواز روح که از خامه علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - تراوش یافته و به تبیین انظار و آرای متعالی مکتب عرفان و توحید در نهایت سیر تکاملی بشر پرداخته است. لیکن از آنجا که این مقاله تا زمان ارتحال حضرت علامه، به چاپ نرسیده بود و بسیاری از مباحث آن نیازمند بسط و گسترش و تبیین و توضیح بیشتر بود؛ لذا حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - این مقاله را مقرون به مقدمه و تعلیقاتی بس نفیس نموده‌اند.

گلشن اسرار: این کتاب شرحی بر حکمت متعالیه صدر المتألهین شیرازی است که توسط مؤلف محترم در دروس خارج فلسفه بیان شده است.

۴- کلام، فقه و اصول

رساله طهارت انسان: این رساله خلاصه مباحثی پیرامون بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان است که مؤلف محترم در درس خارج فقه ایراد و سپس با قلمی شیوا تحریر نموده‌اند.

اجماع: این اثر نگرشی است بنیادین و متقن به مسأله اجماع، یکی از ادله اربعه فقاہت و اجتهاد که بدون داشتن اصل و ریشه‌ای الهی، در فقه شیعی راه یافته و به معارضه با ادله متقنه الهیه پرداخته است.

صلاة الجمعة: این رساله فقهی که به زبان عربی تألیف گردیده است، تقریرات درس خارج فقه حضرت آیه الله الحجة سید محمود شاهرودی می‌باشد که توسط حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیهما - نگارش یافته و به ضمیمه تعلیقات معلق محترم به زیور طبع آراسته گردیده است.

افق وحی: این کتاب نقد نظریات و پاسخ به شبهات دکتر عبدالکریم سروش پیرامون وحی و رسالت می‌باشد. از آنجا که پاسخ برخی از بزرگان و فضلاء به این شبهات، خود دارای نقاطی شبهه‌برانگیز و حتی خارج از حیطه مورد بحث بوده و باعث تقریر و تثبیت نظریات صاحب مقاله می‌شد، مؤلف محترم تأملی هم در این پاسخ‌ها نموده‌اند.

۵- تاریخی، اجتماعی

أربعین در فرهنگ شیعه: در این رساله عنوان «أربعین» در فرهنگ شیعه از جوانب مختلف مورد بررسی قرار گرفته و به اثبات رسیده که این عنوان از مختصات حضرت سیدالشهداء علیه السلام است.

۶- یادنامه و تذکره، رجال

مهرفروزان: این کتاب، نمایی اجمالی از شخصیت علمی و عرفانی و اخلاقی عارف بالله حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیة - می‌باشد، که توسط مؤلف محترم به رشته تحریر درآمده است. این کتاب با عنوان الشمس المنيرة به عربی نیز ترجمه شده است.

مهرتابناک: کتاب حاضر

۷- دوره محقق و مهذب مکتوبات خطی، مراسلات و مواعظ

مطلع انوار: این موسوعه گرانسنگ حاصل دست‌نوشته‌ها و ثمره عمر شریف حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیة - می‌باشد که تحت عنوان مکتوبات و مراسلات و مواعظ جمع‌آوری نموده بودند، که پس از رحلت ایشان به صورت محقق، مهذب و موبّ در چهارده مجلد به همراه مقدمه، تصحیح و تعلیقه‌های نفیس فرزند ایشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - آماده طبع و نشر گردیده است.

أهمّ مباحث مجلدات آن به شرح ذیل است:

جلد اوّل: مراسلات، ملاقات‌ها و احوالات شخصی مؤلف محترم به قلم خود؛ قصص و حکایات اخلاقی و عرفانی، تاریخی و اجتماعی.

جلد دوّم: مختصری است از ترجمه و تذکره اساتید اخلاق و عرفان مؤلف محترم.

جلد سوّم: ترجمه و تذکره عده‌ای از بزرگان و علماء و شخصیت‌های تأثیرگذار.

جلد چهارم: عبادات و ادعیه و اخلاق.

جلد پنجم: ابحاث فلسفی و عرفانی؛ هیئت و نجوم و علوم غریبه؛ ادبی و بلاغی.

جلد ششم: اجازه‌نامه‌های روایی و اجتهادی مؤلف؛ مباحث تفسیری و روایی.

جلد هفتم: ابحاث فقهی (فقه خاصه، عامه و مقارن) و مباحث اصولی.

جلد هشتم: ابحاث کلامی (مبدأ، معاد، مساوی).

جلد نهم: ابحاث کلامی (پیرامون اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام).

جلد دهم: یادداشت‌ها و برگزیده‌هایی از کتب تاریخی و اجتماعی.

جلد یازدهم: ابحاث رجالی؛ متفرقات (پزشکی، لطائف و...).

جلد دوازدهم و سیزدهم: خلاصه مواعظ مؤلف در ماه مبارک رمضان سنه ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ قمری.

جلد چهاردهم: فهارس عامه این موسوعه (آیات و روایات، اشعار و اعلام و...).

نرم افزارها

آوای ملکوت: این مجموعه صوتی (در چهار DVD) سخنرانی‌های حضرت علامه آیه‌الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیة - و حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مد ظله العالی - را شامل می‌شود.

کیمیای سعادت: این مجموعه شامل آثار علمی و معرفتی حضرت علامه آیه‌الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی و اکثر تألیفات استاد علمی و مربی سلوکی ایشان، حضرت علامه سید محمد حسین طباطبایی - رضوان الله علیهما - و مجموعه تألیفات و بیانات حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مد ظله العالی - در شرح حدیث عنوان بصری و دعای ابو حمزه و سایر معارف اسلامی می باشد.

آثار در دست تألیف:

نفحات انس: در این نوشتار، بیانات حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - که در رابطه با شخصیت عارف کامل حضرت حاج سید هاشم حداد - قدس الله نفسه الزکیه - ایراد فرموده بودند، به علت اهمیت مطالب مطروحه، تحت نظر معظم له توسط مجمع تحقیق مکتب وحی از صوت پیاده سازی و ویرایشی اجمالی گردیده تا در اختیار سالکان الی الله قرار گیرد.

اجتهاد و تقلید: این کتاب حاوی تقریر بحث‌ها و درس‌های مرحوم آیه الله العظمی شیخ محمد حسین حلی در حوزه علمیه نجف به تحریر حضرت آیه الله العظمی علامه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیهما - می باشد. صدور چنین مطالبی از شخصی مثل مرحوم حلی در آن حوزه و با آن فضای محدود در عرصه‌های تحقیق متحیر کننده است. معلق محترم امیدوار است با ترجمه، توضیح و اضافاتی بر اتقان این اثر ارزشمند بیفزاید.

سالک آگاه: این کتاب مشتمل بر متن سخنرانی‌های حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - می باشد که در مناسبت‌های مختلف پیرامون علم و علما ایراد فرموده اند که به همراه مقدمه و تصحیح حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مد ظله العالی - آماده طبع و نشر گردیده است.

سیمای عاشورا: واقعه عاشورا با تمام ظرائف و لطائفی که در آن نهفته است موجب پیدایش نگرش‌ها و دیدگاه‌های متفاوتی در محتوا و کنه و ماهیت آن شده است. در این نوشتار سعی بر آن شده است که منظر عرفای الهی و اولیای او را نسبت به این حماسه تاریخ، روشن سازد و تعریفی نوظهور از داستان کربلا ارائه دهد و تفسیری نوین از اهداف و مقاصد و هویت عاشورا به طالبان و پیوندگان مکتب حسینی بنمایاند و چهره‌ای دلربا از قامت رعنا سالار شهیدان در دیدگاه اهل نظر و معرفت ترسیم نماید؛ بمنه و کرمه.

سیره صالحان: این کتاب که محصول سخنرانی‌های حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مد ظله العالی - در جلسات شب‌های ماه مبارک رمضان سنه ۱۴۳۳ می باشد، به

تبیین و تقریر حجیت قول و فعل اولیای الهی و منجزیت آن نسبت به دیگران و کیفیت استفاده او از انوار باهره ولایت پرداخته است.

ارتداد در اسلام: در این کتاب بحث جامعی از حکم ارتداد و کیفیت تحقق آن و آراء و دیدگاه‌های مکاتب مختلف در قبال این موضوع به میان خواهد آمد.

نوروز در جاهلیت و اسلام: در این اثر به دیدگاه عقل و شرع پیرامون نوروز و بدعت‌های وارده در دین مقدس اسلام پرداخته شده است. مؤلف محترم امیدوار است با استفاده از مطالب والد بزرگوارشان در این مسأله بر اتقان و ارتقای این اثر ارزشمند بیفزاید.